

# رسالة السادة في سيادة السادة

تأليف

علامة ابوالقاسم بن حسين رضوي قمي

١٢٤٩-١٣٢٤ هـ ق

## البدر المشع

# در احوال ذرية موسى المبرقع

تأليف

علامة محدث ميرزا حسين نوري طبرسي

شوقاي سنه ١٣٢٠ هـ

تحقيق

سيد مهدي رجائي

سرشناسه	لاهوری، ابوالقاسم بن حسین، ۱۲۴۹ - ۱۳۲۴ق.
عنوان و نام پدید آور	رسالة السادة في سيادة السادة / مؤلف ابوالقاسم بن حسين رضوى قمى لاهورى ؛ محقق سيد مهدى رجائى موسوى.
مشخصات نشر	قم: كتابخانه بزرگ حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامى، ۱۳۸۶ = ۲۰۰۸م. = ۱۴۲۹ق.
مشخصات ظاهري	۲۹۶ ص.
فروست	كتابخانه بزرگ حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامى، مركز تبارشناسى؛ ۳۴
شابک	<b>978-964-8179-62-0</b>
وضعیت فهرست نویسی	فیا.
موضوع	سادات -- نسینامه.
موضوع	امامزادگان -- نسینامه .
شناسه افزوده	رجائى، سيد مهدى، ۱۳۳۶ -
شناسه افزوده	كتابخانه بزرگ حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامى،
رده بندی کنگره	۵۳۷/۵۲۵ BP
رده بندی کنگره	۳۹۷/۹۸
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۵۱۹۳۹



## رسالة السادة في سيادة السادة

مؤلف: ابوالقاسم بن حسین رضوی قمی لاهوری (۱۲۴۹-۱۳۲۴ق)

محقق: سید مهدی رجائی موسوی

ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی - قم

«مركز تبارشناسی ۳۴»

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تیزهوش

چاپ: ستاره - قم

نوبت چاپ: اول؛ ۱۳۸۶ش/۱۴۲۹ق/۲۰۰۸م

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۷۹-۶۲-۰ ISBN: 978\_964\_8179\_62\_0

AYATOLLAH MAR'ASHI NAJAFI ST., Qom 37157, I.R.IRAN

TEL: + 98 251 7741970-78; FAX +98 251 7743637

[http:// www.marashilibrary.com](http://www.marashilibrary.com)

[http:// www.marashilibrary.net](http://www.marashilibrary.net)

[http:// www.marashilibrary.org](http://www.marashilibrary.org)

E\_mail: [info@marashilibrary.org](mailto:info@marashilibrary.org)

## زندگینامه مؤلف

### نام و نسب

سید ابوالقاسم الرضوي القمي اللاهوري الهندي بن الحسين بن النقي بن الحسين بن علي بن السيّد أبي الحسن بن الحاج السيّد محمّد المدفون در قريه احمد پوره بن السيّد حسين القمي بن السيّد محمّد بن السيّد أحمد بن سيّد منهاج بن السيّد جلال بن السيّد قاسم بن السيّد علي بن السيّد حبيب بن السيّد حسين بن أبي عبدالله السيّد أحمد نقيب قم بن أبي علي السيّد محمّد الأعرج بن أبي المكارم السيّد أحمد بن أبي جعفر السيّد موسى المبرقع بن الإمام الهمام أبي جعفر محمّد التقي بن الإمام علي الرضا بن الإمام موسى الكاظم بن الإمام جعفر الصادق بن الإمام محمّد باقر بن الإمام زين العابدين بن الإمام أبي عبدالله الحسين بن الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب .

### توصيف ايشان

علامه شيخ آقا بزرگ طهراني در حق ايشان فرموده: عالم جليل، ومصنّف  
مكثر، وتقي صالح<sup>(۱)</sup> .

وعلامه سيد محسن عاملي فرموده: ايشان عالم فاضل، و فقيه مفسّر، و از  
مشاهير علماء هند می باشند<sup>(۲)</sup> .

(۱) نقباء البشر: ۱: ۶۶ .

(۲) اعيان الشيعه ۲: ۴۰۴ .

و جناب سید حسین عارف نقوی در باره ایشان چنین می نویسد: سید حسین قمی جد امجد مولانا سید ابوالقاسم حائری جدّ چهارم، از قم بن کشمیر آمد، سید حسین یکی از تجّار معتبر به شمار می رفت، مولانا سید ابوالقاسم حائری در سال (۱۲۴۹) هـ ق در فرخ آباد متولّد شد، پدرش علاقه مند بود که او به تجارت روی آورد، ولی وی به علوم دین راغب بود، چنان که در شهر لکنهو در زمره شاگردان سلطان العلماء، و سید العلماء در آمد، و از محضر ایشان اجازه‌ای در مقدّمات فقه، عقائد، أصول فقه، تفسیر، و حدیث حاصل کرد، مدّتی در لاهور بود.

وقتی جناب نوازش علی خان، و نواب ناصر علی خان اراده انجام فریضه حج کردند، وی در معیت آنان بود، بعد از ادای فریضه حج، برای زیارت عتبات متبرّکه به عراق رفت، و از حضرت شیخ مرتضی انصاری، و مرحوم علامه اردکانی استفاده شایان برد، و از سوی وی به فاضل هندی ملقب شد، و اجازه اجتهاد دریافت کرد، بعد از آن از محضر علمای شیراز، قم، کرمان، اصفهان، و مشهد هم استفاده کرد، و به لاهور برگشت، و مدرسه‌ای تأسیس کرد، که کل هزینه آن به عهده مرحوم نواب بود، و نیز با تشویق او بود که مرحوم نواب در پیشاور و لاهور برای شیعیان مساجدی ساختند.

در مجالس درس او پیروان مذاهب مختلف مانند حنفی، اهل حدیث، تحصیل کرده‌ها و روشنفکران آریایی و مسیحی همه شرکت می کردند.

سپس می فرماید: حقیقت این است که مولانا سید ابوالقاسم الحائری، و پسر او حضرت علامه سید علی الحائری اعلی الله مقامهما، نسبت به مذهب حقّه جعفری، خدمات شایانی، در پنجاب و سند انجام داده‌اند، خداوند ایشان را در



اعلا علیین، مقام عنایت بفرماید (۱).

### وصیت نامه ایشان

وی در مورد وفات خود یک هفته قبل پیشگویی کرده بود، و قبل از وفاتش فرزند خویش، علامه سید علی حائری را احضار کرد، وصیتی چند به شرح زیر فرمود:

۱- ای فرزند مرگ بر حق است، برای عواقب و امور خیر همیشه دعا کن.

۲- زهد و تقوا برای خدا می باشد.

۳- همیشه پایبند تزکیه نفس، و تصفیه قلب باش، و از خوردن غذای حرام

اجتناب کن.

۴- دین را بر دنیا ترجیح بده.

۵- هنگام تشییع جنازه من مثل عوام الناس جهال گریه و زاری نکن، بلکه به

تسبیح و تهلیل و تحمید ربّ المجید و صلوات متوسّل شو.

۶- در حفظ کتابخانه بگوش که از بین نرود.

۷- برای چاپ دوازده مجلد از تفسیر، همت گمار، و برای مرتّب کردن مانده

هیجده مجلد تفسیر قرآن عمر خود را صرف کن.

### آثار تألیفی ایشان

مؤلف کتاب آثار بی شماری دارد، و تمام آنها به زبان عربی و فارسی و اردو

می باشد، و تقریباً اکثر آنها به وسیله نواب نواز علی خان کابلی نزیل لاهور،

و همچنین به وسیله ناصر علی خان مروّج مذهب جعفری در لاهور، چاپ و نشر

گردیده، و آثار ایشان عبارت است از:

۶ ..... السادة في سيادة السادة

- ۱- الإبانة عن سبب مصاهرة بعض الصحابة، به فارسی .
- ۲- رسالة ابراز و اعجاز علی عليه السلام به وقت خلافت .
- ۳- ابطال تناسخ، أو بطلان مسخ ونسخ، در لاهور به چاپ رسیده است .
- ۴- اجوبة اسئلة نصارى .
- ۵- الأجوبة الزائرة، مناظره .
- ۶- أرض العتاق در اباحت .
- ۷- أركان خمسة، در فقه، ترجمة انوار بأردو .
- ۸- إزالة الغين في بصارة العين بإثبات شهادة الحسين عليه السلام، به فارسی چاپ شده است .
- ۹- الإصابة، در تحقيق حال بعض صحابه .
- ۱۰- أنوار خمسة، در فقه به اردو .
- ۱۱- الايقان، در جواب از مسئله اجتهاد و كتمان .
- ۱۲- براهين اللغة، عربى .
- ۱۳- برهان البيان، در خلافت و امامت و تفسير آية استخلاف، به لغت اردو چاپ شده است .
- ۱۴- برهان شق القمر ورد النير الأكبر، به لغت عربى، برای نوّاب ناصر علی خان در سال ۱۲۹۶ تأليف نموده، و در سال (۱۳۰۱) به چاپ رسیده است .
- ۱۵- برهان المتعة .
- ۱۶- البشرى الحسنى، در شرح رسالة مودة القربى سيد علی بن شهاب الدين همدانى، به فارسی در دو مجلد چاپ شده است .
- ۱۷- تذكرة الملاء الأعلى، در علم كلام به فارسی .
- ۱۸- تجريد المعبود، در جواب شبهة نصارا ويهود .

۱۹- تخریج الآیات والأحادیث در اثبات امامت ائمة اثنا عشر علیهم السلام، به

فارسی .

۲۰- رساله تعبّد ما لا بد، وجه سجده کردن به طرف کعبه .

۲۱- تعلیقه بر تهذیب الأصول علامه .

۲۲- تعلیقه بر شرح باب حادی عشر، عربی .

۲۳- تعلیقه بر شرح تجرید علامه .

۲۴- تعلیقه بر شرح شیخ مقداد بر فصول طوسی .

۲۵- تعلیقه بر شرح مبادئ الأصول علامه .

۲۶- تعلیقه بر شرح میر عبدالوهاب .

۲۷- تکلیف المکلّفين، به فارسی در دو مجلد چاپ شده، جلد اوّل در أصول

دین، و جلد دوّم در فروع دین می باشد .

۲۸- جنّة الوافیه، دو مجلد، جلد اوّل در عقائد، جلد دوم در فروع دین .

۲۹- جواب با صواب در طعام اهل کتاب .

۳۰- جواب العین در وجه کسوفین .

۳۱- جواب لا جواب در اثبات عزاداری .

۳۲- حجج العروض، عربی

۳۳- حقایق لدنی شرح خصایص نسائی .

۳۴- الحقائق المدنیه .

۳۵- حکمة الایلام در اثبات ابتلاء .

۳۶- خلاصة الأصول، در این کتاب به آن حواله داده است .

۳۷- رساله خمس سادات .

۳۸- خیر خیرپوری، مناظره .

- ۳۹- زبدة العقائد وعمدة المقاصد، در بعض مسائل كلاميه می باشد .
- ۴۰- زبدة المعارف .
- ۴۱- السادة في سيادة السادة، همين كتاب .
- ۴۲- شرح تبصرة علماءه، عربى .
- ۴۳- شق القمر، عربى .
- ۴۴- صيانة الإنسان .
- ۴۵- عصمة الأنبياء والملائكة والأنبياء عليهم السلام، در اين كتاب بدان اشاره نموده است .
- ۴۶- رساله غروب الشمس .
- ۴۷- رساله لا تدركه الأبصار، در نفى رؤيت خداى متعال .
- ۴۸- لوامع التنزيل و سواطع التأويل تفسير فارسى بزرگى است ، در چند مجلد براى هر جزء از قرآن يك مجلد تأليف نموده، دوازده جلد آن در زمان حيات ايشان به اتمام رسيد، و فرزند ايشان سيد علي مجلّدات ديگرى را ملحق نموده، و همچنين فرزند ايشان تقريظهاى كه مشاهير علمائى عصر بر اين تفسير نوشته اند در يك رسال جمع آورى نموده است .
- ۴۹- معارف ملت ناجيه، در شرح افتراق اُمت و تعيين ناجى از آنها .
- ۵۰- ناصر العترة الطاهرة .
- ۵۱- نفى جبر .
- ۵۲- نفى رؤية الله .
- ۵۳- رساله النور .
- ۵۴- رساله نوروز .
- ۵۵- هداية الأطفال در عقايد .

۵۶- هداية الفالية در جواب غاليه .

### خاندان ايشان

ايشان دو فرزند داشته، كه يكي از آن دو عالم و صالح و فقيه بوده، و مورد تجليل علمای تراجم قرار گرفته است: يكي عالم جليل سيد علي، و ديگري ابوالمحاسن زين العابدين معروف به ابو صاحب .

علامه طهرانی در باره فرزند اولش چنین مرقوم داشته است: السيد علي بن السيد أبي القاسم بن الحسين بن النقي الرضوي القمي اللاهوري، عالم جامع، ومصنّف مكثّر .

كان والده أحد أعلام العلم وكبار المؤلفين، ولد عام (١٢٨٨) ونشأ على أبيه نشأة علمية عالية، ونهج نهجه في التفتن في العلوم الاسلامية، وقد أصاب منها حظاً عظيماً، فقد كانت له يد طولی في التفسير والحديث والكلام والتاريخ، والفقه والأصول، والأدب وغيرها .

وقد حظي بما حظي به والده من قبل الواجهة التامة بين الخواصّ والعوامّ، فقد كان مبعجلاً محترماً، ومحبوباً عند مختلف طبقات الناس، وقد رجع إليه بالتقليد، فألف رسالة عملية لعمل المقلّدين، وقضى عمره في خدمة الشرع الشريف من تأليف ودفاع عن الدين، وتدریس ونشر أحكام، وهداية وإرشاد، إلى أن توفي بعد سنة (١٣٤٣) فقد طبع بعض كتبه وهو حيّ .

وله آثار كثيرة قيمة، منها: تميم لوامع التنزيل في تفسير القرآن لوالده، وخوارق البوارق في أن القرآن من الخوارق، وسيف الفرقان في الكفر والايمن، والبشارات الأحمدية في النبوة والإمامة عن الكتب السماوية، والتنقيذ في الاجتهاد والتقليد، وتحذير المعاندين في أحوال معاوية، وغاية المقصود في الغيبة وأحوال الحجّة في أربع مجلّدات طبع رابعها في سنة (١٣٢١)، ومنهاج السلامة

في أصول الدين، وميزان الأعمال، وتقليد المقلّدين رسالته العملية، ورسالة في جواز نكاح غير الهاشمي للهاشمية، ورسالة في أحكام الشكوك، وحلّ لا ينحلّ في أحوال أطفال الكفّار وأولاد الزنا، والأنوار في علّة غسل الجنابة، ولمعة لمعاني في فضل السجود على التربة، وتقريظات المشاهير على تفسير لوامع التنزيل، ورسالة في الجهر والاختفات، ودليل المتعة، ومهدي موعود، ومسيح موعود، والنفلية في النوافل، ومنهج المعاد، وفتاوي الحائري، وإظهار حقيقة، وموعظة الغدير، وموعظة تحريف القرآن، وموعظة المباهلة، وموعظة التقيّة، واللواء في دفن كربلاء، والهدى في إرث الأنبياء، وخلافت قرآني، وغيرها<sup>(۱)</sup>.

### ولادت و وفات ايشان

ولادت مترجم در سال (۱۲۴۹) هـ در فرخ آباد می باشد.

و وفات ايشان در لاهور در چهاردهم محرّم الحرام سال (۱۳۲۴) هجری قمری می باشد، و علامه سيد علی رضوی فرزند ايشان بر جنازه وی نماز خواند، و در کربلا گامی شاه لاهور دفن گردید.

و در اماکن مختلف مجالس فاتحه خوانی بر گزار شد، مرثیه سرایان ماده تاریخ او را به نظم در آوردند، از آن جمله ماده تاریخ از سيد موسی شاه کلیم لاهوری «عازم خلد شد فقیه جلیل» ۱۳۲۴ هـ ق.

امیدوارم این اثر نفیس مورد توجه علاقه مندان واقع شود، و ذخیره برای شفاعت این جانب و شیفتگان مکتب والای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گیرد، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۱- ذی قعدة - ۱۴۲۸ هـ ق - قم - سيد مهدی رجائی

که رسم و اسم این تیره رساله السادة و سيادة السادة

بصورت اجمال و جازة پياشد و احقر بگمانخ دور ترتيب و تهذيب و بيان حقايق و دقائق  
 آن باجمال و الاختصار سفر و گزیده تا خاصه و عامه بدانند که تيدکيت و سيادة و لوازم آن  
 چیست و حقوق بلخي ضايع صورت تف نشوند و حق باطل حق برسد هر چند اين همچو بيان <sup>عزیز</sup> حق  
 و الهله بجز تفسير لوازم و بوز و مجامع و قتل طبيعت هياشم و کمن اجابت التماس محبي از  
 اخوان عاظم و مخلصان فائز اين نواحي و اطراف عوامل واجب و لازم دانسته اقدام در  
 تقديم آن نمود پس اين رساله شريفه و مجاله نيفه را بنور روشني و تيز روشني جامع جمع اوصاف  
 صوري و منطوقی تدسي خصايق تدسي منازل ذواالقضائل و القواصل البرالبا

انبادل العادل العامل الله بلوغ وجوده في وجوده وجوده الى حد التمام

بل الى الاخايعه فمثل معرفته و وجوده وجوده في الالهه فاما مثل ساير و دار فغند

جود كل جواد قاصر و مقصر لعظم انذوالرياستين يعلم و يحدك حنا

العين اللقب من سلاطين الشريعة و الامراء الطريقة شمس الهند

امير الملوك و الايمان و من السلطنة البرطانية و مشير الدولة

سراويل النواب نواز شير علي خان ممبر كونسيل ليجسليتيو

گومر منت آف انڈيا زاد الله عمره و عزه و اقباله و اجلاله

ما زال صحيحا سالما قائما دائما موقعا ما دار اللددران و ما سارا اللذين

خاصة بجا بيشان تحفه جليلة و بهر جميلة باشد و از جانب ليشان بگافه الی از ان تا

بقائه مستور و مکاره ايت و يا دگار باشد انشاء الله تعالى و احقر تقابل اين جنين اموء

اصلا و اباصله و انجيفه و نياے و نى خپرسه انديکچس معة العرخرم و اميد و طمع و توقع

تکے ستي  
 آتی- آتی

واحتراب الكلب اجتناباً ان يكره من يول بالفساد في شبهات منا وعلية في كثير من ايامي كروه ويزيد ادا  
 كاره وبتنگيا بار سوده آنها ز اسم الولادة نام نهاده ودر عوام خلق از ان شردها زاباين اسخ  
 الاعتقاد ساخته با چاره متوجه اجوبه پاره اسوله او شده من تا عوام مومنين از اجاب وصدق دين حتى  
 درين مانند در عترتي چنانچه في الحال اندر استقبال نمايند و دفاع جابر باطن و ظالم مفضل از خود را  
 ناموس شريع مقدس هذا الغررت و اجباست و الا تعرض لمثل اين سخوات اصلا نميشد چه اقامت  
 شئي نيميزي بود و لكن مثل الله اليا نة و الضيافة عن النفس لا ما سخر بالسوء و الرواثة  
 و اللذة و الرقة و الاضلال و الضلالة و زلة الهداية و بيع الدين بمساع قليل الدنيا  
 الغايبية بحق محمد و الخيام البرية اللهم اهتدا الى سواك السبيل و نجنا من متابعة  
 عزازيل انك ات ربك الجليل الجميل فانت حبيب حسي و لذت مني و ارحمني و  
 لجميع المؤمنين و نعم الوكيل فالحمد لله اولا و اخرا على كل حال و الصلوة  
 و السلام على سيدنا و نبينا محمد و عترته الطاهرين خيام الال و خمر اريد  
 الماضيين و الاين مع حسن اكمال و قدمت هذه الرسالة الشريفة في السباب  
 السادة مع تردد الببال و كثرة الاستغال و فغل الطبيعة في  
 هذا الحال و قلة المجال في السنة القاد من المائتة <sup>بعث</sup>  
 بكتلف من الهجرة المقدسة يوم السابع  
 من ربيع الاخر  
 تم بحمد الله <sup>عليه</sup> اقامها  
 و



# رسالة السادة في سيادة السادة

تأليف

علامة ابوالقاسم بن حسين رضوي قمي

١٢٤٩-١٣٢٤ هـ ق

تحقيق

سيد مهدي رجائي



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الحميد سيّد السادة، فساد من سيّده وفاز بالسعادة، والمجد للمجيد الذي مجدّ أمجاداً، ليكون لهم شأناً خارقاً للعادة، فالشكر للمشكور الذي اصطفى خاصّة، من صفوة خلقه السادة، محمّداً وآله، فخصّهم بالسيادة قبل الولادة، فكأنّه صيّرهم لها أصلاً للمادّة، فلعنة الله على من تسيّد وادّعى السيادة؛ لأنّه ترك نسبه وأتّهم نفسه، وأسند أمّه إلى أبرّ القادة، وأصل العصمة والطهارة والزهادة، فرمى - عياداً بالله - بالسفاح أسود السادة .

فأفضل الصلاة والسلام والتحية على عين المادّة الطيبة الطاهرة الصافية القادة محمّداً وآله، أنوار عالم الغيوب والشهادة، الذين خلقت لهم وخصّت بهم، وختمت عليهم الصفوة والسعادة والسيادة .

وبعد: بنده آثم ابن الحسين أبو القاسم الرضوي القمي<sup>(١)</sup> بعرض مي رساند: خواص وعوام اهل اسلام را كه رسم واسم اين مرتبه رساله السادة في سيادة السادة به صورت اجمال و وجازت مي باشد، و احقر به گمان خود در ترتيب و تهذيب و بيان حقايق و دقايق آن بالاجمال و الاختصار متفرد گرديده، تا خاصّه و عامّه بدانند كه سيّد كيست؟ و سيادت و لوازم آن چيست؟ و حقوق به ناحق

---

(١) شرح حال و آثار ایشان در مقدّمه كتاب گذشت .

ضایع و صرف و تلف نشوند، و حق به اهل حق برسد، هر چند این هیچمدان عذیم الفرصه و المهله به تحریر تفسیر لوامع<sup>(۱)</sup>، و به ورود مجامع و تعلل طبیعت می باشم.

و لکن اجابت التماس جمعی از اخوان اعظم و مخلصان افاخم این نواحی و اطراف عوالم واجب و لازم دانسته، اقدام در تقدیم آن نمودم.

پس این رساله شریفه، و عجاله منیفه، به نور و ضیاء، و تیر مضمی، جامع جمیع اوصاف صوری و معنوی، قدسی خصائل، قدوسی منازل، ذو الفضائل و الفواضل، البرّ البارّ البازل العادل العامل، الذي بلغ بوجوده في سجوده وجوده إلى حدّ النهاية، بل إلى لا نهاية، فمثل معرفته و سجوده وجوده في الدنيا مثل سائر ودائر، فعند جوده جود كلّ جواد قاصر و مقصّر، لعمري أنّه ذو الرئاستين، يعلم ويرى ذلك صاحب العين، الملقّب من سلاطين الشريعة و الأمراء الطريفة، شمس الهند، أمين الملة و الايمان، و من السلطنة البريطانية، مشير الدولة، سرانربيل التوّاب نوازش علي خان<sup>(۲)</sup> ممبر کونسل لحييليو گورنمنت آف انديا، زاد الله عمره و عزّه و إقباله و إجلاله، ما زال صحيحاً سالمأ قائماً دائماً موقفاً ما دار الدوران، و ما سار النيران.

خاصّه به جناب ايشان تحفه جليله، و هديه جميله باشد، و از جانب ايشان به كافة اهالی ازمان تا بقاء صفحه روزگار هدايت و يادگار باشد، إن شاء الله تعالى. و احقر به مقابل این چنین امور اصلاً و ابداً صلّه، و از جيفه دنياى دنى چیزی از هيچ کس مدّة العمر نگرفتم، و امید و طمع و توقّع حصول و وصول آن از احدی

(۱) تفسیر لوامع التنزیل و سواطع التأویل، تفسیر فارسی بزرگی است، در چند مجلد، و در این کتاب در چند موضع اشاره به آن نموده است.

(۲) در حاشیه کتاب چنین آورده است: کی - سی - آئی - ای.

به غیر الله بحمد الله ندارم، و نه ثنائی و نه مدحی مرعا دارم، غیر وجه الله و رضوانه سبحانه و تعالی .

وها أنا أشرع في المطلوب بتوفيق عالم القلوب والغيوب، وهو خير مقصود وأصل مطلوب، پس تقسیم این رساله شریفه بر مقدمه و دو مقصد است :

أما

### مقدمه

پس بدان که پسند جمهور عقلا و همان أقرب و أكثر به تأثیر رائی می باشد که اثبات مطلب مطلقاً به برهان، و بعد آن به قرآن، و إلاً به صحاح و حسان اخبار متفق علیه اُمت کرده شود .

پس احقر در این رساله هم به حسب عادت مستمرّه در تألیف خود به همین أسلوب می نویسم، پس آنچه متفق علیه سنداً و متناً، یا مختلف الاسناد و لکن متحد و متفق المتن باشد، اکثر آن را از فرقه می آرم، و به یقین داند که مثل این در کتب معتمده جمهور دیگر فرقه هم می باشد .

و آنچه لفظاً متفاوت اگرچه به کمی یا زیادتی الفاظ یا مختلف الألفاظ باشد، آن قسم را از هر دو فریق عند الضروره می آرم، و إلاً فلا، تا هر طایفه از آن منتفع و حجت و اطمینان به آن قطع شود .

و بعض قاصر و مقصّر بی خبر از کتب فرقه دیگر به تعصّب یا به حسد و عناد می گوید که: این از کتب مخالف و اغیار آورده قابل حجت و عمل نمی باشد، این چنین قول جحود عنادی او برای غیر قابلیت خود او می باشد .

أما

## مقصد اول

### در حقیقت و اصل و اول سیادت و معنی آن و فضائل و لوازم و خواص آن بالاجمال و الاختصار

و در آن چند باب است :

#### باب

#### سیادت در حقیقت اعجاز است

بدان که سیادتی که کافهٔ اُمم مسلمه از همهٔ علما و امرا و رعایا و برایا و سلاطین قاهرهٔ دنیا به کمال رغبت و نهایت محبت و غایت اُلفت به سوی آن خود به خود بلا سببی و لا کسبی خارج مایل، و هر رفیع خود را وضع، و هر جلیل خود را ذلیل دفعتاً اینجا می‌داند، پس به محض شهود شخص و سماع اسم سیادت خود به خود از ترفع و تعلقو ذاهل و متنازل، و به اجلال و تعظیم و تکریم و تبجیل و توقیر او مصروف و قائل و مایل، بل همهٔ آنها مألوف و شامل به آنها می‌باشد.

پس این حال خالی از اعجاز خارق نیست، پس این تشریف و علو شأن و امتیاز و مزیت به حامل این منصب از اصناف و بنی نوع خود او می‌باشد، چه مع دوای مختلفه و آراء متضاده و انظار و افکار متباینهٔ متنافیه، از اصناف خلائق متحد و منوط و مألوف می‌باشند، و بر میلان و توقیر و تعظیم و اجلال و عفو و احسان آنها بدون اسباب، و اکتساب خارجهٔ آن، برهانی است اقطع، و دلیلی است اقوا، و حجّتی است اوضح بر خارق عادی از فعل و ایجاد جناب باری خاصه برای اخصّ خواصّ بندگان برگزیدهٔ الهی.

چه معلوم است که هیچ اثری بدون مؤثری محال و ممتنع می‌باشد، و مؤثر این اثر تعظیم و میلان و صرف همم مختلفه از اصطناع و اکتساب و اسباب ظاهری

وجوب تعظم سادات ..... ۱۹  
قطعاً معدوم و مفقود می باشد.

پس از اینجا ثابت شد که مؤثر این اثر در قلوب اصناف خلایق متفاوته خاصّتا جناب باری می باشد، که او تقلیب و تألیف قلوب متباعده، و تحویل آراء و انظار متباینه، و دواعی متنافیه آنها در هر زمان بسوی اینها می نماید.

**تنبیه:**

پس می باید و می شاید که اصل مبدء این مرتبه، غایه من حیث البدایه، و اوّل ماده طیبیه این سیادت و سعادت ثابت باشد، و آن ماده اصلیه منتهیّه ذات منوره صافیّه جامعه سیّد کاینات سند موجودات علّت غائی عالم امکانی نور ارضی و سمائی، محمّد بن عبدالله خاتم الانبیاء علیه التّحیّه و آلف الثناء، خاصّه می باشد. پس از این ماده انوار انوار الّهی انهار نور سیادت منفجر گردیده، تا قیام قیامت بلا انقطاع ان شاء الله تعالی جاری و ساری می باشند، ﴿والله متمّ نوره ولو کره المشرکون﴾<sup>(۱)</sup>.

## باب

### در بیان وجوب تعظیم من الخالق و الخلق به سیادت

بدان که نسبت به این سلسله جلیله جمیله و ضیئه مزیئه طیبیه طاهره، که موصوف آن ﴿أصلها في الأرض وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين﴾<sup>(۲)</sup> جلالتی و رفعتی و عزّتی و حرمتی من جانب الخالق و الخلق صحیح ثابت است. اما از خلق، الحال دانستی که همّ همه اصناف رفیع و وضع و جلیل و ذلیل به طور صدق و اعتقاد و به غیر آن طوعاً و کرهاً به امداد و احسان و اجلال و تعظم

(۱) سورة صف: ۸.

(۲) آیه این چنین است: ﴿ألم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء \* تؤتي أكلها كل حين بإذن الله﴾ سورة ابراهيم: ۲۴ - ۲۵.

و محبت به آنها تا قيامت مصروف و باقى است .

اما سبب آن از جانب خالق هم به برهان و قرآن و صحاح و حسان مخالف و مؤلف نیز ثابت و ضابط است .

اما برهان، پس من جمله آن كلّ سادات من جهت الذات منتهى الى سيّد الكاينات و باعث الموجودات عليه آلاف التسليمات و أخصّ الصلوات، به واسطه سيّد اصفيا علي مرتضى، و سيّده زنان دين و دنيا فاطمه زهراء عليها الصلاة بالضرورة و لا شكّ و لا خلاف مى باشند، و اينها از مالک الملوك سلاطين دنيا و دين اند، و ذريّه اينها شاهزادگان بالاتفاق اند .

پس به مقتضای عقل به جهت وجود و ثبوت سلسله سلطنتی در اين خاندان وقعی و عظمی و رفعتی و حکمی جداگانه از رعایا و اُمت مى باشد، لهذا شاهنشاهان دنيا برای شاهزادگان دنيا رتبه و حکمی در خير و شر و در رفتار و گفتار به خلاف عامّه رعایا مقرر کرده اند .

اما اين سلسله، پس از او منقطع در دنيا و آخرت نمی شود، تعظماً له من الله تعالى، و للحديث المتفق عليه، كما رواه أحمد والطبراني وصاحب الصواعق، قال النبي ﷺ: كلّ نسب و سبب - وديگر: إنّ الأنساب - تنقطع يوم القيامة غير نسبي و سببي و صهري (۱) .

هر نسب و سبب مقطوع در قيامت مى باشد و مى شود غير نسب و سبب و مصاهرت من، پس عدم انقطاع آنها اينجا ثابت شد .

اما ثبوت بودن ذريّه و عترت محمد ﷺ از نسل فاطمه و علي عليه السلام از

(۱) طبقات الكبرى ۸: ۶۶۳، و احقاق الحق ۹: ۶۵۷ از حافظ طبرانی، و تاريخ بغداد ۱: ۲۷۱، و الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۸۶ از طريق احمد و حاکم، و فتح البيان حنفی ۶: ۲۶۰ - ۲۶۱ از طريق احمد و طبرانی و حاکم و بیهقی .



خصایص نبوی است به آیه مباحله ﴿أبناءنا وأبناءكم﴾ (۱).

وبه روایت متفق علیه اُمت: إنَّ النبی ﷺ، قال: لكلِّ بني أُنثى عصبه ینتمون  
إلی عصبتهم إلاّ ولد فاطمة، فإِنّی أنا ولیهم وعصبتهم وأنا أبوهم (۲).

وفی أُخری زاد: إنَّ الله تعالی جعل عقبی وعترتی من صلب علی و فاطمة (۳).

یعنی: برای اولاد هر دختری خدا عصبه و گروه پدری را مقرر کرده، که به  
سوی او منتهی و رجوع می‌شوند، به خلاف اولاد دخترم فاطمه زهراء، چه از  
خصایص من خدا گردانیده که اولاد من از صلب علی و بطن فاطمه می‌باشند، و  
در نسب و حسب منتهی به سوی من می‌شوند، و انتهاء رجوع نسب آنها تا به من  
است، پس من عصبه و ولی و پدر آنها می‌باشم.

پس به اجماع اُمت و صحاح متفق علیه ثابت شد که نسل علی و فاطمه بتول از  
اولاد رسول ﷺ کافّة وارث آن حضرت الی القیامه‌اند.

و فرمود که: خاصّ خدا عقب و ذریّه من از صلب علی و فاطمه مقرر کرده، و

این هم از جمله خصایص آن حضرت بالاتفاق است.

### تنبیه:

هرگاه این واضح شد، پس بدان که ذریّه و اولاد را ابناء و آل نامیدند، چه  
مأخذ آل از آل یوول اولاً، به معنی رجوع می‌باشد، چون که رجوع نسب و انتهاء  
حال و مال آنها بالضروره تا آن حضرت است، لهذا به ذریّه محمّدی ﷺ آل

(۱) سوره آل عمران: ۶۱.

(۲) احقاق الحق ۹: ۶۴۴ از حافظ طبرانی، و مجمع الزوائد هیتمی ۴: ۲۲۴، و جامع  
الصغیر سیوطی ۲: ۲۳۴، و صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۸۵.

(۳) مجمع الزوائد ۹: ۱۷۲، و الصواعق المحرقة ص ۷۴، و تاریخ بغداد ۱: ۳۱۶، و  
احقاق الحق ۷: ۴ - ۹.

نامیدند .

اما ابناء، پس ابناء جمع ابن، وابن مأخوذ از بناء است، پس ولد حلال شرعی را به ابن برای آن نامیدند چه این ولد مبنی پدر و به جای پدر می باشد .  
 اما ولد پس او بلا شک نطفه پدر و مادر می باشد، و نطفه در اصل قوت بدنی و لب لباب آن و مأخذ و منبع دم و روح حیوانی است، پس ولد جزء اصلی حقیقی حیوان ثابت شد، لهذا این جزء اصلی حکم کلی از بدن و روح دارد، و بر آن کافه علما و عقلا متفق اند .

### تذکره :

هر گاه این مقرر گردید، پس اولاد و ذریه آن حضرت تا قیامت جزء اصلی آن حضرت اعلا مرتبت می باشند، پس اینجا هم جزء و کل متحد الحکم و الحقیقه می باشد، إلا ما أخرج بالدلیل، فما أخرج بالدلیل فهو من اللوازم الخارجة من الأوصاف، والمراتب العالية المختصة، والمزايا الموهبية غير المكتسبية، كالنبوة والخلافة والعصمة والظاهرة وغيرها .

### تبصره :

به این برهان قطعی، قطعی گردید که این سلسله جلیله در رتبه ذاتیه با آن حضرت متحد، و بر آن باقی الی القیامه اند، تفاوت قرب و بعد زمان در ولادت و سیادت اینان الی القیامه نمی کند، پس عقلا تعظیم و توقیر و تقریب و احسان و انعام سادات، تعظیم و توقیر و تقریب و احسان و اجلال و انعام عیناً به حضرت سید کاینات فی الأصاله به غیر تفاوت می باشد .

لهذا در حدیث متفق علیه اُمت وارد است، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : من أحسن وأعان ذرّيتي

فقد أحسن إليّ وأعانتني ومكافأته عليّ (۱).

یعنی: هر که احسان و اعانت کرد ذریه مرا به تحقیق به من احسان و اعانت کرده، و مکافات و جزا و عوض آن بر من است، تدبّر تبصّر.

## باب

### در علو شأن سادات به قرآن

بدان که من جمله آن متفق علیه جمهور مفسرین اُمت است که این آیات از سوره فاطر در عموم ذریه رسول ﷺ و اولاد زوج بتول نازل است ﴿ثمّ أورتنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير﴾ جنّات عدن یدخلونها یحلّون فیها من أساور من ذهبٍ ولؤلؤٍ ولباسهم فیها حریر ﴿وقالوا الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إنّ ربنا لغفور شکور﴾ الذي أحلّنا دار المقامة من فضله لا یمسّنا فیها نصب ولا یمسّنا فیها لغوب ﴿ (۲).

ملخص مقصود: آن که کتابی که به سوی تو به وحی فرستادیم، پس وارث گردانیدیم و به میراث دادیم آن کتاب - یعنی قرآن - را به آنانی که برگزیدیم از بندگان خود، پس آنها سه فرقه‌اند: فرقه‌ای از آنها ظالم نفس خود می‌باشد، و فرقه‌ای از آنها میانه رفتار یعنی نه ظالم و نه عادل محض، و فرقه‌ای از آنها سابق به جمله خیرات و صالحات می‌باشد به اذن خدا، و علم آن اصطفاء توریث کتاب به این سه گانه به فضل بزرگ خدا می‌باشد، جنّات عدن را داخل می‌شوند این فرقات سه گانه.

(۱) احقاق الحق ۹: ۴۱۸ - ۴۲۱.

(۲) یوره فاطر: ۳۲ - ۳۵.

۲۴..... السادة في سيادة السادة

به روایت معانی الأخبار<sup>(۱)</sup> از تفسیر قرآن ناطق، و به روایت مجمع از پیغمبر ﷺ، قال: أما السابق، فيدخل الجنة بغير حساب. وأما المقتصد، فيحاسب حساباً يسيراً. وأما الظالم لنفسه، فيحبس في المقام، ثم يدخل الجنة، فهم الذين يقولون: الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور<sup>(۲)</sup>.

یعنی: سابق داخل جنت به غیر حساب می شود، و اما مقتصد بعد حساب قلیلی، و ظالم پس او بعد حبس به مقام داخل جنت می شود، و هر سه فرقه بعد دخول به جنت زیور طلائی و گوهر و لباس حریر پوشیده می گویند: که حمد مر خدای را که زایل ساخت از ما حزن و غم قیامت و عاقبت را، چه به درستی که پرودگار ما بخشنده گناه کاران، شکر گذار و جزاء طاعت دهندگان بسیار است، آن خدائی که حلال و داخل ساخت ما را به دار الاقامت راحت ابدی بلا تغییر و لا زوال، آن از فضل و انعام او سبحانه به ما می باشد، مس نکرد ما را تعبی، و مس نکرد ما را کلالی و ملالی و نه بوئی از نار در قیامت.

در صحاح و حسان اُمت در تفسیر این آیه مروی است که این آیات در اولاد رسول از نسل زوج بتول نازل اند<sup>(۳)</sup>.

در روایات اهل بیت علیهم السلام هم همین مروی است، چنانچه در بصائر از حضرت کاظم علیه السلام وارد است: هذه في ولد علي وفاطمة عليهما السلام<sup>(۴)</sup>.  
یعنی: این آیات در اولاد علی و فاطمه اند علیهم السلام.

---

(۱) معانی الأخبار ص ۱۰۴ - ۱۰۵.

(۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۸: ۱۸۶ چاپ بیروت.

(۳) احقاق الحق ۳: ۳۳۶ و ج ۹: ۱۴۱ - ۱۴۲، و ج ۱۴: ۶۵۸ و ج ۲۰: ۶۴.

(۴) بصائر الدرجات ص ۴۵ ح ۳.

علو شأن سادات به قرآن ..... ۲۵

در کافی مروی است که حضرت کاظم علیه السلام <sup>(۱)</sup> فرمود: السابق بالخیرات الإمام، والمقتصد العارف للإمام، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام <sup>(۲)</sup>.

یعنی: سابق به خیرات امام معصوم، و مقتصد عارف بالامام، و ظالم لنفسه سید زاده غیر عارف به امام می باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود که: این فرقات سه گانه از اولاد فاطمه به تفصیل بالاند: ولو أراد الأمة لكانت أجمعها في الجنة <sup>(۳)</sup>.

یعنی اگر کل اُمت از این مراد گرفته می شود هر آینه لازم می آید که همه اُمت در جنت و جوباً داخل شوند، این باطل، پس مراد از این عترت طاهره و ذریه عامه می باشد.

اشکال: چگونه فاسد العقیده سید زاده فاطمی داخل جنت شود با وجودی که غیر عارف ولا مقر به امامت خصوص امام زمان خود می باشد؟

جواب: به چند وجه علماً گفته اند، من جمله آن مفاد آیات و در صحاح اخبار بسیار وارد است که هر کس که به تحقیق ثابت از آل رسول و نسل زوج بتول می باشد، اگرچه در دنیا ضال و مدّت العمر افسق فساق و فجّار باشد، و لکن عاقبت او به توبه و به خیر می گذرد، و بدون آن از دنیا نمی رود، این اقوا و اصح الأجوبه است.

و حدیث «سألت الله أن يهدي ضالكم» در آخر این مقصد می آید.  
من جمله آن این اخبار محمول اند بر عفو سید زاده که جاهل از معرفت ائمه

---

(۱) روایت از امام محمد باقر علیه السلام است، و به همین مضمون از امام صادق علیه السلام مروی است.

(۲) أصول کافی ۱: ۲۱۴ ح ۱.

(۳) نور الثقلین ۴: ۳۶۵ ح ۹۴ از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

اطهار به عذر باشد، چون غلبه و گرفتاری او در مخالفین مدت العمر و صورت حرکت و تحصیل معرفت او را میسر نشده، پس در این شکی نیست که او ناجی است، و مراد از این منکر امامت ائمه اطهار عمداً نمی باشد، چه منکر احد اصول خمسه چون منکر جمیع اصول دین خارج از ایمان می باشد، و این همه اصح الوجوه به غیر منافات از وجوه مآول می باشد.

من جمله آن جماعتی می گویند: که آل رسول و اولاد زوج بتول عارف و غیر عارف را تفویض به حضرت رسالت مآب و به ائمه اطیاب تعظیماً للنبی و الولی و الفاطمه علیها السلام می شود، چنانچه در دنیا تفویض شد امر عباس و عقیل بعد اسیر شدن به حالت کفر به نبی صلی الله علیه و آله و به علی علیه السلام، تعظیماً لهما از قتل و حبس رها شدند، پس آنها در آن وقت مسلمان شدند. و این روایت از مستفیضات اهل سیر و حدیث است.

اما صحاح و حسان متفق از احادیث که در کتب خاصه و عامه لا تعدند جلد کبیری جمع می شود، من جمله آن معدودی قلیل اینجا ذکر می شوند.

پس مصرح آیه به طریق امامیه مرویه صادقیه در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام از حضرت صادق علیه السلام است: **إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام لِعَظْمِهَا عَلَى اللَّهِ حَرَّمَ اللَّهُ ذَرْبَهَا عَلَى النَّارِ، وَفِيهِمْ آيَةٌ ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا﴾** ففسر الفرق الثلاث بما مرَّ (۱).

یعنی: برای عظمت و حفظ حرمت و اظهار شأن در اوائل و اواخر خلائق علوی و سفلی، خدا ذریه مسلمه فاطمه را حرام بر نار گردانید، پس از این فرمود که این آیه در ذریه فاطمه علیها السلام نازل، و فرقات سه گانه معصوم و معتدل و ظالم جاهل مراد می باشد.

(۱) نور الثقلین ۴: ۳۶۴ ح ۸۶ از خرائج و جرائح راوندی.

علو شأن سادات به قرآن ..... ۲۷

و به طریق مخالف، چنانچه در حلیه<sup>(۱)</sup>، و طبرانی<sup>(۲)</sup>، و بزار<sup>(۳)</sup>، و صواعق<sup>(۴)</sup> مروی است: إن رسول الله ﷺ قال: إن فاطمة قد أحصنت فرجها، فحرم الله ذرّيتها على النار<sup>(۵)</sup>.

یعنی: به تحقیق رسول خدا ﷺ فرمود که: به تحقیق فاطمه حفظ و حصن ظاهر و باطن خود نمود، پس به عوض آن خدا ذرّیه او را بر نار حرام گردانید. در صواعق<sup>(۶)</sup>، و فردوس<sup>(۷)</sup>، و غیر آن، روایت کردند از رسول الله ﷺ، قال: إني سألت ربّي أن لا يدخل أحداً من أهل بيتي النار فأعطاني ذلك<sup>(۸)</sup>. و مثل همین ابن بابویه روایت کرده<sup>(۹)</sup>.

یعنی: به درستی که رسول خدا ﷺ فرمود که: من به تحقیق سؤال کردم پروردگار خود را که داخل نسازد به نار احدی را از اهل بیت من، پس عطا کرد مسئلت مرا.

در القاب شیرازی، و در صواعق، از ابن عبّاس روایت کرده، قال ﷺ: سألت ربّي أن لا أزوّج إلا من أهل الجنّة ولا أتزوّج إلا من أهل الجنّة<sup>(۱۰)</sup>.

(۱) حلیة الأبرار ۴: ۱۸۸.

(۲) احقاق الحق ۱۰: ۱۲۴ از المعجم الكبير طبرانی.

(۳) الفتح المبين ص ۲۷۹ از بزار.

(۴) الصواعق المحرقة ص ۱۸۶.

(۵) احقاق الحق ۱۰: ۱۲۳-۱۳۱.

(۶) الصواعق المحرقة ص ۱۸۴.

(۷) فردوس الأخبار ۲: ۴۳۹، شماره حدیث: ۳۲۲۲.

(۸) احقاق الحق ۹: ۳۹۴-۳۹۶.

(۹) بحار الأنوار ۲۷: ۸۸ از امالی شیخ صدوق.

(۱۰) کنز العمال ۱۲: ۹۵ ح ۳۴۱۶۸ از القاب شیرازی.

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود که: من سؤال کردم پرودگار خود را که به نکاح نمی‌دهم دختری را مگر از اهل جنت، و زنی را به نکاح نمی‌گیرم مگر از اهل جنت باشد.

محبّ طبری (۱)، و دیلمی (۲) روایت کرده‌اند، قال النبي ﷺ: سألت ربّي أن لا يدخل النار أحداً من أهل بيّني فأعطاني (۳).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود که: من سؤال کردم خدا را که داخل نار نسازد احدی را از اهل بیت من، پس عطا کرد مرا مثلت مرا. و اشکال ندارد چه هرکس با ایمان از دنیا رفت او از اهل جنت است.

### تنبیه:

به این طمع اعزّه و سلاطین قاهره فخرأ و اطماعاً نسبت بنات خود را به خانه نبوت و امامت می‌نمایند، زهی سعادت آنکه از اعراس حضرت زهرا عليها السلام و حضرت مرتضیٰ عليه السلام و سید انبیاء عليه السلام بگردد، و در قیامت نداء از بطنان عرش می‌شود: ای خویشان فاطمه بر خیزید بیایید، عرض می‌کنند: آنها کیستند؟ نداء می‌شود که اختان و اعراس فاطمه مع متعلّقین آنها می‌باشند.

ایضاً روایت کردند از حضرت امیر عليه السلام که من شنیدم آن حضرت دعا می‌فرمود: اللهمّ انهم عترة رسولك، فهب مسيئتهم لمحسنهم، وهب لي، ففعل، قلت: ما فعل؟ قال: فعل ربكم بكم ويفعله بمن بعدكم (۴).

یعنی: بار خدایا اینان عترت نبی تواند، پس به بخش گناهگار ایشان را برای

(۱) ذخائر العقبیٰ محبّ الدین طبری ص ۱۹.

(۲) فردوس الأخبار دیلمی ۲: ۴۳۹، شماره حدیث: ۳۲۲۲.

(۳) احقاق الحق ۹: ۳۹۴-۳۹۶، کنز العمال ۱۲: ۹۵ ح ۳۴۱۴۹.

(۴) ذخائر العقبیٰ طبری ص ۲۰، والصواعق ص ۲۳۳، احقاق الحق ۹: ۵۱۰-۵۱۱.



علو شأن سادات به قرآن ..... ۲۹

محسن ایشان، و بده مرا این سؤال را، پس نبی ﷺ فرمود که: خدا داد مرا، علی عليه السلام عرض کرد: چه کرد خدا؟ نبی ﷺ فرمود که: عفو و هبه کرد خدا به شما اهل بیت، و می کند همین را با آنان که بعد شما می آیند.

در صواعق از سخاوی روایت کردند، قال النبي ﷺ: يا علي إن الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك ولأهلك ولشيعتك ولمحبي شيعتك، فأبشر فأنتك الأنزع البطين (۱).

یعنی: ای علی به تحقیق خدا بخشید تو را، و ذریه تو را، و اولادت را، و اهالی تو را، و شیعه تو را، و محبان شیعه تو را، پس بشارت باد به تو که انزع البطين می باشی، یعنی انزع از شرک و معاصی، و بطين به علمی، چنانچه همین مفسر به حدیث دیگر است چنانچه می آید.

در صواعق از احمد روایت کرده، قال ﷺ: يا معشر بني هاشم والذي بعثني بالحق نبياً لو أخذت بحلقة الجنة ما بدأت إلا بكم (۲).

پیغمبر ﷺ فرمود: یا معشر بنی هاشم قسم به خدائی که مرا به حق نبی فرستاد اگر حلقة در جنت را بگیرم ابتدا در دخول جنت نمی کنم مگر به شما و با شما.

طبرانی، و دارقطنی (۳)، و ابن حجر (۴)، و غیرهم، روایت کردند، قال ﷺ: إن أول من أشفع له من أمتي أهل بيتي الأقرب فالأقرب الخ.

یعنی: آن حضرت فرمود که: به تحقیق من اول شفاعت می کنم از امت خود

(۱) الصواعق المحرقة ص ۹۶، احقاق الحق ۷: ۳۷ - ۳۹.

(۲) كنز العمال ۱۲: ۹۴.

(۳) ينباع المودة ص ۲۶۸ از طبرانی و دارقطنی.

(۴) الصواعق ابن حجر ص ۱۸۴.

۳۰..... السادة في سيادة السادة

اهل بيت خودم را اقرب پس اقرب پس انصار را، ثمّ من آمن بي واتّبعتني، ثمّ اليمن، ثمّ سائر العرب، ثمّ الأعاجم<sup>(۱)</sup>. ودر این مهاجرین را نگفت.

در صواعق<sup>(۲)</sup> از مشایخ خود روایت کرده: وقتی که علی عليه السلام شکوه کرد که مردم حسد به من دارند، فقال النبي صلى الله عليه وآله: أما ترضى أن تكون رابع أربعة، أوّل من يدخل الجنّة أنا وأنت، والحسن والحسين وأزواجنا عن أيماننا وشمائلنا، وذريتنا خلف أزواجنا<sup>(۳)</sup>.

و در روایت دیگر قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام: إنّ أوّل أربعة يدخلون الجنّة أنا وأنت، والحسن والحسين وذرائنا خلف ظهورنا، وأزواجنا خلف ذرائنا، وشيعتنا عن أيماننا وشمائلنا<sup>(۴)</sup>.

آیا راضی نمی شوی ای علی به تحقیق تو چهارم چهارگانه باشی از آنان که اوّل داخل جنّت شوند من و تو ای علی، و حسن و حسین و زوجات مؤمنات ما چپ و راست، و ذریّه ما دنبال و عقب زنان می باشند.

و به روایت دیگر: ای علی اوّل چهارگانه که داخل جنّت شوند او من و تو و حسن و حسین می باشیم، اما ذریّه ما پشت سر ما، و زوجات مؤمنات ما عقب ذریّه ما، و شیعه ما به چپ و راست ما می باشند.

خاصّه و عامّه منهم ابن حجر در صواعق<sup>(۵)</sup> گفته: قد صحّ أنّه صلى الله عليه وآله قال: قد

(۱) احقاق الحق ۹: ۳۸۰ - ۳۸۱.

(۲) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۲.

(۳) احقاق الحق ۹: ۲۱۹ - ۲۲۴.

(۴) مجمع الزوائد ابن حجر ۹: ۱۷۴، احقاق الحق ۹: ۲۱۷ - ۲۱۹.

(۵) صواعق ابن حجر ص ۱۸۵.

علو شأن سادات به قرآن ..... ۳۱

وعدني ربِّي في أهل بيتي من أقرّ منهم بالتوحيد ولي بالبلاغ أن لا يعذبهم (۱).  
یعنی: صحیح شده که پیغمبر ﷺ فرمود که: خدا مرا وعده در اهل بیتم داد که هرکس از آنها معتقد به توحید و دین باشد، و برای من بلاغ است که خدا او را عذاب نمی‌کند توهیباً و تعظیماً للنبي ﷺ.  
در صواعق مروی است، قال النبي ﷺ لفاطمة عليها السلام: إن الله غير معذبك ولا ذرّيتك (۲).

پیغمبر ﷺ فرمود: ای فاطمه به تحقیق خدا عذاب و عقاب نمی‌کند تورا و ذریه تورا.

أقول: این مشروط به ایمان و اعتقاد صحیح ثابت به توحید و دین، پس شرط نجات در همه ایمان ولو نزدیک به موت می‌باشد، چه اولاد باشند، چه ازواج، چه اقارب، چه اصحاب، بدون آن نجات و جنت به عقل و نقل حرام می‌باشد.  
اشکال لا ینحل: این آیه فاطر، و این صحاح اخبار، منافات دارند با قصه نوح ﴿ربّ إنّ ابني من أهلي وإنّ وعدك الحقّ وأنت أحکم الحاکمین﴾ (۳) ای پروردگار به تحقیق این پسر من از اهل من است، و وعده تو حق است، چه به او وعده کرده بود که از اهل تو احدی را غرق نمی‌سازم، همین را پیش می‌کند و عرض می‌نماید که تو احکم الحاکمین می‌باشی.

و خدا جواب با عتاب داد ﴿یا نوح إنّه لیس من أهلك إنّه عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لك به علم إنّی أعظک أن تكون من الجاهلین﴾ (۴) ای نوح آن پسر

(۱) احقاق الحق ۹: ۴۷۴-۴۷۵ وج ۱۸: ۴۳۸ و ۵۴۱.

(۲) احقاق الحق ۹: ۵۰۸ و ۱۸: ۴۶۶ و ۵۴۱.

(۳) سورة هود: ۴۵.

(۴) سورة هود: ۴۶.

از اهل تو نیست، چه او عمل غیر صالح دارد، پس سؤال مکن تو از چیزی که تو علم آن چیز نداری، من تو را نصیحت می‌کنم از آن که سؤال تو چون سؤال جاهلان باشد.

پس در این آیه دو سه امر ثابت شدند:

أحدها: ولدی که از نسلش و اصلش بلا فصل بود، سلب او از او کرد به جهت عمل غیر صالح، و هر که عقیده او فاسد یا غیر صالح از فسق و فجور باشد، نسب او و اصل او چگونه به حال و معفو بلا توبه باشد؟

ثانیها: ردّ دعاء نوح کرد، و به سبب این سؤال او را از جاهلان شمرد، این چگونه جایز باشد؟ و این آیه فاطر بر خلاف او می‌باشد که از اولاد محمد ﷺ که ظالم لنفسه را بلا توبه داخل جنت می‌سازد.

جواب: بدان که اجوبه این بالتفصیل ما در کتاب عصمة الأنبياء والملائكة والأئمة نوشتیم.

أما جواب شقّ أوّل: آن که این پسر نوح به صورت نفاق بوده، و اطلاع حال باطن او عالم الغیب به نوح نداده بود، برای امتحان نوح و مصالح دیگر، پس حق تعالی جواب داد به نوح که او از آن اهل نجات نیست که به تو وعده کرده‌ام، و این نفی نسب ولد نوح نمی‌کند، چه در جواب او فرمود انه ليس من نسلک ولا من أبنائک بل «من أهلك» فرمود.

و مراد از اهل اینجا قابلیت است، چنانچه «الحمد لله كما هو أهله» می‌گویند، و نیز می‌گویند که فلانی اهل فلان کار نیست، یعنی قابل و لایق به آن نیست، پس نوح فهمید که او کافر منافق بود، و از نسب به مباینت دینی بر نمی‌آید؛ زیرا که اتصال و اتحاد ذاتی است، و قطع آن به غیر اعدام و ابطال حقیقی متصور نیست نه عقلاً و نه شرعاً، تفصیل این از کتاب عصمة الأنبياء نیز بیاب.

پس باطل شد به خود آیه قول آنان که می‌گویند آن ولد به خطا منسوب به نوح بود، عیاذاً بالله عنه .

اما جواب از شقّ ثانی: غرض به «ربّ» به صورت دعاء و مسئلت نبود، بل استفهام و دریافت حال او بود، پس ردّ دعاء نوح لازم نمی‌آید، بلی عتاب برای آن به نوح آمد چه به کلمه تحقیق «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» عرض کرد، اگر «انّ ابني من أهلي» یا «اینی من أهلي» بدون کلمه «انّ» عرض می‌کرد البته از مشابهت کلام جاهلان بعید بود .

چه عادت علما از حکیم مدبرّ ذو المصالح صورت دریافتن حال یا دعاء چون «وتفعل کذا» یا «افعل کذا إن کان لك فيه صلاح» می‌باشد، و در فنّ کلام در باب الدعاء والمسأله مبرهن گردیده، و نوح به شفقت پدری و مقتضای بشری، کلمه تحقیق در استفهام حال شامل کرد، این طریقه مسأله جاهل غیر عالم می‌باشد، و آن سزاوار بانی و عالمی نیست، چه جائی که شیخ الانبیاء باشد .

پس این تأدیب و تهذیب نبی، خود چون تأدیب و تهذیب پدر کامل و استاد شفیق به پسر و شاگرد خود به شفقت می‌باشد .

جوابی دیگر: ممکن است که محمد سیدّ الانبیاء صلی الله علیه و آله، وعلّت غائی ممکنات به اجماع اُمت می‌باشد، پس برای شاهنشاه انبیاء مزیتی می‌باید و می‌شاید تا ممتاز از نوع خود گردد، پس عفو ذریه فسقه او از جمله ممیزه می‌باشد، ثمّ الله أعلم، پس بحمد الله منافاتی بین الآیات والأخبار نمی‌باشد .

سؤال: در آنجا برای عمل غیر صالح نجات حاصل نشد، اینجا چگونه نجات فاسد العقیده حاصل می‌شود؟

جواب اوّل: کفر و شرک و نفاق یک قسم غیر معفو ولا مغفور بدون توبه عقلاً و نقلاً می‌باشد، و در پسر نوح نفاق بود، و نفاق منافی و ضد ایمان می‌باشد، به

خلاف اینجا ظالم لنفسه فسق می باشد، و فسق عبارت از عدم طاعت مع بقاء تصدیقه بالدين می باشد، و مصدق بالدين بالضرورة مؤمن، پس قابل عفو بدون توبه عقلاً و نقلاً می باشد، چون آیه ﴿يا عبادي الذين أسرفوا على أنفُسهم لا تقنطوا من رحمة الله إن الله يغفر الذنوب جميعاً﴾<sup>(۱)</sup>.

جواب ثانی: چون که از اُمت مؤمنه آن حضرت عفو غیر منافق به قرآن ثابت، پس محمد ﷺ که سید الانبیاء و علّت غائی در ایجاد عالم امکانی می باشد، تعظیماً له ولو صیبه و لبتنه عفو بلا توبه به اولاد غیر منافق و لا مشرک او را بالأولی جایز می باشد، تدبّر تعلم، و لا ینبئک مثل خبیر.

اشکال: کأنه معلوم، بل مشهود است که بشارت به نجات و به نار، عیناً موجب اتکال و اغواء و اغراء مکلف می شود، پس چگونه بشارت به نجات ذریه غیر معصومه معقول و مجوز باشد؟

جواب: این چنین اشکال در مجلّدات تفسیر لوامع مکرّر مبرهن گردیده، چه آن کس که معفو و ناجی و ناری در معلوم باری باشد، پس اخبار به او به جنّت و نار جایز و جاری و ساری قدیماً می باشد، چه آن کس که معلوم ناجی باشد، پس از او تا مدّة العمر یا در آخر عمر توبه و ایمان و عمل که موجب و سبب نجات قطعی او باشد صادر و ثابت می شود، و آن کس که معلوم ناری باشد از او هم همیشه خصوص نزد انقطاع او از دنیا شرک و کفر ثابت ظاهر می شود، پس موجب اتکال و اغراء مکلف خبر به نجات و نار نمی شود، خصوص به نطفه نبی و علی و شیر طاهر صدیقه کبرا خاصیتی و اثری عظیم دارد که آن طفل بر کفر و نفاق اصلاً نمی میرد اگر فی الحقیقه از نطفه آنها باشد، و إلا فلا، تأمل و تعقل.

مأخذ سیادت و معانی آن ..... ۳۵

سؤال: بالنسبت بعض اقارب آن حضرت از بنی هاشم چون طلحه و زبیر، و بعض زوجات، آیا حکم قطعی آنها ناری بودن می باشد، یا بلحاظ بنوت و زوجیت و قرابت هاشمیه حکم قطعی آنها ناجی می باشد؟  
جواب: در این مسئله اُمت دو قول دارد:

أحدهما: معتقد یک فرقه اُمت است که ناجی هر هاشمی و هر مصاهرتی می باشد تعظیماً للنبي ﷺ، چنانچه عباس و عقیل تشریفاً للنبي از قتل و حبس در دنیا رهایی یافتند.

ثانیها: معتقد فرقه ثانیه از اُمت است که هر کس که منافق بوده و منافق مرده، او واجب النار است، و جنّت و بوی او بر او حرام الی الأبد است، چه هاشمی باشد چه فاطمی و علوی باشد، فضلاً عن الأزواج، چه به مصاهرت قرابت ما بین ناکح و منکوحه، و میان دو قوم اینها ناشی به ضرورت نمی شود، و معلوم است که اگر طلاق یا موت بین الأزواج طاری شد اگرچه زن ذی اولاد باشد به او مزاجت کفایت نمی کند، و بر یک دیگر دیدن هم دفعتاً حرام و با دیگر آن زن نکاح دیگر بعد عدّه کرده می تواند، چنانچه زن نوح و لوط را زوجیت کفایت از عذاب الله نکرده، چه آنها به صورت نفاق با دو پیغمبر بودند.

## باب

### در مأخذ سیادت و معانی آن اشتقاقاً

بدان که لفظ سیّد نزد اهل اشتقاق مأخوذ از ساد قومه یسودهم سیادة فهو سیّدهم، و جمعش سادة و سیائد بالهمزه، و سادات می باشد.

نزد بصریین سید بر وزن فعل و جمعش فعله، و نیز جمع فیعل فیاعل می آید، چون قائد و قاده، وزائد و زاده، چنانچه جمع جید جیاید بالهمزه می آید، امّا افعال تفضیل و آن هو أسود من فلان، و به قولی نیز هو أسید من فلان، أي: أجلّ

منه می باشد.

نزد کوفین اصل و مأخذ سید از ساد یسود سیدوده و سؤدداً فهو سیود می باشد. پس برای یاء ساکنه او را به یاء بدل نموده، پس میان دو یاء به جهت مجانست ادغام کرده یا را کسره دادند، پس سید چون جید شد. اما اسید به حسب اشتقاق مأخوذ از سواد شخص، چه اصل باب سیادت سواد می باشد. پس نزد خلیل و ابن سگیت سید القوم مالک و رأس سواد اعظم می باشد، و طاعت او به جهت تملک و تعلو او بر مملوک و تابع لازم و واجب می باشد. آیا استعمال لفظ سید بالاضافه و التقیید می شود، چون سید القوم، و سید العرب والعجم، یا به غیر اضافه و به غیر قید علی الاطلاق استعمال می شود؟ از متکلمین ما صاحب مجمع<sup>(۱)</sup> تصریح کرده که در غیر الله بالاضافه اما خاص در خدا مطلق چون یا سید استعمال می شود.

## باب

### در معنی سیادت لغة و شرعاً

بدان که سیادت در وضع اسم می باشد، اما سید در لغت بر چند معانی می باشد. چنانچه ابن اثیر در نهاییه گفته: السید يطلق على الربّ والمالك والشريف والفاضل والكريم والحليم ومتحمل أذى قومه والزوج والرئيس والمقدم<sup>(۲)</sup>. و به قولی: سید مطاع متقدم مرجوع الیه می باشد. و به قول طریحی: سید رئیس کبیر مطاع قوم خود می باشد اگرچه هاشمی یا علوی نباشد. و فرمود: السید الذي يفوق الكلّ في الخير كله<sup>(۳)</sup>.

(۱) مجمع البیان طبرسی ۲: ۲۲۱.

(۲) نهاییه ابن اثیر ۲: ۴۱۸.

(۳) مجمع البحرین طریحی ۳: ۷۱.



معنی سیادت لفظ و شرعاً ..... ۳۷

و این اعمّ جامع همه معانی لغویه می باشد، لهذا مفسّرین در سیادت یحیی  
بوجوه تفسیر کردند .

اما در شریعت سیادت، پس او علم گردیده در اسلام بر ذات فایض البرکات  
خیر کاینات، و سیّد ممکنات، و سبب ایجاد موجودات .

و بعضی چنین تعریف نوشته اند که او عبارت است: از خاص نور ذات صافیّه  
خالصه منیره، که جامع جمیع خیرات و برکات و صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه  
بشریه که منزّه و برتر است از همه اُخبات و ألوات و اُدناس و اُرچاس صوریه و  
معنویه، حضرت سیّد موجودات فخر کاینات محمّد بن عبدالله و علی مرتضیٰ  
سلام الله علیهم می باشد .

لهذا مرجوع کلّ مرجعان و مطاع جمیع مطاعان دین و دنیا گردیدند، و در  
صلبی که و رحمی که رسیدند، آن هم منور و سیّد گردید، زمان به زمان الی  
عبدالله و ابی طالب علیهم السلام، چه ظرف به حسب قابلیت مطروف لازم  
می باشد، و در زمان و مکانی که بوجود آمدند به سیادت و شرافت آنها سیادت و  
شرافت یافتند؛ لأنّ ما یتعلّق بالشریف فهو یتشرّف بتعلّقه، اگرچه فی الحقیقه اینها  
مکین این مکان و زمان اند، و وقار المکان بالمکین مثل مشهور، و لکن شرافت  
آن زمان و مکان که در آن پیدا شدند ازید و اکثر از همه می باشد .

آیا نمی بینی سلطانی که روزی پیدا می شود آن وقت و آن مکانی که در آن  
سکونت و حکومت می نماید بر اماکن و اوقات دیگر و به والدین و اولاد و غلام  
او اجلال و تشریف و تعظیم می کنند، و حال آن که آن شرافتی ذاتی و حقیقی و  
دینی ندارد، و بعد اینها این منصب شریف به آل و اولاد و احفاد و ذریه و نسل  
رسول ﷺ و زوج بتول ﷺ به اتفاق و اجماع اُمت، و به مقتضای عقل و صحاح  
نقل، و دلالت آیات، عاید و حاصل گردید .

لهذا به اولاد و نسل علی عليه السلام از بطون غیر فاطمیة زهراء عليها السلام هم سیّد می نامند، و سیّد یقیناً می باشند، بل به کلّ اولاد هاشم سیّد می گویند، و لکن بعد حضرت رسول صلى الله عليه وآله بر ذریه بتول عليها السلام و علی عليه السلام خاص علم گردید، و به اینها همه انواع شرافتها حاصل می باشد.

اما شرافتی که اولاد علی و فاطمه عليها السلام دارند اولاد علی عليه السلام از بطون زنان غیر سیّدۀ النساء این هر دو شرف ندارند، فضلاً عن اولاد و احفاد هاشم؛ زیرا که اولاد علی و فاطمه عليها السلام را شریف و نجیب الطرفین می گویند و می نامند، چه شرافت والدین هر دو در اولاد و احفاد اینها جمع است، بخلاف غیر اینها.

پس اولاد علی عليه السلام را از بطون زنان دیگر شریف و سیّد و علوی و هاشمی می گویند، و اولاد سیّدۀ النساء عليها السلام را علوی و فاطمی و اولاد و ابناء و احفاد رسول صلى الله عليه وآله، و نجباء و شرفاء، و اولاد نورین، و نجیب الطرفین، و شریف الجانین، خاص می گویند.

سؤال: اولاد ائمة اطهار که از هر امامی جدا شدند، آیا آنها در بین خود تقرّب و تفاضل دارند، یا متساوی در قرب و فضل می باشند، یا صدر سابق فضل زاید از لاحق دارد یا بالعکس؟

جواب: بدان که صدر متقدّم را به اعتبار تقدّم قرب، بل أقرب به آباء خود می باشد، پس به تقرّب و تقدّم زمانی و مکانی شرف و توارث بالنسبت صدر لاحق بالضرورة دارند، اما لاحق اگرچه بعد زمانی و مکانی از آباء دارند، و لکن فضل و شرف آنها زاید از سابق این می باشد، که اینان از ابتداء از اصلاب متعدّده طاهرة حجج الله بر آمدند.

در کشف الغطاء و جواهر از اینجا فرمودند: و ليس ببعيد تقديم الرضوي، ثمّ

الموسوی، ثمّ الحسني والحسيني، وتقديم كل من كان علاقته بالائمة أكثر (۱).

یعنی: بعید نیست که در طبقات تقدیم می باشد سادات رضویه را، پس موسویه را، پس حسنی و حسینی را، قاعده کلیه تقدیم می باشد آن طبقه را که علاقه او به ائمه اکثر می باشد. و شهید هم مثل همین فرموده (۲).

پس هر سیدی که پائین تر از اصلاب ائمه بر آید، شرافت او باعتبار اُبوّت متنازله زیادتر می باشد، مثلاً اولادی که از حضرت تقی علیه السلام جدا شدند شرف آنها زیادتر است از آنها که از حضرت تقی علیه السلام جدا شدند، و آنان که از حضرت تقی علیه السلام شرف زیادتر دارند از حضرت کاظم علیه السلام جدا شدند.

خلاصه شرف آنها زیادتر است از آنان که از ما فوق آنها جدا شدند، به جهت انتقال او از صلب طاهر حجّة الله الی صلب طاهر آخر من حجج الله، هکذا از صلب مبارک سیّد کاینات الی الحادی عشر، هر که دور کرده البتّه مرتبه متنازله آبائی به او زاید می شود.

و بعضی گمان بردند به اشرفیت آنان که از حضرت نبی صلی الله علیه و آله یا از حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام جدا شدند، پس آنان که از اصلاب متنازله ظاهر شوند آن قدر تنزل و بُعد دارند، معاذ الله، این مذهب جمعی از نسابه عامّه عامیه می باشد. بل ما می گوییم: آنانی که از ابتداء شرف جدا شدند، آنها این شرافت زایده اصلاب مطهرین دیگر بالضرورت ندارند، چه آن کس که محل و مقام شرف را از بدایت الی نهایت منزل به منزل کلّ منازل را طی کند، البتّه شرف منازل به او زاید و اکثر است بالنسبت آنان که به منزل واحد رسیده بر آمد.

اشکال: در این شکی نیست که لفظ سیّد از کلمات وصفیه است نه از اسماء

(۱) جواهر الکلام ۱۶: ۱۰۵، از کشف الغطاء نقل نموده.

(۲) دروس شهید ۱: ۲۶۲.

٤٠..... السادة في سيادة السادة

ذاتی، چه اسم ذاتی عبارت است از احرف و الفاظی که خاص دلالت بر ذات و حقیقت عین مسماً کند بغیر اعتبار خارجه، چون انسان و جن و ملک، چه هر یک از این اسم جنسی است که بر ماهیت و حقیقت علم و بالجمله دلالت دارد، اما صفت پس او به اعتبار خارجه بر وصفی و معنی دلالت می کند، چون قایم و نایم و قاعد و جالس و ضاحک، و امثال اینها دلالت بر عین حقیقت و ماهیت شیء نمی کند.

چنان چه به یحیی وصف کرد ﴿سَيِّدًا وَحَصُورًا﴾<sup>(۱)</sup> و خلافی نیست در ترکیب و معنی هر دو کلمه که وصف یحیی موصوف سابق الذکر می باشند، چه سید به معنی مطاع قوم خود و امثال آن، و حصور به معنی حابس شهوت می باشد.

تنبیه: هرگاه به عقل و اتفاق اُمت این ثابت و واضح گردید، پس لفظ سیادت و سید لفظ وصفی لفظاً و وضعاً و معنأً می باشد، پس چگونه در باب سید کاینات ذات گردید، چه ممتنع و محال است استحاله و انقلاب وصف به ذات، زیرا که ذات از جواهر قائم بنفسه، و وصف امر عرضی قائم بالغیر می باشد؟

جواب: بدان که تفصیل این امر و اجوبه آن در سوره آل عمران تفسیر لوامع التنزیل ذکر شده، و لکن اینجا می گوئیم که: این از باب انقلاب و استحاله به معنی حقیقی نمی باشد، بل من باب الانتقال می باشد، چنان چه در فنّ موضوع و معانی و اصول فقه مقرر گردیده، که جایز است اسم وصفی را نقل و علم بر ذات بکنند، چون ایض و احمر و اصفر و اسود، مع ثبوت معنی وصفیت اینها در وضعیت علم بر لونی خاص گردید، چون اسود بر مار سیاه و بر حبشی، و ابلق بر فرس و مار

(۱) سوره آل عمران: ۳۹.

معنی سیادت لغة و شرعاً ..... ۴۱

متعدّد الوان علم گردیده .

تذکره: هرگاه این از اهل معانی و لغت مبرهن گردید، پس ما می گوئیم: که لفظ سیّد كذلك خاص بر ذات منوره سیّد عالم و آدم محمد و علی علیه السلام، و بر نسل و ذریّات اینان الی القیامه علم گردیده، لهذا در اسلام و اُمت محمّدی وقتی که لفظ سیادت و سیّد و شریف و نجیب الطرفین ذکر شد، پس به محض ذکر این لفظ هرکس از سامعین به غیر تردّد و لا شکّ دفعتماً می فهمد و می داند که شخصی از ذریّه و اولاد آل رسول از نسل زوج بتول علیها السلام می باشد .

و کافی است بر انتقال و علمیت آن همین شیاع و شهرت متّحده متّفقه در هر عرف عرب و عجم و هند و کلّ نواحی و اطراف دنیا، پس تجویز انتقال وصف الی العلمیت، و انتقال اسمی به سوی اسم افعالی معهوده، چون وضو و صلوات و حج و زکات، ثابت گردید، پس قول به امتناع انتقال باطل گردید، اما استحاله و انقلاب ماهیت مطلقاً ممتنع و محال نیست، ثمّ الله أعلم .

اشکال: هرگاه اینجا لفظ سیادت علم بر ذات ثابت گردید، پس لفظ سیّد بالنسبت یحییٰ آیا بر وصفیت باقی است، یا در آنجا هم اسم ذات گردید؟ بر اوّل تخصیص بلا مخصّص، و بر ثانی ترجیح مرجوح لازم می آید، و آن غیر معقول و لا منقول است .

اما تخصیص بلا مخصّص، برای آن است که این لفظ سیّد وصف مشترک است، پس هر نبی به هر معنی که بگیری بذاته سیّد است .

اما ترجیح مرجوح، به این جهت است که اولو العزم مستقل متبوع در نبوت اند، پس هر نبی مستقل متبوع اکمل و افضل از تابع غیر مستقل بالضروره می باشد، و شکی نیست که یحییٰ نبی تابع غیر مستقل می باشد، پس ترجیح مرجوح بر ارجح بدون رجحان لازم، و آن ضروری البطلان است .

جواب: بدان که نه ترجیح بلا رجحان، و نه تخصیص بلا مخصّص لازم می آید؛ زیرا که مرجّح و مخصّص آن باری مالک موجود است، چه مالک سبحانه هر نبی را خاص به لقبی و صفتی یاد کرده، و تخصیص به آن داده، مع تسویة اینها در اصل حقیقت نبوت، چه نبوت من حیث الحقیقه منزلت متّحده است، چون وزارت که در اصل منزلت متّحده است، و احدی را به وزارت ملکی، و دیگری را به وزارت فوجی، پس هر یکی را از این وصفی و لقبی متمیّز زاید بر اصل وزارت کرده .

آیا نمی بینی آدم علیه السلام را صفی الله، و نوح علیه السلام را به شکور، و ابراهیم علیه السلام را به خلّت، و ایوب علیه السلام را به صبر، و موسی علیه السلام را به کلیم، و عیسی علیه السلام را به روح، و محمّد صلی الله علیه و آله را به حبیب وصف کرده، و لقب جداگانه هر یکی را زاید بر اصل منزلت داده .

چنانچه سلطانی حکیم مدبّر به هر یکی از رجال دولتی خود خطابی خاص می دهد، چون به احدی شمس الهند، و به دیگر نجم السند، و به آخری امین الدوله، و به دیگر معین الدوله، و به دیگر مزین الدوله، و به دیگری منور الدوله، و به دیگر فیروز جنگ، و به دیگر شمیر جنگ، و غیر آن .

پس به تخصیص احدی به لقبی و خطابی و وصفی خاص از اشتراک اطلاقى بالجمله بر می آید، چه لفظ اقتضاء نفی از دیگری نمی کند، و این قدر در ترجیح مرجّح، و در تخصیص مخصّص کافی است، مع أنّ الترجیح بلا مرجّح، و التخصیص بلا مخصّص، مطلقاً عند الفحص ثابت نمی شود، پس اشکال دارد و عاید نمی شود، و بیان زیاده بر این در این رساله قابل نیست .

اشکال: اولاد و احفاد از بنات دیگر رسول صلی الله علیه و آله، چون زینب و أمّ کلثوم و رقیه، یا از ابناء چون قاسم و طیّب و طاهر و عبدالله، و ذریّه اینها به فرض ثبوت

معنی سیادت لغة و شرعاً ..... ۴۳

و بقاء آنها، آیا بر آنها هم سید به مثل اولاد و احفاد و ذریه فاطمه اطلاق می شود یا نه؟ و بر آخر ترجیح بلا مرجح لازم می آید، و آن باطل می باشد.

جواب اول: بعدم لازم تحقق ملزوم هم باطل است، چه بعدم بقاء اثر آنها حکم آنها لازم نیست.

جواب ثانی: بدان که در این بنات سه گانه که آیا اولاد خدیجه از شوهر اول اند، یا از اولاد هاله خواهر خوانده پدرشان ابو هند، و پسری هم بعد پدر از او زاییده، و او هم به نام ابو هند موسوم گردیده، یا از یتامای اُمت اند، بر تقدیر ثلاثه تربیت یافته و ربیبه آن حضرت اند به مربوب ابن و بنت در هر عرف اطلاق در هر زمان و ملک شایع است، یا از نسل حضرت رسول ﷺ و خدیجه خاص می باشند، در علماء انساب خلاف است.

و آخر وجه مشهور متفق علیه اُمت است که این بنات را شأن و حال و مال و رتبه زهراء علیها السلام اصلاً نمی باشند، چنانچه پنج انگشت در یک دست مع اتحاد ماده، و وجود اتصال آنها با هم، مختلف الهیته و القامه و الطاقه می باشند، در نظیر این باب کافی است، چون در اراده خدای مالک الملوک حکیم مدبر عالم بالأصلح راه ندارد، و لهذا در شأن آنها اهل حدیث از مریدان و غیر مریدان مدحی و روایتی نیاوردند که ثابت باشد.

تنبيه :

هر گاه این واضح شد، پس ما می گوئیم: از پسرهای سابق الذکر اگر نسلی موجود و باقی می ماند، در این شکی نبود که آنها سادات، و اولاد و احفاد و ذریه آنها آل و عترت و ذریه رسول ﷺ مانند ذریه بتول بلا تفاوت می بودند، اما اولاد و احفاد و ذریه بنات دیگر اگر از آن حضرت به صورت حقیقت و واقعی ثابت می شوند، پس اولاد آنها سادات اصلاً و ابداً نبودند؛ زیرا که انساب و اولاد

احفاد نزد کافه اهل عقل و ملل و نحل منسوب به سوی جد پدری می شوند، مثلاً اولاد ابوالعاص و اولاد عثمان اموی، به اموی منسوب می شدند، زیرا که این هر دو اموی بودند نه هاشمی، و هاشم من الله سیّد گردیده نه امیه .

ایراد: پس چرا اولاد فاطمه علیها السلام در سیادت منسوب به آن حضرت گردیدند، و به آل رسول آنها را یاد می کنند، و به اولاد اینها هم به همین سبب سیّد و آل رسول می گفتند؟

جواب اول: بدان که اولاد فاطمه را اولاد و ابناء رسول صلی الله علیه و آله برای آن می گویند که این خاص از خصایص فاطمه علیها السلام می باشد، چنانچه من بعد نصوص در اولاد و احفاد فاطمه می آیند، که اینها خاص اولاد و احفاد رسول اند، و این امر خاص از خصایص فاطمه زهراء علیها السلام من الله بود و بس نه به دیگری .

جواب ثانی: اما اولاد علی را سیّد خاص برای سیّدۃ النساء نمی گویند، بلکه به جهت خود حضرت امیر علیه السلام، چه او هم سیّد اقوا و اکمل از فاطمه علیها السلام مستقل بذاته بود، چنانچه الحال دانستی که نزد کافه اهل عقل و اهالی ملل و نحل اولاد و احفاد از بدایت الی نهایت منسوب و منتهی به سوی جد پدری می شوند نه به مادری، چه اقوا بودن ماء الرجل از آب زن شکی نیست، لهذا تغلیب بماء الرجال و منسوب الی الأب و الجد برای همین می باشد .

و ایضاً برای آن که در آب مرد قوت عاقده غالبه، و در آب زن قوت منعده منفعله می باشد، پس در این جا سیادت اولاد علی علیه السلام را به جهت سیادت علی علیه السلام و بنوت و ذریه محمدی به جهت فاطمه علیها السلام می باشد، لهذا اولاد اینها را نجیب الطرفین می گویند .



## باب

سیادت و همه سعادت دنیویه و اُخرویّه من البدایه الی النهایه  
در محمّد و علی و بعد آن در فاطمه و عترت طاهره او و پس  
از آن در ذریه از نسل اینها الی القیامه می باشد

به عقل و اجماع اُمت و قرآن و سنّت .

اما برهان عقل، پس به صورت اجمال آن که انسان من حیث اَنَّهُ انسان علّت  
غائی در ایجاد این عالم امکانی عند التعقّل و التأمل می باشد، پس بالضروره  
علّت متبوع اوّل و اصل از معلول می باشد، پس ثابت شد که علّت این معلول  
آدمی بذاته است، پس آدم اصل و اکمل و افضل از عالم می باشد .

اما هر نبی و وصی پس او افضل و اکمل و اقبل از همه بنی نوع انسانی و  
امکانی می باشد، لهذا قابل جمیع فیوض و برکات و سعادات و کمالات دنیویه و  
اُخرویّه دفعتماً می باشد، چه هر کس قابل تر در ذات و صفات می باشد او کامل تر  
است بالنسبت کسی که این لیاقت و قابلیت ندارد، وبالضروره پس هر نبی بوجود  
کمالیه و قابلیت خلقی و ذاتی اکمل و افضل از همه آنان می باشد که به سوی آنها  
برای تکمیل آنها مبعوث می شود .

و اگر خود اقبل و اکمل نمی باشد، پس او اصلاً ناقص را تکمیل و تأدیب و  
تهذیب کرده نمی تواند، و مثل مشهور است که اعمی اعمی را و خفته خفته را راه  
نموده و بیدار کرده نمی تواند، پس به این سبب هر نبی سید مطاع، و مرجع خلائق  
کافّه معاصرین می گردد .

تنبيه :

هرگاه این واضح گردید، پس ما می گوئیم: شخصی که خاتم الانبیاء و سید  
الرسال، بل نبی و رسول کلّ اُمم و رسل، در کمال عالم و آدم و در آخر اینها باشد

وبه آن ادعا نماید .

البته لازم است که این شخص اکمل و اقبل و افضل از کافهٔ اُمم و رسل من الأوّل إلى الآخر و جوباً باشد، بل اکثر و ازید در جمیع کمالات ذاتی و صفاتی به درجهٔ نهایت و مرتبهٔ غایت به نحوی باشد که فوق بر آن عالم امکانی و انسانی را ممکن الوصول فضلاً عن الحصول نباشد، تا مرجع اهل الفضل و الکمال بشود، چون مجتهدی که اعلم به جمیع علوم در جزء و کل می باشد، پس او مرجع اعلام عالمین کل می شود، و إلا فلا، چه در تفضیل مفضول رجحان و میلان و داعی غیر منفر نمی باشد .

و این درجهٔ نهایت در این محمّد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ من الله کل حاصل و ثابت است، لهذا رسول الأنبياء و خاتم و سیّد همهٔ انبياء و اصفیاء گردید فضلاً عن الأُمم .

اما به روایت و حصول این حال در آن حضرت بر منصف غیر متعصّب متّبع علم سیر و تواریخ اواخر و أوائل واضح و لایح است، پس محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل و اکمل انبياء و اسود الساده می باشد، و باقی ادله از کتب کلامیه، و از مجلّدات تفسیر لوامع التنزیل دریاب .

اما اجماع و اتّفاق اُمت است که آن حضرت سیّد الأنبياء و المرسلین و الخلائق من الأوّلین و الآخرین می باشد، و اتّفاق همهٔ اُمت از ابتداء مع دواعی و آراء و اهواء مختلفهٔ متبدّده قرن فقرن و عصر فعصر إلى سیزده صد سال ثابت، و این حال از علم سیر و کتب ملل اسلامیّه واضح و لایح بر متّبع لا غرض می شود، پس محمّد و علی طِبَّيْطَا سیّد الساده، بل اسود اوّلین و آخرین می باشد، تدبّر و تبصّر و تعلّم .

## باب

### در آیاتی که دلالت دارند بر سیادت محمد ﷺ

#### و برگزیده بودن او بر عالمیان

و آن بالاجمال در این رساله مختصر به چهار آیه اکتفا می‌کنیم:  
 آیه اولی: قال الله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> بدان که اصطفتی باب افتعال از صفوت الشيء و المال، جید آن و خیار و خاص و بهتر و خالص و صافی آن از کدورت و قذر و از آمیزش می‌باشد.

پس معنی این آیه چنین می‌شود: که خدا برگزید و بر آورد و صاف و خاص و خالص و جید و بهتر را از صفوت کافه خلایق و انبیاء، پس اختیار کرد از آنها آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر کافه عالمیان.  
 مفسرین متفق اند که محمد ﷺ و عترت محمد ﷺ و علی علیهما السلام از آل ابراهیم به اتفاق کافه اُمم اند، بل جید و افضل از آل ابراهیم محمد و علی و ائمه هدی اند.  
 در مواهب<sup>(۲)</sup> و غیر آن از ابن عباس روایت کرده، قال: إِنَّ مُحَمَّدًا ﷺ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ<sup>(۳)</sup>.

وایضاً در آن است: وَاِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ اهل بیت ابراهیم<sup>(۴)</sup>.

(۱) سورة آل عمران: ۳۳.

(۲) شاید کتاب «المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة» باشد، این کتاب تألیف شهاب الدین قسطلانی متوفای سال (۹۲۳) هجری قمری، ودر باره سیره پیامبر ﷺ تألیف نموده، این کتاب فعلاً در دسترس اینجانب نمی‌باشد.

(۳) شواهد التنزیل حسکانی ۱: ۱۱۸، احقاق الحق ۳: ۵۳۷ و ج ۱۴: ۳۸۳.

(۴) شواهد التنزیل حسکانی ۱: ۱۱۸.

و در روایات اهل بیت رسالت است که سه عمران جلیل در دنیا بودند: اوّل پدر موسی و هارون، ثانی: پدر مریم، ثالث: ابوطالب<sup>(۱)</sup>.

چه اسم او بالاتفاق عمران است، و ابوطالب کنیت او می باشد، چون که آباء خاتم انبیاء و سیّد اوصیاء همه از ابوطالب و عبدالله تا آدم علیه السلام انبیاء و اوصیاء بودند.

پس مراد از آل عمران در این آیه آل ابوطالب، و سیّد این آل ائمه اثنا عشر علیهم السلام که حجج الله علی كافة الخلق إلى القيامة می باشند.

و لفظ «العالمین» جمع، و در علم نحو و اصول فقه قاعده مقررّه است که بر جمع کثرت اگر الف و لام داخل می شود فایده استغراق مع تأکید اکید می کند.

پس در اینجا ثابت شد که محمد و علی و ذریّه اینها برگزیده از صفوه خلایق اند، و آنها را خدا اختیار و ایثار کرد بر كافة عالمیان.

و جواب اشکال در لوامع مفصل، و در این رساله من بعد می آید ان شاء الله تعالی.

آیه ثانیه: در آن که آن حضرت نبی الأنبياء و الأمم کلاً می باشد، و آن آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ - وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾<sup>(۲)</sup>.

خلاصه مقصود: آن که خدا اخذ میثاق و عهد کرد از همه انبیاء سلف در عالم ذر جمعاً، و در عالم عنصر قرن فقرن، که رسول مصدّق شما محمد صلی الله علیه و آله وقتی که به دنیا بیاید به او خود شما انبیاء و اُمم شما ایمان و تصدیق نبوت او و یاری او در هر حال بنمائید، تا آن که فرمود: در اخذ این میثاق و از اُمم شما من هم با شما

(۱) مجمع البیان ۲: ۲۱۶.

(۲) سورة آل عمران: ۸۱.

از جمله شاهدان می باشیم .

در مواهب و غیر او از حضرت امیر روایت مفسره آورده، قال علی علیه السلام: لم یبعث الله نبیاً من آدم فمن بعده إلا أخذ علیه العهد فی محمد صلی الله علیه و آله لئن بعث وهو حی لیؤمننّ به ولینصرته، ویأخذ العهد بذلك علی قومه <sup>(۱)</sup> .

خلاصه: آن که از آدم تا عیسی، بل تا زمانه محمد صلی الله علیه و آله، هیچ پیغمبری مبعوث به نبوت نشده، مگر آن که بر او عهد و میثاق نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله گرفته شد که وقتی آن حضرت به دنیا بیاید و آن نبی مأخوذ الميثاق هم زنده در دنیا باشد، هر آینه به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیارد، و هر آینه او را در جهاد لسانی و فعلی یاری بدهد، و به همین هر نبی از اُمت خود عهد و پیمان و میثاق او بگیرد .

تنبيه :

پس در اینجا ثابت گردید که محمد صلی الله علیه و آله رسول به کافه انبیاء، و به کافه اُمم می باشد، پس آن کس که نبی کلّ انبیاء و کلّ اُمم آنها باشد، البته بالضروره او اکمل و افضل از همه انبیاء و اُمم باید باشد، پس این کلّ انبیاء از اُمت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، پس است همین در نهایت بشریت و جامعیت همه صفات عالیّه کمالیّه، و جلالت و عظمت و رفعت و علو شأن او، چه او به سوی کمال خلاق مبعوث گردیده، و آنها از اُمت تابعه او باشند .

آیه ثلثه: ﴿لقد جاءکم رسول من أنفسکم﴾ <sup>(۲)</sup> و جماعتی از مفسرین و صاحب مواهب نقل کردند: که قرائت پیغمبر به روایت انس، و قرائت حضرت صادق علیه السلام «أنفسکم» بفتح می باشد، فقال النبی صلی الله علیه و آله: أنا أنفسکم نسباً و صهراً

(۱) مجمع البیان ۲: ۲۵۷ .

(۲) سوره توبه: ۱۲۸ .

وحسباً، وليس في آبائي من لدن آدم سفاح، وكلنا نكاح<sup>(۱)</sup>.

یعنی: آن حضرت فرمود در تفسیر این آیه: که من نفیس ترین و نظیف و پاکیزه ترین همه شما بنی آدم از ابتداء آدم تا قیامت می باشم در نسب و حسب و مصاهرت آباء من از ابتداء آدم تا این وقت، در هیچ زمانی به لوث زنا و سفاح ملوث نمی باشم، بل از همه قبایح و مفاسد عقلی و شرعی محفوظ و محروس و منزّه و مبرّا می باشم، بل همه آباء و امّهات ما به نكاح صحیح شرعی در هر زمان تا زمانه من پیدا شده آمدند، پس آن کس که اطیب و انفس و اقدس انسان کلّ اولاد آدم در همه عوالم باشد در شأن او آدم چه وصف می کند.

آیه رابعه: ﴿وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم﴾<sup>(۲)</sup> نصّ صریح است که خدا مجرمین این اُمت را عذاب تا قیامت نمی کند و تو در میان آنها باشی.

و در صواعق گفته: و بعد فقد آن حضرت تا وقتی که ذریّه او در دنیا باقی باشد خدا هرگز مجرمین اهل دنیا را تعجیل در عذاب و عقاب و انزال بلاء و مسخ و فسح مانند اکثر مجرمین اُمم سلف نمی کند<sup>(۳)</sup>.

و به تحقیق صحیح شده که آن حضرت فرمود، چنانچه جمهور محدّثین، منهم احمد بن حنبل روایت کرده: قال النبي ﷺ: إنَّ أهل بيتي أمان لأهل الأرض، كما أنَّ النجوم أمان لأهل السماء، فإذا ذهب أهل بيتي عن الأرض جميعاً لذهبَت الأرض بأهلها جميعاً<sup>(۴)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که اهل بیت من به تحقیق نجات و امان مرا اهل

(۱) مجمع البیان ۵: ۱۰۹.

(۲) سورة انفال: ۳۳.

(۳) احقاق الحق ۳: ۵۴۶ از صواعق.

(۴) احقاق الحق ۹: ۲۹۴-۳۰۸.

زمین را می‌باشند، چنانچه ستارگان امان مر اهل آسمان را می‌باشند، پس وقتی که اهل بیت من از زمین بالکلیه بروند هر آینه زمین هم به اهل خود می‌رود، باقی احدی نمی‌ماند.

پس ثابت شد بطوری که آن حضرت و عترت طاهره او علّت غائی در ایجاد عالم و آدم‌اند، همچنین ایشان سبب بقاء ارض و اهل آن می‌باشند.

و جمعی از عامّه و بعضی از خاصّه پس از این احادیث می‌گویند: که آل رسول ﷺ و نسل بتول کلاً باعث و سبب امان و نجات اهل زمین از غضب و نزول بلا یا و آفات می‌باشند.

تنبيه :

صحاح اخبار به انواع و اقسام بر دوام سیادت از بدایت الی نهایت، و بر کمال شرف و سعادت این سلسله جلیله طیبه طاهره می‌تواند باشد. و ما به صورت اختیار چند حدیث از قسم فضل سلسله جلیله و تشریف اسماء و تقدیس و تطهیر ذات منوره آنها ذکر می‌کنیم :

از جمهور ائمه سیر: قسطلانی، و قاضی عیاض، و محمد بن إسحاق، و وهب بن منبه، و کلبی، و ابن سیرین، و غیرهم می‌باشد، و می‌گویند: و اما شرف نسبه و کمال علوه و کرم بلده و منشائه، فمما لا یحتاج الی إقامة دلیل علیه، ولا بیان مشکل ولا خفی منه، فإنه نخبة بني هاشم، و سلالة قریش، و صمیمها، و أشرف العرب، و أفضلهم، و أعزهم نفراً من قبل أبیه و أمه، و من أهل مکة، و هي من أکرم بلاد الله تعالی علی الله و علی عباده، فلا ینکره إلاّ جحود عنود مکابر عمیان البصر و النظر، فلا یعبأ به ولا یلتفت الی قوله (۱).

(۱) به کنز العمال ۱۲: ۹۳ - ۱۰۵ مراجعه شود.

یعنی: شرف و کمال علو منزلت او و بزرگی بلد و منشأ و مولد او از آن اموری است که حاجت به سوی اقامت دلیل بر او و به بیان مشکل و خفاء نمی باشد، آن اظهر من الشمس، و ایین از هر من الأمس می باشد، چه آن حضرت از خیار و برگزیده بنی هاشم که سلالة جلیلة جمیلة قریش و صمیم آنها و اشرف و اعز عرب و افضل آنها از روی جماعت می باشد از جانب پدر و مادر.

و اما مولد و مسکن و منشأ او و آبای او که اکرم کل بلاد الله تعالی بر عباد او می باشد، و از این احدی انکار ندارد، و اگر کسی انکار هم از این نماید او جهول جحود و عنود و مکابر نابینای بصر و کور دل می باشد، و قول و ایراد او چه اعتبار دارد، و کدام به سخن آن اجهل احمق مکابر التفات کند و بشنود، چه انکار این کمتر از انکار روشنی روز و ظلمت شب نمی باشد.

## باب

### در برگزیدگی سلسله آبای آن حضرت از ابتداء آدم

#### تا عبدالله و ابوطالب می باشد

بدان که متفق علیه كافة أمم و أمت محمدی ﷺ است، چنانچه همه خاصه و عامه، منهم در ترمذی و شفا و مشکات و مواهب و بحار و غیر اینها، به اسانید خود هر یکی روایت کرده، قال رسول الله ﷺ: إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل، واصطفى من ولد إسماعيل بني كنانة، واصطفى من بني كنانة قريشاً، واصطفى من قريش بني هاشم، واصطفاني من بني هاشم (۱).

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود: به تحقیق برگزید خدا از اولاد ابراهیم اسماعیل را، و برگزید از اولاد اسماعیل بنی کنانه را، و برگزید از بنی کنانه قریش را، و

(۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۴ ح ۳۶۰۵ و ۳۶۰۶، مشکات المصابیح ۲: ۳۵۳ ح ۵۷۴۰،



برگزید از قریش بنی هاشم را، و برگزید از بنی هاشم مرا.

در بخاری و شفا و مواهب و غیر اینها مروی است: قال النبي ﷺ: قال: بعثت من خير قرون بني آدم قرناً فقرناً، حتى كنت من القرن الذي كنت منه (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود: که من مبعوث گردیدم در بهترین قرون بنی آدم عصر به عصر، حتی آن که گردیدم در آن قرنی و عصری که بر آدم در آن عصر. در ترمذی و شفا و مواهب از عباس عمّ نبی مروی است، قال ﷺ: إن الله خلق الخلق، فجعلني من خيرهم ومن خير قرونهم، ثم تخير القبائل، فجعلني من خير قبيلة، ثم تخير البيوت، فجعلني من خير بيوتهم، فأنا خيرهم نفساً، وخيرهم بيتاً (۲).

یعنی: به تحقیق خدا آفرید خلق را، و مرا گردانید از برگزیده آنها، از بهترین قرن آنها، پس از آن اختیار کرد قبائل را، پس گردانید مرا در بهترین قبایل، پس از آن برگزید خانه ها را، پس مرا بهترین آن خانه از روی نفس و ذات، و بهترین آنها به خانه گردانید. اقول: این اشاره است به سوی آیه تطهیر (۳).

در طبرانی، و شفا، و مواهب، از ابن عمر مروی است، قال النبي ﷺ: إن الله اختار خلقه، فاختار منهم بني آدم، ثم اختار بني آدم فاختار منهم العرب، ثم اختار العرب فاختار منهم قريشاً، ثم اختار قريشاً فاختار منهم بني هاشم، ثم

(۱) صحیح بخاری ۴: ۱۶۶ باب صفة النبي ﷺ.

(۲) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۵ ح ۳۶۰۷ باب فضل النبي ﷺ.

(۳) قوله تعالى ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ سورة احزاب: ۳۳.

اختار بني هاشم فاخترني منهم، فلم أزل خياراً من الأمم (۱).  
 یعنی: آن حضرت فرمود: که خدا اختیار کرد خلق را، پس برگزید از همه آنها  
 بنی آدم را، پس برگزید از بنی آدم عرب را، پس برگزید از عرب قریش را، پس  
 برگزید از قریش بنی هاشم را، پس برگزید مرا از بنی هاشم، و من همیشه  
 برگزیده از برگزیدگان امم در هر عصر بودم.

در امالی ابن بابویه، و شفا عیاض، و حلیه ابونعیم، مروی است از ابن عباس،  
 قال ﷺ: إن الله قسم الخلق قسمين، فجعلني من خیرهما قسماً، وذلك قوله تعالى  
 في ذكر أصحاب اليمين وأصحاب الشمال، وأنا من أصحاب اليمين، وأنا خير  
 أصحاب اليمين، ثم جعل القسمين أثلاثاً، فجعلني من خیرها ثلثاً، وذلك قوله  
 ﴿فأصحاب اليمين ما أصحاب اليمين﴾ \* وأصحاب المشمة ما أصحاب المشمة  
 \* والسابقون السابقون ﴿۲﴾ وأنا من السابقين، وأنا خير السابقين، ثم جعل  
 الأثلاث قبائل، فجعلني من خیرها قبيلة، وذلك قوله ﴿وجعلناكم شعوباً  
 وقبائل﴾ ﴿۳﴾ فأنا أتقى ولد آدم وأكرمهم على الله ولا فخر، ثم جعل القبائل بيوتاً،  
 فجعلني في خیرها بيتاً، فذلك قوله تعالى: ﴿إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس  
 أهل البيت﴾ ﴿۴﴾ الآية (۵).

در شفا بعد از این روایت کرده، قالوا: یا رسول الله متی وجبت لك النبوة؟ قال:

(۱) کنز العمال ۱۱: ۴۵۰-۴۵۱.

(۲) سورة واقعه: ۸-۱۰.

(۳) سورة حجرات: ۱۳.

(۴) سورة احزاب: ۳۳.

(۵) امالی شیخ صدوق ص ۷۲۹-۷۳۰ ح ۹۹۹.

برگزیدگی سلسله آبی پامبر ﷺ ..... ۵۵  
و آدم بین الماء والجسد (۱).

و در روایات دیگر فرمود: و كنت نبياً و آدم بین الماء والطين (۲).  
صدوق و قاضی عیاض روایت کردند از ابن عباس قال النبی ﷺ: أنا أكرم  
الأولین والآخیرین (۳).

ملخص کلام: آن که خدا تقسیم کرد خلق را به دو قسمت، پس مرا از بهترین و  
از برگزیدگان آنها گردانید، و این است معنی آیه اصحاب الیمین و اصحاب  
الشمال، پس من از اصحاب یمین می باشم، و من بهترین اصحاب یمین ام.  
پس از آن تقسیم کرد اصحاب یمین را، و مرا بهترین اصحاب یمین ساخت،  
پس دو قسم را اثلاث کرد، پس مرا از بهترین ثلاثه گردانید، و آن آیه اصحاب  
الیمینه و اصحاب المشمشه، و اصحاب مشمشه سابقین سابقان در همه خیرات  
می باشند، و من از سابقان، و من بهترین سابقان می باشم، پس اثلاث را قبائل  
گردانید، پس مرا بهترین همه ساخت، و آن است آیه جعلناکم شعوباً و قبائل.  
پس من متقی ترین اولاد آدمم، و اکرم آنها بر خدا، و از روی فخر و مباهات  
نمی گویم، بل از واقع حقیقت به شما اعلام و خبر من الله می دهم چون دیگر  
احکام تعالی.

پس گردانید قبائل را بیوت، پس مرا گردانید از بهترین بیوت، و آن بیت  
تطهیر می باشد.

پس مردم عرض کردند: یا رسول الله کی برای تو نبوت لازم و واجب گردید؟  
پیغمبر فرمود: در وقتی که هنوز آدم میان روح و جسد بود، و در دیگر: و آدم

(۱) کنز العمال علاء الدین هندی ۱۱: ۴۰۹ ح ۳۱۹۱۷.

(۲) کنز العمال ۱۱: ۴۵۰.

(۳) امالی شیخ صدوق ص ۳۰۷ و ۶۷۸.

میان آب و گل بود .

و ابن عباس گفته: که پیغمبر فرمود: من گواهی ترین همه اولیان و آخریان می باشم، و لکن از روی فخر و مباهات این را نمی گویم، بلکه به امر الله به شما اخبار و اعلام از واقعی خود خبر می دهم چون دیگر احکام الله .

تنبيه :

در اینجا ثابت شد که والدین آن حضرت صلب به صلب همه سادات عالیه از ابتدای آدم تا عبدالله، و برگزیده همه قبایل بودند، و حصر این قسم اخبار در اینجا ممتنع است .

### باب

## در آن که آن حضرت و علی نور خاص الهی تعالی قبل ایجاد عالم و بعد ایجاد آدم علیه السلام در اصلاص و ارحام بودند تا عبدالله و ابوطالب

بدان که در فردوس الأخبار شیرویه دیلمی در باب الحاء، روایت کرده: قال النبي صلی الله علیه و آله: خلقت أنا و علي من نور واحد قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام<sup>(۱)</sup>، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه، فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب، ففي النبوة، وفي علي الخلافة<sup>(۲)</sup> .

و ابن مغازلی شافعی به اسناد خود همین را نیز روایت کرده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آفریده شدم من و علی از نور واحد پیش از ایجاد آدم چهارده هزار سال، پس وقتی که آدم را آفرید آن نور را ترکیب و ترتیب داد در صلب او، پس من و علی همیشه در شيء واحد بودیم، تا آن که جدا شدیم در صلب

(۱) در فردوس: بأربعة آلاف سنة .

(۲) فردوس الأخبار ۲: ۳۰۵ ح ۲۷۷۶ .

عبدالمطلب، پس در من نبوت، و در علی خلافت مقرر کرد (۱).

احمد در فضائل، و دیلمی در فردوس الأخبار، روایت کردند، قال النبي صلى الله عليه وآله: كنت أنا و علي نوراً واحداً عند الله تعالى قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف سنة، فلما خلق آدم جعل ذلك النور قسمين، كنت جزءاً وكان علي جزءاً (۲).

وزاد الديلمي: فانتقلنا في الأصلاب من صلب إلى صلب، فصار لي النبوة، ولعلي الوصية (۳).

پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: که من و علی نور واحد بودیم قبل از ایجاد آدم به چهارده هزار سال، پس وقتی که آدم را آفرید آن نور را دو حصه گردانید، من یک جزء و علی جزء دیگر آن بود، پس منتقل ساخت ما را در اصلاب از صلبی به سوی صلبی، پس برای من نبوت، و برای علی وصایت نبوت گردانید.

در فضایل احمد از سلمان روایت کرده، قال صلى الله عليه وآله: كنت أنا و علي نوراً بين يدي الله قبل أن يخلق آدم بأربعة ألف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزأين، فجزء أنا و جزء علي (۴).

یعنی: پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: که من و علی یک نور پیش روی خدا بودیم قبل ایجاد آدم چهار هزار سال، پس از ایجاد آدم دو قسمت کرد آن نور را، یک قسمت من، و قسمت دوم علی می باشد.

(۱) مناقب ابن مغازلی ص ۸۸ ح ۱۳۰.

(۲) فردوس الأخبار ۳: ۳۳۲ ح ۴۸۸۴.

(۳) عمده ابن بطریق ص ۹۱ ح ۱۱۲ از کتاب الفردوس، احقاق الحق ۴: ۹۱ - ۹۲ و ج ۵: ۲۴۴ و ج ۶: ۴۴۶ - ۴۴۷.

(۴) فضائل الصحابه احمد بن حنبل ۲: ۶۶۲ ح ۱۱۳۰، احقاق الحق ۵: ۲۴۳ از فضائل الصحابه احمد.

ايضاً در روایت ديگر آورده: خلقت أنا وعلي من نور واحد، وكنا عن يمين العرش قبل أن يخلق الله آدم بألفي عام، فجعلنا نقلب في أصلاب الرجال إلى عبدالمطلب<sup>(۱)</sup>.

يعنى: پیغمبر ﷺ فرمود: که من و علی از یک نور آفریده شديم قبل ایجاد آدم به دو هزار سال، پس ما را در اصلاب مردان می گردانید تا آن که به عبدالمطلب رسیدیم<sup>(۲)</sup>.

در شواهد التنزيل ابوالقاسم حسکاني روایت کرده از ابو امامه باهلی، قال ﷺ: إن الله تعالى خلق الأنبياء من أشجار شتى، و خلقت أنا وعلي من شجرة واحدة، أنا أصل تلك الشجرة، وعلي فرعها، والحسن والحسين ثمرتها، وشيعتنا أوراقها، من تعلق بغصن منها يجوز، ومن مثل عنها سقط في النار، ولو عبد الله تعالى بين الصفا والمروة ألف سنة فالف سنة فالف سنة حتى يصير كالشئ البالي ولم يدرك حبنا لأكبه الله في النار، فقرأ آية المودة<sup>(۳)</sup>.

يعنى آن حضرت فرمود: که به تحقیق خدا آفرید همه انبیاء را از درختهای متعدده، و آفریده شدم من و علی از درخت واحد، من اصل تنه و بیخ آن درختم، و علی فرع آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعه ما برگهای آن درختند، و هر

(۱) تذکرة الخواص ص ۵۲، احقاق الحق ۵: ۲۴۷.

(۲) اشکال: در کلام معصوم اختلاف نباید، و در یک خبر چهارده هزار سال، در دیگری چهار هزار، در دیگر دو هزار سال می باشد، این منافات بین است.

جواب: منافات ندارد، چه این به اعتبار ایام دنیا و عقبا وارد شده، آیا نمی بینی که یوم القیامه به مقدار پنجاه هزار سال می باشد، و یوم آخرت به مقدار هزار سال می باشد «منه».

(۳) شواهد التنزيل ۲: ۱۴۱ - ۱۴۲ ح ۸۳۷، احقاق الحق ۵: ۲۶۲ - ۲۶۳.

پیامبر و علی علیهما السلام نور واحد بودند..... ۵۹

که تعلق گرفت به شاخی از آن درخت به جنت می‌رود و می‌رسد، و هر که از آن برگردد در نار وارد می‌شود، اگر بنده خدا را عبادت کند میان کوه صفا و مروه در مکه هزار سال، پس هزار سال، پس هزار سال، و محبت ما اهل بیت نداشته، هر آینه او را به روی در نار می‌اندازند.

به طرق امامیه مروی است، قال علیه السلام: خلق الله محمداً وعترته أشباح نور بين يدي الله، قلت: وما الأشباح؟ قال: ظلّ النور، أبدان نورانية بلا أرواح<sup>(۱)</sup>.  
یعنی: آن حضرت فرمود: خدا آفرید محمد و عترت او را اشباح نور علیهم السلام. راوی عرض کرد: که اشباح چه معنی دارد؟ آن حضرت فرمود: ظلّ نور و ابدان نوریه بل ارواح نورانیه می‌باشند.

در کافی ایضاً مروی است، قال أبو جعفر علیه السلام: يا جابر إنَّ أوَّل ما خلق الله خلق محمداً وعترته الهداة المهديين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله تعالى<sup>(۲)</sup>.  
حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای جابر اوّل آنچه خدا آفرید خلقت محمد و اولاد هادیة مهدیة او بود، پس آنها به ابدان اشباح نوری پیش خدا موجود بودند.

در دو دلیل النبوة بیهقی و حافظ ابو نعیم و عیاض و قسطلانی روایت کردند، قال علیه السلام: إنَّ قریشاً كان نوراً - و در دیگری بجای قریش کنت نوراً - بین یدي الله تعالى قبل أن يخلق آدم بألفي عام، يسبّح ذلك النور، وتسبّح الملائكة بتسبيحه، فلما خلق الله آدم ألقى ذلك النور في صلبه، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: فأهبطني إلى الأرض في صلب آدم، وجعلني في صلب نوح، وقذف في صلب إبراهيم، ثم لم يزل الله تعالى ينقلني من أصلاب الكريمة إلى الأرحام الطاهرة. وفي أخرى: من الأصلاب الطاهرة إلى الأرحام المطهرة، حتى أخرجني بين

(۱) بحار الأنوار ۱۵: ۲۵ ح ۴۷، أصول الكافي ۱: ۴۴۲ ح ۱۰.

(۲) أصول الكافي ۱: ۴۴۲ ح ۱۰.

أبوي لم يلتقيا على سفاح قط<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر ﷺ فرمود: که قریش یا من بودم نوری از خدا پیش روی خدا قبل ایجاد آدم به دو هزار سال، تسبیح می کرد آن نور، و ملائکه هم تسبیح به همان می کردند، پس وقتی که خدا آفرید آدم را انداخت آن نور را در صلب او، پس به زمین فرستاد مرا در صلب آدم، و مرا در صلب نوح، و در صلب ابراهیم آورد، پس همیشه مرا خدا نقل می کرد از اصلاب کریمه طاهره به سوی ارحام مطهره تا آن که بر آورد مرا از صلب و رحم والدینم عبدالله و آمنه بنت وهب، و هرگز در هیچ زمان والدینم با هم متلاقی به زنا و سفاحت و الواث جاهلیت نشدند.

در امالی صدوق روایت کرده، سئل النبي ﷺ أين كنت و آدم في الجنة؟ قال: كنت في صلبه، وهبط بي إلى الأرض في صلبه، وركبت السفينة في صلب أبي نوح، وقذف بي في النار في صلب أبي إبراهيم، لم يلتق لي أبوان على سفاح قط، ولم يزل الله ينقلني من الأصلاب الطيبة إلى الأرحام الطاهرة هادياً مهدياً حتى أخذ الله بالنبوة عهدي، وبالإسلام ميثاقي، وبين كل شيء من صفتي، وأثبت في التوراة والإنجيل ذكري، ورقى بي إلى سمائه، وشق لي اسماً من أسمائه الحسنی، أمّتي الحمّادون، فذو العرش محمود وأنا محمد<sup>(۲)</sup>.

از پیغمبر ﷺ پرسیده شد که کجا بودی وقتی که آدم در جنت بود؟ پیغمبر ﷺ فرمود: من در صلب آدم بودم، و مرا به زمین در صلب او فرستاد، و من سوار سفینه در صلب نوح بودم، و من در نار انداخته شدم در صلب پدرم ابراهیم، و هرگز والدین من در هیچ زمانی متلاقی به زنا نشدند هرگز، و همیشه خدا نقل می کرد مرا از اصلاب پاکیزه پدران به سوی ارحام طاهره مادران، به

(۱) کنز العمال ۱۲: ۴۲۷-۴۲۸ ح ۳۵۴۸۹.

(۲) امالی شیخ صدوق ص ۷۲۳ ح ۹۸۹.



پیامبر و علی علیه السلام نور واحد بودند..... ۶۱

حالتی که هادی و مهدی بودم، تا آن که گرفت به نبوت من عهد مرا، و به اسلام میثاق مرا از جمیع انبیاء و اُمم، و بیان کرد هر شیء را از صفت من به انبیاء، و اثبات کرد در تورات و انجیل ذکر مرا، و به آسمان مرا بلند کرد، و بر آورد اسم مرا از نامهای بهتر خود، و اُمّت مرا نام به حمّادون نهاد که حمد خدا می کنند، پس صاحب عرش محمود خالقم است، و مرا محمّد نام نهاد و من محمّد.

در امالی شیخ طوسی از امام حسن علیه السلام مروی است: سمعت جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: خلقت من نور الله، و خلق اهل بیتی من نوری، و خلق محبّوهم من نورهم، و سائر الخلق فی النار (۱).

یعنی: شنیدم که جدّم حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمود: که من آفریده شدم از نور خدای، و اهل بیت من آفریده شدند از نور من، و محبّان ما اهل بیت آفریده شدند از نور اهل بیت من، و همه خلق در نار می باشند.

از شیخ کلینی به اسناد اهل البیت علیهم السلام مروی است، قال تعالی: یا محمّد انّی خلقتک و علیاً نوراً واحداً - یعنی: روحاً بلا بدن - قبل أن أخلق سماواتی و أرضی و عرشی و بحری، فلم أزل تهلّنی و تمجّدنی، ثمّ جمعت روحکما فجعلتهما واحداً، فکنت (۲) تمجّدنی و تقدّسني و تهلّنی، ثمّ قسّمتهما ثنتین ثنتین فصارت أربعة، محمّد واحد، و علی واحد، و الحسن و الحسین ثنتین، ثمّ خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثمّ مسحنا بيمينه فأفضى نوره فینا (۳).

خلاصه خدا فرمود: ای محمّد تو را و علی را نور واحد آفریدم، یعنی ارواح نوری بلا بدن قبل از آن که بیافرینم آسمانها و زمین و عرش و بحر را، پس

(۱) امالی شیخ طوسی ص ۶۵۵ ح ۱۳۵۵.

(۲) در کافی: فکانت.

(۳) اصول کافی ۱: ۴۴۰ ح ۳.

همیشه تو تهلیل و تمجیدم می کردی، پس جمع کردم روح شما هر دو را و یک ساختم تو را و علی را، پس تمجید و تقدیس و تهلیل من می کردید، پس دو قسم کردم شما را، پس تقسیم شما دو را دو دو نمودم، پس چهار شدید، ای محمّد یکی تو، و علی یکی، و حسنین دوتا، پس آفرید فاطمه را از نوری که در ابتداء روح محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آفریده بود، پس از آن به دست قدرت راست خود به ما پنج تن را مسح کرد و دست گردانید، پس در میان ما نور خاص خود جاری و ساری و لاحق ساخت، و برای همین این اصحاب خمسه را نور پنج تن می گویند .

ابن بابویه روایت کرده به اسناد اهل البيت عليهم السلام، قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ما خلق الله خلقاً أفضل مني، ولا أكرم عليه مني، فقال علي عليه السلام: يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل؟ فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يا علي إن الله تعالى فضل أنبياء المرسلين علي ملائكته المقربين، وفضلني علي جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللأئمة من بعدك، وإنّ الملائكة لخدّامنا وخدام محبينا، يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا بولايتنا، يا علي لولا نحن ما خلق الله آدم ولا الحواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الأرض، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة؟ وقد سبقنا إلى معرفة ربنا وتسيحه وتهليله وتقديسه؛ لأنّ أول ما خلق الله تعالى أوراخنا، فأنطقنا بتوحيده وتحميده، ثمّ خلق الملائكة إلى قوله: فسبّحت الملائكة بتسيحنا الخ (۱) .

خلاصه: آن که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: که خدا هیچ خلقی را افضل و اکرم بر خود از من نیافرید، پس حضرت امیر عرض کرد: یا رسول الله آیا شما افضلید یا جبرئیل؟

پیامبر و علی علیه السلام نور واحد بودند..... ۶۳

آن حضرت فرمود: ای علی خدا تفضیل داد انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین، و تفضیل داد مرا بر جمیع انبیاء مرسلین، و فضل من بعد من مختص به تو ای علی، و به ائمه می باشد بعد از تو، چه ملائکه خدمتگاران ما و خدمتگاران محبّان ما اهل بیت می باشند.

ای علی حاملان عرش و آنان که حول عرش اند تسبیح می کنند خدا را به حمد و استغفار برای مصدّقان و مؤمنان به ولایت ما، ای علی اگر ما نمی بودیم هر آینه خدا نمی آفرید آدم و حواء، و نه جنّت و نه نار، و نه آسمان و نه زمین را، مع ذلك پس ما چگونه افضل از ملائکه نباشیم و حال آن که ما سابق به معرفت خدا و به تسبیح و تهلیل و تقدیس او می باشیم، و اوّل آنچه خدا آفرید ارواح ما بود و به نطق آورد ما را به توحید و تحمید خود، پس از آن ملائکه را آفریده، و به سماع و شهود توحید و تحمید از ما آنها یاد گرفتند، پس تهلیل و توحید او به تهلیل و توحید ما می کردند، حدیث طویل است غایت المرام را ملاحظه کن.

موفق بن احمد و ابن اخطب از عمر خطّاب روایت کردند، قال عمر: إنّ الله خلق ملائكة من نور وجه علي (۱).

یعنی عمر گفت: که خدا به تحقیق آفرید از نور روی علی ملائکه را.

در مودّة و فردوس و موفق به اسناد خود روایت کردند از انس، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: خلق الله تعالی من نور وجه علي بن أبي طالب سبعین ألف ملك يستغفرون له ولمحبّیه إلى القيامة (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که خدا آفرید از نور روی علی هفتاد هزار ملک را که آنها استغفار می کنند برای علی و محبّان او تا قیامت.

(۱) مقتل الحسين خوارزمی ص ۱۱۵، احقاق الحق ۶: ۱۱۵.

(۲) مناقب خوارزمی ص ۷۱ ح ۴۷، احقاق الحق ۶: ۱۱۳ - ۱۱۴.

ايضاً ابوالحسن فقيه محمّد بن احمد بن شاذان به اسناد عامّه از ابوبكر بن قحافه روايت كرد كه من شنيدم كه حضرت رسول ﷺ مي فرمود: إنّ الله تعالى خلق من نور وجه علي بن أبي طالب ملائكة يسبحون ويقدمون ويكتبون ذلك لمحبيّه ومحبي ولده (۱).

يعني: به تحقيق آفريد خدا از نور روي علي ملائكة را كه تسبيح و تقديس تعالى مي نمايند، و مي نويسند آن تسبيحات و تقديسات كل را براي علي و براي محبّان او.

### باب

در ابتداء خلقت و تسميه اينها و آن كه ايشان علت غائي

در ايجاد اين عالم امكاني و به هر جا به نور اسماء

اينها نوشته مي باشد

بدان كه در مواهب و بشائر و دلائل روايت كردند، و به طرق اماميه نيز، و اين حديث از جمله مشهورات به حدّ تواتر مي باشد، و آن حديث قدسي اين است، قال الله تعالى: لولاك لما خلقت الأفلاك (۲).

يعني: اي محمّد اگر ايجاد تو در عرصه موجود مراد نمي بود، هر آينه سماوات را نمي آفريدم.

در مواهب و ابن عساكر از سلمان روايت كردند، قال: هبط جبرئيل علي النبي ﷺ، فقال: إنّ ربك يقول: إنّ كنت اتخذت إبراهيم خليلاً فقد اتخذتك حبيباً، و ما خلقت خلقاً أكرم عليّ منك، ولقد خلقت الدنيا وأهلها لأعرفهم كرامتك

(۱) كتاب مائة منقبة ابن شاذان ص ۴۲ ح ۱۹.

(۲) بحار الأنوار ۱۶: ۴۰ و ۴۰۵: ۲۰.

ومنزلتك عندي، ولولاك ما خلقت الدنيا<sup>(۱)</sup>.

یعنی: جبرئیل بر پیغمبر ﷺ نازل شد عرض کرد: که خدا می فرماید که من ابراهیم را به خلّت گرفته بودم و تورا به حبیبیت، و من خلقی را گرامی تر از تو نیافریدم، و به تحقیق آفریدم دنیا و اهل دنیا را تا آنکه به آنها بشناسانم کرامت و رفعت و علو منزلت تو را که نزد من داری، و اگر ایجاد تو مرادم نمی بود البتّه این عالم ارض و سماء و دنیا و عقبا را نمی آفریدم.

در دلایل و حاکم مع التصحیح و طبرانی و قسطلانی از عبدالرحمن بن زید بن اسلم از عمر خطّاب روایت کردند: لما اقترف آدم الخطیئة، قال: ربّ أسألك بحقّ محمّد لما غفرت لي، فقال تعالی: یا آدم وكيف عرفت محمّداً ولم أخلقه؟ قال: لأنك یا ربّ لما خلقتني بیدك، ونفخت فيّ من روحك، ورفعت رأسي، فرأيت على قوائم العرش مكتوب: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، فعلمت أنك لم تضيف إلى اسمك إلاّ أحبّ الخلق إليك، فقال تعالی: صدقت یا آدم، إنّه لأحبّ الخلق إليّ، فقال تعالی: وإذا سألتني بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمّداً لما خلقتك. وزاد الطبرانی: وهو آخر الأنبياء<sup>(۲)</sup>.

یعنی: هرگاه آدم ترک اولی نمود، عرض کرد: ای پروردگار مسألت به تو می کنم به حقّ محمّد و آل او که مرا پیامرز، باری فرمود: ای آدم از کجا دانستی محمّد را و حال آن که هنوز او را نیافریدم؟

آدم عرض کرد: ای پروردگار وقتی که مرا آفریدی به دست خود و نفخ روح در من کردی، سر برداشتم پس دیدم که بر قوائم عرش مكتوب بود «لا إله إلاّ الله محمّد رسول الله» در آن وقت دانستم که تو مضاف نمی کنی به اسم خودت مکر

(۱) بحار الأنوار ۳۶: ۳۰۱.

(۲) مستدرک حاکم ۲: ۶۱۵، کنز العمال هندی ۱۱: ۴۵۵ ح ۳۲۱۳۸ و ح ۳۲۱۳۹.

اسم آن کسی که دوست‌ترین خلائق به سوی تو باشد .

خدا فرمود: ای آدم راست گفتی که او احبّ خلق به سوی من است، و هرگاه تو به حقّ او مرا سؤال کردی پس به تحقیق تو را آمرزیدم، و اگر محمّد مراد در ایجاد نمی‌بود هر آینه تو را نمی‌آفریدم، و او آخر انبیاء از ذرّیه تو می‌باشد .

در مواهب روایت کرده: لَمَّا أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ رَأَى مَكْتُوباً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ وَعَلَى كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْجَنَّةِ اسْمَ «مُحَمَّدٍ» مَقْرُوناً بِاسْمِ اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ: يَا رَبِّ هَذَا مُحَمَّدٌ مِنْ هُو؟ فَقَالَ اللَّهُ: هَذَا وَلَدُكَ الَّذِي لَوْلَاهُ لَمَا خَلَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ بِحَرَمَةِ هَذَا الْوَلَدِ أَرْحَمَ هَذَا الْوَالِدِ، فَنُودِيَ بِي: يَا آدَمُ لَوْ تَشَفَّعْتَ إِلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَشَفَّعْنَاكَ (۱) .

یعنی: وقتی که آدم از جنّت بر آورده شد، بر ساق عرش و بر هر موضعی از جنّت اسم محمّد صلی الله علیه وآله الطّیّین الطّاهرین مکتوب دید که مقرون به اسم تعالی می‌باشد، پس عرض کرد: ای پروردگار این محمّد کیست؟ خدا فرمود: که ولد توست، اگر در ایجاد وجود او مراد نمی‌بود تو را نمی‌آفریدم، پس آدم گفت: ای پروردگار به حرمت این ولد رحم کن والد او را، پس به من ندا کرده شد: ای آدم که اگر شفاعت همه اهالی آسمانها و زمین می‌خواستی هر آینه شفاعت آنها به تو می‌دادم .

و در روایت دیگر بعد محمّد علی هم مقرون بود (۲) .

صاحب معجم عبد الباقي، و در فضایل صحابه أحمد حنبل، و حلیة الأولیاء ابو نعیم، و شفاء قاضی عیاض، به اسانید از ابوالحمرء و غیر او، روایت کردند، قال عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ

(۱) کنز العمال ۲: ۳۲ .

(۲) بحار الأنوار ۱۵: ۱۹۳ .

رسول الله، أیدته بعلي (۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: وقتی که مرا به سیر عرش بردند، دیدم بر عرش نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول خداست، و تأیید محمد به علی کردم.

در مسند احمد، و تفسیر ثعلبی، و در مناقب ابن مغزلی شافعی، به اسانید متعدده روایت کردند از جابر انصاری، قال ﷺ: رأیت مکتوباً علی باب الجنة قبل أن یخلق الله السماوات بألفی عام محمد رسول الله علی أخو رسول الله (۲).  
و به روایت دیگر: علی امیر المؤمنین (۳).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که دیدم بر در جنت نوشته بود پیش از پیدایش آسمانها به دو هزار سال: محمد رسول الله، علی برادر رسول است.

در مؤدت شافعی همدانی، و به اسناد اهل البیت، از حضرت رسول ﷺ روایت کردند: إن فی اللوح المحفوظ وفي العرش مکتوب: علی بن أبي طالب امیر المؤمنین (۴).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که در لوح محفوظ و در عرش نوشته است: علی امیر المؤمنین است.

در درّ منشور از ابن عباس مروی است: سئل رسول الله عن الكلمات التي

---

(۱) احقاق الحق ۶: ۱۳۹ - ۱۴۱ از حافظ أبو نعیم، و ذهبی، و عسقلانی، و بدخشی، و قندوزی، و دیگران.

(۲) مناقب ابن مغزلی شافعی ص ۹۱ ح ۱۳۴.

(۳) فضائل الصحابة احمد بن حنبل ۲: ۶۶۵ ح ۱۱۳۴، حلیة الأولیاء ۷: ۲۵۶، میزان الاعتدال ۱: ۲۶۹، ذخائر العقبی ص ۶۶، مجمع الزوائد ۹: ۱۱۱، عمده ابن بطریق ص ۲۳۳.

(۴) احقاق الحق ۱۶: ۴۸۶ - ۴۹۳.

تلقاها آدم من ربه فتاب عليه، فقال: سأل بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلاّ تبت عليّ، فتاب عليه (١).

از حضرت پرسیده شد از کلماتی که آدم تلقی آنها از خدا نموده، پس توبه او به آن قبول کرد، پیغمبر ﷺ فرمود: که آدم سؤال کرد ای پروردگار به حق محمد و علی و فاطمه و حسنین مگر آن که بر من توبه بدهی، پس خدا بر او توبه داد و قبول کرد.

در تفسیر اصفی، و درّ منثور، در تفسیر همین آیه کلمات آدم، روایت کرده، فقال: ألهمة الله تعالى إياها، فسأل: إلهي بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين، فتاب عليه (٢).

که خدا به آدم وحی این کلمات کرد، پس آدم به پیشی کلمات سؤال توبه کرد، و آن کلمات همین اسماء پنج تن پاک می باشد، و به پیشی آن کلمات خمسه توبه آدم و حواء را قبول کرد.

در جمع الجوامع در باب جامع الدعاء سیوطی، مروی است، قال آدم: اللهم بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين تب عليّ، فتاب عليه (٣).

در دو دلائل حافظ ابونعیم و بیهقی از عمر خطاب به اسانید خود در ذیل کلمات آدم روایت کردند، آخرش این است، فقال آدم: أسألك بحق محمد وآله إلاّ غفرت لي - إلى قوله - فتاب الله عليه، وقال: ولولا هو ما خلقتك (٤).

در مناقب ابن مغزلی شافعی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده،

(١) الدرّ المنثور سیوطی ١: ٦٠-٦١.

(٢) تفسیر اصفی فیض کاشانی ١: ٣١، الدرّ المنثور ١: ٦٠.

(٣) احقاق الحق ٣: ٧٨ از جمع الجوامع سیوطی.

(٤) احقاق الحق ٣: ٧٧ و ٩: ١٠٦ از عمر.



ابتداء خلقت و تسمیة اینها ..... ۶۹

آخرش این است: فسأله بحقّ محمدّ وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلّا ما تبت عليّ، فتاب عليه<sup>(۱)</sup>.

در خصایص العلویه نظنزی از ابن عبّاس روایت کرده، آخرش این است: ولما نفع في آدم من روحه تداخله العجب، فقال: يا ربّ خلقت خلقاً هو أحبّ إليك مني، فقال تعالى: نعم ولولا هم ما خلقتك، فقال: يا ربّ أرنيهم، فرفعت ملائكة الحجب الحجاب، فرأى آدم خمسة أشباح قدّام العرش، فقال: يا ربّ من هؤلاء؟ قال تعالى: هذا نبيي، وهذا علي أمير المؤمنين ابن عمّ النبي، وهذه فاطمة بنت نبيي، وهذان الحسن والحسين ابنا علي وولدا نبيي، ثمّ قال: يا آدم هم ولدك، ففرح بذلك، فلما اقترب الخطيئة قال آدم: أسألك بمحمدّ وعلي وفاطمة والحسن والحسين لما غفرت لي، فغفر الله له، فلما هبط إلى الأرض فنقش على خاتمه محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين، ويكنى آدم بأبي محمد<sup>(۲)</sup>.

ملخص: آنکه وقتی نفخ در آدم کرد، عجبی در نفس آدم طاری شد، که آیا خلقی دوست تر از من آفریدی؟ خدا فرمود: آری، پس بفرموده خدا ملائکه حجاب را بلند کردند، و آدم اشباح خمسه را پیش عرش دید، پس خدا فرمود: که این محمد نبی من، و این علی امیرالمؤمنین، و این فاطمه دختر نبی من، و این حسین دو فرزند علی دو پسر نبی من اند، و آدم به آن نهایت فرحان شد، و پس بعد ترک اولی همین اسماء خمسه پنج تن پاک را شفیع بارگاه تعالی گردانید تا توبه آدم قبول گردید، و آدم و حواء آمرزیده شدند، و بعد هبوط به زمین نقش نگین خود «محمد رسول الله علي أمير المؤمنين» کند و در دست نهاد، و آدم را کنیت ابو محمد و ابو البشر، و حواء کنیت أم الزهراء بود.

(۱) مناقب ابن مغازلی شافعی ص ۶۳ ح ۸۹.

(۲) احقاق الحق ۹: ۱۰۵، و برهان بحرانی ۱: ۱۹۹ ح ۱۵ از خصائص العلویه نظنزی.

و در تفسیر برهان از قاضی ابوعمر و عثمان بن احمد، که احد شیوخ اهل سنت می باشد، به اسناد او از ابن عباس روایت کرده: عن النبي ﷺ لما اشتملت آدم الخبيثة، نظر إلى أشباح تضيء حول العرش، فقال: يا ربّ إني أرى أنوار أشباح تشبه خلقى فما هي؟ قال تعالى: هذه الأنوار أشباح اثنين من ولدك، اسم أحدهما محمّد، أبدأ النبوة بك وأختمها به، والآخر أخوه وابن أخي أبيه، اسمه علي أأيد محمّداً به، وأنصره على يده، والأنوار التي حولهما أنوار ذرية هذا النبي من أخيه هذا، يزوجه ابنته تكون له زوجة يتصل بها أول الخلق ايماناً به وتصديقاً له، أجعلها سيّدة النسوان، وأفظمها وذريتها من النيران، فتقطع الأسباب والأنساب يوم القيامة إلاّ سببه ونسبه، فسجد آدم شكراً لله أن جعل ذلك في ذريته، فعوضه الله عن ذلك السجود أن أسجد له ملائكته<sup>(۱)</sup>.

حاصل مقصود: آن که هر گاه آدم اشباح انوار وضيئه دور عرش دید از خدا پرسید که اینها کیستند؟

خدا فرمود: که اینها اولاد تواند، یکی از اینها محمّد رسول من است، ابتداء در نبوت به تو و ختم به او می کنم، و دیگر پسر عمّ او علی است، به این محمّد را تأیید کنم، و به او یاری می دهم، و آن انواری که دور اینها ذریه این نبی اند، و دختر این نبی، و او زوجه علی مادر این ذریه می باشد، و او را سیّده زنان دنیا و آخرت گردانیدم، و اولاد و ذریه او را بریدم و دور گردانیدم از نار، و کلّ اسباب و انساب روز قیامت مقطوع می شوند، مگر نسب و سبب او. پس آدم به صورت شکر به سجده افتاد، که از ذریه من چنین اشخاص می باشند، و خدا به عوض آن سجده آدم ملائکه را در سجده الله آورد.

در معارج النبوة آورده روایتی را که ابونعمیم در منقبة المطهرین و غیر آن روایت کرده، خلاصه آنها آن است که جبرئیل و آدم و حواء در فردوس اعلیٰ علیین قصری از نور، و در قصری تختی از نور اخضر و احمر، و بر آن دختری با تاج مکمل و منور و قلاده مرصع، و در دو گوش او دو گشواره سرخ و سبز، و پیش رویش حوریها به ادب دست بسته ایستاده، آدم و حواء از نور و صورت و شکل او حیران شده .

از مصدر جلال الٰهی نداء آمد: که این دختر نبی مصطفیٰ، و زوجه ولی مرتضیٰ، نامش صدیقه زهراء می باشد، پس آدم نگاه به سوی قصر بالا کرد پنج در دید، و بر هر دری به نور احمر متلاً سطری به دست قدرت نوشته بود: سطر اول بر یک در «أنا المحمود وهذا محمد» سطر ثانی «أنا الأعلى وهذا علي» سطر ثالث «أنا الفاطر وهذه فاطمة» سطر رابع «أنا المحسن وهذا الحسن» سطر خامس «منی الاحسان وهذا حسین» .

پس آدم به اشاره جبرئیل این اسماء متبرکة خمس را یاد کرد تا عند الحاجة به او بکار آید، پس از صدور ترک اولی آدم را این اسماء یادش آمد بعد سیصد سال، پس آدم گفت: یا محمود، یا علی الاعلیٰ، و یا فاطر، و یا محسن، و یا منک الاحسان، أسألك بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين أن تغفر لي و تقبل توبتي بالفور .

پس خطاب از مصدر جلال الٰهی در رسید: ای آدم اگر بخشش تمام مجرمان ذریه خود تا قیامت می خواستی، البتّه به برکت این اسماء خمس همه آنها را می آمرزیدم، پس توبه او و حواء قبول شد<sup>(۱)</sup> .

(۱) معارج النبوه کاشفی: رکن دو ص ۹ چاپ هند، احقاق الحق ۳: ۷۸-۷۹ از معارج .

در کتاب النصوص از ابو امامه روایت کرده، قال النبي ﷺ: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ مَكْتُوباً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَعْلِي، وَنَصْرَتُهُ بِهِ، ثُمَّ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَرَأَيْتُ عَلِيّاً عَلِيّاً عَلِيّاً وَمُحَمَّدًا مَرَّتَيْنِ، وَجَعْفَرَ وَمُوسَى وَالْحَسَنَ وَالْحِجَّةَ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ، فَقُلْتُ: يَا رَبَّ أَسَامِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَرَنْتَهُمْ بِي؟ فَنُودِيْتُ: يَا مُحَمَّدُ هُمْ الْأَتْمَّةُ بَعْدَكَ، وَالْأَخْيَارُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ (۱).

پیغمبر ﷺ فرمود: در معراج دیدم که نوشته به نور بر ساق عرش بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» و تأیید کردم و یاری دادم او را به علی، و بعد او به حسین، و دیدم سه اسم علی، و دو اسم محمد، و اسم جعفر و موسی و حسن و حجّت، اسماء دوازده گانه را به نور نوشته بود، پس من عرض کردم این اسماء کیستند مقرون به من؟ پس به من نداء کرده شد: که اینها ائمه خلق بعد تو از ذریه تو اند.

در فردوس مروی است: لَمَّا أُسْرِي بِي رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوباً بِالذَّهَبِ لَا بَمَاءِ الذَّهَبِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمَّةُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ (۲).

یعنی: به لیلۃ المعراج بر در جنّت نوشته به طلا دیدم متلاً: لا إله إلا، محمد حبیب الله، علی ولی الله، و فاطمة أمة الله، و حسین برگزیده خداند.

ایضاً روایت کرده: رأيت على باب الجنة مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول

(۱) بحار الأنوار ۳۶: ۳۲۱ ح ۱۷۴ از کتاب نصوص که همان کتاب کفایة الأثر ابن خرزاز است.

(۲) پاورقی فردوس الأخبار ۲: ۳۸۱، احقاق الحق ۴: ۱۳۰ و ۲۸۰-۲۸۱.

ابتداء خلقت و تسمیة اینها ..... ۷۳  
الله، علی آخور رسول الله (۱).

یعنی: بر دروازه جنت دیدم نوشته بود «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی برادر رسول الله».

در روایت دیگر است که به بطن عرش چهار محمد و چهار علی و دو حسن و یک حسین و یک جعفر و یک کاظم و یک فاطمه به نور نوشته بود، و عرش به برکت همین اَسْمَاء چهارده معصوم قائم بلا اعتماد و بلا تعلق می باشد (۲).

سبحان الله این مرتبه اسماء دارند که عرش و فرش به تحریر آنها قائم بلا جنبش بمانند، و لکن این اُمّت را به بین جهّال را بر آنها تفضیل می دهند، و بعض آنها را پایمال سم اسبان کوفه و شام نمودند، العجب ثم العجب، و کیف لا تعجّب من ذلك؟!.

در احتجاج الأئمّه از حضرت اَبی عبدالله الصادق علیه السلام مروی است: إن الله عزّوجلّ لما خلق العرش كتب عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين.

ولما خلق الماء كتب الله في مجراه: لا إله إلا الله محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين.

ولما خلق الله الكرسي كتب على قوائمه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين.

ولما خلق الله اللوح كتب فيه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله.  
ولما خلق الله إسرائيل كتب على جبهته: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين.

(۱) فردوس الأخبار ۲: ۳۸۱ ح ۳۰۱۸.

(۲) بحار الأنوار ۳۶: ۳۵۷.

ولما خلق جبرئيل كتب على جناحيه: لا إله إلا الله الخ.  
 ولما خلق السماوات كتب في أكنافها: لا إله إلا الله الخ.  
 ولما خلق الله الأرضين كتب الله في أطباقها: لا إله إلا الله الخ.  
 ولما خلق الله الجبال كتب في رؤوسها: لا إله إلا الله الخ.  
 ولما خلق الله الشمس كتب الله عليها: لا إله إلا الله الخ.  
 ولما خلق الله القمر كتب عليه: لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، علي  
 أمير المؤمنين، وهو السواد الذي ترونه في القمر<sup>(۱)</sup>.

حاصل این حدیث: آن که جمیع آنچه خدا از تحت الثریٰ إلى العرش الأعلى آفریده، چون عرش، و در مجرا و منبع آب، و بر قوائم کرسی در لوح محفوظ، و بر پیشانی اسرافیل، و بر دو بال جبرئیل، و در اکناف هر آسمان، و در اطباق هر زمین، و بر سرهای هر کوهی، و بر صدر آفتاب، و بر بطن قرص ماه: «لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، علي أمير المؤمنين» به دست قدرت نوشته است.

تنبیه: از این اخبار کثیره که از هر طایفه اسلامیّه کانه از عشرات و از مئات آحاد باشد نوشتیم، واضح شد که ذوات مقدّسه آنها في الحقیقه نور انور خاص الہی، ملبّس به لباس ظاهر انسانی، قائل به «قل إنّما أنا بشر مثلكم»<sup>(۲)</sup> چون شمعی روشن، مغلف به غلاف فانوس آبگینه سرخ و سفید و سبز می باشند، و رائی را به حسب قابلیت خود می نماید، و لکن در باطن آن نور روشن یک نور می باشد، و بعض کم بینایان را کم می نماید، و اهل عمیان را یا چشم پوش را بالکل نمی نماید، این قصور و تقصیر به خود رائی، و به قابلیت او می باشد.

و مصرحش آیه ﴿ولو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللبسنا عليه ما

(۱) احتجاج مرحوم طبرسی ۱: ۳۶۵-۳۶۶.

(۲) سورة كهف: ۱۱۰.

یلبسون ﴿<sup>(۱)</sup> یعنی اگر ملک نوری و هوائی نفیس شفاف لطیف را به سوی آدمیان بفرستیم، چون که آدمیان از عنصر کثیف در ملک کثیف‌اند به عیون عنصری او را دیده نمی‌توانستند، پس چاره نبود که آن ملک را به لباس و صورت و شکل آدمی ساخته به سوی آنها بفرستیم، و بر آنها به پوشیم آنچه آنها می‌پوشند، چون نمودن جبرئیل به صورت دحیة کلبی، و عزرائیل به صورت اعرابی، و ملائکة دیگر به صورت آدمی.

و ایضاً ثابت شد که اسماء مطهره متعلق این چهارده معصوم، نهایت رتبه عالیه دارند، که بر هر مخلوقی از عرش تا فرش به نور به دست قدرت الهی تحریر شده‌اند، و به برکت آنها، آنها برکت و عظمت و رفعت یافته و قائم‌اند، و به شفاعت اسماء مطهره حُسنی آنها اصفیاء انبیاء را حاجت بر آید، و توبه قبول شود، این اقطع دلیلی و اقوا برهانی بر کمال سیادت و نهایت سعادت و غایت رفعت و تقدیم آنها بر کافّة خلقت فی الواقع می‌باشد.

### باب

**در ولادت و خلقت عنصری آنها از بدایت آدم تا خاتم**

**کافّة ابوین آن حضرت اطهر طاهرین و أنظف طیبین**

**موحد و انبیاء و اوصیاء مرضیین بودند**

بدان که ابن مردویه و قسطلانی و غیر اینها از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که قرائت او در این آیه ﴿لقد جاءکم رسول من أنفسکم﴾ <sup>(۲)</sup> بفتح الفاء، ولم یصبه شیء من ولادة الجاهلیة، فقال: وقال النبی ﷺ:

(۱) سورة انعام: ۹.

(۲) سورة توبه: ۱۲۸.

خرجت من نكاح غير سفاح (۱).

یعنی: مراد از «انفسکم» به فتح فاء این است که آن حضرت نفیس و نظیف ترین کلّ نفیسان و نظیفان بنی آدم می باشد، و به آن حضرت در هیچ زمان هرگز چیزی از الواث ولادت جاهلیت، و در فترت نبوتّ خبثی نرسیده، و فرمود که حضرت رسول فرمود: که من از ابتداء إلى انتهاء به نکاح صحیح شرعی در هر زمان بدون سفاح و زنا می باشم و برآمده ام.

در مواهب لدنیه از انس روایت کرده، قال: قرأ رسول الله ﷺ لقد جاءكم رسول من أنفسكم بفتح الفاء، فقال: أنا أنفكم نسباً وصهراً وحسباً، وليس في آبائي من لدن آدم سفاح كلنا نكاح (۲).

یعنی: در قرائت نبی ﷺ أنفكم بفتح فاء است، پس مراد آنچه باشد این است که به تحقیق آمد شما را رسولی از نفیس و نظیف ترین شما همه بنی آدم، لهذا نزد تلاوت این آیه، آن حضرت فرمود: که من نظیف ترین همه شما از روی نسب و حسب و صهر می باشم، و نیست در همه والدین و آباء من از ابتداء آدم تا خاتم زنائی و فسقی، چه همه والدین با نکاح شرعی در هر زمان پیدا شده اند. در سنن بیهقی آورده، قال رسول الله ﷺ: ما ولدني من سفاح الجاهلية شيء، وما ولدني إلا نكاح الاسلام (۳).

یعنی پیغمبر ﷺ فرمود: من هیچ گاهی پیدا نشدم از زناء جاهلیت، و هیچ گاهی من به دنیا نیامدم مگر به نگاه اسلام در همه ایام و اعوام.

(۱) سنن بیهقی ۷: ۱۹۰، مجمع البیان ۵: ۱۰۹، کنز العمال ۱۱: ۴۰۲ و ۴۳۰، بحار الأنوار ۱۵: ۳.

(۲) کنز العمال ۱۱: ۴۰۱ - ۴۰۲ و ۴۲۹ - ۴۳۰.

(۳) سنن بیهقی ۷: ۱۹۰.



در مواهب، و در اوسط طبرانی، و ابن عساکر، و ابونعیم در دلایل، از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده‌اند: انّ النبي ﷺ قال: خرجت من نكاح ولم أخرج من سفاح من لدن آدم إلى أن ولّدتني أمي وأبي، لم يصبني من سفاح الجاهلية شيء (۱).

یعنی: به تحقیق پیغمبر ﷺ فرمود: که من همیشه از نکاح صحیح شرعی به دنیا بر آمدم، و به زنا هیچ‌گاهی بر نیامدم و نه زائیدم، از ابتداء زمانه آدم تا این والدین من عبدالله و آمنه، و مرا هیچ قدحی و خبثی و قبحی از سفاح و آثار و اطوار جاهلیت مس نکرده.

در مثالب کلبی از پدر خود می‌نویسد، که قال: قد كتبت للنبي ﷺ من آدم إلى عبدالله خمسمائة أمّ، فما وجدت فيهنّ سفاحاً ولا شيئاً ممّا كان في أمر الجاهلية والفترة قطّ. وهمين را نیز در مواهب نقل کرده (۲).

یعنی به تحقیق نوشتم من برای پیغمبر از آدم تا عبدالله پنچ صد مادر، پس نیافتم در هیچ یکی از آنها زنائی و سفاهتی و قبحی و قدحی و فسقی و خبثی از آثار جاهلیت.

و در آیه ﴿الذي يراك حين تقوم \* وتقلّبك في الساجدين﴾ (۳) جمهور محدّثین و مفسّرین روایت کرده‌اند، چنانچه در دلایل ابونعیم و مواهب و معالم بغوی روایت کردند: إنّه ينتقل من موحد إلى موحد (۴).

(۱) کنز العمال ۱۱: ۴۰۲ ح ۳۱۸۷۱.

(۲) کنز العمال ۱۱: ۴۳۰ ح ۳۲۰۱۹.

(۳) سورة شعراء: ۲۱۸ - ۲۱۹.

(۴) تفسير الطبري ۱۹: ۷۶.

و در دیگر: من ساجد إلى ساجد<sup>(۱)</sup>.

یعنی: مراد آیه این است که آن حضرت منتقل از موحد به سوی موحد، و از پدر ساجد لله به سوی ساجد لله می شد.

در ترمذی و معالم و مواهب و مشکات از ابن عباس روایت کرده اند: ینتقل من نبي إلى نبي حتى أخرجتك نبياً<sup>(۲)</sup>.

یعنی خدا نقل می فرمود: ای محمد تو را از صلب پیغمبری به سوی صلب پیغمبری، نقل کردم تا آن که تو را این وقت نبی بر آوردم.

در دلایل حافظ از ابن عباس روایت کرده، قال النبي ﷺ: لم يلتق أبواي قطّ على سفاح، لم يزل الله ينقلني من الأصلاب الطيب إلى الأرحام الطاهرة مصفّئاً مهذباً، لا تتشعب شعبتان إلا و كنت في خيرهما<sup>(۳)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: متلاقی با هم والدین من از آدم تا این دم در هیچ وقت به زنا نشده اند هرگز، همیشه خدا نقل می فرمود مرا از اصلاب طاهره پاکیزه پدران به سوی ارحام طاهره مادران، به صورت صاف و پاک و مهذب، دو شعبه نشده قبیله ای در هیچ عصری، مگر آن که من در بهترین آن قبیله بودم. حسکانی و طبری و واحدی و نیشابوری و فخر رازی و غیر ایشان در تفاسیر خود به متعدد مقام روایت کرده اند، قال النبي ﷺ: لم يلتق أبواي قطّ على سفاح، فلم يزل ينقلني الله من الأصلاب الطاهرة إلى الأرحام المطهرة حتى أخرجني في عالمكم هذا<sup>(۴)</sup>.

(۱) تفسیر کبیر فخر رازی ۱۳: ۳۸.

(۲) الکشف والبیان معروف به تفسیر ثعلبی ۴: ۶۷، تفسیر ابن ابی حاتم رازی ۷: ۷۹.

(۳) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۵.

(۴) تفسیر الطبری ۱۹: ۷۶.

ولادت و خلقت عنصری آنها ..... ۷۹

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که والدین من در هیچ زمانی هرگز باهم متلاقی به زنا و فسق نشده‌اند، پس خدا همیشه مرا نقل می‌فرمود از اصلاب طاهره پدران به سوی ارحام مطهره مادران، تا آن که بر آورد مرا در این عالم شما.

در ترمذی و در دلایل و در مواهب از ابن عباس در ذیل آیه مروی است، قال: ما زال النبي ينقلب في اصلاب الأنبياء حتى ولدته أمه (۱).

یعنی: همیشه پیغمبر منقلب و منتقل می‌شد در اصلاب انبیاء تا آن که زائید از آمنه مادر خود.

در کافی کلینی این طور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: که نور محمد ﷺ و علی علیه السلام را در وقتی آفریده که هیچ خلقی و هیچ شیء را نیافریده بود، پس آن نور را در اصلابی و ارحامی جاری ساخته.

قال: وخلق نور الأنوار الذي نورت منه الأنوار وأجرى فيه من نوره الذي منه الأنوار، وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً عليهما السلام، فلم يزال نورين أولين، إذ لا شيء كَوْن قبلهما، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الطاهرة، حتى افترقا في أطهر طاهرين في عبدالله وأبي طالب (۲).

در جواهر سنیه در حدیث قدسیه مروی است: قد نزل جبرئیل علی النبی ﷺ فقال: إن ربك يقرؤك السلام ويقول: إن أهل الكهف أسروا الايمان وأظهروا الشرك، فأتاهم الله أجرهم مرتين، وإن أباطالب أسرّ الايمان وأظهر الشرك، فأتاه الله أجره مرتين، ثم قال: كيف يصفونه بهذا وقد نزل جبرئيل ليلة مات أبو طالب، فقال: يا محمد اخرج من مكة فليس لك بها ناصر بعد أبي طالب (۳).

(۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۴.

(۲) أصول کافی ۱: ۴۴۲ ح ۹.

(۳) جواهر السنیه مرحوم شیخ حرّ عاملی ص ۱۷۲.

یعنی: به تحقیق جبرئیل نازل شد بر نبی و عرض نمود: که پروردگارت سلام می‌رساند، و می‌گوید: که به تحقیق اهل کفہ اخفاء ایمان و اظهار شرک کردند، پس خدا داد آنها را اجر آنها دو مرتبه، و به تحقیق ابوطالب اظهار شرک و اخفاء ایمان کرد، پس به او داده شد اجر دو مرتبه، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: که چگونه به آن جمعی از مخالفین وصف ابوطالب می‌کنند، و حال آن که جبرئیل بر پیغمبر به شب وفات ابوطالب علیه السلام نازل شد و عرض کرد: ای محمد بیرون رو از مکه به سوی مدینه، چه من بعد ابوطالب به تو ناصری و یاری دهنده نیست، لهذا آن حضرت هجرت از مکه به مدینه کرد.

در جواهر سنیه به اسناد دیگر از ابی عبدالله الصادق علیه السلام، حدیث قدسی را روایت کرده، قال: نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله، فقال: یا محمد إن ربك یقرؤك السلام ویقول: إنی قد حرمت النار علی صلب أنزلک، و بطن حملک، و حجر کفلك، فالصلب صلب عبدالله بن عبدالمطلب، و البطن الذي حملک فآمنة بنت وهب، و أمّا حجر کفلك فحجر أبي طالب <sup>(۱)</sup>.

در مجالس صدوق در مجلس هشتاد و هشتم، و در جواهر سنیه در حدیث قدسیه به اسناد دیگر روایت کرده: نزل جبرئیل، فقال: یا محمد إن الله یقرؤك السلام، ویقول: إنی قد حرمت النار علی صلب أنزلک، و بطن حملک، و حجر کفلك، فقال: یا جبرئیل بین لی ذلك، فقال: أمّا الصلب الذي أنزلک فعبدالله بن عبدالمطلب، و أمّا البطن الذي حملک فآمنة بنت وهب، و أمّا الحجر الذي کفلك فأبو طالب بن عبدالمطلب و فاطمة بنت أسد <sup>(۲)</sup>.

(۱) جواهر السنیه ص ۱۷۱ - ۱۷۲.

(۲) امالی شیخ صدوق ص ۷۰۳ - ۷۰۴ ح ۹۶۴، جواهر السنیه ص ۱۷۲.

و در معانی الأخبار به همین سند مروی است<sup>(۱)</sup>.

خلاصه: آن که جبرئیل نازل شد، و عرض نمود: که خدا به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: که به تحقیق حرام گردانیدم نار را بر صلیبی که تو از آن بر آمدی، و آن صلب پدرت عبدالله می‌باشد، و بر شکمی که تو را حمل کرده و برداشته تا وضع آن، و آن شکم مادرت آمنه بنت وهب می‌باشد، و بر حجر یعنی بر کناره و بغل و دامن که طفل را در آنجا مادر می‌گیرد و بر می‌دارد به غرض تربیت، و آن حجر ابو طالب و حجر فاطمه بنت اسد، که آنها هر دو تو را تربیت در دامن و بغل کردند.

تنبيه و تنوير:

بدان که به صراحت و نصّ کثیر این صحاح و حسان از متّفقات اُمت، مع اجماع اهل بیت رسالت، و اتّفاق علمای این ملّت، ثابت و قطعی گردید که کلّ والدین علی و محمّد علیهما السلام از ابوطالب عليه السلام و عبدالله تا آدم مؤمن موحد، بل انبیاء و اوصیاء طاهر و مطهر بودند، پس آنچه منافی و معارض این روایتی دیگر باشد، او محلّ قطع و یقین و عمل و اعتماد نمی‌باشد به چند وجه:

اوّل: صحاح و حسان متّفق علیه اُمت، و مجمع علیه اهل بیت علیهم السلام، ناطق و صریح‌اند بر ایمان و توحید و تسجید و تعبید آنها خاصّ برای خدا، بل بعضی دیگر اصرح‌اند بر نبوّت آنها.

در فنّ اصول و علم درایه و حدیث، قانون و قاعده مقرر گردیده، که در جائی که تعارض ادلّه شود، تقدیم به برهان و به محکم قرآن و متّفق علیه صحاح و حسان احادیث باشد، پس در قسم ثانی مع التصحیح اگر تأویل و حمل مطابق

(۱) معانی الأخبار ص ۱۳۶ ح ۱، بحار الأنوار ۱۵: ۱۰۸ ح ۵۲.

برهان و قرآن میسر و ممکن باشد تأویل کرده شود، و الا مطرود و متروک محض می باشد، و این اخبار متفق علیه اُمت واجب التمسک و الاخذ والعمل، پس معارض و منافی آن متروک می باشد.

ثانی: ایضاً در فنّ اصول و انساب و درایه قانون مقرر گردیده که در دعوی ایمان و نسب اصل ثبوت آن، لهذا تقدیم و تصدیق او بر نفی و سلب آن می باشد، و استصحاب آن باقی تا ثبوت سلب و منافی قطعی آن می باشد، پس در اینجا هم دعوی ایمان و هم صحّت انساب آباء آن حضرت در اصل ثابت و استصحاب باقی، خصوص نصّ از نبی معصوم بر طهارت و ایمان و صحّت ولادت همه اینها مع شهادت جمهور اهل انساب می باشد، پس معارض و منافی اسلام بعض ایشان باطل محض می باشد.

ثالث: ایضاً اگر تعدیل و جرح متعارض شود، گرچه در تقدیم أحدهما بر دیگر در اهل حدیث و درایه و رجال و اصول دو قول است، و لکن آنان که بالجمله ایمان دارند به آنها، چاره نیست برای حفظ مرتبه نبوت و خلافت تقدیم تعدیل و ترجیح آن بر تجریح واجب می دانند، به سبب ثبوت این صحاح متفق علیه، تا ایداء و توهین سیّد موجودات لازم نیاید، و همین أسلوب جمهور دین داران است، چون قاضی عیاض، و محکی از احمد، و محکی از شافعی نیز، و قسطلانی، و سیوطی در آخر رساله وزراء مهدی و اسلام آباء نبی، و قاضی ابوبکر، و از دلایل رازی، و نیشابوری، و امثالهم، صوناً لناموس الاسلام و الایمان.

رابع: بعد صحاح اخبار مجمع علیه اجماع اهل بیت عصمت و طهارت، و اتفاق کلّ علماء این ملت، مع اعتقاد جماعتی از جمهور اهل سنت بر این که کلّ آباء نبی و علی از آدم تا عبدالله و ابوطالب مسلمان و موحد، بل نزد امامیه به

ولادت و خلقت عصری آنها ..... ۸۳

اخبار مزبوره انبیاء و اصفیاء بودند، و اجماع ایشان حجّت، و اتّباع ایشان مطلقاً واجب عینی است بالاتّفاق، به خبر متواتر «إني تارك فيكم الثقلين»<sup>(۱)</sup> الخ. و حدیث «أهل بيتي كسفينة نوح»<sup>(۲)</sup> الخ، و برای آن که آیه تطهیر<sup>(۳)</sup> خاصّ در ایشان است، و برای آن که اقرب رسول و اعرف بما في البيت اند.

اشکال: سلّمنا پس در آزر پدر ابراهیم چه کرده شود؟ و در قرآن آیات<sup>(۴)</sup> صریح بر کفر و بت پرستی و بر پدریت او اند، در آنجا مجال تحویل و تأویل باقی نمی باشد؟

جواب: آن امام رازی در تفسیر کبیر به چند وجه داده :

اول: قیل: إن آذر لم یکن والد ابراهیم، بل کان عمّه، واحتجّوا علیه بوجوه<sup>(۵)</sup>.

یعنی آذر پدر ابراهیم فی الحقیقه نبوده، بل عمّ او بوده.

چنانچه بیضاوی<sup>(۶)</sup> و غیر او هم نقل کرده اند که اهل انساب و سیر متّفق

علیه اند که پدر ابراهیم تارح بوده، و آذر عمّ آن حضرت، چون که از صغر ابراهیم علیه السلام را تربیت کرده، و بر مربّی و پدر رضاعی اگرچه از اباعد باشد آب در هر عرف می گویند، پس این حکایت از اطلاق ابراهیم می باشد نه اعلام و نه اخبار از حقیقت آذر، پس تأویل معقول می باشد.

منها: أن آباء الأنبياء ما كانوا كفّاراً، و يدلّ علیه وجوه، منها: قوله تعالى ﴿الذي

(۱) احقاق الحق ۹: ۳۰۹ - ۳۷۵ از جماعت کثیری از عامّه.

(۲) احقاق الحق ۹: ۲۷۰ - ۲۹۳.

(۳) سورة احزاب: ۳۳.

(۴) سورة انعام: ۷۴ و توبه: ۱۱۴ و مریم: ۴۲ و انبياء: ۵۲ و شعراء: ۷۰ و غیره.

(۵) تفسیر کبیر فخر رازی ۱۳: ۳۸ - ۴۰.

(۶) تفسیر بیضاوی ۱: ۳۰۷ - ۳۰۸.

يراك حين تقوم وتقلّبك في الساجدين ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ قيل: معناه أنّه كان ينتقل نوره <sup>(۲)</sup> من ساجد إلى ساجد. وقال: فيه دلالة على أنّ جميع آباء محمّد ﷺ كانوا مسلمين <sup>(۳)</sup>.

یعنی: از جمله ادله این است که نقل نور آن حضرت از ساجدی به سوی ساجدی می فرمود، پس این آیه دلیل است که به تحقیق همه آباء انبیاء کفار نبودند، و آیه ﴿الذی یراک﴾ پس گفته شد که معنی آیه این است که خدا نور آن حضرت را نقل می فرمود از ساجدی به سوی ساجدی، و در آن دلالت است که به تحقیق جمیع آباء نبی ما از آدم تا عبدالله مؤمن و مسلمان و موحد بودند نه کافر.

ثانی: رازی گفته: ومما يدلّ علی أنّ آباء محمّد ﷺ ماکانوا مشرکین قوله ﷺ: «لم أزل أنقل من أصلاب الطاهرين إلى الأرحام الطاهرات حتّى أخرجني في عالمكم هذا» وقال الله تعالی ﴿إنّما المشرکون نجس﴾ فوجب أن لا یكون أحداً من آباءه وأجداده مشرکاً أبداً، وإلاّ لم یصفهم بالطهارة عموماً <sup>(۴)</sup>.

یعنی: و آنچه دلالت دارد که از آباء محمّد ﷺ احدی مشرک نبوده، حدیث آن حضرت است: که من همیشه از آدم تا عبدالله نقل می شدم از اصلاب طاهرين به سوی ارحام طاهرات، و إلاّ وصف شأن به طهارت عموماً نمی کرد؛ لقوله تعالی که جز این نیست که همه انواع مشرکین و کفار نجس در ظاهر و باطن اند، پس به این جهت واجب شد که احدی از اجداد و آباء آن حضرت مشرک ابداً و اصلاً

(۱) سورة: شعراء ۲۱۹.

(۲) در تفسیر: روحه.

(۳) تفسیر کبیر فخر رازی ۱۳: ۳۸.

(۴) تفسیر کبیر فخر رازی ۱۳: ۳۹.



نمی‌باشد. و وجوه دیگرند صورت ضبط آنها در این مختصر ممتنع است.  
اشکال: سلّمنا که والدین آن حضرت درک اسلام نکردند نبی یا وصی، و بر دین ابراهیم بودند، چه دین ابراهیم غیر منسوخ در اولاد او بود، و أمّا ابوطالب درک اسلام نمود، و لکن اقرار به لسان ظاهراً به آن ننموده، و کافی است بر او قصیده مشهوره او مرویه صحاح اسلامیه.

من جمله آن: النبي ﷺ يقول لأبي طالب عند موته: يا عمّ قل لا إله إلا الله كلمة أستحلّ بها لك الشفاعة يوم القيامة، فلما رأى ابوطالب حرص النبي ﷺ قال: يا ابن أخي والله لولا مخافة قريش إنما قتلها جزعاً من الموت لقلتها لأقرّ بها ألا لا أشرك. وفي أخرى: لأقررت بها عينيك ألا لا أشرك بها، كما نقله في المواهب وغيره (۱).

جواب: به چند وجه است:

اول: ما گفتیم آنفاً در جائی که تعارض ادله می‌شود، عمل کافئه عقلا و علما عمل بر برهان و بر محکم قرآن و بر احادیث صحیحه متفق علیه، و منافی ما اول یا متروک می‌باشد، پس این قسم اخبار متروک اند.

و ما می‌گوئیم: که به فرض تصحیح این خبر از خود این هویداست اسلام ابوطالب که او گفت در این وقت اظهار کلمه موجب عار و طعن قریش است که به خوف این را گفته، و إلاّ چشمتم را به آن آرام و قرار می‌دادم، و لکن آگاه باش که مشرک نیستم.

در روایات مسلم وارد است که صنادید قریش در آن وقت در دورش بوده می‌گفتند: أترغب يا أبا طالب عن ملّة عبدالمطلب. و در دیگر: عن ملّة آبائك (۲).

(۱) تذكرة الخواص ابن جوزی ص ۸.

(۲) صحیح مسلم ۱: ۵۴.

پس این صریح است که او معتقد دین و کلمه توحید بوده، چه عبدالمطلب و آباء او همه بر دین ابراهیم و از اوصیاء او بودند، و ملت ابراهیم منسوخ نبوده .  
 ثانی: اما قصیده بنا بر آنچه در مواهب از مقاتل نقل نموده این است که پیغمبر ﷺ ابوطالب را به اسلام دعوت کرد، و کفار اراده اذیت آن حضرت نمودند، پس ابوطالب علیه السلام به آنها فرمود: که هرگز تبدیل محمد ﷺ برای قتل به ولدی دیگر ممکن نیست، آیا ناقه به عوض بچه خود بچه دیگری را قبول می کند، و من به عوض محمد ﷺ دیگری را قبول کنم، پس مخاطب به نبی شده این اشعار خواند:

وَاللّٰهُ لَنْ يَصِلُوْا اِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ	حَتّٰى اَوْسَدَ فِى التُّرَابِ دَفِينَا
فَاَصْدَعُ بِاَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاظَةٌ	وَابْشُرْ وَ قَرِّ بِذٰكَ مِنْكَ عَيْوْنَا
وَدَعَوْتِنِىْ وَ زَعَمْتَ اَنْكَ نَاصِحِىْ	وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَ كُنْتَ ثَمَّ اَمِيْنَا
وَ عَرَضْتَ دِيْنًَا لَا مَحَالَةَ اَنَّهُ	مِنْ خَيْرِ اُدْيَانَ الْبَرِيَّةِ دِيْنَا
لَوْلَا الْمَلَامَةُ اَوْ حِذَارِىْ سَبِّهِ	لَوْ جَدْتَنِىْ سَمْحًا بِذٰكَ مَبِيْنَا

پس ابوطالب بعد این قول بر خواست از آن حضرت ذب و دفع می کرد کفار قریش را (۱).

در مواهب از عراقی در شرح تنقیح بعد نقل قصیده در باب ابوطالب علیه السلام گفته، قال: فهذا تصريح باللسان، واعتقاد بالجنان، غير أنه لم يدعن .  
 یعنی: به این قصیده تصریح ایمان به زبان و اعتقاد به دل می باشد، سوای آن که اذعان در مجلس نکرد علانیه .

تنبيه: از خود این قصیده هویدا است که صدقت گفته و اسلام را خیر الأديان

شمرده، آن حضرت مع این احوال هولناک تصدیق به دین اسلام و به نبوت آن حضرت کرده، اگرچه تلفظ به الفاظ «لا إله إلا الله محمد رسول الله» عیناً در آن وقت نکرده، چه شرط ایمان و اسلام همین لفظ عینی نیست، بل به مفاد و به مآل آن اعتقاد و اقرار شرط اسلام است.

و مصرّحش دو مرویه جلد اول مسلم از عثمان است، قال النبي ﷺ: من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة<sup>(۱)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود که هر که مرد و او می دانست «لا إله إلا الله» را، یعنی مفهوم و معنی آن را، یعنی توحید خدا را عالم بود، او داخل جنت می شود.

و به این حدیث، اگر ابوطالب علیه السلام تصدیق و اقرار به دین و نبوت ظاهر نمی کرد، کافی بود در اسلام و ایمان او علم او به توحید و به نبوت، و الحمد لله این قصیده هم ناطق به اقرار اوست.

ثالث: بدان که در دلایل بیهقی، و مواهب لدنی، از طریق یونس بن بکیر، از ابن اسحاق، و به او حدیث کرد عباس بن عبدالله، و از بعض اهل خود از ابن عباس، قال: لما تقارب من أبي طالب الموت نظر العباس إليه وهو يحرك شفّيته، فأصغى العباس بأذنيه، فقال: يا بن أخي والله لقد قال أخي الكلمة التي أمرته بها، فقال النبي ﷺ: ولم أسمع<sup>(۲)</sup>.

یعنی: وقتی که ابوطالب علیه السلام را موت قریب شد، و به دورش مردم و آن حضرت ﷺ بودند، و برادرش عباس نزدیک تر به او نشسته بود، عباس دید که ابوطالب علیه السلام لبهای خود را حرکت می دهد، پس عباس گوشهای خود را نزدیک دهان او برده گوش داد و شنید که «لا إله إلا الله محمد رسول الله» آهسته آهسته

(۱) صحیح مسلم ۱: ۵۵ ح ۴۳.

(۲) بحار الأنوار ۱۹: ۴.

می گوید، عباس ندا کرد: ای پسر برادرم محمد، والله برادرم ابوطالب همین کلمه را که امر به خواندنش کرده بودی به تحقیق گفت، آن حضرت فرمود: که من به گوش خود نشنیدم، و تا اینجا صوتش نرسید.

در مواهب گفته: کذا في رواية ابن اسحاق: إنَّ أباطالب أسلم عند موته .  
یعنی: ابن اسحاق هم روایت کرده که ابوطالب علیه السلام به تحقیق نزد موت خود اسلام صریحاً آورده .

بعد این گفته: که اما فرمودن پیغمبر که من نشنیدم، این استعمالی است که عادل وقتی که امری را بشنود و عادل از او خود نشنود مگر از شاهد عادل، پس در آن وقت عادل می گوید که من به گوش خود نشنیدم .

پس در این وقت اخذ می شود به قول آن کس که اثبات سماع کرده؛ لأنَّ الشاهد العدل إذا قال: سمعت وقال من هو أعدل منه لم أسمع، فأخذ بقول من أثبت السماع. انتهى .

نبیره جوزی از واقدی روایت کرده عن علي عليه السلام: لما توفي ابوطالب أخبرت رسول الله صلى الله عليه وآله: فبكى بكاءً شديداً، ثم قال له: اذهب فغسله وكفنه وواره، غفر الله له ورحمه (۱) .

یعنی: حضرت امیر عليه السلام از وفات ابوطالب عليه السلام خبر کرد به حضرت رسول صلى الله عليه وآله، پس آن حضرت برای فوت او گریه کرد گریه شدیدتر، پس فرمود: که او را غسل و کفن کن، و دفن نما، خدا بیامزد و رحمت کند او را .

در روایت دیگر آورده اند، فقال له العباس: يا رسول الله إنك لترجو، فقال صلى الله عليه وآله: اي والله إني لأرجو له، وجعل رسول الله صلى الله عليه وآله يستغفر له أيتاماً لا يخرج

ولادت و خلقت عصری آنها ..... ۸۹

من بینه، فعارض رسول الله ﷺ جنازة أبي طالب، فقال: وصلتك رحم، وجزاك الله يا عمّ خيراً<sup>(۱)</sup>.

خلاصه: آن که عباس گفت: یا رسول الله هر آینه تو آمیدی در باب نجات ابوطالب داری؟ چه خود آن حضرت از زبان ابوطالب رضی الله عنه قول «لا إله إلا الله» نشنیده بود إلاّ عباس شنیده بود، برای همین دریافت نمود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری قسم به خدا من امید نجات او دارم، و پیغمبر صلی الله علیه و آله ایامی چند استغفار برای ابوطالب رضی الله عنه می کرد، و از خانه به آن ایام بر نیامد، پس جنازه او را به پیغمبر صلی الله علیه و آله عارض ساختند، آن حضرت در آن وقت فرمود: وصل ارحام کردی، و خدا به تو جزای خیر بدهد ای عم من.

ایراد: اگر این امر صحیح و ثابت بود، پس چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا علی رضی الله عنه بر ابوطالب رضی الله عنه نماز جنازه نخواند؟

جواب: بدان که صلات جنازه تا آن وقت بر اموات خواندن واجب نشده بود، و او در مدینه بعد چند سال واجب شد، در این خلافتی نیست.

اشکال: این سیادت و نبوت و وصایت و نوریت آباء نبی وقتی صحیح و ثابت می شود که نام آنها چون عبدالمناف و عبدالشمس به امیه نمی بود، این اضافه عبدیت و تسمیه به آن دلالت دارد که همه آنها بر ملت حنیفه مرضیه خلیل الرحمان نبودند، چه مناف صنی عظیم و جسیم و بلند و بالا از مشرکین قریش مشهور الی حین بود و می باشد، پس به ثبوت این قول به ایمان و انبیاء بودن آنها باطل شد.

جواب: اصحّ الوجوه این است: اما عبدالله پس ملقب به عبدالله الذبیح بود، چه

(۱) تذکرة الخواص ابن جوزی ص ۸-۹.

۹۰..... السادة في سيادة السادة

پدرش ذبح احد اولاد اثناعشر نذر نهاده بود، و بر او قرعه آمد، پس به عوض او صد شتر قربانی کردند .

اما عبدالمطلب نامش به اتفاق اهل تواریخ شیبۀ الحمد بود، و برای آن شیبۀ الحمد نامیدند، چه در مواهب است که او متولد شد و در سر او سفید موی بود به آن نامیدند. نزد ابن قتیبۀ نامش ابن عامر، و کنیتش به ابوالحارث به پسر بزرگش بود. اما عبدالمطلب برای آن در عوام مشهور گردید، چه پدر او هاشم برای برادر خود مطلب گفت أدرك عبدك بيثرب، پس به عبدالمطلب برای آن مشهور گردید . و به روایت دیگر نسابه که عمّش مطلب او را ردیف خود به مکه آورد، چون که به لباس خراب و حال ذلیل بود، بین راه هر کس از او می پرسید می گفت: هو عبدی، برای خجالت و شرم نزد خلق به عبدالمطلب از مدینه تا مکه مشهور گردید .

اما هاشم اسمش عمرو بود، و هاشم برای آن نامیدند، چه همیشه در ایام قحط نان را در آب گوشت پاره کرده تر می کرد و به مردم می خورانید .  
و اما عبدمناف نامش مغیره بن قصی بن کلاب بود، و نام کلاب زید یا یزید بود .

و اما تسمیۀ او به عبدمناف آن که چه مناف یا مأخوذ از نوف و آن سنام عالی و بلند باشد، چه او وقت تولّد بلند و بالا و طویل القامه بود، برای آن اضافه به سوی آن کردند، یا مأخوذ از نیف و آن در اصل واوی به معنی زیادتی و فضل و احسان می باشد، چون که آن حضرت در ذات شریف و ذوالفضل و احسان و انعام بود، لهذا او را مضاف به سوی آن کردند، عرب به سوی وصفی یا فعلی اسم را مضاف می کنند، چنان چه می گویند عبدالدینار، عبدالدنیا، عبدالطن .

و اما ابوطالب نامش عمران، و کنیت او به پسر بزرگ ابوطالب شد (۱).

### باب

در آن که چهارده معصوم از محمد صلی الله علیه و آله تا مهدی عجل الله فرجه

### و تبعه ایشان خیر خلق اند

قوله تعالی ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (۲) تا آخر آیه. یعنی: به تحقیق آنان که ایمان آوردند و عملهای صالحه را به عمل آوردند، آنها بهترین اهل زمین یا بهترین خلق اند.

و خیر به معنی افضل است. اما بریّه پس به احد الوجهین به معنی زمین مأخوذ از «بر» می باشد، پس مضاف محذوف، و آن خیر اهل البریه می باشد. و به ثانی الوجهین مأخوذ از «برء» می باشد، پس در آن وقت به معنی خلقت می باشد، و اگر از بری بگیریم پس در آن وقت به معنی بهترین نیکان و پاکان می باشند.

بدان که جمهور مفسرین و محدثین اُمت متفق اند که این آیات تا آخر در علی عجل الله فرجه و ذریه و شیعه ایشان نازل شده، و همانها مقصود و مرادند.

در صواعق مروی است: قال النبي صلی الله علیه و آله: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتِكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيينَ، وَيَأْتِي عَدُوّكَ غَضَاباً مَقْمَحِينَ، قَالَ: وَمَنْ عَدُوّي قَالَ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْكَ وَ لَعْنِكَ، وَخَيْرَ السَّابِقِينَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لَهُمْ، قِيلَ: وَمَنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ شِيعَتِكَ يَا عَلِيٍّ وَمُحِبُّوكَ (۳).

(۱) مراجعه شود به عمدة الطالب ابن عنبه ص ۱۸ - ۲۴.

(۲) سورة البينه: ۷.

(۳) صواعق ابن حجر ص ۹۶، شواهد التنزيل ۲: ۳۵۸، احقاق الحق ۳: ۲۸۷ - ۲۹۲ و

پیغمبر ﷺ فرمود وقت نزول این آیه: یا علی خیر بریه توئی و شیعه تو، و می آئی تو و شیعه تو در حالی که راضی مرضی می باشی، و می آید دشمن تو خشمگین سرنگون شرمنده، و دشمن آن کس است که از تو بیزاری می جوید و جدائی دارد، و لعن و سبّ تو می کند، چون معاویه و اصحاب و تبعه او که بر آن حضرت تا هشتاد و چهار سال بعد هر نماز در هر مسجد در قلمرو او و به امر او بر علی علیه السلام بالای منبر لعن می کردند، و خود هم در شام لعن می کرد، و بهترین سابقان به ظلّ عرش رحمان روز قیامت می باشند، گوارا باد به آنها، پرسیده شد آنها کیستند؟ فرمود: آنها توئی و شیعه و محبان تو اند یا علی.

در ما نزل فی علی، حافظ ابونعیم دو روایت کرده از ابن عباس و از امام محمد باقر علیه السلام: لما نزلت هذه الآية قال النبي ﷺ لعلی علیه السلام ما معناه: إنّ خیر البریة أنت و شیعتک تأتي يوم القيامة أنت و شیعتک راضین مرضیین، و یأتی أعداؤک مغضوباً علیهم مغلولین (۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: یا علی تو و شیعه تو بهترین خلقید، می آئی تو و شیعه تو به روز قیامت در حالی که راضی و مرضی خواهید بود، و می آید دشمنان و مخالفان تو در حالی که مغضوب خدا دستها بسته به گردنهای خود می باشند.

در شواهد التنزیل امام حسکانی از یزید بن شراحیل کاتب علی علیه السلام روایت کرده: سمعت علیاً علیه السلام یقول: قبض النبی ﷺ وهو متکیء علی صدري، فقال فی تلك الحال: أما سمعت آية خیر البریة؟ فقال: هم أنت و شیعتک و میعادی معکم علی الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب، تدعون بوجوه و أیدٍ و أرجلٍ مبیضة

(۱) النور المشتعل ابن نعیم اصفهانی ص ۲۷۴ - ۲۷۶، احقاق الحق ۳: ۲۹۰ و ۱۴: ۲۶۳.



چهارده معصوم عليهم السلام خیر خلقتند ..... ۹۳  
منوره (۱).

مجلسی به طرق اهل سنت از ابن عباس روایت کرده: **إنّ هذه الآية قد نزلت في علي وأهل بيته (۲).**

یعنی: این آیه در علی و اهل بیت او نازل شده.

و همین را جمعی، منهم ابن مردویه در تفسیر الآیات روایت کرده (۳).

ثعلبی، و در درّ منشور، و ابن عساکر، از جابر روایت کردند، قال: **كُنّا عند النبي صلى الله عليه وآله، فأقبل علي عليه السلام، فقال النبي صلى الله عليه وآله: والذي نفسي بيده إنّ هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة، وفيهم نزلت ﴿أولئك هم خير البرية﴾ فكان أصحاب النبي صلى الله عليه وآله إذا أقبل علي عليه السلام قالوا: قد جاء خير البرية (۴).**

ایضاً در درّ منشور است که ابن عدي و ابن عساکر از أبي سعيد خدری مرفوعاً روایت کردند، قال النبي صلى الله عليه وآله: **أولئك خير البرية علي (۵).**

یعنی: جابر می گوید که ما اصحاب نبی صلى الله عليه وآله نزد نبی صلى الله عليه وآله حاضر بودیم که علی عليه السلام آمد، پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: قسم به خدا این شخص و شیعه او رستگار در قیامت اند، و در آنها آیه خیر البریه نازل شد، پس به این جهت همیشه وقتی که علی می آمد می گفتند که خیر البریه آمد.

ابن مردویه از حضرت امیر عليه السلام روایت کرده: **ألم تسمع قول الله ﴿أولئك خير البرية﴾ أنت وشيعتك وموعدي ومعدكم الحوض إذا جيئت الأمم للحساب**

(۱) شواهد التنزيل ۲: ۳۵۶-۱۱۲۵.

(۲) شواهد التنزيل ۲: ۳۶۶، احقاق الحق ۱۴: ۲۶۴.

(۳) مناقب ابن مردویه ص ۳۴۶-۳۴۷.

(۴) احقاق الحق ۳: ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ج ۱۴: ۲۵۹.

(۵) الدرّ منشور ۶: ۳۷۹.

يدعون غزراً محجّلين (۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که خیر البریه در این آیه تو و شیعه تو اند، جای وعده من و شما حوض کوثر است وقتی که همه اُمم برای حساب می آیند، و شیعه تو به دست و پای نورانی می آیند.

در خصایص العلویّه نظری محمد بن علی باشد، روایت می کند که حارث روایت کرد، قال علی عليه السلام: نحن أهل بيت لا يقاس بالناس، فقام رجل فأتى عبدالله بن عباس، فأخبره بذلك، فقال ابن عباس: صدق علي أوليس كان النبي صلى الله عليه وآله حياً لا يقاس بالناس ونزلت ﴿أولئك هم خير البرية﴾ في علي عليه السلام (۲). خلاصه: آن که حضرت امیر عليه السلام روزی بر منبر فرمود: که ما اهل بیتی هستیم قیاس کرده نمی شویم به مردم، پس مردی ابن عباس را این کلمه رسانید، ابن عباس گفت: که علی راست فرمود، آیا نبی به حالت زندگی او قیاس به مردم کرده نمی شد، و آیه ﴿أولئك هم خير البرية﴾ در علی عليه السلام نازل شده.

در مودّة همدانی مروی است از علی عليه السلام، قال: قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي أنت خير البشر ما يشكّ فيه إلا كافر (۳).

یعنی: ای علی تو بهترین بشری، شک نمی کند در آن مگر کافر.

در مودّة و فرودس از حدیث روایت کرده، قال النبي صلى الله عليه وآله: علي خير البشر من أبي فقد كفر (۴).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود که علی بهترین بشر است، هر که ابا از این کند به

(۱) مناقب ابن مردویه ص ۳۴۷ ح ۵۸۱.

(۲) النور المشتعل فيما نزل من القرآن في علي ابن نعيم ص ۲۷۶ ح ۷۷.

(۳) مودّة القربى همدانی ص ۴۲، احقاق الحق ۴: ۲۵۴-۲۵۶ و ۱۵: ۲۶۹.

(۴) مودّة همدانی ص ۴۲، فردوس الأخبار دیلمی ۳: ۸۹ ح ۳۹۹۴.

تحقیق او کافر است .

مجلسی و غیر او از امام رازی روایت کردند از ابن مسعود، قال: علی خیر البشر من أبی فقد کفر<sup>(۱)</sup> .

یعنی: ابن مسعود فرمود: که علی بهترین بشر است، منکر آن کافر است .

از جماعتی منهم امام رازی روایت کردند در قتل ذوالثدیة در قوم خوارج، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یقتله خیر هذه الأمة<sup>(۲)</sup> .

یعنی: ذوالثدیة را و خوارج را بهترین این اُمت قتل خواهد کرد، و او را علی علیه السلام کشت در خوارج .

بخاری در باب علامات نبوت در خوارج در ذوالثدیة روایت کرده: أتاهم رجل أسود إحدى عضديه مثل ثدي المرأة، أو مثل البضعة تدرر، یخرجون علی خیر فرقة من الناس<sup>(۳)</sup> .

یعنی: آن ذوالثدیة مردی می باشد که یک بازوی او سیاه مانند پستان زن می باشد، و از او شیر بر می آید، خروج من نماید بر بهترین فرقه از مردم .

و سعید خدری در ذیل این حدیث می گوید: وأشهد أن علی بن أبی طالب قاتلهم وأنا معه، فأمر بذلك الرجل فأتی به حتی نظرت إليه علی نعت النبي صلی الله علیه و آله الذي نعته<sup>(۴)</sup> .

که من شهادت می دهم ذوالثدیة و قوم خوارج را علی علیه السلام کشت، و من با او بودم، و آن ذوالثدیة را دیدم به همان وصف و صورتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصف

(۱) احقاق الحق ۱۵: ۲۷۵ از ابن مسعود .

(۲) مناقب ابن مغزلی ص ۵۵، احقاق الحق ۱۵: ۲۶۶-۲۶۷ .

(۳) صحیح بخاری ۴: ۱۷۹ .

(۴) صحیح بخاری ۴: ۱۷۹ .

کرده بود .

در مودّة و در فردوس از جابر روایت کردند، قال النبي ﷺ: علي خير البشر من أبي فقد كفر<sup>(۱)</sup> .

در مودّة از عایشه روایت کرده، قالت: علي خير البشر لا يشكّ فيه إلاّ كافر<sup>(۲)</sup> .

ابن مردويه از ابویسر انصاری<sup>(۳)</sup> روایت کرده از پدرم، که عایشه پرسید که خوارج را کدام کشته؟ من گفتم: که علی آنها را کشته، فقالت: ما تمنعني العداوة التي في قلبي لعلي عن قول الحقّ، سمعت رسول الله ﷺ يقول: يقتلهم خير هذه الأمة، وسمعته يقول: علي مع الحقّ والحقّ مع علي يدور حيث ما دار<sup>(۴)</sup> .

پس عایشه گفت: که مرا چه قدر عداوت قلبی علی مانع از قول حق در او می شود، چه رسول خدا ﷺ در او فرمود: که قتل می کند قوم خوارج را بهترین این اُمّت، و پیغمبر ﷺ فرمود: که علی با حق و حق با علی، دور می کند به هر طرف که علی دور می کند .

و از مسروق روایت می کنند که او گفت: من حلف دادم به عایشه که بگوئی آنچه در قتال علی با خوارج از رسول خدا ﷺ شنیدی، فقالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إنهم - یعنی الخوارج - شرّ الخلق والخلیقة، يقتلهم خير الخلق والخلیقة، وأكبرهم عند الله قرباً ووسيلة<sup>(۵)</sup> .

(۱) مودّة همدانی ص ۴۲، فردوس الأخبار دیلمی ۳: ۸۹ ح ۳۹۹۴ .

(۲) مودّة القربی همدانی ص ۴۰، احقاق الحق ۱۵: ۲۶۹ .

(۳) در مناقب: عن أبي الحسن الأنصاري .

(۴) مناقب ابن مردويه ص ۱۷۱ ح ۲۳۱ .

(۵) مناقب ابن مردويه ص ۱۷۰ ح ۲۳۰ و ۱۷۱ ح ۲۳۲ .

چهارده معصوم علیهم السلام خیر خلقتند ..... ۹۷

عایشه گفت: شنیدم که خوارج بدترین خلائق و خلقت اند، قتل می کند آنها را بهترین خلائق و خلقت، و بزرگ ترین قرب و وسیله که مر او را نزد خالق می باشد.

در مرویات متعدده احمد حنبل است: علی و شیعته خیر الخلق، و خیار الخلق، و یقتل الخوارج خیار اُمّتی (۱).

در مودّة همدانی و ابن مغزلی نیز روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و آله: إن الله اطّلع علی دنیا، فاخترنی علی رجال العالمین، ثمّ اطّلع الثانیة فاخترک یا علی علی رجال العالمین، ثمّ اطّلع الثالثة فاختر الأئمّة من ولدک علی رجال العالمین، ثمّ اطّلع الرابعة فاختر بنتی فاطمة علی نساء العالمین (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که به تحقیق خدا به نظر اطلاع دنیا را نگریست، پس اختیار کرد مرا بر همه عالمیان، پس نظر ثانی کرد برگزید و اختیار کرد تو را ای علی بر کافّه عالمیان، پس نظر ثالث کرد و برگزید از دنیا ائمه را از اولاد تو بر کافّه عالمیان، پس نظر رابع کرد و برگزید دخترم فاطمه را بر کافّه عالمیان.

در مودّة از امام محمد باقر علیه السلام روایت کردند: سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن خیار الناس أو الأئمّة، فقال صلی الله علیه و آله: خیرها وأتقاها وأفضلها وأقربها إلى الجنّة أقربها منّی، ولا فیکم أتقی ولا أقرب من علی بن ابی طالب (۳).

یعنی: پیغمبر را از خیار و بهترین خلق پرسیده شد، پس آن حضرت فرمود: بهترین مردم و متقی ترین آنها، و افضل آنها، و اقرب آنها الی الجنّه، اقرب همه آنها نزد من می باشد، و نیست در شما اتقی و اقرب کسی از علی بن ابی طالب.

(۱) احقاق الحق ۷: ۳۰۶.

(۲) مودّة القربی همدانی ص ۴۱، احقاق الحق ۹: ۲۰۶ و ۱۰: ۱۶۵.

(۳) احقاق الحق ۴: ۲۷۸.

در مودّة شافعی همدانی از ابن عمر مروی است که او پرسید عایشه را؛ کیف كان منزلة علي من رسول الله ﷺ؟ قالت: كان أكرم رجالنا علي رسول الله ﷺ (۱).

که چگونه منزلت علی علیه السلام نزد پیغمبر ﷺ بود؟ عایشه گفت: که علی گرامی ترین مردان ما به رسول خدا ﷺ بود.

در مودّة شافعی از ابن عمر مروی است، قال رسول الله ﷺ: خير رجالكم علي بن أبي طالب، وخير شبابكم الحسن والحسين، وخير نساءكم فاطمة بنت محمد (۲).

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود: که بهترین مردان شما علی بن ابی طالب، و بهترین جوانان شما حسنین، و بهترین زنان شما فاطمة بنت محمد می باشد.

در مودّة شافعی مروی است، قال ابن مسعود: قرأت سبعين سورة من القرآن علي رسول الله ﷺ، وقرأت البقية علي خير هذه الأمة علي بن أبي طالب (۳).

ابن مسعود گفت: که من هفتاد سوره قرآن را بر حضرت رسول خواندم، و کلّ ما بقى قرآن را بر خير اين اُمت که علی علیه السلام باشد خواندم.

أقول: اين دو صحابی رؤوس مفسرين ابن عباس و ابن مسعود از تلامذة علی اند.

در مودّة همدانی از أمّ هانی مروی است، قال النبي ﷺ: أفضل البرية عند الله تعالى من أقام علي سيرتي، ولا شك في علي وذريته أنهم خير البرية (۴).

(۱) احقاق الحق ۴: ۳۲۴-۳۲۵ و ۱۵: ۵۳۲.

(۲) مودّة القربى همدانی ص ۴۳، احقاق الحق ۴: ۲۵۷ و ۱۸: ۳۹۸-۳۹۹.

(۳) مودّة شافعی ص ۴۲، احقاق الحق ۴: ۱۵۲ و ۲۵۳ و ۱۵: ۲۸۰.

(۴) مودّة القربى همدانی ص ۴۱.

چهارده معصوم علیهم السلام خیر خلقتند ..... ۹۹

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: افضل بریه آن کس است که بر سیر و خصایل و طریقه من اقامه از ابتداء تا انتها کند، شکی نیست در علی و ذریه او که آنها بهترین اهل زمین و خلقت اند.

در مؤده از ابن عباس روایت کرده، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی، و افضل نساء الأوّلین و الآخرین فاطمة بنتی <sup>(۱)</sup>.  
یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که افضل مردان همه عالمیان در زمانه من این علی است، و افضل همه زنان اوّلین و آخرین فاطمه دخترم است.

در کلینی مروی است که حمّاد کاتب به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: کان رسول الله صلی الله علیه و آله سیّد ولد آدم أ فقال: کان والله سیّد من خلق الله، و ما برأ الله بریةً خیراً من محمّد صلی الله علیه و آله <sup>(۲)</sup>.

یعنی: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله سیّد اولاد آدم نبوده؟ آن حضرت فرمود: قسم به خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله سیّد خلائق بوده، و هیچ پیدایشی را بهتر از محمّد صلی الله علیه و آله نیافریده.  
در کافی حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده، قال أمير المؤمنين علیه السلام: ما برأ الله نسمة خیراً من محمّد صلی الله علیه و آله <sup>(۳)</sup>.  
یعنی: نیافرید خلقی را بهتر از محمّد صلی الله علیه و آله.

تنبیه: چون که آل و اولاد آن حضرت فاطمه و ائمه اثنا عشر علیهم السلام می باشند، و هر که اولاد و آل باشد، ولادت و رجوع آنها به سوی آن حضرت اکثر، پس به او اقرب، و به همه احوال او اعرف و اعلم، به سبب نهایت قابلیت ذاتی و صفاتی، و اعمال به جمیع اوامر و نواهی او می باشند.

(۱) مؤده القربی ص ۶۹، احقاق الحق ۱۵: ۴۱۲.

(۲) أصول کافی ۱: ۴۴۰ ح ۱.

(۳) أصول کافی ۱: ۴۴۰ ح ۲.

و شکی نیست که نطفه اصل و لب لباب روح دیدن آدمی می باشد، پس آل و اولاد لب و اصل روح و جسد محمد ﷺ می باشد، و جزء و کل محمد ﷺ به اجماع اُمت اکمل و افضل از کافه کاینات، و علت غائی همه موجودات می باشد، پس اولاد و آل و ذریه او هم افضل و اکمل و اقبل و اقرب همه موجودات و کافه کاینات می باشند.

پس به این دلیل و ادله سمعیه مزبوره، آن حضرت مع عترت طاهره افضل اولین و آخرین، و خیر بریه اجمعین می باشند.

إشکال: تبعه و شیعه ایشان چگونه خیر کافه برایا و افضل اُمم می شوند؟  
 جواب: چون که ما يتعلق بالأکمل والأفضل أكمل وأفضل به إصاق وإلحاق می شوند، لهذا نعلین از چرم گاوی یا شتری به إصاقیه آن حضرت بر عرش به مقام قاب قوسین أو أدنی رسید.

پس شیعه ایشان به تعلق ایشان اکمل و افضل گردیدند، لهذا در این آیه و در احادیث کثیره صحیحه وصف آنها خیر البریه و خیر الخلیقه وارد شده.

آیا نمی بینی وزیر که نمک حلالی و جان فشانی، و در همه امور سلطانی خدمت گزاری علی الدوام به درجه اتم می کند، او افضل و اقبل و اقرب نزد سلطان از همه وزراء و اُمناء دولت می باشد، پس کارنده های این وزیر هم که همه امور و کارهای سلطانی را به تبعیت او به وجه اتم و اکمل به انجام رسانیدند و می رسانند، لا محاله از همه عساکر و افواج دیگر نزد سلطان اکمل و اقبل و اقرب و افضل و اوقر می باشند، تدبّر تبصّر، پس شیعه اهل البيت عليهم السلام افضل اهل زمین اند.



## باب

### محمد و علی و ائمه اطهار علیهم السلام و بنی هاشم

#### کلاً سادات خلایق إلى القيامة اند

در ترمذی از ابوسعید خدری مروی است، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا سیّد ولد آدم يوم القيامة، وبيدي لواء الحمد ولا فخر، وما من نبي يومئذ آدم فمن سواه إلاّ تحت لوائي (۱).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: که من سیّد اولاد آدمم به روز قیامت، و به دست من لواء حمد است، و از روی فخر نمی گویم، بل از حقیقت واقعه چون احکام دیگر از جانب خدا به شما خبر می دهم، تا واقف مرتبه ما باشید، و هیچ نبی و بنی آدمی نمی باشد مگر زیر لوای من می باشد.

در مواهب از ابن ماجه روایت کرده: أنا سیّد ولد آدم وأوّل من تنشقّ الأرض يوم القيامة (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که من سیّد اولاد آدمم، و اوّل کس که شق می شود زمین برای او به روز قیامت، یعنی اوّل کسی که از قبر بر آید من می باشم. ایضاً از انس روایت کرده: أنا أكرم ولد آدم يومئذ على ربّي (۳).

یعنی: من گرامی ترین کلّ اولاد آدمم به روز قیامت بر پروردگار خود. در مواهب از بخاری از ابوهریره روایت کرده: أنا سیّد الناس يوم القيامة (۴). سؤال: چرا مقید به يوم القيامة کرده؟ این مشعر می باشد که در دنیا سیّد نباشد.

(۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۸ ح ۳۶۱۵.

(۲) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۸ ذیل حدیث سابق.

(۳) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۶ ح ۳۶۱۰.

(۴) معجم الفاظ الحدیث النبوی ۳: ۱۷.

جواب: مثالش چون مالک يوم الدين، و چون آيه ﴿لمن الملك اليوم لله الواحد القهار﴾<sup>(۱)</sup> می باشد، خدا در اینجا مالک دنیا و مالک يوم دين است .

و لكن چون که در دنیا سلطان و مالک و سيّد انواع خلایق به حق و باطل و به حقیقت و مجاز می باشد، اما در آخرت اصلاً مالکی و سلطانی و صاحب ملک و حکومتی و سیدی نمی باشد غیر جناب باری، و بعد او حضرت رسالت پناهی ﷺ، حقیقتاً اگرچه آنها سادات دين و در دنیا هم اند تا سیادت مجازی و انواعی و اشتراکی از انظار و عیون خلایق بر آرد، پس این اشعار از عدم سیادت آنها در دنیا نمی کند، چنانچه از مالکیت دنیا خدا به مالک يوم الدين بر نمی آید .

در فضایل بیہقی، و در دلائل ابونعیم، و در مواہب روایت کردند: انه ظهر علي بن أبي طالب من البعد، فقال النبي ﷺ: هذا سيّد العرب، فقالت عائشة: ألسنت سيّد العرب؟ فقال النبي ﷺ: أنا سيّد العالمين، وهذا علي سيّد العرب<sup>(۲)</sup> .

یعنی: حضرت امیر علیؑ از بُعد و دور ظاهر شد، پس نبی ﷺ فرمود: که این سيّد العرب است، پس عائشه گفت: که آیا تو سيّد العرب نیستی؟ پیغمبر ﷺ فرمود: که من سيّد العالمين، و او سيّد العرب است .

در مواہب هشام بن عروه از پدر خود روایت کرده، قال النبي ﷺ: أدعوا لي سيّد العرب، وأراد به علياًؑ، فقالت عائشة: ألسنت سيّد العرب؟ فقال النبي ﷺ: أنا سيّد ولد آدم وعلي سيّد العرب<sup>(۳)</sup> .

یعنی: به طلبید برای من سيّد عرب را، و مرادش به آن علیؑ بود، پس عایشه گفت: که آیا تو سید عرب نیستی؟ آن حضرت فرمود: که من سید اولاد

(۱) سورة غافر: ۱۶ .

(۲) صواعق ابن حجر ص ۷۳، احقاق الحق ۴: ۳۶ - ۴۳ .

(۳) مستدرک حاکم ۳: ۱۲۴، احقاق الحق ۴: ۳۶ .

آدم، و علی سید العرب است .

و همین را حاکم مع التصحیح از ابن عباس روایت کرده (۱) .

در حلیة الأولیاء حافظ ابو نعیم، و ابن طلحة شافعی از امام حسن عليه السلام روایت کردند: قال: قال لي جدِّي رسول الله صلى الله عليه وآله: ادعوا لي سيِّد العرب يعني علياً، فقالت عائشة: ألسنت سيِّد العرب؟ فقال: أنا سيِّد ولد آدم، وعلي سيِّد العرب (۲) .

در مواهب از جابر روایت کرده، قال النبي صلى الله عليه وآله: ادعوا لي سيِّد العرب، فقالت عائشة: ألسنت سيِّد العرب؟ فقال ما قال سابقاً (۳) .

جمهور روایت کردند، قال النبي صلى الله عليه وآله في مرض موته: ادعوا لي سيِّد العرب - وفي أخرى: سيِّد الناس - فطلبت عائشة أباهَا أبابكر، فلَمَّا رآه النبي صلى الله عليه وآله، فأخذ الرداء على رأسه، ثم قال: ادعوا لي سيِّد العرب، فطلبت حفصة أباهَا عمر، فلَمَّا رآه النبي أعرض وأخذ الرداء على رأسه، فقال: ادعوا لي سيِّد العرب، فقالت عائشة: والله ما يطلب إلاّ علياً، فلَمَّا رآه علياً، فأخذ رأسه تحت الرداء على صدره، فيناجيه شيئاً حتّى قبض وما سمعنا ذلك (۴) .

یعنی: پیغمبر فرمود در مرض موت خود: که برای من سید عرب را به طلبید، عایشه پدر خود ابابکر را طلبید، و پیغمبر وقتی که ابوبکر را دید سر خود به زیر رداء خود کرد، پس فرمود: به طلبید برای من سید عرب را، پس حفصه پدر خود عمر را طلبید، پیغمبر وقتی که او را دید باز سر خود را درون رداء برد، پس فرمود: به طلبید برای من سید عرب را، عایشه گفت: والله این نمی خواهد مگر

(۱) مستدرک حاکم ۳: ۱۲۴ .

(۲) حلیة الأولیاء حافظ ابو نعیم ۱: ۶۳ .

(۳) حلیة الأولیاء ۵: ۳۸، احقاق الحق ۴: ۳۷ .

(۴) مودّة القربی همدانی ص ۵۰، احقاق الحق ۱۵: ۳۸ - ۳۹ .

علی را، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که علی را دید سر خود و علی را درون رداء برد، پس به علی رازهای مخفی می فرمود، تا آن که همان طور آن حضرت مرد، و ما نفهمیدیم که او به او چه می فرمود.

اشکال: از این روایت ثابت شد که محمد صلی الله علیه و آله سید اولاد آدم است نه سید خود آدم، و علی سید عرب است نه سید عجم و عالم.

جواب: به روایات مفصلة دیگر ثابت است که آن حضرت سادات جمیع عالمیان است، اما علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هم بعد آن حضرت سید عالم و آدم اند؛ زیرا که بنی هاشم برگزیده عرب اند، و عرب برگزیده قریش، و قریش برگزیده بنی ابراهیم، و بنی ابراهیم برگزیده کل بنی آدم.

و به احادیث سابقه ثابت شد، پس به این حجّت علی و ائمه هرگاه سید عرب ثابت شدند، سادات کل بنی آدم ثابت شدند. اما ذکر ولد آدم و بنی آدم علم بر بشر گردیده، پس این به صورت علمیت فرمود، پس خود آدم هم در آن داخل، و مع ذلک مبین این مجمل احادیث مفصلة اند.

در فضائل احمد بن حنبل مروی است، چنان چه در تذکرة خواص الائمة سبط جوزی هم از ابن عباس روایت کرده: ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد بعثني إلى علي علیه السلام، فقال لي النبي صلی الله علیه و آله: قل لعلی أنت سید فی الدنیا سید فی الآخرة. وقال النبي صلی الله علیه و آله: من أحبک فقد أحبّتي، ومن أبغضک فقد أبغضني (۱).

ابن عباس می گوید: که مرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله به رسالت به سوی علی علیه السلام فرستاد، و فرمود: که بگو به علی: یا علی تو سید دنیائی سید در آخرتی. و فرمود: هر که تو را دوست دارد به تحقیق مرا دوست دارد، و هر که تو را دشمن دارد مرا

چهارده معصوم علیهم السلام سادات خلا یقند ..... ۱۰۵  
دشمن دارد.

در مطالب السؤل از حافظ ابونعیم روایت کرده: قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام:  
مرحباً بسيد المؤمنين وسيد المسلمين (۱).

از حلیة الأولیاء صاحب مطالب السؤل روایت کرده، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا  
أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين، وسيد المسلمين، وقائد  
الغرة المحجلين، وخاتم الوصيين، قال أنس: قلت في نفسي: اللهم اجعله رجلاً من  
الأنصار، إذا جاء علي عليه السلام، فقال: من هذا يا أنس؟ فقلت: علي، فقام مسروراً  
مستبشراً، فاعتنقه ويمسح عرق وجهه بوجه الخ (۲).

پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای انس اول کسی که داخل بر تو از این در می شود او  
امیر المؤمنین، و سید المسلمین، و قائد الغرة المحجلین، یعنی پیشوای دست و پای  
نورانیان، و خاتمه اوصیا می باشد، انس گفت: که من در دل گفتم: خدایا این  
شخص را مردی از انصار بگردان، پس ناگاه علی آمد، پیغمبر فرمود: کیست ای  
انس، عرض کردم: که علی است، پس آن حضرت مسرور مستبشر برخواست و  
با هم گردن یک دیگر گرفتند، و پیغمبر عرق روی علی را به روی خود می مالید.  
در مودة شافعی از عبایة بن ربیع مروی است، قال: أنا سید النبیین، و علی  
سید الوصیین، وان اوصیائی بعدی اثناعشر، أولهم علي، و آخرهم قائمهم (۳).

پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: من سید انبیاء آدم، و علی سید اوصیاء، و اوصیاء من بعد  
من دوازده اند، اول ایشان علی، آخر ایشان قائم مهدی است.  
در مناقب ابن مغازلی شافعی به اسناد خود روایت می کند از عبدالرحمان بن

(۱) مطالب السؤل ص ۷۰، حلیة الأولیاء ۱: ۶۶.

(۲) مطالب السؤل ص ۱۰۶، حلیة الأولیاء ۱: ۶۳.

(۳) احقاق الحق ۱۵: ۵۶.

۱۰۶..... السادة في سيادة السادة

اسعد انصارى، قال النبي ﷺ: لَمَّا كَانَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا قَصْرٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءٍ يَتَلَأَلُ نُورًا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ فِي عَلِيِّ ثَلَاثَ: إِنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ (۱).

پیغمبر ﷺ فرمود: به شب اسراء به آسمان، ناگاه قصری را از یاقوت سرخ متلألاً به نور احمر بود، خدا در آن جا به من وحی کرد در علی: که او به تحقیق سید مسلمانان، و امام متقیان، و پیشوای دست و پای نورانیان است.

ایضاً باسناد دیگر روایت کرده در لیلۃ اسرا إلى السماء، پیغمبر ﷺ فرمود: انتهیت إلى سدرۃ المنتهی، فأوحى الله إليّ في علي ثلاث: إنه امام المتقين، وسيد المسلمين، وقائد الغرّ المحجلين إلى جنّات النعيم (۲).

در فردوس مروی است، قال: لَمَّا أُسْرِي بِي رَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا بِالنُّورِ لَا بِمَاءِ الذَّهَبِ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ (۳).

طبرانی و خطیب و ابن مغازلی روایت کردند، قال النبي ﷺ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ (۴).

و ابن فورك مالکی در فصول المهمّة، و موفّق احمد بن مکّي به اسناد دیگر بلا تفاوت این را روایت کردند (۵).

در امالی صدوق روایت از انس در مجلس ۷۲ کرده: نحن بنو عبدالمطلب سادة أهل الجنة: رسول الله ﷺ، و حمزة سيّد الشهداء، و جعفر ذوالجناحين،

(۱) مناقب ابن مغازلی ص ۱۰۴ ح ۱۴۶.

(۲) مناقب ابن مغازلی ص ۱۰۵ ح ۱۴۷.

(۳) احقاق الحق ۱۵: ۲۴.

(۴) مناقب ابن مغازلی ص ۶۵ ح ۹۳، مستدرک حاکم ۳: ۱۳۷، حلیة الأولیاء ۱: ۶۳.

(۵) الفصول المهمّة مالکی ص ۱۲۳.

چهارده معصوم علیهم السلام سادات خلايقند ..... ۱۰۷

وعلي، وفاطمة، والحسن، والحسين، والمهدي عليه السلام (۱).

يعنى: آن حضرت فرمود: ما اولاد عبدالمطلب سادات اهل جنت مى باشيم: رسول خدا صلی الله علیه و آله، و حمزه سيّد الشهداء، و جعفر صاحب دو بال اخضر، و علي، و فاطمه، و حسنين، مع مهدي آخر الزمان.

در امالى ايضاً از اصبح بن نباته روايت کرده، قال أمير المؤمنين عليه السلام: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: أنا سيّد ولد آدم، وأنت يا علي والأئمة من بعدك سادة أمتي، من أحببنا فقد أحب الله، ومن أبغضنا فقد أبغض الله - إلى قوله: - ومن أطاعنا فقد أطاع الله، ومن عصانا فقد عصى الله (۲).

يعنى: حضرت امير عليه السلام فرمود: شنيدم كه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: كه من سيّد اولاد آدم، و اى علي تو و امامان بعد تو سادات اُمت من اند، هر كه آنها را دوست دارد به تحقيق خدا را دوست داشته، و هر كه ما را دشمن دارد خدا را دشمن داشته، و هر كه اطاعت ما نمايد خدا را اطاعت کرده، و هر كه عصيان به ما كند به تحقيق خدا را عصيان کرده.

در امالى در مجلس ۹۲ حضرت صادق عليه السلام از آباء خود روايت کرده، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: يا علي أنت أخي ووارثي ووصيي وخليفتي في أهلي وأمتي، في حياتي وبعد مماتي، محبّك محبّي، ومبغضك مبغضي، يا علي أنا وأنت أبوا هذه الأمة، أنا وأنت يا علي والأئمة من ولدك سادة في الدنيا وملوك في الآخرة، من عرفنا فقد عرف الله، ومن أنكرنا فقد أنكر الله (۳).

يعنى: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اى علي تو برادر منى، و وارث منى، و

(۱) امالى شيخ صدوق ص ۵۶۲-۵۶۳ ح ۷۵۷.

(۲) املى شيخ صدوق ص ۵۶۳ ح ۷۵۸.

(۳) امالى شيخ صدوق ص ۷۵۴-۷۵۵ ح ۱۰۱۵.

وصی منی، و خلیفه منی در اهل من و در اُمت، در زندگی من و بعد موت من، محبّ تو محبّ من، و مبغض تو مبغض من است، ای علی من و تو والدین این اُمت هستیم، ای علی من و تو و امامان از اولاد تو سادات در دنیا و پادشاهان در آخرت هستیم، هر که ما را بشناخت به تحقیق خدا را شناخت، و هر که انکار به ما کرد به تحقیق خدا را انکار کرد.

در امالی در مجلس ۶۰ روایت کرده من جمله آن، قال النبي ﷺ: يا أمّ سلمة اسمعي واشهدي هذا علي بن أبي طالب سيّد المسلمين، وإمام المتّقين، وقائد الغرّ المحجّلين، وقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين، فقالت أمّ سلمة: يا رسول الله من الناكثون؟ قال: الذين يبائعونه بالمدينة وينكثون بالبصرة، قلت: ومن القاسطون؟ قال: معاوية وأصحابه من أهل الشام، قلت: من المارقون؟ قال: أصحاب النهروان (۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش، که این علی سیّد مسلمانان، و امام متّقیان، و پیشوای دست و پای نورانیان، و قاتل ناکشان و قاسطان و مارقان می باشد.

امّ سلمه عرض کرد: که یا رسول الله ناکثین کیستند؟ آن حضرت فرمود: آنان که بیعت علی در مدینه و نکث آن در بصره نمایند، آنها اهل جمل اند، و قاسطین کیستند؟ فرمود: معاویه با اصحاب خود از اهل شام، و مارقین کیستند؟ فرمود: اصحاب نهروان خوارج می باشند.

طبرانی در اوسط، و قسطلانی در مواهب، و حافظ امام ابو نعیم در دلائل، از عائشه روایت کردند از نبی ﷺ، قال: قال جبرئیل: قلبت مشارق الأرض

(۱) امالی شیخ صدوق ص ۴۶۴ ح ۶۲۰.



چهارده معصوم علیهم السلام سادات خلائقند ..... ۱۰۹  
 و مغاربها، فلم أر رجلاً أفضل من محمد، ولم أر بني أب أفضل من بني هاشم (۱).  
 یعنی: جبرئیل فرمود: که من گردیدم مشرقهای زمین و مغربهای آن را، پس  
 من ندیدم مردی افضل از محمد، و من ندیدم اولاد پدری افضل از بنی هاشم  
 باشند، سلام الله علیهم اجمعین.

دیلمی در فردوس، و ابن حجر در صواعق، روایت کردند، قال صلى الله عليه وآله: نحن بنو  
 عبدالمطلب سادات أهل الجنة: أنا و حمزة و علي و جعفر ابنا أبي طالب، والحسن  
 والحسين والمهدي (۲)، فقال النبي صلى الله عليه وآله: وعدني ربّي في أهل بيتي من أقرّ منهم  
 بالتوحيد ولي البلاغ أن لا يعذبهم (۳).

یعنی: ما اولاد عبدالمطلب سادات اهل جنتیم، من جمله آنها: من و حمزه و  
 علی و جعفر و حسنین مع مهدی، و خدا به من وعده داده در اهل بیت من هر که  
 مقرّ توحید باشد، برای من بلاغ است که آنها را عذاب نمی کند.

در صواعق حدیث متفق علیه اُمت از مشایخ خود روایت کرده حدیث ثقلین  
 را، کتاب الله، و عترت آن حضرت می باشد، و آخرش این است که: لن يتفرقا  
 حتى يردا عليّ الحوض، وسألت ربّي ذلك لهما، فلا تتقدّموهما فتهلكوا، ولا  
 تقصروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلموهم فإنّهم أعلم منكم (۴).

یعنی: من مسألت کردم خدا را به آن، پس بر قرآن و عترت من تقدّم مجوئید  
 و مکنید، ای صحابه و اُمت هلاک می شوید، و تقصیر مکنید از آنها هلاک  
 می شوید، و تعلیم مدهید آنها را چه آنها از شما اعلم و افهم اند.

(۱) كنز العمال ۱۱: ۴۰۹ ح ۳۱۹۱۳.

(۲) مناقب ابن مغزالی ص ۴۸، احقاق الحق ۱۳: ۲۱۷ - ۲۲۰ و ۱۸: ۴۱۸ - ۴۲۰.

(۳) مستدرک حاکم ۳: ۱۵۰.

(۴) صواعق ابن حجر ص ۲۲۶، مجمع الزوائد هیتمی ۹: ۱۶۳، احقاق الحق ۹: ۳۲۲.

## باب

### در نصوص سیادت عینیہ فاطمہ و حسنین

#### و ائمه از ذریه حسین علیه السلام

به صورت اختصار، در ترمذی، و مشکات، و جامع الأصول، و جمع بین الصحاح الستہ، از حدیث یمانوی مروی است، قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا حذيفة إن هذا ملك لم ينزل الأرض قطّ قبل هذه الليلة استأذن ربّه أن يسلم عليّ ويبشّرني بأنّ فاطمة سيّدة نساء أهل الجنّة، وإنّ الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: که ای حذیفه این ملکی سماوی است هرگز به زمین نازل نشده قبل بر این شب، و از خدا اذن گرفته که سلام به من بکند و بشارت بدهد مرا که فاطمه سیّده زنان جنّت، و حسنین سیّد جوانان اهل جنّت می باشد.

در بخاری، و مسلم، و ترمذی، و مشکات، و غیر اینها مروی است، قال النبي صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام: يا فاطمة ألا ترضين أن تكوني سيّدة نساء أهل الجنّة، أو نساء المؤمنین<sup>(۲)</sup>.

در جامع الأصول، و جمع بین الصحاح الستة مروی است، قال النبي صلى الله عليه وآله: إن ابنتي فاطمة سيّدة نساء العالمین<sup>(۳)</sup>.

در صواعق از بخاری و مسلم روایت کرده، قال: يا فاطمة ألا ترضين أن

(۱) صحیح ترمذی ۵: ۶۱۹ ح ۳۷۸۱، مشکات المصابیح ۲: ۴۴۱ ح ۶۱۷۱.

(۲) صحیح بخاری ۱۱: ۷۹ ح ۶۲۸۵، صحیح مسلم ۴: ۱۹۰۴ ح ۲۴۵۰ فضائل

فاطمة عليها السلام، مشکات المصابیح ۲: ۴۳۶ ح ۶۱۳۸، سنن ابن ماجه ۱: ۵۱۸ ح ۱۶۲۱،

طرائف سید ابن طاووس ص ۲۶۳، عمده ابن بطریق ص ۳۸۶.

(۳) احقاق الحق ۱۰: ۲۸-۴۲.

سیادت عینیہ فاطمہ وائمہ اطہار علیہم السلام ..... ۱۱۱  
تکونی سیّدۃ المؤمنین (۱).

در صواعق از احمد، و در ترمذی از خدری، و طبرانی از ابن عمر، و از علی،  
و از جابر، و از ابوہریرہ، و أسامة بن زید، و از براء، و ابن عدی، از ابن مسعود  
روایت کردند: إنّ النبي ﷺ، قال: الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة (۲).  
در صواعق از ابن عباس و از علی، و از ابن عمر، و ابن ماجہ، و حاکم از ابن  
عمر، و طبرانی از قرّہ، و از مالک بن حویرث، و حاکم از ابن مسعود روایت  
کردند: انّ النبي ﷺ، قال: ابناي هذان الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة  
وأبوهما خير منهما (۳).

به تحقیق نبی ﷺ فرمود: کہ این دو پسر م حسن و حسین دو سیّد سرداران و  
جوانان اهل الجنّت، و پدر آنها بهتر از آنها است.

همدانی شافعی از اسلمی روایت کرده، قال النبي ﷺ لفاطمة: أمّا ترضين أن  
تکونی سیّدۃ نساء العالمین. وفي أخرى: أن تکونی سیّدۃ هذه الأمة كما كانت  
مریم سیّدۃ نساء بني إسرائيل (۴).

خلاصہ: آن کہ فاطمہ سیّدۃ زنان عالمین است، و سیّدۃ زنان این اُمت چون  
مریم سیّدۃ زنان بنی اسرائیل می باشد.

ایضاً قال: سمّيت فاطمة البتول لأنها تبثلت من الحيض والنفاس (۵).

در صواعق مروی است از نسائی: انّ ابنتي فاطمة حوراء آدمية لم تحض ولم

(۱) احقاق الحق ۱۰: ۴۲.

(۲) احقاق الحق ۴: ۵۹ و ۱۵۲ و ۱۸۵ و ج ۵: ۲۰ و ۵۶ و ۶۲ و ج ۹: ۲۲۹ - ۲۴۱.

(۳) احقاق الحق ۹: ۱۸۹ و ۲۲۹ - ۲۴۱ و ج ۱۸: ۴۰۸ - ۴۱۰.

(۴) مودّة القربی همدانی ص ۱۰۳.

(۵) مودّة القربی همدانی ص ۱۰۳، احقاق الحق ۱۰: ۳۱۳.

تطمث، إنما سماها فاطمة لأن الله فطمها وذريتها عن النار (۱).

یعنی: دخترم فاطمه حوریه آدمیه است، لهذا حیض و نفاس ندارد، و فاطمه برای آن نامیدند که خدا او را و ذریه او را از نار آزاد کرد.

در مودّة همدانی روایت کرده از ابن عباس: لما تزوج رسول الله ﷺ فاطمة عليها السلام من علي بن أبي طالب، فقالت: يا رسول الله زوجي عايل لا مال له، فقال النبي ﷺ: أو ما ترضين إن الله أطلع إلى الأرض فاختار منهم رجلين أحدهما أبوك والآخر بعلك (۲).

یعنی: وقتی که عقد فاطمه با علی واقع شد، پس فاطمه عرض کرد: ای پدر شوهرم بی مال و بی چیز است، پس پیغمبر فرمود: آیا راضی نیستی تو چه خدا در اهالی ارض نگریست از آن دو آدم را برگزید، یکی پدرت و دیگری شوهرت علی را.

در مناقب موفق احمد بن مکی از سلمان فارسی به اسناد مشایخ حدیث روایت کرده که راوی می گوید که من دیدم حسین را که بر ران پیغمبر ﷺ بود که آن حضرت بر چشمها و بر دو لبهای حسین بوسه می کرد و می فرمود: أنت سید ابن سید، وأخو السید، وأبو السادة، أنت إمام ابن الإمام أبو الأئمة، أنت حجة ابن حجة أبو حجج التسعة من صلبك تاسعهم قائمهم (۳).

یعنی: ای حسین تو سید ابن سیدی، و برادر سیدی، و پدر ساداتی، تو امام، پسر امام، پدر ائمه هستی، تو حجّتی، پسر حجّتهای نه گانه از صلب تو، نهم آنها قائم مهدی آخر الزمان می باشد.

(۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۱۰: ۱۶ - ۲۴.

(۲) احقاق الحق ۵: ۲۶۸ - ۲۷۱.

(۳) مقتل الحسين خطیب خوارزمی ص ۱۴۵، احقاق الحق ۱۳: ۷۱ - ۷۲.

سیادت عینیہ فاطمہ وائمہ اطہار علیہ السلام ..... ۱۱۳

در فرائد السمطین ابراہیم حمویٰ به اسناد خود روایت کرده، قال  
النبي ﷺ: الحسن والحسين إماما أمتي بعد أبيهما، وسيدا أهل الجنة، وأمهما سيّدة  
نساء العالمين، وأبوهما سيّد الوصيين، ومن ولد الحسين تسعة أئمة تاسعهم قائمهم  
من ولدي، طاعتهم طاعتي، ومعصيتهم معصيتي (۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که حسن و حسین دو امام اُمت من بعد پدر خود، و  
آنها سیّد و مطاع همه اهل جنّت اند، و مادر آنها سیّده زنان عالمیان است، و پدر  
آنها سیّد اوصیای سلف و خلف است، و از اولاد حسین ائمه تسعه اند، نهم آنها  
قائم باقی آنها تا قیامت از اولاد من اند، طاعت همه ایشان طاعت من، و معصیت  
همه اینها معصیت من است.

و به فضائل و کمالات آنها دفاتر مملو و مشحون اند، چنانچه صاحب  
استیعاب و ابن مغزلی و غیر اینها روایت کردند: لو كانت البحار مداداً والأشجار  
أقلاماً، والسموات صحافاً، والجنّ والانس كتاباً، لنفدت البحر وكَلَّت الأقلام  
وقَلَّت الصحائف قبل أن تنفذ فضائل علي بن أبي طالب (۲).

وفي أخرى: والملائكة حساب، ما كتبوا عشر معاشير فضائل علي ﷺ (۳).  
یعنی: از ابن عباس نقل کرده که اگر سمندر و بحر محیط سیاهی، و درختهای  
دنیا قلم، و آسمانها کاغذ، و تمام انس و جن نویسنده فضائل و مناقب علی ﷺ  
می شدند، هر آینه سیاهی به اتمام می رسد، و قلم کند می شوند، و صحایف  
سماواتی مملو می شوند قبل از آن که فضائل علی ﷺ تمام می شوند.  
و در دیگر روایت است: که اگر کلّ ملائکه محاسب شوند، هر آینه ده یک از

(۱) احقاق الحق ۱۳: ۶۷-۶۸ از فرائد السمطین.

(۲) احقاق الحق ۴: ۳۸۹-۳۹۱ و ۱۵: ۶۰۹-۶۱۰.

(۳) مناقب خطیب خوارزمی ص ۳۲، فرائد السمطین جوینی ۱: ۱۶.

فضائل علی عليه السلام تمام نمی شوند، پس این به صورت نمونه از عشرات بل از مئات آحاد بل از آلاف آحاد، و از انبار حبه نمودار می باشد.

## باب

### نزول سورة كوثر خاص در ذریه خاص و عام

#### سید رسل و هادی سبیل

بدان که من جمله عطایای تعالی به حضرت سوره کوثر است ﴿بسم الله الرحمن الرحيم، اِنَّا اعطیناک الکوثر \* فصل لربک وانحر \* ان شانتک هو الأبتَر﴾ (۱).

خلاصه ترجمه: آن که خدا مخاطب به نبی خود صلی الله علیه و آله می فرماید: که ما به تحقیق و به درستی عطا کردیم و دادیم تو را کوثر را، و آن در اصل وضع کثرت می باشد، پس یا محمد به عوض این نعمت جزیله جلیله جمیله دائمه قائمه الی بقاء الشهور والدهور از روی شکر نماز کن و نحر کن، و آن قربانی حیوانات در مقام منی از مکه می باشد، یا دعاء قنوت در نماز می باشد، چه به درستی که مبنض و دشمن طاعن تو به لفظ ابتر خود ابتر و مقطوع النسل و عقب بریده از نسل و از ذکر خیر الی الأبد می باشد.

پس آیا این کوثر خاص است یا عام؟ مفسرین در آن دو قول دارند. اما نزد آنان که خاص است، پس از آنها هر یکی وجهی به حسب روایتی گفته:

نزد جمعی مراد از کثرت هر خیر دین و دنیا الی الأبد می باشد.

نزد جمعی مراد از کوثر آب حوض در آخرت است، نزد جمعی کوثر نهری در جنت است.

نزول سوره کوثر در ذریه رسالت ﷺ ..... ۱۱۵

نزد جمعی علماء اُمت است؛ لقله «علماء اُمتی کأنبیاء بنی اسرائیل»<sup>(۱)</sup> و «العلماء ورثة الانبیاء»<sup>(۲)</sup> چه آنها اولاد معنوی آن حضرت اند، ذکر خیر او و یاد او در توعیظ و تحریر و در خطب می کنند، و اظهار و اجرای احکام دین او تا قیامت می نمایند.

نزد بعضی مقام محمود، و وسیله او در قیامت می باشد.

نزد جمعی ابقاء اسلام و دین و حسن صیت و ذکر خیر او خصوص در پنج وقت اذان هر شب و روز، با شهادت و وحدانیت خدا شهادت رسالت محمد ﷺ تا قیامت می باشد.

نزد جمعی کثرت تبعه از اُمت مسلمة آن حضرت باقی تا قیامت بلا زوال می باشد.

نزد بعضی قرآن و اعجازیت آن باقی الی قیامت می باشد.

نزد جمعی نبوت است، چه اصل نبوت فضلاً عن الخاتمیت بلا شک خیر اعظم و اکبر و اجزل و اجل از همه خیرات دین و دنیا می باشد، چه فوق بر این مرتبه عالم امکانی را ممکن بالحصول فضلاً عن الوصول اصلاً و ابدأ نیست؛ زیرا که فوق و اعلا بر نبوت خصوص بر مرتبه خاتمیت مرتبه ای نمی باشد الا مرتبه اوست.

نزد جمهور اُمت مراد کثرت آل و اولاد و عترت و ذریت از نسل فاطمه و علی علیهما السلام باقی تا قیام قیامت بلا زوال می باشد.

اما نزد آنان که عام است، پس نزد آن طایفه همه این وجوه مع وجوه دیگر

(۱) عوالی اللآلی ۴: ۷۷ ح ۶۷.

(۲) عوالی اللآلی ۱: ۳۵۸ و ۲: ۲۴۱.

مقصود از کوثر است<sup>(۱)</sup>.

نزد محققین اُمت حمل کوثر بر عموم اولیٰ مع امکان ذلك می باشد، اگرچه کوثر متحمل همه این وجوه است، و لکن اصل همه اینها اقوا و اثبت و اقطع وجه آخر، و آن کثرت آل و ذریه از نسل فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام می باشد؛ زیرا که مفهوم و معانی الفاظ و کلمات و قراین داخله و خارجه و سبب نزول آن، دالّ بر همین وجه نسل، و اقرب و انسب به وضع و حقیقت می باشد، مفسرین خاصّه و عامّه روایات متعدّده کردند که این سوره در ردّ کفار قریش و بنی امیه نازل شده.

من جمله آن: إنه علیها السلام کان یخرج من المسجد والعاص بن وائل السهمی یدخل، فالتقیّا فتحدّثا وصنادید قریش فی المسجد، فلما دخل قالوا: من الذی تتحدّث معه؟ فقال: ذلك الأبر، فلما سمعه رسول الله صلی الله علیه و آله بکی بکاءً شديداً، فنزل جبرئیل بهذه السورة<sup>(۲)</sup>.

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد بر می آمد، و عاص بن وائل سهمی داخل می شد، با هم متلاقی و هم کلام شدند، و صناید قریش در مسجد او را پرسیدند با که سخن می گفتی؟ او گفت: که با مرد مقطوع النسل، حضرت این سخن را فهمیده گریه شدید برای تعبیر آنها کرد، پس پیک جمیل جبرئیل از خداوند جلیل این سوره را به وعده قطعی در تسلی آن حضرت آورد که به تو یا محمّد کثرت اولاد از نسل فاطمه و علی عطا کردیم، تا بقاء دنیا عدد آنها به غیر خدا کسی نمی داند، و یک بالشت آبادی از بلاد دنیا نباشد مگر آن که اولاد تو به زمین عبور و از بلاد گذر می کنند، و در اکثر بلاد و مدائن و قری سکونت

(۱) تفسیر فخر رازی ۳۲: ۱۲۴-۱۲۸.

(۲) مجمع البیان ۱۰: ۳۶۶، تفسیر قمی ۲: ۴۴۷.



می نمایند، تو به عوض این نعمت عظمی شکر و ثناء تعالی بکن، و به تحقیق طاعن و مبغض تو ابتر و مقطوع النسل و الخیر، و از بقای اثر بالکل او مستاصل می باشد.

من جمله آن: روایت دیگر همین مردم نقل کردند: لما مات عبدالله ابن النبي ﷺ من خديجة، كان يقول العاص بن وائل وأبوسفیان: إنَّ محمدًا أبتر لا ابن له يقوم مقامه بعده، فإنه إن مات فانقطع واسترحتم منه. وقيل: قال هذا جماعة من قريش لكعب بن الأشرف اليهودي. وقيل: لما مات ابن النبي ﷺ قال أبو جهل: إنَّ محمدًا أبتر، فإنني أبغضه، فنزلت هذه السورة في تسلية للنبي ﷺ بوعد قطعي في إبقاء نسله وكثرتهم إلى يوم القيامة (۱).

یعنی خلاصه همه: آن که جماعتی منهم عاص و ابو جهل و ابوسفیان مع جمعی دیگر از کفار قریش بعد فوت پسر نبی عبدالله نام از خدیجه به عیب می گفتند این مرد یعنی محمد ﷺ ابتر مقطوع النسل است و لا اولاد است، پس به محض موت خودش اسمش و ذکرش خاموش می شود، و همه ماها استراحت در آن وقت خواهیم یافت، و ما را آن ابتر بد می آید، و دشمنش هستیم، پس این آیه به صیغه ماضی به وعده قطعی در تکثیر نسل آن حضرت، و ابقاء آن تا قیامت نازل شده، و همین قول ابن عباس و مقاتل و کلبی و عامه و خاصه مفسرین می باشد.

و اما شهر بن حوشب، و قاضی ابوبکر، و واحدی، و نیشابوری، و قسطلانی، و امام رازی، و غیر ایشان جم غفیر می گویند: والکوثر اولاده؛ لأنَّ هذه السورة إنما نزلت ردًّا على من عابه بعدم الأولاد، فالمعنى أنه يعطيه نسلاً يبقون على مرّ الزمان، فانظر كم قتل من أهل هذا البيت، ثمّ العالم تمتلئ منهم، ولم يبق من بني

أمية مع كثرتهم في الدنيا أحد يعبأ به، ثم انظر كم كان في أهل هذا البيت من أكابر العلماء والزهاد كالباقر والصادق والكاظم والرضا عليهم السلام والنفس الزكية وأمثالهم. انتهى عين عبارة الرازي والقسطلاني (۱).

یعنی: به حسب نزول و معنی مراد از کوثر اولاد آن حضرت تا قیامت اند، چه این سوره در ردّ آنانی نازل شده که آن حضرت را عار و عیب و ذم می کردند به عدم اولاد و به قطع نسل او، پس معنی آن این شد که زودتر تو را عطا می کند نسلی را که همه آنها باقی می مانند در دنیا به مرور شهر و دهور.

پس بنگر و به تأمل نظر کن که چه قدر و به چه کثرت اهل بیت این نبی می باشد، با ثبوت آن که به چه کثرت سادات از اهل بیت این پیغمبر در ازمنه سلاطین ظلمه امویه و عباسیه و غیر ایشان به قتل رسیدند، باز هم عالم به فضل الله از اینها مشحون و ممتلیء است، و باقی نماند از بنی امیه و از دشمنان و طاعنان ایشان مع کثرت آنها در دنیا یکی واحدی که به او عیب و ذم و اعتبار کرده می شد.

پس به تأمل نظر در خانه اهل بیت بکن که از اکابر علما و زهاد اینها چون حضرت باقر و صادق و کاظم و رضا عليهم السلام و نفس زکیه (۲)، و امثال اینها، به چه کثرت و عدد به ظهور آمدند و می آیند، تعداد و کثرت آنها غیر الله احدی نمی داند، لهذا اهل اسلام زین العابدین عليه السلام را آدم ثالث نامیدند، چه در قتل امویه به غیر او از اولاد رسول احدی به اتفاق باقی نمانده، هل هذا إلا إجراء وعد

(۱) تفسیر فخر رازی ۳۲: ۱۲۴، تفسیر نیشابوری مطبوع در حاشیه تفسیر طبری ۳۰: ۱۷۵.

(۲) مراد از نفس زکیه: محمد نفس زکیه بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب است.

الله وانجازه، فصدق الله وصدق رسوله .

و خبر مطابق واقع بعد آن ایلی حین به همان کثرت بروز کرد، و مشهود اهالی هر زمان این کثرت اولاد فاطمه علیها السلام می باشد، و مفقود الاثر و الاسم فی الواقع همه طاعنان آن حضرت به ابتر، خصوص بنی امیه مع کثرتهم نیز می باشد، پس این از اعظم شواهد و دلائل و اقطع واقوا و اثبت براهین ایلی حین بر ثبوت نبوت محمدی صلی الله علیه و آله می باشد .

تنبیه: پس ابقاء نسل آن حضرت به کثرت تا قیامت از اعظم معجزات باقیه آن حضرت می باشد، و به این سبب نوع دیگر تعظیم عترت و ذریه آن حضرت تا قیامت بر هر مؤمن مصدق ذی بصیرت واجب است، تدبّر تبصّر .

### باب

در تسمیه زهرا علیها السلام به فاطمه و عقد او با علی علیه السلام و به دعاء

رسول این ذریه بتول محفوظ تا قیامت مع فضائل اینها

بدان که در صواعق روایت کرده: جاء جبرئیل إلى النبی صلی الله علیه و آله، فقال: إن الله یأمرک أن تزوّج فاطمة من علی، فدعا جماعة من أصحابه، فقال الخطبة: الحمد لله المحمود بنعمته، الخطبة المشهورة، ثم تزوّج علیاً وکان غائباً، وفي آخرها دعاء لهما النبی صلی الله علیه و آله، وقال: فجمع الله شملهما، وطیب نسلهما، وجعل نسلهما مفاتيح الرحمة، ومعادن العلم والحكمة وآمن الأمة <sup>(۱)</sup> .

یعنی: جبرئیل آمده عرض کرد که خدا سلام می فرماید، و امر می کند که فاطمه را به نکاح و عقد علی در آر .

در روایت همدانی و غیر او زیاد است: لولم یخلق علی لما کان لفاطمة کفو فی

(۱) صواعق ابن هجر ص ۱۴۰، احقاق الحق ۶: ۶۰۰ .

الدنيا (۱).

چه اگر علی در دنیا به وجود نمی آمد، هر آینه برای فاطمه کفوی در دنیا برای نکاح نبود، پس آن حضرت خطبه مشهوره در علماء اُمت خواند، که ابتدایش الحمد لله المحمود بنعمته می باشد، پس علی را با فاطمه تزویج و عقد کرد، و علی حاضر نبود، پس علی را طلبیده فرمود: یا علی إِنْ الله أمرني أن أزوجه عليّ أربعمئة مثقال فضة أَرْضيت بذلك؟ فقال: قد رضيتها، ثم خَرَّ علي ساجداً لله شكراً، فلَمَّا رفع رأسه، قال له النبي ﷺ: بَارِك اللهُ لكما وبارك فيكما، وأعزَّ جسدكما، وأخرج الله منكما الكثير الطيب. وأخرجه أبو الخير القزويني (۲).

پس به علی فرمود به امر خدا فاطمه را عقد با تو کردم بر مهر چهار صد مثقال، و در احادیث دیگر خاصه و عامه بر مهر سنت، و آن پنج صد درهم زیاد می باشد، آیا تو راضی به آن هستی؟ علی عرض کرد: راضی هستم، و علی به سجده افتاده بعد شکر خدا سر بر داشت.

و آن حضرت بعد خطبه هم دعا به آنها کرد، که پس خدا جمع کند پریشانی آنها را، و پاکیزه سازد نسل آنها را، و بگرداند نسل آنها را کلیدهای رحمت و معدنهای علم و حکمت خود، و امن و امین اُمت.

و پس از عقد باز دعای دیگر کرد: خدا مبارک گرداند شما هر دو را، و برکت دهد در شما، و عزیزتر گرداند بدن شما هر دو را، و بر آرد از شما نسل کثیر طیب و پاک را.

در صواعق از انس روایت کرده: والله لقد أخرج الله منهما الكثير الطيب (۳).

(۱) احقاق الحق ۷: ۱ - ۲.

(۲) احقاق الحق ۶: ۵۹۶ - ۶۰۳.

(۳) صواعق ابن حجر ص ۱۴۰.

بقاء ذریه حضرت زهرا علیها السلام تا قیامت ..... ۱۲۱

یعنی: به خدا قسم خدا به تحقیق بر آورد از علی و فاطمه نسل کثیر پاگیزه را تا عالم را مملو ساخت .

در صواعق از احمد و از ابو حاتم و غیرهما روایت کرده: وقتی که علی فاطمه را به خانه خود به شب زفاف برد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: که تعجیل در اراده خود نکنی تا وقتی که من بیایم، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده، فدعا النبي صلی الله علیه و آله بماء، فأتته بقدرح فيه ماء، فمَجَّ فيه، ثم نضح علي رأسها وبين ثديها، وقال: اللهم اني أعيدها بك وذريتها من الشيطان الرجيم، ثم قال لعلي عليه السلام: اتنتي بماء، فعلمت ما يريد، فملئت القعب فأتيته به، فنضح منه علي رأسي وبين كتفي، وقال: اللهم اني أعيده بك وذريته من الشيطان الرجيم، ثم قال: أدخل بأهلك علي اسم الله تعالى وبركته <sup>(۱)</sup> .

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسه آبی را طلبد، پس آب مضمضه خود در آن انداخته خلط نموده بر سر فاطمه و میان پستان او پاشید و دعا کرد: خدایا به تحقیق فاطمه را به پناه تو می آرم مع ذریه او از شیطان رجیم، پس برای علی هم همین طور دعا کرد، و آب ظرف دیگر را بر سر او و میان دو شانه او پاشید، و همین دعا به او هم کرد، پس فرمود: برو نزد اهلیه خود داخل شو .

در صواعق از مناقب نسائی به سند صحیح روایت کرده در خطبه و عروسی فاطمه آخرش این است، فقال النبي صلی الله علیه و آله: يا علي لا تحدث شيئاً حتى تلتقاني، فدعا بماء فتوضأ به، ثم أفرغه علي و فاطمة، فقال: اللهم بارك فيهما وبارك لهما في نسلهما .

وفى رواية: في شملهما. وبالتحريك الجماع .

وفي آخر: في شبليهما، وهو ولد الأسد، ويطلق على الحسينين بالشبلين، وهو دليل على اطلاعه على أولادهما قبل التزويج<sup>(۱)</sup>.

پس پیغمبر ﷺ به علی عليه السلام به شب زفاف فرمود: که امری را نکنی تا تلاقی من، پس پیغمبر آبی طلبیده وضو به آن کرده، پس آن را بر علی و فاطمه پاشیده، و دعا کرد برای آنها و اولاد آنها، به آن که خدایا برکت ده در علی و فاطمه، و مبارک گردان برای آنها در نسل آنها، و در تقارب آنها، و در دو شیر بچه آنها که حسنین باشند، و این دلیل است که آن حضرت را اطلاع از اولاد آنها قبل نکاح آنها بود.

در مودة همدانی از ابوذر مروی است، قال: إن الله تعالى أطلع إلى الأرض اطلاعة بلا كيف، فاختر لي صهراً جعله سيّد الأوّلين والآخريين، و لم يعط أحداً من النبيين والمرسلين - إلى قوله: - أعطاني فاطمة العذراء ترجع في كلّ ليلة بكرةً ولم يعط أحداً من النبيين الخ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: به تحقیق خدا نگریست بلا کیفیت به سوی زمین، پس برگزید از اهل زمین برای من دامادی را که سیّد اوّلین و آخرین است، و عطا نکرد احدی را از انبیاء و مرسلین مثل او، و در آخر حدیث این است که مثل من خُسری را به علی عطا کرد که مثل آن احدی را از عالمیان عطا نکرد، و عطا کرد به من دختری فاطمه عذراء که در هر شب باکره بر می گردد و به احدی از انبیاء این چنین نصیب نشده، و به من داد دو ولد دختر حسنین سیّد جوانان جنّت و به احدی از انبیاء عطا نکرد مثل آن.

در مودة از أم سلمة روایت کرده، قالت: سمعت رسول الله ﷺ وسمّيت فاطمة

(۱) احقاق الحق ۱۰: ۴۱۳ - ۴۱۶.

(۲) مودة القربی همدانی ص ۱۱۹، احقاق الحق ۵: ۴۴ و ۷: ۱۸.

بقاء ذریه حضرت زهرا علیها السلام تا قیامت ..... ۱۲۳

بتولاً؛ لأنها تبثلت كل ليلة، أي؛ ترجع كل ليلة بكرأ، وسميت مريم بتولاً؛ لأنها ولدت عيسى بكرأ<sup>(۱)</sup>.

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برای آن فاطمه را بتول نامیده شد چه او را هر شب بکارت داده می شود، و بکارت به او رجوع می کند.

در مودّة و فردوس مروی است، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنما سميت فاطمة بالبتول؛ لأنها تبثلت من الحيض والنفاس؛ لأن ذلك يجب في بنات الأنبياء<sup>(۲)</sup>.  
وفي آخر: إن ذلك نقصان.

وفي آخر: إنه مكروه في بنات الأنبياء<sup>(۳)</sup>.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای آن فاطمه را بتول نامیدند، چه از او بریده است حیض و نفاس را، به جهت اظهار تطهیر و اجلال و تعظیم و علوّ شأن او در خلق، و آفرید فاطمه را بری و طاهر از ظهور خون حیض و نفاس، چه در بنات انبیا واجب یا محبوب تعالی است پاک بودن آنها از این رجس و خبث.

و چون در مطهّرات و طیّبات و معصومات از بنات خاصّه انبیا مکروه و ظهورش نقصان در آنها، به خلاف زنان کافّه دنیا از آدم تا خاتم می باشد، و احدی خالی از این نیست حتّی زوجات و قرابات پیغمبر، و این تنزه مختصّ مريم و فاطمه علیهما السلام می باشد به صورت خارق عادت.

و در روایات بسیار وارد است: وسميت فاطمة بالزهراء؛ لأنّ نورها في الدنيا يزهو إلى السماء عند قيامها بالصلوات<sup>(۴)</sup>.

(۱) مودّة القربی همدانی ص ۱۱۹.

(۲) مودّة القربی همدانی ص ۱۰۳، احقاق الحق ۱۰: ۳۱۳.

(۳) احقاق الحق ۵: ۷.

(۴) احقاق الحق ۱۰: ۲۴۴ وج ۱۹: ۱۰-۱۱.

یعنی: فاطمه را برای آن به زهراء نامیدند چه نور او می درخشد وقت قیام او به نمازها به سوی آسمانها تا عرش، و ملائکه به آن می فهمیدند که فاطمه متوجه به سوی عبادت خدا شده.

در صواعق از خصائص نسائی روایت کرده: **إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ حوراء آدمية لم تحض ولم تطمت، إنما سماها فاطمة؛ لأن الله فطمها ومحبيها على النار** (۱).  
پیغمبر ﷺ فرمود: دخترم فاطمه حوریه آدمیه است، لهذا او را خون حیض و نفاس نمی باشد، و برای آن او را به فاطمه نامیدند، چه خدا حرام و بعید گردانید فاطمه را و محبتان او را بر نار جهنم.

و در روایات بسیار در صواعق از بزّاز و طبرانی و أبونعیم مروی است، **قال ﷺ: فاطمة أحصنت فرجها، فحرم الله ذريتها ومحبيها على النار** (۲).  
یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: فاطمه حفظ ظاهر و باطن خود کرد، پس خدا به عوض آن ذریه و محبتان او را حرام گردانید بر نار جهنم.

از ابن جوزی در صواعق روایت کرده: **قال ﷺ: إن الله جعل ذرية كل نبي في صلبه، وإنه تعالى جعل ذريتي في صلب علي بن أبي طالب** (۳).  
یعنی: به تحقیق خدا گردانید ذریه هر پیغمبر را در صلب خود او، و لکن خدا گردانید ذریه و نسل مراد در صلب علی.

و بعد این گفته: که در این احادیث دلیل است آنچه محققین ائمه ما گفتند که از خصائص نبی ماست که خاصّ اولاد دختر او فاطمه منسوب إليه در کفایت و غیر آن می باشد.

(۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۱۰: ۱۶ - ۲۴.

(۲) صواعق ابن حجر ص ۱۸۶، احقاق الحق ۱۰: ۱۲۳ - ۱۳۱.

(۳) صواعق ابن حجر ص ۷۴، احقاق الحق ۷: ۴ - ۹.



## باب

### سادات بنی فاطمه علیهم السلام مآل و عاقبت به خیر و معفو و ناجی و مبغض آنها زنا زاده است

در صواعق از سخاوی و طحاوی و طبرانی روایت کرده، قال النبي صلی الله علیه و آله: أنا شجرة، وفاطمة حملها، وعلي لقاحها، والحسن والحسين ثمرها، والمحبون لأهل بيتي ورقها في الجنة حقاً حقاً<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که من به منزله درختی ام، وفاطمه بار آن درخت، و علی گل آن درخت، و حسنین میوه آن درخت، و محبتان مخلص به اهل بیت من برگ آن درخت در جنت حقاً حقاً می باشند.

در صواعق از محب طبری روایت کرده، قال النبي صلی الله علیه و آله: أنا وأهل بيتي شجرة في الجنة، وأغصانها في الدنيا، فمن تمسك بها اتخذ إلى ربه سبيلاً<sup>(۲)</sup>.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که من و اهل بیت من درختی در جنت اند، و شاخه های آن در دنیا، پس هر کس که تمسک کرد و چنگ زد به آن درخت یا به شاخ آن درخت، او به سوی پروردگار خود راه محکمی را گرفت.

در صواعق از محب طبری و از دیلمی روایت کرده، قال النبي صلی الله علیه و آله: سألت ربي أن لا يدخل النار أحداً من أهل بيتي، فأعطاني ذلك<sup>(۳)</sup>.

نبی صلی الله علیه و آله فرمود: که من سؤال کردم خدا را که احدی را از اهل بیت من داخل ناز نسازد، و خدا به من عطا کرده.

(۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۹: ۱۵۷.

(۲) صواعق ابن حجر ص ۲۳۴، احقاق الحق ۹: ۴۱۴ - ۴۱۵.

(۳) صواعق ابن حجر ص ۱۸۴، احقاق الحق ۹: ۳۹۴ - ۳۹۶.

در روایت دیگر قال النبي ﷺ لفاطمة عليها السلام: إن الله غير معذبك ولا ولدك (۱). پیغمبر ﷺ فرمود: ای فاطمه به تحقیق خدا عذاب نمی‌کند تورا و اولاد تورا. در روایت دیگر قال ﷺ: وعدني ربي في أهل بيتي، من أقرّ منهم بالتوحيد ولي بالبلاغ أن لا يعذبهم (۲).

پیغمبر ﷺ فرمود: که خدا مرا وعده داده در اهل بیتم، که هر کس از آنها مقرر و معتقد توحید باشد، و برای من ابلاغ این امر است او را خدا عذاب و عقاب نمی‌کند.

در روایت دیگر آورده، قال علي عليه السلام: سمعت النبي ﷺ يقول: إنهم عترة رسولك، فهب مسيئهم لمحسنهم، وهبهم لي، ففعل، قلت: ما فعل؟ قال: فعله ربكم بكم ويفعله بمن بعدكم (۳).

در روایت دیگر سخاوی آورده، قال: يا علي إن الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك ولأهلك ولشيعتك ولمحبي شيعتك، فإنك الأئمة البطين (۴).

ایضاً روایت کردند به اسانید متعدده، قال ﷺ: دعوت الله أن يرزق آل محمد كفافاً (۵).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که من دعا کردم و خواستم از خدا که روزی دهد آل و اولاد مرا به کفاف.

اشکال: پس آن کس که از آل محمد موسع و مرفه الحال است، او یا در آل

(۱) احقاق الحق ۹: ۵۰۸ ح ۱۰۴.

(۲) صواعق ابن حجر ص ۱۸۵، احقاق الحق ۹: ۴۷۴ - ۴۷۵ و ج ۱۸: ۴۳۸ - ۴۳۹.

(۳) صواعق ابن حجر ص ۲۳۳، احقاق الحق ۹: ۵۱۰ - ۵۱۱.

(۴) صواعق ابن حجر ص ۹۶، احقاق الحق ۷: ۳۷ - ۳۹.

(۵) احقاق الحق ۹: ۴۲۲.

داخل نباشد، یا دعای پیغمبر مجاب عموماً نباشد.

جواب: دعای نبی مجاب عموماً بالنسبت آل هست، و صاحب توسع و ترقه بالنسبت آل اگرچه حال دارد، اما اگر دعای نبوی شامل او نمی‌بود، او اوسع و ارفه بالنسبت الحال می‌بود اشکال نیست.

ابن ماجه و در صواعق روایت کرده: رأى النبي ﷺ فنية من بني هاشم، فتغير لونه واغرورقت عيناه، فسال دموعه، فقال ﷺ: إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة، وإن أهل بيتي سيلقون بعدي بلاءً وتشريداً وتطريداً<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر ﷺ جماعتی را از بنی هاشم پریشان حال دید، پس لون آن حضرت متغیر و چشمهای مبارک پر آب شده اشکش جاری شد، پس فرمود: که ما اهل بیتی هستیم که خدا اختیار کرد برای ما آخرت را، و به تحقیق اهل بیت مرا زود بعد من بلائی و جلای او طان و افتادگی می‌رسد، نه صورت ماندنی، و نه صورت رفتنی باشد.

در صواعق از طبرانی روایت کرده، قال ﷺ: يا بني هاشم إني قد سألت الله لكم أن يجعلكم نجباء رحماء، وسألته أن يهدي ضالكم، ويؤمن خايفكم، ويشبع جايعكم<sup>(۲)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: ای اولاد هاشم که من خواستم از خدا برای شما که بگرداند شما را نجباء رحماء، و سؤال کردم که ارشاد و هدایت کند گمراه شما را، و آمن دهد خایف شما را، و یسر گرداند گرسنه شما را.

در صواعق از احمد روایت کرده و قد صح، قال النبي ﷺ: يا بني عبدالمطلب إني سألت الله لكم ثلاثاً أن يثبت قائمكم، وأن يهدي ضالكم، وأن يعلم جاهلكم،

(۱) سنن ابن ماجه ۲: ۵۱۷، صواعق ص ۲۳۷، احقاق الحق ۹: ۳۸۶ - ۳۸۹.

(۲) احقاق الحق ۱۸: ۴۸۸ و ج ۲۴: ۶۴۴.

۱۲۸.....السادة في سيادة السادة

وسألت الله أن يجعلكم كرماء نجباء رحماء، فلو أن رجلاً صنف - أي: من الصنف، وهو صفّ القدمين - بين الركن والمقام فصلّى وصام، ثمّ لقي الله وهو يبغض آل بيت محمّد دخل النار<sup>(۱)</sup>.

یعنی: قطعاً صحیح و ثابت شده که پیغمبر ﷺ فرمود: ای اولاد عبدالمطلب به درستی که من سؤال کردم خدا را برای شما سه چیز را: ثابت و باقی دارد قائم شما را بر دین.

و خدا هدایت و ارشاد کند طریقه حق را به گمراه و فاسد العقیده شما را، این به تجربه آمده مکرّر که بعض بعض سیّد زاده‌ها در مدّت العمر فاسد العقیده و متجاهر به انواع فسق و فجور بودند، و لکن قریب به موت تائب و آیب سلیم رفتند.

و تعلیم دهد و اعلام کند جاهل شما را، و سؤال کردم خدا را که بگرداند شما را از کریمان و از نجیبان و از رحیمان.

پس اگر مردی صف به قدم کشد و قائم بر پای میان رکن و مقام، پس شب قائم و روز مدّة العمر نماز بخواند و روزه بگیرد برای خدا، و با این احوال عبادت و زهدات ملاقی شود خدا را به بغض یکی از شما آل محمّد، خدا او را داخل نار می سازد، و ایمان و عمل او هیچ به کارش نمی آید؛ زیرا که رسول ﷺ را اذیت کرد، مودی رسول مودی خدا، و مودی خدا کافر مرتد در نار ابد می باشد.

در کافی مروی است: لا یقبل رأس أحد ولا یده إلا رسول الله ﷺ أو من أرید به رسول الله ﷺ<sup>(۲)</sup>.

(۱) کنز العمال ۱۲: ۴۲ ح ۳۳۹۱۰، احقاق الحق ۱۸: ۴۸۸، ج ۲۴: ۶۴۴ و ج ۳۳: ۶۴.

(۲) أصول کافی ۲: ۱۸۵ ح ۲.

یعنی: به سر و دست کسی بوسه کردن جایز نیست مگر به دست پیغمبر، یا آن که مراد دست رسول ﷺ کرده شود.

طبرانی و خطیب و صاحب صواعق حدیث کردند: يقوم الرجل لأخيه عن مقعده إلاّ بني هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد<sup>(۱)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: حق و ادب این است که هر مؤمنی برای برادر مؤمنی به غرض تعظیم او از جای خود بر خیزد، مگر بنی هاشم برای احدی به تعظیم بر نخیزند و ایستاده نشوند، چه خود بنی هاشم معظم و واجب التعظیم اند. أيضاً در صواعق روایت کردند، قال ﷺ: نحن أهل البيت شجرة النبوة، ومختلف الملائكة، وأهل بيت الرسالة، وأهل بيت الرحمة، ومعدن العلم<sup>(۲)</sup>.

یعنی: ابن عباس روایت کرده: ای مردم ما اهل بیت شجره نبوت، و محل آمد و رفت ملائکه، و اهل بیت رسالت، و اهل بیت رحمت، و معدن علم و حلم و کرم هستیم.

ایضاً روایت از حضرت علی عليه السلام کرده، قال: نحن النجباء، وأفراطنا أفراط الأنبياء، وحزبنا حزب الله، والفئة الباغية حزب الشيطان، ومن سوى بيننا وبين عدوتنا فليس منا<sup>(۳)</sup>.

یعنی: علی عليه السلام فرمود: ما اهل بیت محمد قوم نجباء شرفاء هستیم، و افراط به ما افراط به انبیا می باشد، و گروه ما گروه فوج خداست، و گروه ستمگار باغی فوج و قوم شیطان است، و هر کس تسویه کند میان ما و میان دشمنان ما یعنی ما و آنها را مساوی داند، پس آن کس از ما و از حزب الله نیست.

(۱) کنز العمال ۱۲: ۴۳ ح ۳۳۹۱۵.

(۲) احقاق الحق ۹: ۳۷۶ و ۲۴: ۶۱۱.

(۳) احقاق الحق ۹: ۵۲۳ و ج ۲۲: ۵۷۱ و ۲۴: ۶۴۳.

۱۳۰.....السادة في سيادة السادة

در ترمذی و مشکات است، قال النبي ﷺ: حربكم حربي، وسلمكم سلمی (۱).

یعنی: ای اهل بیت من جنگ شما جنگ من، و صلح شما صلح من است. در صواعق چند روایت از جمهور ائمه حدیث نقل کرده، قال النبي ﷺ: من أبغضنا أهل البيت حشره الله يهودياً.

و در دیگر: أو يهودياً أو نصرانياً أو مجوسياً وإن شهد أن لا إله إلا الله (۲).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: هر که دشمنی و عداوت و عناد کند به اهل بیت من خدا او را حشر یهودی یا نصرانی یا مجوسی می سازد، زیرا که از دین اسلام عناد آل که فی الحقیقه عناد رسول باشد بر می آید.

أقول: از این امر معروف و نهی منکر، و کراهت داشتن از فاسق و فاجر که واجب است مستثنی می باشد.

در آخر فردوس است: يا علي ما كنت أبالي من مات من أمتي وهو يبغضك مات يهودياً أو نصرانياً (۳).

یعنی: من بلا مبالا می گویم: هر که از اُمت من به میرد و او مبغض تو باشد یهودی یا نصرانی به میرد.

أيضاً: قال ﷺ: يا علي لا يبغضك من الرجال إلا منافق ومن حملت به أمه وهي حائض، ولا يبغضك من النساء إلا السلقق، وهي التي تحيض من دبرها (۴).

(۱) احقاق الحق ۴: ۴۸۵ ج ۷: ۲۹۶ و ج ۱۵: ۲۲۰.

(۲) احقاق الحق ۷: ۳۲۱ و ج ۹: ۴۶۸ و ج ۱۸: ۵۱۱.

(۳) فردوس الأخبار دیلمی ۵: ۴۰۸ ح ۸۳۱۲.

(۴) فردوس الأخبار دیلمی ۵: ۴۱۰ ح ۸۳۱۹.

عاقبت به خیری سادات فاطمی ..... ۱۳۱

ایضاً: از احمد چند روایت کرده: من أبغض أهل البيت فهو منافق (۱).

وبه روایتی: بغض بني هاشم نفاق (۲).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که مبغض اهل بیت من منافق، و بغض بنی هاشم

نفاق است.

ایضاً روایت کرده: من سبَّ أهل بيتي، فإنما يرتد عن الله والاسلام، ومن

آذاني في عترتي فعليه لعنة الله، ومن آذاني في عترتي فقد آذى الله، إن الله حرم

الجنة على من ظلم أهل بيتي أو قاتلهم، أو أعان عليهم أو سبهم (۳).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: هر که سب کند و بد گوید اهل بیت را، به تحقیق او

مرتد از خدا و از اسلام شده، و هر که اذیت کند مرا در عترت و ذریه من پس بر

او لعنت خدا باد، و هر که اذیت کند مرا در ذریه من، به تحقیق او اذیت می کرد

خدا را، چه به تحقیق خدا حرام گردانیده جنّت را بر آن کس که ظلم کرد اهل

بیت مرا، و قتال کرد آنها را، و اعانت ظلمه نمود بر آنها، و اعانت کسی را بر سب و

بد گوئی بر اهل بیت من.

قاضی عیاض در شفا در سب سادات گفته: من سبَّ أبا أحد من ذرّيته ولم تقم

قرينة على إخراج وجه وجب القتل (۴).

یعنی: هر که سب به پدر سیدی از ذریه آن حضرت کرد، اگر قرینه قائم نسازد

در اخراج آن حضرت از آباء سید، او واجب القتل است، و هر که او را بکشد

مهدور الدم است.

(۱) احقاق الحق ۳: ۱۱۳ و ۱۸: ۴۶۰ و ۵۴۴.

(۲) کنز العمال ۱۲: ۷۰ ح ۳۴۰۴۰.

(۳) احقاق الحق ۳: ۴ و ۹: ۴۳۵ و ۴۵۹.

(۴) احقاق الحق ۶: ۴۲۳ - ۴۳۲.

طبرانی و در صواعق روایت کردند، قال النبي ﷺ: إنَّ الله عزَّوجلَّ ثلاث حرمات، فمن حفظهنَّ حفظ الله دينه ودنياه، ومن لم يحفظهنَّ لم يحفظ الله دينه ولا دنياه، قلت: وما هنَّ؟ قال: حرمة الاسلام، وحرمتي، وحرمة رحمي (۱).

پیغمبر ﷺ فرمود: به تحقیق مر خدای راست سه حرمت، پس هر کس که حرمت آن سه را حفظ کرد، خدا حفظ می کند دین و دنیای او، و هر که حفظ نکند حرمت آنها را دین و دنیای او عند الله محفوظ نیست، راوی پرسید آن حرمت ثلاثه کدام اند؟ آن حضرت فرمود: حرمت اسلام، وحرمت من، وحرمت رحم من.

بیهقی و در صواعق روایت کردند، قال: لا يؤمن عبد حتى أكون أحبَّ إليه من نفسه، وتكون عترتي أحبَّ إليه من عترته، ويكون أهلي أحبَّ إليه من أهله، وتكون ذاتي أحبَّ إليه من ذاته (۲).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: ایمان هیچ بنده کامل نمی شود، تا آن که باشم من دوست تر به سوی او از نفس او، و تا باشد ذریه من دوست تر نزد او از اولاد خودش، و باشد اهل بیت نزد او دوست تر از اهل خودش، و باشد ذات من نزد او دوست تر از ذات خود.

در صواعق و در مشکات روایت کرده، قال: والذي نفسي بيده لا يدخل قلب رجل الايمان حتى يحبكم الله ولرسوله (۳).

یعنی: قسم به خدا داخل نمی شود ایمان به دل مردی تا آن وقت که دوست دارد شما اهل بیت مرا برای خدا و برای رسول او.

(۱) احقاق الحق ۹: ۵۱۱-۵۱۳ و ج ۱۸: ۴۵۴-۴۵۵.

(۲) احقاق الحق ۹: ۳۹۲-۳۹۳ و ج ۱۸: ۴۸۵ و ۵۰۲.

(۳) صواعق ابن حجر ص ۲۲۸، احقاق الحق ۹: ۴۵۸.



عاقبت به خیری سادات فاطمی ..... ۱۳۳

ایضاً روایت کرده، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: والذي نفسي بيده لا يؤمن أحد حتى يحبكم لحبي، أيرجون أن يدخلوا الجنة بشفاعتي ولا يرجوها بنو عبدالمطلب؟<sup>(۱)</sup>  
پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قسم به خدا ایمان نمی آرد احدی تا آن که دوست ندارد شما عترت مرا برای محبت من به شما، آیا مسلمانان و صحابه امید می کنند که آنها به شفاعت من داخل جنت می شوند و اولاد عبدالمطلب امیدوار شفاعت نباشند و به اینها نرسد؟

ایضاً روایت کرده که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غضبناک بر آمده بالای منبر شد، و بعد حمد فرمود: ما بال رجال يؤذونني في أهل بيتي، والذي نفسي بيده لا يؤمن عبد حتى يحبني، ولا يحبني حتى يحب ذريتي<sup>(۲)</sup>.

چه شد مردمان را که اذیت می کنند مرا در اهل بیت من، قسم به خدا هیچ بنده را ایمانش ایمان نیست تا وقتی که دوست دارد مرا، و دوست نمی دارد مرا تا وقتی که دوست دارد ذریه مرا.

یهقی روایت کرده، قال: أيها الناس ما لي أؤذي في أهلي، فوالله إن شفاعتي لتنال قرابتي<sup>(۳)</sup>.

در دیگر: ما بال أقوام يؤذونني في نسبي وذوي رحمي، ألا ومن آذى نسبي وذوي رحمي فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله<sup>(۴)</sup>.

ای مردم چه شد شما را که ایذا می کنید مرا در اهل من، قسم به خدا شفاعت من به قرابت من می رسد، و چه شد اقوامی را که اذیت می کنند مرا در نسب من و

(۱) احقاق الحق ۳: ۱۲.

(۲) احقاق الحق ۹: ۵۰۷.

(۳) احقاق الحق ۲۴: ۳۲۷.

(۴) احقاق الحق ۲۴: ۳۲۴ - ۳۲۵.

۱۳۴..... السادة في سيادة السادة

در اصحاب رحم من، آگاه باشید هر که اذیت کند نسب مرا و ذو رحم مرا و قرابت مرا، به تحقیق مرا اذیت کرده، و هر که مرا اذیت کرده به تحقیق خدا را اذیت کرده.

در صواعق مروی است: حبّ آل محمّد خیر من عبادۀ سنة، و معرفة آل محمّد براءة من النار، و حبّ آل محمّد جواز علی الصراط، و الولاية لآل محمّد أمان من العذاب (۱).

حبّ آل محمّد یک ساعت بهتر است از عبادت یک ساله است، و معرفت آل محمّد برائت از نار جهنّم است، و حبّ آل محمّد موجب گذر بر صراط است، و تمسّک به ولایت آل محمّد امان از عذاب است.

در صواعق و در فردوس مروی است، قال النبي ﷺ: يا علي إن أهل شيعتنا يخرجون من قبورهم يوم القيامة على ما بهم من الذنوب والعيوب، وجوههم كالقمر ليلة البدر (۲).

یعنی: ای علی شیعه ما بر می آیند از قبور روز قیامت با آنچه آنها از گناهان و عیوب می باشند، اما رویهای ایشان چون ماه چهاردهم نورانی درخشنده می باشند.

در فردوس و در صواعق و أبو الشیخ روایت کردند، قال ﷺ: من لم يعرف حقّ عترتي والأنصار والعرب، فهو لإحدى ثلاث: إمّا منافق، وإمّا ولد زنية، وإمّا امرؤ حملت به أمّه في غير طهارة (۳).

یعنی: هر که نشناسد حقّ عترت مرا و انصار و عرب را، پس او خالی از سه

(۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳، احقاق الحق ۹: ۴۹۴-۴۹۷ و ج ۱۸: ۴۹۶.

(۲) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۹: ۴۴۳-۴۴۴.

(۳) فردوس الأخبار دیلمی ۴: ۲۷۹ ح ۶۳۷۱، احقاق الحق ۷: ۲۲۲.

حالت نیست: یا کافر و منافق می باشد، یا ولادت او از زنا می باشد، یا مادرش حمل گرفت در ایام غیر طهارت، یعنی در ایام حیض .

در صواعق مروی است، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلِقُونَ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَتَشْرِيدًا، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمَنَا لَنَا بَغْضًا بَنُو أُمِيَّةَ وَبَنُو الْمَغِيرَةَ وَبَنُو مَخْرُومٍ <sup>(۱)</sup> .

یعنی: اهل بیت مرا زود بعد من می رسد از اُمت من قتل و اجلاء وطن، و اشدّ قوم به ما از روی بغض بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم می باشند .

ایضاً روایت کرده، قال: ومن أشدّ الناس بغضاً لأهل البيت مروان بن الحكم <sup>(۲)</sup> .

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از اشدّ الناس به روی عناد و بغض برای اهل بیت من مروان بن الحكم می باشد .

در صواعق از حاکم حدیث صحیح از عبدالرحمن بن عوف نقل کرده، که ولدی در مهاجر و انصار متولّد نمی شد مگر آنکه نزد نبی آورده به او دعا می خواند، فأدخل مروان بن الحكم، فقال: هذا الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون <sup>(۳)</sup> . پس مروان بن الحكم بعد تولّد بر پیغمبر داخل کرده شد، پیغمبر فرمود: که این چلباسه پسر چلباسه، ملعون پسر ملعون می باشد .

در صواعق باز از صحیح حاکم روایت کرده که معاویه وقتی که بیعت یزید در مدینه از خلق گرفته، مروان گفت: که این سنّت ابوبکر و عمر است، پس عبدالرحمن گفت: که این سنّت هرقل و قیصر است، پس مروان به عبدالرحمن گفت: ای عبدالرحمن تو کسی هستی که به والدین خود اُفّ لکما گفتی، پس در تو آیه ﴿ولا تقل لهما أُفّ﴾ نازل شده، فقالت عائشة: كذب والله ما هو به، ولكن

(۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۷، احقاق الحق ۹: ۳۸۷ .

(۲) صواعق ابن حجر ص ۲۳۷ .

(۳) صواعق ابن حجر ص ۲۳۷ .

رسول الله ﷺ لعن أبا مروان ومروان في صلبه، پس عائشه گفت: که مروان کذاب است، و لکن رسول خدا لعنت کرد پدر مروان و به خود مروان در صلب او (۱).

و ايضاً روايت کردند: إنَّ الحكم بن العاص استأذن عليَّ رسول الله ﷺ فعرف صوته، فقال: ائذنوا له عليه لعنة الله وعليَّ من يخرج من صلبه إلا المؤمن منهم قليل، وهم يترقَّهون في الدنيا، ويضعون الآخرة، ذووا مكر وخديعة، يعطون في الدنيا وما لهم في الآخرة من خلاق (۲).

وقتی که حکم بن عاص اذن دخول بر نبي ﷺ خواست، و آن حضرت آوزاش فهميد فرمود: اذن بدهيد، بر او لعنت خدا باد، و لعنت باد بر آن کس که از پشت او بر آيد، يعنى عمرو بن العاص وزير معاويه، مگر لعنت مباد بر مؤمنی که از آنها باشد، و مؤمن از آنها قليل می باشد، و آنها مترقَّه الحال، و متوسَّع به اموال در دنیا، و لکن همه آنها موضوع متروک الآخرة می باشند، اصحاب مکر و فریب در دنیا می باشند، و نيست مر آنها را در آخرت به هيچ وجه نصيبی و سهمی از عقبا.

و در ابتدای فردوس الأخبار از ابن عمر روايت کرده، قال: أوَّل من خاصم (۳) من هذه الأمة بين يدي الربِّ تعالى علي ومعاوية (۴).  
يعنى: أوَّل کسی که خصومت از اين اُمَّت در قيامت نزد خدا کند علي با معاويه می باشد.

(۱) بحار الأنوار ۳۱: ۵۳۲ و ۵۴۱.

(۲) بحار الأنوار ۳۱: ۵۴۰.

(۳) در فردوس: من يختصم.

(۴) فردوس الأخبار ۱: ۵۶ ح ۳۷.

در فردوس از ابو عبیده جراح روایت کرده، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لا يزال أمر أمتي قائماً بالقسط حتى يكون أول من يئلمه رجل من بني أمية يقال له يزيد<sup>(۱)</sup>.

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: که امر اُمت بر میان رفتاری قائم است، تا قیام شخصی که او اول آن کس باشد که رخنه و خلل در دین من بیندازد از بنی امیه نامش یزید می گویند.

تتمّة: محبّت آل محمد جمیعاً فرض عین بر هر کس از صحابی و اُمت تا قیامت به اتفاق اُمت است، بل عین ایمان است، و به غیر مودّت آل ایمان و هیچ عملی قبول نیست، لقوله تعالى ﴿قل لا أسألكم عليه أجراً إلاّ المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها﴾<sup>(۲)</sup> یعنی: بگو یا محمد به همه صحابه و اُمت تا قیامت، که من از شما سؤال نمی کنم در عوض ابلاغ رسالت و پیغمبری به شما مگر به مقابل آن محبّت و مودّت قلبی را در قریبان من، و هر که اکتساب کند حسنه را و مرا مودّت آل محمد می باشد، زیاده می کنیم ما در ثواب حسنت او. مجمع علیه اُمت است که این آیه در اقارب آن حضرت نازل شده، و اجماع نیز کردند مفسرین و محدثین اُمت که اقارب آن حضرت بعد عموم آنها خاص خواص آنها علی و فاطمه و حسنین و ائمه هدی عليهم السلام می باشند.

قالت الصحابة بعد نزولها: يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودّتهم؟ قال: علي و فاطمة و ابناهما و اولادهما<sup>(۳)</sup>.

پس صحابه بعد نزول این آیه عرض کردند: که آنانی که از قرابت تواند، و محبّت آنها بر ما فرض عین است، آنها کدام اند؟ آن حضرت فرمود: که آنها علی

(۱) فردوس الأخبار دیلمی ۵: ۲۳۰ ح ۷۷۰۹.

(۲) سورة شوری: ۲۳.

(۳) احقاق الحق ۹: ۹۲-۱۰۱.

و فاطمه و اولاد آنهاند .

و این خبر متواتر است احدی انکار از این ندارد، و همه این را روایت کردند، و همین را صاحب شواهد التنزیل، و اسباب النزول، و ثعلبی، و قاضی أبوبکر، و رازی، و نیشابوری، و زمخشری، و صاحب صواعق، و أحمد، و طبرانی، و طبری، و أبوحاتم، و حاکم، و أبونعیم، و بغوی، و ابن جوزی، و کلّ مفسّرین، و جمهور محدّثین، روایت کرده اند<sup>(۱)</sup>، و ثابت شد که اهل البیت و آل و قرابت و عترت آن حضرت، خاص همین اصحاب کساء و ذرّیه اینها تا قیامت اند .

ثعلبی، و امام حسکانی، و امام رازی، و نیشابوری، و امام احمد، و امام ابونعیم، و زمخشری، به اسانید خود اکثر آنها روایت کردند: قال رسول الله ﷺ: ألا من مات على حبّ آل محمد مات مرحوماً، ألا من مات على حبّ آل محمد مات تائباً، ألا من مات على حبّ آل محمد مات على الايمان الكامل، ألا من مات على حبّ آل محمد بشره ملك الموت ونكير ومنكر بالجنة .

ألا من مات على حبّ آل محمد دخل الجنة كالعروس التي تزفّ إلى بيت زوجها، ألا من مات على حبّ آل محمد يفتح من قبره إلى الجنة بابان، ألا من مات على حبّ آل محمد أرسل الله ملائكة الرحمة إلى زيارة قبره، ألا من مات على حبّ آل محمد مات على السنّة والجماعة، ألا من مات على بغض آل محمد حضر في يوم القيامة ومكتوب بين عينيه مقنوط من رحمة الله، ألا من مات على بغض آل محمد مات كافراً، ألا من مات على بغض آل محمد لا يشمّ رائحة الجنة

(۱) مراجعه شود به احقاق الحق ۲: ۲۹۸ و ۴۸۹ و ج ۳: ۲-۲۳ و ۲۷۹ و ۵۳۱ و ۵۴۱ و ۵۷۲ و ۵۸۶ و ج ۴: ۴۱۵ و ۴۱۷ و ۴۲۰ و ۴۲۲ و ج ۵: ۳۹ و ۵۲ و ۲۶۲ و ج ۹: ۹۲-۱۰۱ و ج ۱۴: ۱۰۶-۱۱۰ و غیر آن .

أبداً<sup>(۱)</sup>.

ترجمه تشریحی: آن که یعنی رسول خدا ﷺ بعد نزول این آیه فرمود: آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد شهید مرده، اگرچه بر فرش خواب خود مرده، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد واجب الرحمه والغفران مرد، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد تائب مرد اگرچه بی توبه مرده، و محبت آنها توبه و کفارة اوست، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد بر ایمان کامل مرد چه ولایت و محبت اینها مکمل ایمان و تصدیق است.

آگاه باشید هر که بر حب آل محمد مرد بشارت می دهد او را ملک الموت و نکیر و منکر در قبر به جنت، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد داخل کرده می شود به جنت، چون عروسی که به زفاف به خانه شوهر خود به آرایش و زیور و حلل ثمنی پوشیده معطر می رود، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد گشوده می شوند از قبر او به سوی جنت دو دروازه برای او، آگاه باشید هر که بر حب آل محمد مرد خدا ملائکه رحمت خود به زیارت قبر او می فرستند تا قیامت برای او استغفار می کنند.

آگاه باشید هر که بر حب آل محمد مرد بلا شک بر طریقه رسول الله ﷺ و جماعت اهل ایمان مرد، آگاه باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد چه قلیل چه کثیر آن کفر است، حاضر کرده می شود در قیامت و نوشته میان دو چشم او به دست قدرت الهی می باشد که این شخص نا امید مرد از رحمت خدا، پس مأیوس الرحمه ابد الآباد و آمرزیده نمی شود.

آگاه باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد کافر مرد اگرچه در توحید و نماز

(۱) الکشف والبیان معروف به تفسیر ثعلبی ۵: ۳۹۱، تفسیر زمخشری ۳: ۶۷.

۱۴۰.....السادة في سيادة السادة

بمیرد چه مبغض نبوت بود، آگاه باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد اصلاً و ابداً نمی آشامد بوی بهشت را.

در ترمذی و مشکات و صواعق و غیر اینها روایت کردند: إنَّ النبي ﷺ قد أخذ بيد الحسن والحسين، فقال: من أحبَّ هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر به تحقیق دو دست حسنین را گرفته بالای منبر رفت و فرمود: ای اُمّت هر که دوست دارد مرا و دوست دارد این دو پسر مرا و پدر اینها و مادر اینها را، او می باشد با من در درجه و مرتبه من در روز قیامت.

دیلمی و همدانی شافعی و ایضاً در استیعاب و مجلسی و اردبیلی و سید هاشم بحرینی از اهل سنت و غیر اینها روایت کردند از ابن عباس، قال رسول الله ﷺ: لو اجتمع الناس على حبّ علي بن أبي طالب لما خلق الله النار<sup>(۲)</sup>.

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: اگر کلّ خلائق یا این اُمّت تا قیامت مجتمع می شد بر حبّ علی بن اَبی طالب، هر آینه خدا نمی آفرید نار جهنّم را یا طبقة نار مسلمانان را.

ایضاً دیلمی و همدانی و همین حضرات از معاذ بن جبل روایت کردند، قال رسول الله ﷺ: حبّ علي حسنة لا يضرّ معها سيئة، وبغضه سيئة لا ينفع معها حسنة<sup>(۳)</sup>.

---

(۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۹۹ - ۶۰۰ ح ۳۷۳۳، صواعق ابن حجر ص ۱۸۵، احقاق الحق ۹: ۱۷۴ - ۱۸۰.

(۲) نزهة المجالس صفوری ۲: ۲۰۷، احقاق الحق ۱۷: ۲۴۴.

(۳) فردوس الأخبار دیلمی ۲: ۲۲۷ ح ۲۵۴۷، مودة القربی همدانی ص ۶۴، احقاق الحق ۷: ۲۵۷ - ۲۵۹ وج ۱۷: ۲۳۳ - ۲۳۴.



عاقبت به خیری سادات فاطمی ..... ۱۴۱

رسول خدا ﷺ فرمود: حبّ علی حسنه است که ضرر به آن نمی‌رساند هیچ گناهی، و بغض علی سیئه است که نفع نمی‌رساند به آن هیچ نیکی.  
أقول: اجوبه اشکالات این دو حدیث در کتاب معارف به قلم ناچیز نوشته شده.

ایضاً روایت کردند، قال ﷺ: إن الله جعل علیاً قائداً للمسلمین إلى الجنة، به یدخلون الجنة، و یبغضه یدخلون النار (۱).

پیغمبر ﷺ فرمود: به درستی که خدا علی را برنده مردم مسلمانان إلى الجنة گردانیده، و به او داخل جنت و داخل نار می‌شوند، صحابه عرض کردند: چگونه؟ پیغمبر ﷺ فرمود: به محبت او به جنت، و به عداوت او به نار می‌روند. در صواعق از دارقطنی روایت کرده که حضرت علی علیه السلام در وقت شورا به اهل شورا به حضور جماعتی از صحابه فرمود: أنشدکم بالله هل فیکم أحد غیري قال له رسول الله ﷺ: یا علی أنت قسیم النار والجنة يوم القيامة؟ قالوا: اللهم لا، فسئل الرضا علیه السلام عن كيفية هذا الحديث؟ فقال: يوم القيامة يقول علي علیه السلام للنار: هذا لي وهذا لك (۲).

ای صحابه شما را قسم به خدا می‌دهم آیا در میان شما صحابه کسی هست که حضرت رسول ﷺ به او فرموده باشد: که ای علی تو قاسم نار و جنتی؟ همه حاضرین گفتند: بار خدایا نه این مختص به تو است؟ پس حضرت رضا علیه السلام از این حدیث پرسیده شد، پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: که علی به روز قیامت اُمت را دو قسمت می‌کند به اعلام باری که این ناجی و این ناری است، پس علی

(۱) احقاق الحق ۴: ۲۷۸ و ج ۷: ۳۸۴.

(۲) احقاق الحق ۴: ۱۶۰ و ۲۵۹ - ۲۶۴ و ۲۸۷ و ۳۷۹ و ج ۵: ۴۳ و ۷۵ و ج ۷: ۱۷۲ و

ج ۱۵: ۱۸۵ - ۱۹۰ و ج ۲۰: ۳۹۱ - ۳۹۵.

به نار می گوید: بگیر این را که برای تو و این برای من است .

در صواعق از ابوبکر روایت کرده، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا يجوز أحد الصراط إلا من كتب له علي بن أبي طالب الجواز<sup>(۱)</sup> .

من شنیدم که حضرت رسول ﷺ می فرمود: احدی از صحابه و قرابت و اُمت از پل صراط نمی گذرد، مگر آن که برای او برات علی بن ابی طالب در گذرش و عبورش باشد .

در صواعق از ابوبکر غیلانی، و تذکرة الخواص از ابن المبارک دو روایت از ابوهریره، و از ابویوب انصاری کرده، قال ﷺ: إذا كان يوم القيامة نادى مناد من بطنان العرش: يا أهل الجمع نكسوا رؤوسكم وعضوا أبطاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد على الصراط، فتمرّ مع سبعين ألف جارية من الحور العين كمرّ البرق<sup>(۲)</sup> .

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که به روز قیامت ندا می کند منادی: ای جمعیت محشر سر نگون شوید، و چشمها با هم و نگاهها به بندید، تا فاطمه سیده زنان دنیا و آخرت دختر محمد ﷺ بر پل صراط می گذرد با هفتاد هزار جاریه از حور العین جنّت چون گذر برق می پرند .

امام ابو نعیم در حلیه و منقبة المطهرین زیاده کرده که در آن وقت ندا می شود: ای فاطمه دوستان خودت و محبان ذریه خود از محشر با خود ببر، پس فاطمه شیعه خود را می چیند از جمعیت محشر چنان چه مرغ دانه جید را از دانه های بد می چیند، پس همه شیعه آنها به جنّت می روند، و بسیاری مردم بلا حساب و لا

(۱) احقاق الحق ۷: ۱۱۵ - ۱۲۱ و ج ۱۷: ۱۵۸ - ۱۶۲ و ج ۲۱: ۵۱۷ - ۵۲۱ .

(۲) صواعق ابن حجر ص ۱۸۸، تذکرة الخواص ص ۳۲۰، احقاق الحق ۱۰: ۱۳۹ -

عاقبت به خیری سادات فاطمی ..... ۱۴۳

سؤال به شفاعت داخل جنت می شوند، لهذا او را به خاتون جنت و محشر نامیدند (۱).

در آخر فردوس مروی است: یا علی إن الله تعالی قد غفر لك ولولدك ولأهلك ولشيعتك ولمحبي شيعتك، فأبشر فإنك الأنزع البطين. یعنی: منزوع من الشك بطين من العلم (۲).

پیغمبر ﷺ فرمود: ای علی به تحقیق خدا آمرزید تو را، و برای اولاد تو، و برای اهلیه تو، و برای شیعه تو، و برای دوستان شیعه تو، به تحقیق انزع بطنی، یعنی مبرا و منزوع از شک و ریب، و مملو الشکم بالعلم هستی.

ایضاً از ابن عباس مروی است، قال ﷺ: یا علی انّه تعالی زوجك فاطمة وجعل صداقها الأرض، فمن مشى عليها مبغضاً لك مشى حراماً (۳).

یعنی: ای علی او سبحانه تعالی فاطمه را به تو به زوجیت داد، و مهرش کلّ زمین گردانید، پس هر که بر زمین برود و مبغض تو باشد، حرام است او را مشی بر زمین.

در صواعق مروی است، قال النبي ﷺ: في كلّ خلف من أمتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين (۴).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که در خلقی از اُمت من جماعتی عدول از اهل بیت من موجود می باشند که آنها منفی می سازند از این دین تحریف غالیان، و انتحال مبطلان، و تأویل جاهلان را.

(۱) دلائل النبوة ابونعیم ص ۵۳۱، احقاق الحق ۱۰: ۱۴۶.

(۲) احقاق الحق ۷: ۳۷-۳۹ ج ۲۰: ۵۶۰.

(۳) احقاق الحق ۷: ۲۷۷-۲۷۹.

(۴) احقاق الحق ۱۸: ۴۴۷-۴۴۸.

ابن خلّكان در تاريخ خود جمعی را از سادات شمرده، اللّهمّ اجعلنا في شفاعتها مع آبائنا وآبائنا وأسلافنا وأمهاتنا وأزواجنا ومن جملتهم ومن أهل الجنّة .

## باب

### از سادات آل محمّد فرد خاص و آنها مختصّ دوازده

#### امام و فاطمه عليهما السلام معصوم و مطهّرند

بدان که اتفاق اُمت است که آیه تطهیر ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾<sup>(۱)</sup> خاص در آل اربعه عبا نازل شده، حاصل آن که اراده خدا تعلق گرفت در ازالة ماده هر گناه، پس هر پلیدی را زایل و دور گردانید از شما اهل بیت محمّد، و پاک گردانید شما را ای اهل بیت محمّد پاک گردانیدی .

جماعتی منهم صاحب صواعق گفتند: که این آیه تطهیر چون سوره حمد مکرّر نازل شد برای تأکید اُکید در طهر و اظهار علوّ شأن این مرتبه، أحدهما به یوم مباهله پیغمبر با نصارای نجران به غرض مباهله بیرون مدینه با علی و فاطمه و حسنین عليهم السلام بر آمد در آنجا این آیه تطهیر نازل شد .

و همین احد روایتین مفسّرین و محدّثین، منهم: مسلم، و ترمذی، و مشکات، و جامع الأصول، و غیر آنها می باشد: لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾<sup>(۲)</sup> فدعا النبي صلى الله عليه وآله علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً، فقال: اللّهمّ هؤلاء أهلي<sup>(۳)</sup> .

يعنى: پیغمبر صلى الله عليه وآله طلبيد علی و فاطمه و حسنین عليهم السلام را، پس فرمود: بار

(۱) سوره احزاب: ۳۳ .

(۲) سوره آل عمران: ۶۱ .

(۳) صحيح ترمذی ۵: ۶۲۲ ح ۳۷۸۷، مشکات المصابيح ۲: ۴۳۵ ح ۶۱۳۵ .

خدایا همین اصحاب اربعه کساء اهل من اند، پس آیه تطهیر در این وقت نازل شد.

در مسلم و ترمذی و مشکات از عائشه مروی است، قالت: خرج النبي صلی الله علیه و آله ذات غداة وعليه مرط مرحّل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله فيه، ثم جاء الحسين عليه السلام فدخل معه، ثم جاءت فاطمة عليها السلام فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيرا<sup>(۱)</sup>.

عائشه گفت: به صبحی پیغمبر بر آمد و بر او عبائی خبیری از سوی سیاه مخطّط بود، پس حسنین و فاطمه و علی را در آن عبا داخل کرد، پس از ادخال آنها در تحت عبا گرفته آیه تطهیر خواند.

ثانیها: این آیه تطهیر در خانه امّ سلمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

در ترمذی و مشکات و غیر اینها از اُبی سلمه مروی است: لما نزلت هذه الآية ﴿إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت﴾ فدعا النبي صلی الله علیه و آله فاطمة وحسناً وحسيناً، فجلّلهم بكساء وعلي خلف ظهره، فجلّله بكساء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، قالت أم سلمة: وأنا معهم يا نبي الله؟ فقال صلی الله علیه و آله: أنت علي مكانك وأنت علي خير<sup>(۲)</sup>.

ایضاً از اُبی سلمه و امّ سلمه و معقل بن یسار و اُبو الحمراء و انس روایت کردند: إن النبي صلی الله علیه و آله جلّل علی الحسن والحسين وعلي و فاطمة كساء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وحمّتي أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، فقالت أم سلمة: وأنا معهم يا رسول الله، فقال: إنك علي خير. وفي أخرى: من أزواج

(۱) صحیح مسلم ۴: ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴، صحیح ترمذی ۵: ۶۲۱، مشکات المصابیح ۲:

۴۳۵ ح ۶۱۳۶.

(۲) صحیح ترمذی ۵: ۶۲۱-۶۲۲ ح ۳۷۸۷.

النبي ﷺ (۱).

یعنی: این چهار حضرات را کساء پوشانید و گفت: بار خدایا همین چهار نفر اهل بیت من و خواص حامیان من اند، زایل گردان از اینها ماده پلیدی و گناه را، و پاک گردان اینها را پاک گردانیدی، پس امّ سلمه در این وقت عرض کرد: که من هم با ایشان ام ای رسول الله؟ پیغمبر ﷺ فرمود: که عاقبت تو به خیر از زوجات نبی در دنیا و آخرتی.

و پیغمبر ﷺ ذکر آیه تطهیر مخاطب به آل خود می فرمود، چنان چه در مسلم و ترمذی هم مروی است، قال النبي ﷺ لعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام: أنا حرب لمن حاربكم، وسلم لمن سالمكم (۲).

یعنی: ای علی و فاطمه و حسنین، من در جنگ آن شخصم که به جنگ شما باشد، و من به صلح آن کسم که با شما به صلح باشد.

در ترمذی از انس روایت کرده، قال: إن رسول الله ﷺ كان يمرّ بباب فاطمة ستة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت إنما يريد الله الخ (۳).

به تحقیق حضرت رسول ﷺ از روز نزول آیه تطهیر هر روز به دروازه فاطمه علیها السلام با اصحاب خود می رفت تا شش ماه وقتی که برای نماز صبح بر می آمد، و می فرمود به ندای بلند: نماز به پا دارید اهل بیت من، و خدا شما را پاک گردانید پاک گردانیدی، یعنی آیه تطهیر را می خواند.

در درّ منثور از ابن عباس مروی است: شهدنا رسول الله ﷺ تسعة أشهر يأتي كل يوم باب علي عند وقت كل صلاة، فيقول: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

(۱) صحیح ترمذی ۵: ۶۵۶-۶۵۷ ح ۳۷۸۱، احقاق الحق ۹: ۲-۶۹.

(۲) صحیح ترمذی ۵: ۶۵۶ ح ۳۸۷۰، احقاق الحق ۹: ۱۶۱-۱۷۴.

(۳) احقاق الحق ۹: ۵۵-۶۱.

أهل البيت، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس الخ، الصلاة يرحمكم الله (۱).  
 یعنی: ما دیدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با اصحاب تا نه ماه - و در روایت دیگر تا یک سال - به دروازه علی علیه السلام می رفت، پنج بار نزد وقت هر نماز روز و شب، و می فرمود: سلام باد بر شما اهل بیت من مع رحمت و برکات او تعالی، و آیه تطهیر را می خواند که نماز را به اوقات خود بر پای دارید.

در مسلم دو روایت کرده که صحابه از زید بن ارقم پرسیدند که: من أهل بيته نساؤه؟ قال: لا أيم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثم يطلّقها فترجع إلى أبيها وقومها، أهل بيته أصله وعصبته الذين حرموا الصدقة عليهم بعده (۲).

یعنی: آیا اهل بیت نبی زوجاتش نیستند؟ زید بن ارقم گفت: نه والله، چه زوجه با شوهر به دهری می ماند، پس از طلاق او آن زن بر می گردد نزد پدر و قوم خود، بل اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله اصل و رگ و پی او می باشد، و آنها آنانی اند که صدقه و زکات بر آنها بعد او حرام می باشد.  
 در روایت دیگر: وهم آل علي وعقيل (۳).

و آنها آل علی و عقیل اند، و بر آنها صدقه حرام است.  
 تنبیه: این منزله عالیّه عصمت و طهارت از کلّ آل و اقارب و ازواج و اصحاب و ذریه مختصّ به همین چهار بزرگوار، و بعد اینها به نه امام از اولاد حسین علیه السلام می باشد، و احدی با اینها شامل آن نیست.

سؤال: چرا از وقت نزول آیه تطهیر تا یک سال با اصحاب هر شب و روز به

(۱) الدر المنثور ۵: ۱۹۹، احقاق الحق ۹: ۶۲-۶۶.

(۲) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳-۱۸۷۴، ح ۲۴۰۸.

(۳) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳.

وقت هر نماز پنج بار به دروازه علی و فاطمه عليهما السلام رفته به آواز بلند آیه تطهیر را می خواند؟

جواب: برای اتمام حجّت، و قطع معذرت و طمع و امید هر قریب و بعید و ازواج و اصحاب، تا احدی به هیچ وجه ادّعی امر عصمت و طهارت کرده نتواند.

### باب

در مکافات محسنین به سادات آل محمد عليهم السلام و شفاعت فاطمه عليها السلام

بدان که شکی نیست که احسان و امداد و تعظیم و اجلال سیّد زاده ها، عیناً اجلال و تعظیم و احسان و امداد به خود حضرات ائمه طاهرین عليهم السلام خصوص به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و به زوج بتول عليها السلام بلا نکول می باشد.

طبرانی و ابن حجر و غیرهما روایت کردند، قال النبي صلی الله علیه و آله: من صنع إلى أحد من ولد عبدالمطلب يدأ فلم يكافئه بها في الدنيا، فعليّ مكافاته غداً إذا القيّني (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خیری و احسانی و انعامی به اولاد عبدالمطلب کرده باشد، و او را مکافات آن در دنیا حاصل نشده، پس بر من واجب و فرض عین است جزاء و مکافات. آن احسان به روز قیامت وقتی که به من ملاقی می شود.

ایضاً در فردوس روایت کردند، قال النبي صلی الله علیه و آله: إنني شفيع يوم القيامة لأربع: المكرم لذريّتي، والقاضي لهم حوائجهم، والساعي لهم في أمورهم عندما اضطروا إليه، والمحّبّ لهم بقلبه ولسانه (۲).

(۱) صواعق ابن حجر ص ۱۸۵، احقاق الحق ۹: ۴۱۸ - ۴۲۱ و ج ۱۸: ۴۶۱ - ۴۶۲.

بحار الأنوار ۲۶: ۲۲۸ - ۲۲۹ ح ۸.

(۲) احقاق الحق ۹: ۴۸۱ - ۴۸۳.



شفاعت برای احسان کننده به سادات..... ۱۴۹

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: که من شفیع به روز قیامت برای چهار نوع محسنان ذرّیتم می باشم، و از آنها یکی مکرم یعنی اکرام و انعام کننده ذرّیه مرا، و دیگر برای برآورنده حاجات آنها، و دیگر برای سعی کننده در امور آنها نزد احتیاج و اضطرار آنها به آن، و دیگر دوستی کننده آنها را به دل و زبان.

ایضاً روایت کردند، قال النبي ﷺ: من اصطنع صنیعة إلى أحد من ولد عبدالمطلب ولم يجازه عليها فأنا أجازیه إذا لقیني يوم القيامة، وحرمت الجنة علی من ظلم أهل بيتي وآذاني في عترتي (۱).

یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: هر که کاری و نیکی کرده باشد به سوی یکی از اولاد عبدالمطلب، و او را جزاء بر آن نیکی و احسان حاصل نشده باشد، پس من جزایش می دهم وقتی که ملاقی من می شود به روز قیامت، و حرام کرده شده جنت بر کسی که ظلمی به اهل بیت من کرده باشد و به من اذیت رسانیده باشد در ذرّیه من.

ایضاً اینها و دیگران به اسناد و الفاظ دیگر روایت کردند، قال رسول الله ﷺ: إنني شافع يوم القيامة لأربعة أصناف ولو جاؤوا بذنوب أهل الدنيا: رجل نصر ذرّيتي، ورجل بذل ماله لذرّيتي عند المضيق، ورجل أحبّ ذرّيتي باللسان والقلب، ورجل سعی في حوائج ذرّيتي إذا طردوا وشرّدوا (۲).

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمود: به تحقیق من شفیعم به روز قیامت برای چهار صنف مؤمنین اگرچه به گناهان تمام دنیا بیایند: مردی که یاری و اعانت کرد ذرّیه مرا، و مردی که بذل کرده مال خود را به ذرّیه من وقت تضییق و تنگی آنها، و مردی که سعی کند در بر آمدن حاجات ذرّیه مرا وقتی که رانده و رمیده و

(۱) احقاق الحق ۹: ۴۱۸-۴۲۱ و ۴۵۹-۴۶۰ و ج ۱۸: ۴۶۱، بحار الأنوار ۲۶: ۲۲۸.

(۲) احقاق الحق ۹: ۴۸۱-۴۸۳.

معطل افتاده باشد .

به طرق امامیه خاصه از قرآن ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام مروی است، قال عليه السلام: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أيها الخلاق أنصتوا، فإنّ محمداً يكلمكم، فنصت الخلاق، فيقوم النبي صلى الله عليه وآله، فيقول: يا معشر الخلاق من كانت له عندي يد أو منة أو معروف، فليقم حتى أكافئه، فيقولون: بأبائنا وأمهاتنا وأي يد وأي منة وأي معروف لنا، بل اليد والمنة والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلاق، فيقول: بلى من آوى أحداً من أهل بيتي، أو أبرهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جايعهم، فلقم حتى أكافئه، فيقوم أناس قد فعلوا ذلك، فيأتي النداء من عند الله: يا محمد يا حبيبي قد جعلت مكافأتهم إليك، فاسكنهم من الجنة حيث شئت، فيسكنهم في الوسيلة بحيث لا يحجبون عن محمد صلى الله عليه وآله وأهل بيته عليهم السلام (۱).

یعنی: حضرت صادق عليه السلام فرمود: به روز قیامت منادی ندا می کند: ای خلاق محشر ساکت شوید، گوش دهید چه پیغمبر به شما کلام می کند، و مردم ساکت گوش گذار شده، پیغمبر صلى الله عليه وآله می خیزد و می فرماید: ای گروه مردم برای هر کس که نعمتی یا منتی یا معروفی نزد من باشد پس بر خیزد تا حقش را مکافات می کنم و جزا می رسانم .

پس مردم می گویند: ما با پدرها و مادرها فدای شما بشویم چه نعمتی و کدام منتی و چه معروفی و احسانی از جانب ما می باشد، بل هر نعمتی و منتی و معروفی مر خدای راست بر کافه خلاق .

پس پیغمبر صلى الله عليه وآله می فرماید: هر که جائی و مکانی و منزلی و قرارگاهی داده احدی را از اهل بیت من، یا به آنها نیکی رسانیده، یا آنها را پوشانیده از عریانی

شفاعت برای احسان کننده به سادات..... ۱۵۱

و بی سامانی، یا شکم سیر کرده و ساخته گرسنه آنها را، پس بر خیزد این وقت تا او را جزایش دهم و مکافات بکنم، پس بر می خیزد جماعتی که آنها این امور به ذریه آن حضرت در دنیا کرده باشند.

پس من عند الله ندای دیگر می آید: ای محمد ای حبیب من به تحقیق مکافات و جزای آنها را به تو گذاشتم و سپردم، پس ساکن کن آنها را از مقامات جنت هر جا که بخواهی، پس ساکن می سازد آنها را در وسیله که خاص مقام و مرتبه خاتمیت در جنت می باشد به حیثیتی که محبوب نمی شوند از محمد ﷺ و از اهل بیت محمد ﷺ طرفه العینی.

و از این باب احادیث لا شمارند، احصاء آنها اینجا محال و ممتنع می باشد، حسبك هذا إن شاء الله تعالى.

خلاصه: بدان که توصل ارحام و تقدیم رحم محمد و آل محمد واجب در همه احوال می باشد.

در اصول کافی مروی است که عمر بن یزید حضرت صادق عليه السلام را عرض کرد: که مراد از آیه ﴿الذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل﴾<sup>(۱)</sup> قال: نزلت في رحم آل محمد<sup>(۲)</sup>.

فرمود: که مراد به آن توصل ارحام، و این آیه در صله ارحام محمد ﷺ نازل شده.

در کافی از حضرت رضا عليه السلام در این آیه وارد است، قال: إن رحم آل محمد عليه السلام لمعلقة بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلني، واقطع من قطعني، ثم هي جارية في أرحام المؤمنين، ثم تلا هذه آية ﴿واتقوا الذي تساءلون به

(۱) الرعد: ۲۱.

(۲) اصول کافی ۲: ۱۵۶ ح ۲۸.

والأرحام ﴿١﴾.

یعنی: حضرت رضا علیه السلام فرمود در تفسیر آیه ﴿واتقوا الله﴾ که به تحقیق توصل رحم آل محمد واجب و اقدم بر ارحام خود است، چه رحم آل محمد علیهم السلام آویخته به عرش اعظم تعالی است، و می گوید آن رحم: خدایا وصل کن آن کس را که به من وصل کرده، و قطع کن آن کس را که مرا قطع کرده، پس مفاد رحم آل محمد علیهم السلام جاری است در ارحام مؤمنین.

### باب

#### عاقبت و خاتمه کل ذریه فاطمه علیها السلام به خیر و ایمان می باشد

بدان که احادیث این امر و آیات اینجا بسیار ذکر شدند، و من بعد نیز بعض مکرر ذکر می شوند، و اینجا به یک آیه و یک حدیث ختم این مقصد می کنیم، چه در قرآن است ﴿وان من اهل الكتاب الا لیؤمننّ به قبل موته و یوم القیامة یکون علیهم شهیداً﴾ (۲).

خلاصه: آن که احدی از اهل کتاب نمی ماند، مگر آن که ایمان بیارد به دین نبی و امام قبل از مردن خود، و روز قیامت او بر خلق شاهد می باشد.

در تفسیر عیاشی (۳)، و برهان، و نور الثقلین مروی است که حضرت صادق علیه السلام در تأویل این فرمودند: هذه نزلت فینا خاصّة، إنه لیس رجل من ولد فاطمة یموت ولا ینخرج من الدنیا حتّی یقرّ للإمام بإمامته، كما أقرّ ولد یعقوب لیوسف (۴).

(۱) اصول کافی ۲: ۱۵۶ ح ۲۶.

(۲) سورة نساء: ۱۵۹.

(۳) تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳ - ۲۸۴ ح ۳۰۰.

(۴) البرهان فی تفسیر القرآن بحرانی ۲: ۳۵۱ ح ۴.

عاقبت به خیری ذریه فاطمه علیها السلام ..... ۱۵۳

یعنی: این آیه خاص در ما بنی فاطمه نازل شده، که احدی از اینها از دنیا بر نیامد و نمی میرد مگر آن که ایمان می آورد به امام زمان خود و اقرار می کند، چنان چه در آخر اولاد یعقوب به یوسف اقرار کردند و ایمان آوردند، زیرا که این نطفه و این شیر فاطمه علیها السلام را این تأثیر می باشد، به شرطی که صحیح از اولاد رسول صلی الله علیه و آله و زوج بتول علیها السلام باشد.

أما

### مقصد ثانی

## در کیفیت حصر و تقسیم اعیان و اشخاص سیادت

### در چهار فرق خاص از مدعیان

بدان که سید اوّل و سند اصل خاتم رسل افضل جزء و کل محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، و بعد آن حضرت آل و اولاد و عترت و ذریه آن حضرت تا قیامت بلا خلاف می باشند.

تنبیه: هرگاه این مقرر شد، پس قانون کلی آن که هر که ادّعیای نسب خود کند، چه سیادت باشد چه غیر آن، خالی از این احوال اربعه نیست: یا مقطوعی الأنساب، یا مظنونی الأنساب، یا مشکوک الأنساب، یا مجعول الأنساب می باشد.

چه به محض دعوا چه به قیام بینه و قرینه داخله یا خارجه چون مدّعی به دعوای ملّتی برای نفس خود می باشد، پس حکم دعوای نسب و فقر و اسلام متحد می باشد.

پس بیان و اثبات آن مع الدلائل به صورت اختصار در چند باب می شود، والله ولی التوفیق والتدقیق والتحقیق.

## باب

### در کیفیت اثبات سیادت سیّد اوّل و سند اصل

#### و او خاتم رسل و مادّه کل می باشد

بدان که سیادت طبقه اصلیه، و آن فی الأصالة والحقیقه من حیث البدایة والمادّه، سیادت خاتم الأنبیاء و سیّد الأواخر و الأوائل می باشد، و در این حاصل و ثابت شده، چه آن حضرت ادّعا به سیادت خود کرده، و بر آن کافی خبر مستفیض که به حسب المعنی متواتر می باشد، و آن: «أنا سیّد ولد آدم، و سیّد الناس، و سیّد الخلق، و سیّد الأوّلین و الآخرین»<sup>(۱)</sup> می باشد.

وأمّا ثبوت این دعوا به چند دلیل است:

اوّل: آن حضرت عاقل کامل متدیّن ثقه به اتفاق جمهور ملل و اهل نحل است، پس دعوی هر ثقه کامل معتمد مسموع، پس ادّعی آن حضرت صحیح می باشد.

ثانی: مع دعوی آن حضرت به آن لوازم و خواص، سیادت از آن حضرت از ابتدای ولادت تا نهایت او ثابت و هویدا به غیر نکیر و منافی می باشد، پس به ثبوت لازم ملزوم نیز ثابت شد.

ثالث: آن حضرت دعوی از این اعظم کرد، و آن نبوت می باشد، و دعوی نبوت او بعد صیانت و دیانت او به اظهار مصدّق و شاهد خارق عادت قرین به دعوی او ثابت شد، و نبوت کسی که ثابت قطعی باشد، پس هر دعوائی که آن شخص معصوم و مطهر مقرون اعجاز خارق به نماید ثبوت آن از علم یقین به عین یقین، بل به حقّ یقین می رسد، چنان چه اقاریر و دعوی انبیاء سلف به



وامّا طلحه و زبير از بنی هاشم اند یا نه، جماعتی از ائمهٔ نسابه، چون محمد بن اسحاق و کلبی در مثالب و غیرهم، اینها را متهم الأنساب نوشته اند، ثمّ الله أعلم. آیا مطلب و اولاد او سادات و مستحق خمس اند؟ فقهاء امامیه در آن دو قول دارند، اصحّهما نمی باشند.

## باب

### در سیادت طبقهٔ اولی و همهٔ آنها اولاد صلبی بلا فصل و احفاد آن حضرت از ذکور و اناث قطعی الأنساب اند

بدان که بر آنان که نص و اجماع اُمت است که اینها اولاد آن حضرت اند، و آنها: قاسم و او اوّل اولاد، و مکنّی هم آن حضرت به ابوالقاسم برای همین شده، و ابراهیم خاص از ماریهٔ قبطیه در مدینه تولّد یافته، و به قول جمّ غفیر عبدالله. و از اناث فاطمهٔ زهراء علیها السلام، این هر سه به غیر ابراهیم از بطن خدیجه می باشند. و ولادت قاسم قبل المبعث در مکه شده کما هو المشهور.

وامّا باقی مذکورین بعد مبعث تولّد یافته اند.

اما باقی ذکور، پس من جمله آنها: طاهر و مطهرّ و طیّب و مطیّب.

آیا این اُسماء اعلام بر پسران چهارگانه دیگرند که بعد مبعث از خدیجه هر جفتی از این به صورت توأم تولّد یافتند، یا هر یکی فرادا تولّد یافته، پس هر نامی از این چهار نام منسوب به یکی می باشد، یا این هر چهار اسم از القاب ابراهیم و عبدالله می باشند؟

در آن اهل سیر و ائمهٔ مؤرّخین و حدیث خلاف کردند، و بنا بر قول آخر هفت نفر از ذکور و یک دختر فاطمه هشتم می باشند، و بعض نسابه زیاده کردند که قبل مبعث یک پسر دیگر عبدمناف داشت، این از معرض اعتبار ساقط است.

و در مواهب بعد نقل اختلاف می گوید: فتحصل من جمیع الأقوال ثمانية



ذکور، اثنان متفق علیه: القاسم و ابراهیم، وستة مختلف فیهم: عبدمناف، و عبدالله، و الطیب، و المطیب، و الطاهر، و المطهر، و الأصحّ أنهم ثلاثة ذکور و أربع بنات متفق علیهنّ، کلّهنّ من خدیجة بنت خویلد، إلا ابراهیم فإنه من الماریة القبطیة .

یعنی: متفق علیه آن چه هست این است که ذکور او قاسم و ابراهیم می باشد، و شش گانه مختلف فیہ اند، و آنها عبدمناف و عبدالله و طیب و مطیب و طاهر و مطهر، و اصح آن است که ذکور سه نفر قاسم و عبدالله و ابراهیم، و چهارگانه دخترند: زینب و رقیه و أمّ کلثوم، و همه اینها از خدیجه اند به غیر ابراهیم چه او از ماریه است .

و اما اناث، پس بعد فاطمه او زینب منکوحه ابو العاص بن ربیع اموی، و رقیه و أمّ کلثوم، در ابتدا این دو خواهر به نکاح دو پسر ابولهب عتبه و عتیبه بودند، و قبل دخول به آنها طلاق دادند، پس این هر دو یکی بعد دیگری به عثمان عفّان در عقد آمدند، و از هر یکی از این سه دختر عقبی باقی نماند إلا یک دختر از زینب امامه نام بنت ابی العاص، و او را حضرت امیر علیه السلام بعد شهادت حضرت زهراء علیها السلام به عقد خود در آورد .

آیا این سه دختر از یتامای اُمّت مربوبه آن حضرت بودند؟ و به مربوب ابن و بنت و به مربی و مربیه، چنان چه به مرتضع ابن و به مرتضعه بنت و به مرضعه أمّ و به مرضع اب در هر عرف و هر ملک می گویند .

یا دختران هاله خواهر خدیجه اند، و پدر آنها ابو هند نام باشد، و برادری هم به آنها بعد از فوت پدر پیدا شده، او هم ابو هند نام دارد، زنده در معرکه کربلا اهل مغازی می گویند حاضر با سید الشهداء بود، و آن حضرت و خدیجه بعد فوت پدر آنها، آن دخترها و مادر و برادر آنها را در خانه خود تربیت نمودند .

یا دخترهای خدیجه از شوهر اولش اند، و بر اولاد زن هم به مجاز و تربیت

ابناء و بنات می گویند، یا خاص اولاد آن حضرت از خدیجه اند، و اما به مثابه و شأن و رفعت و علم و عمل و عصمت و طهارت سیّدۀ زنان دنیا و آخرت اصلاً و ابداً نیستند بالاتفاق، چنان چه پنج انگشت در یک کف دست در طاقت و قامت و صورت و شکل و کلفت مع اتحاد و اتصال مادّه و اصل متساوی نیستند، چه کمالات ذاتی و صفاتی به حسب قابلیت تکوینی و تخلیقی من الخالق المالك الحکیم المدبّر موهوب و متفاوت می باشد، اگرچه از یک پدر و مادر باشند.

لهذا برای آنها حدیثی قطعی متضمّن فضائل و مناقب ایشان در کتب اسلامیّه وارد نیست، با وجود آن که به بودن آنها در عقد عثمانی دواعی مریدان مقتضی وضع بودند، چنان چه برای معاویه و اصحاب او آنها وضع کردند.

در نسابه بالجمله خلاف است، و آن را جمعی از اصحاب ما چون صاحب کامل البها، و محکی از قاضی نور الله نیز می باشد.

اوّل: مختار رئیس العلماء طایفه ناجیه شیخ مفید که در رساله مصاهرت آنها به صحابی منسوب الیه می باشد.

ثانی: مختار صاحب کامل البهاء أبو الحسن طبرسی می باشد.  
و آخر مختار اکثر اُمت، و همان مشهور میان خاصّه و عامّه، و همان مؤید و منصور به اکثر اخبار و به ادعیات ائمه اطهار علیهم السلام امامیه می باشد.

چون که باب نسب و از نسب، نسب سیّد الانبیاء می باشد، جرأت و اقدام دفعتاً به قولی آحاد نسابی، یا به روایتی آحادی، یا به مذهب مجتهدی بر نفی و سلب نسب آنها، بل بر نفی ادنی نسب مؤمنی نباید کرد، تا وقتی که معارض و منافی قطعی ثابت مانند نسب نشود، و همین احوط و انسب به نسب خصوصاً در اینجا می باشد، و در محذورات و مشکلات تأویل و تحویل آن به معقول و منقول لازم و أقدم مع امکان التأویل می باشد، و عاقل نباید که برای ورود ادنی شبه و

اشکال انکار از اصل ثابت در دین و نسب بکند .

در اصول کافی در کتاب الحجّه در اوّل باب از ابواب مولود، به اسناد خود ثقة الاسلام می فرماید: وتزوج خدیجه وهو ابن بضع وعشرين سنة، فولد له منها قبل مبعثه ﷺ: القاسم، ورقیه، وزیتب، وأمّ کلثوم، وولد له بعد المبعث: الطیب، والطاهر، وفاطمة علیها السلام. وروي أيضاً أنه لم يولد له بعد المبعث إلاّ فاطمة علیها السلام، وأنّ الطیب والطاهر ولدا قبل مبعثه (۱). انتهى .

یعنی: پیغمبر به نکاح آورد خدیجه را، و آن حضرت بیست و چند ساله بود، پس قبل از مبعث، آن حضرت را از خدیجه قاسم و رقیه و زینب و أمّ کلثوم، و بعد مبعث طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام متولّد شدند. و به روایت دیگر قبل مبعث طیب و طاهر، و بعد مبعث فاطمه علیها السلام متولّد شد .

تنبیه: بالنسبت به آنان که شواهد بین از قسم نص و شهرت بنوّت آنها از صدر اوّل إلى الآخر ثابت است، پس در قطعی الأنساب بودن آنها شکی نیست، پس این اولاد بلا فصل صلیبی طبقه اوّلی از مقطوعی الأنساب می باشند .

تذکره: ولادت پیغمبر عام الفیل هفده ربیع الأوّل در شعب ابی طالب، و نام پدرش عبدالله بن عبدالمطلب، و نام مادرش آمنه بنت وهب بن عبدمناف، و مدفنش در مدینه طیّبه بعد هجرت سنّه یازده، بیست و هشتم صفر می باشد .

سؤال: این اولاد اگر باقی می مانند، در سادات بودن آنها شکی نمی باشد، لکن کلام در این است که آیا آنها حجّه الله بعد نبی الله چون ائمّه هدی علیهم السلام از اولاد زهرا علیها السلام می بودند یا محجوج می بودند ؟

جواب: امری که مفقود بالأصالة باشد، تکلف و تفحص در آن بلا فائده ولا

غرض می باشد .

و ما می گوئیم: چون که نبوت و خلافت امری معهودی است نه موروثی، پس بعد ختم النبوة نبي ﷺ إلى الأبد اصلاً نمی باشد سمعاً إلاً خلافت، و خلافت هم معهودی من الله به ائمة اثنا عشر خاصه از علی تا مهدی عليهم السلام از ازل إلى الأبد می باشد، و دیگری را از برادران و پسران دخلی و دعویایی نمی باشد، چنانچه قصه محمد حنفیه با امام زین العابدین عليه السلام در باب خلافت کافی است (۱).

تنبيه: بنا بر این لازم شد که اگر آنها زنده باقی می ماندند، سادات خلق واجب التعظیم و الاجلال بلا شک بودند، و لکن تابع و محجوج و مقتدی ائمة هدی عليهم السلام چون خواهر خود فاطمه زهرا عليها السلام مکلف می بودند، ثم الله أعلم .

ایراد: پس آن چه از روایت خاصه و عامه چون صاحب وافی و مواهب لدنی از ابن عباس، و از انس بن مالک، روایت کردند: لو بقي ابن النبي ابراهيم لكان نبياً، و لکن لم يبق ؛ لأن نبیکم آخر الأنبياء .

و در مرویه عامه زیاده بر این قدر است: ولو عاش لكان صديقاً نبياً واعتقت أخواله من القبط .

جواب اول: قضیه شرطیه در فنّ موضوع و اصول قطع گردیده که مستلزم وقوع نمی باشد .

جواب ثانی: از خود خبر هویدا است به لفظ، و لکن کلمه استدراک است، پس مراد این شد که اگر ختم نبوت نمی بود البتّه او نبی می شد، و لکن ختم نبوت شده، و اگر او زنده می ماند صدیق می شد نه نبی .

جواب ثالث: این اخبار از گمان خود انس می باشد، و این حجّت نمی باشد؛

زیرا که لازم نیست که اولاد هر نبی نبی بشود، چون بسیاری از اولاد انبیا انبیا نشدند، و إلا همه أمم از آدم تا خاتم انبیا به میراث می شدند نه أمم .

در مواهب بعد این گفته: فذلك أي قول أنس باطل، وجسارة على الكلام في المغيبات، ومجازفة وهجوم على عظيم. انتهى.

اشکال: به عقود نکاح دختر گرفتن از شیخین و دادن دو دختر خود به ثالث، یا به علم نبی به نفاق آنها، یا به جهل نبی به حال و مال آنها بود، و به هر دو تقدیر ایراد بر اصل نبوت لازم می آید، پس جمیع آنچه کرده به وحی و علم کرده، چه او خاص صاحب «وما ينطق عن الهوى»<sup>(۱)</sup> می باشد، پس گمان به نفاق و کفر آنها کفر می باشد، و چگونه اطهر الطاهرین طیبات از نفس نفیسه دو دختر خود را به منافق کافری نجسی بدهد، و از رأس منافقین أنجس نجسین را در عقد خود بیارد؟

جواب اول: از مخالفین اینها بعض اعلام گفتند: که این مصاهرت در بین قبل نزول آیه تحریم نکاح کفار و منافقین واقع شده، پس نصّ لاحق مبطل و منافی امر واقع سابق نمی شود.

جواب ثانی: از بعض اعلام آن که کل شرایع از ابتدای آدم تا خاتم محکوم در عمل به ظاهر شریعت می باشند، و علم باطن در شرایع معمول نیست، پس بر منافقین به ظاهر اقرار و اعمال شرایع حکم به اسلام و لوازم آن جاری می باشد، لهذا این عقد هم به ظاهر طریقه واقع شده، و تا وقتی که منافی قطعی به ظاهر شریعت ثابت نمی شود حکم به حسب باطن کرده نمی شود.

و کافی است در این مرام قصه آدم به ابلیس، و قصه حضرت امیر علیؑ با ابن

ملجم که آنها کفر و نفاق آنها می دانستند، لکن معمول و مأمور به باطن نبودند، لهذا شهید به دست ابن ملجم شده، و حال آن که او را در مسجد بیدار و از اراده و فعل او با خبر داده، و شمیرش کلام به او نموده، و به صحابه فرمود که قبل صدور فعلی از او مؤاخذه و گیر و دار جایز نمی باشد.

جواب ثالث: علت در اکثر تکالیف شرعیه امتحان موافق از منافق می باشد، و إلاً به خدا عالم القلوب و الغیوب ظاهر و باطن یک سان منکشف می باشد، پس جایز است که ایقاع این امر برای امتحان و تحصیل اجتهاد مکلفین آینده تا قیامت می باشد، لهذا از نبی خود حال بعض منافقین را تا زمانی به غرض و حکمتی مستور دارد.

و مؤیدش آیه ﴿ومن أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم﴾<sup>(۱)</sup> می باشد، یعنی جمعی از اهل مدینه مدّتی مدید را گذرانیدند بر نفاق، یا محمّد تو آنها را نمی دانی و ما آنها را می دانیم.

و از جمله علل در کتمان حال نفاق آنها از نبی خود نمی باشد مگر امتحان و تمیز، و اظهار موافق از منافق از صدر اوّل تا آخر قیامت به اجتهاد و تحقیق.

جواب رابع: این مناکحه جانبین در بدایة اسلام واقع شده، که در آن وقت آن حضرت و اسلام نهایت قلیل و ضعیف مقهور اعادی کفار بود، و مشهود در هر بلد است که اگر شخصی از قومی دختری می گیرد و می دهد آن قوم بل اهل آن بلد و محلّه هم حامی آن شخص علیّ کلّ حال می باشند.

پس غرض در این مصاهرت تقویت اسلام در بدایت ولو به اظهار کثرت و تعداد سواد باشد، تا دفعتاً خصام و اعادی مسلمانان را قلیل و ضعیف شمرده بر

آنها حمله ور نشوند، این احوال را مقاتلین خوب تر می دانند، و آنها در لشکر خود سواد لشکر را به مردم بی کاره زیاد می کنند تا دشمن را قلیل شمرده جرأت و غلبه و حمله دفعتاً نکنند.

جواب خامس: این مناکحه به غرض تألیف و تثبیت منافقین و ندیدن واقع شد، چنان چه همین مروی در مشکات و در کتب صحاح عامه، چون جامع الأصول و غیر آن است.

و در نهایت ابن اثیر در شرح آن می گوید: في حديث أسماء بنت عميس «قيل لعلي: ألا تزوج ابنة رسول الله ﷺ، فقال علي عليه السلام: مالي صفراء ولا بيضاء، ولست بمأبور في ديني فيورّي بها رسول الله ﷺ عني، وإني لأول من أسلم. پس در شرح این گفته یعنی: لست غير صحيح في الدين، ولا المتهّم في الإسلام، فيتألّفني عليه بتزويجها إياي (۱).

یعنی: اسماء بنت عمیس به علی علیه السلام گفت: که چرا فاطمه علیها السلام را خواستگاری نمی کنی؟ حضرت امیر علی علیه السلام فرمود: من این وقت نه طلا و نه نقره دارم که صرف عروسی بنمایم، و نه من مأبورم یعنی و نه من مؤلف قلبم در دین تا دین دار سازد مرا رسول به دادن دختر خود به من، و من هر آینه اسلام و تصدیق از ابتدا الی حین کامل دارم، و ثابت بر دین خودم، بدهد دختر خود را یا ندهد، ایمان و اسلام تفاوت اصلاً نمی کند.

و در شرح مصابیح و در قاموس در لغت ابر در این حدیث گفته: و قول علی «ولست بمأبور في ديني» أي: لست بمتهم في ديني فيتألّفني النبي ﷺ بتزويجي فاطمه (۲).

(۱) نهایت ابن اثیر ۱: ۱۴.

(۲) قاموس فیروآبادی ۱: ۳۶۱.

یعنی: مراد از قول علی عليه السلام «ولست بمأبور في ديني» این است که من متهم در دین خود نیستم، تا که حضرت رسول صلى الله عليه وآله به تزویج دختر خود فاطمه مرا مؤلف قلب به سوی دین سازد.

تنبیه: مخالفین مشایخ می‌گویند: که این تعریض و تلویح و تصریح است به نفاق آنان که دخترها از آنها گرفت، و دخترها به او داد، و این سیر انبیاء سلف است، آیا نمی‌بینی که حضرت لوط به منافقین و کفار برای اصلاح و تألیف آنها به نداء بلند مکرر فرمود: ﴿يا قوم هؤلاء بناتي هنّ أطهر لكم﴾<sup>(۱)</sup>.

ای اُمّت و قوم من این دخترهای من پاک و پاگیزه ترند بگیری اینها را در نکاح خود، و غرضش تقویت دین و ترویج آئین ربّ العالمین به دادن دخترها بود تا به تألیف به اصلاح بیایند.

و از رساله ابانه في علة المصاهرة بالصحابه<sup>(۲)</sup> در جواب این مسأله و امثال این معضله به تفصیل مسطور و در این باب خاص و در آن معرکه است.

سؤال: اولاد بنات ثلاثه، آیا سیّد و مستحقّ خمس می‌بودند یا نمی‌بودند، چنان چه اولاد فاطمه عليها السلام سیّد و مستحقّ خمس اند؟

جواب: اولاد این بنات نه سید بودند، و نه خمس به آنها داده می‌شد؛ زیرا که شوهرهای این هر سه دختر هاشمی نبودند، بل ابوالعاص و عثمان اموی بودند نه هاشمی، و نه اولاد و نه آل رسول بودند.

بلی در اولاد فاطمه عليها السلام دو سبب اند: أحدهما علی عليه السلام به ذاته سید هاشمی ثانی اتین و شریک رسول از بدایت تا نهایت به مرتبه مستقلّه خلافت الله در غیر اسم نبوت بود. ثانیها بالاتفاق از خصائص علی و فاطمه عليها السلام است عقلاً و

(۱) سورة هود: ۷۸.

(۲) تألیف شیخ مفید است.



و جوب دادن خمس به سادات ..... ۱۶۵  
 شرعاً که اینها آل و اولاد آنها اولاد محمدند، پس در این مرتبه خواهران  
 فاطمه علیها السلام را دخلی نمی باشد، چنان چه از احادیث بالا دانستی .  
 تنبیه: از اولاد بلا فصل سید کائنات آنان که مختلف فیه نیستند آنها قطعاً  
 سیدند، اما در آنان که خلاف است آنها مشکوک فیه اند .

## باب

### در خمس سادات و تحریم صدقه بر آل محمد

بدان که خدا در قرآن و نبی صلی الله علیه و آله در سنت، خمس برای آل محمد مقرر کرده،  
 چه صدقه چرک مردم است بر آل محمد که اشرف خلائق اند حرام گردانیده در  
 قرآن ﴿واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى  
 والیتامی والمساکین وابن السبیل﴾ (۱) .

ملخص: آن که خمس مال غنیمت برای خدا و رسول او، و برای قریبان  
 محمد صلی الله علیه و آله که آتش می باشند، و برای یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله، و برای مسکینان آل  
 محمد صلی الله علیه و آله، و برای آنان که در راه معطل افتاده باشند .

در صحاح سته مروی است سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: إن هذه الصدقات  
 إنما هي أوساخ الناس، وأنها لا تحل لمحمد وآل محمد (۲) .

در موطأ مروی است، قال النبي صلی الله علیه و آله: لا تحل الصدقة لآل محمد، إنما هي  
 أوساخ الناس (۳) .

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این صدقات چرک مردم است، و آن حلال برای  
 محمد و آل محمد نیست .

(۱) سورة انفال: ۴۱ .

(۲) كنز العمال ۶: ۴۵۴ ح ۱۶۵۰۷ .

(۳) صحيح مسلم ۲: ۷۵۳ ح ۱۰۷۲، حدیث در موطأ مالک وجود ندارد .

در مسلم است که صحابه از زید ارقم پرسیدند اهل بیت آن حضرت زنان آن حضرت هستند، قال زید: لا، وأيم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثم يطلّتها، فترجع إلى أبيها وقومها، أهل بيته أصله، وعصبته الذين حرمت الصدقة عليهم<sup>(۱)</sup>.

زید گفت: به خدا قسم زوجات اهل بیت نیستند؛ زیرا که زن بعد طلاق رجوع به پدر و قوم خود می کند، و اهل بیت آن حضرت رگ و پی آن حضرت می باشد که بر آنها بعد از آن حضرت صدقه حرام گردیده.

در مسلم است که زید را پرسیدند، زید گفت: أهل بيته من حرم الصدقة عليهم بعده، وهم آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس، كل هؤلاء حرم الصدقة عليهم<sup>(۲)</sup>.

یعنی: اهل بیت آن حضرت آنانی اند که بر آنها بعد پیغمبر ﷺ صدقه حرام کرده شد، و آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس اند، چه بر همه اینها إلى القيامة صدقات و کفارات حرام کرده شد.

تنبیه: در اینجا واضح گردید که روزی آل محمد در اطیب و اطهر ارزاق مؤمنین مقرر گردیده، زهی سعادت آنان که مال طیب و طاهر دارند، و موفق گردیده انفاق و اطعام به نبی و به ذریه نبی کنند.

## باب

در کیفیت اثبات سیادت طبقه اصلیة اولیه

و آن فاطمه و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند

بدان که سیادت این سیزده معصوم هم علم یقینی بل حقّ یقینی، مثل سیادت

(۱) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۴ ح ۳۷.

(۲) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸.

حضرت رسول ﷺ می باشد به عقل و نقل .

إمّا عقل، پس من جمله آن اینها آل و اولاد رسول به اجماع اند، و آن کس که اولاد می باشد شکی نیست که ولد از نطفه می باشد، و نطفه لبّ لباب روح و اصل مایه بدن بالاتفاق می باشد عقلاً و سمعاً .

پس در اتحاد اصلی و حقیقی ولد و والدین شکی نمی باشد، مگر تفاوت در بعض لوازم خارجیّه عارضیه می باشد، و منافات در بعض لوازم عارضیه خارجیّه مستلزم منافات حقیقی نمی باشد، پس در اینجا محمد ﷺ سید و اولادش هم کلاً تا قیامت سید می باشند .

امّا عقلی دلیلی دیگر می باشد، که همه آنها ادّعی سیادت کردند، و آن کس که ادّعی نسب کند و معارضی و منافی قطعی نباشد او مصدوق در آن نسب است، و اینها «نحن اهل البيت، و آل محمد، و عتره محمد، و ذریه محمد»<sup>(۱)</sup> گفتند، و معارضی و منافی هم اصلاً و ابداً ندارند، پس واجب التصدیق اند .

امّا عقلی دلیلی دیگر دارند بر وجوب تصدیق در همه دعاوی و اقراریر، و آن حصول خلافة الله و خلافة الرسول در آنها می باشد، و آن کس که چنین باشد واجب است که معصوم، و منصوص بالقول و الفعل باشد .

امّا نصوص قولی بر خلافت و سیادت آنها از متفق علیه مختصری از احادیث نبوی به تو ذکر شد، و هکذا از سابق بر لاحق نصّ است که این پسر حسن خلیفه من و امام بر شماست، و حسین منی و أنا من حسین، و الحسن و الحسین ابناي، پس خلافت و سیادت آنها ثابت شد به صورت عین الیقین .

امّا نصّ فعلی بر سیادت و امامت و اولاد رسول بودن آنها معجزه از هر یکی

(۱) در روایات فراوان که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است .

از سیزده معصوم ثابت و منضبط می باشد، پس هر که منصوص بالقول و بالفعل بر دعوا باشد امامت و سیادت و نبوت و ابوت و صداقت آنها فی بینهم بعلم یقین بل بحق یقین ثابت و واضح گردید .

اشکال: دوازده معصوم علیهم السلام مع فاطمه علیها السلام بلا شک اولاد رسول اند، اما علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه در اولاد و عترت و ذریه رسول تواند شد؟ چه معلوم است که آن حضرت ولد عبدالله، و علی از ابوطالب است، بلی از بنی اعمام است، و ادخال او در آن خلاف واقع می باشد؟

جواب: بدان که اُمت را خلافی نیست، بل اجماع است که علی از آل و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، و اوّل و سیّد آنهاست، مختصر به دو دلیل :

أولهما: اجماع اُمت است که آیه تطهیر ﴿ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾<sup>(۱)</sup> دو دفعه نازل شد، یکی در یوم مباهله، دیگر مرتبه در خانه اُمّ المؤمنین حضرت اُمّ سلمه، و آن حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را زیر عبا گرفته، پیغمبر صلی الله علیه و آله دست برداشته دعا کرد که بار خدایا برای هر نبی آلی و اهلی مقرر می باشد، وهؤلاء أهل بیتی وخاصّتی، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا<sup>(۲)</sup> .

یعنی: همین چهار تن که زیر عبا من اند اهل بیت و خواص من اند، از اینها دور گردان ماده جمیع انواع پلیدی و معاصی را، و پاک گردان اینها را پاک گردانیدنی، حضرت اُمّ سلمه در آن وقت اراده ادخال سر خود تحت عبا من آن حضرت نموده، عرض کرد که من هم از اینان ام؟ آن حضرت سر عبا را از دستش گرفته فرمود: که نه و توبه مکان خود از ازواج رسولی، عاقبت توبه خیر است، و

(۱) سورة احزاب: ۳۳ .

(۲) احقاق الحق ۹: ۳۳ و ۳۸ و ۳۵۶

آیه تطهیر خاص در اینان نازل می‌باشد.

و به روایت ترمذی تا شش ماه، و به روایت درّ منثور تا یک سال با اصحاب خود به هر صبح به خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام رفته آیه تطهیر را هر روز می‌خواند، و بعد آن «سلمکم سلمی، و حربکم حربی» <sup>(۱)</sup> می‌فرمود.

ثانیها: نزد نزول آیه مؤدّت سابق حدیث متواتر شنیدی که صحابه گفتند بعد نزول آن: یا رسول الله آن اقارب تو کدام‌اند که محبت آنها خدا بر ما فرض عین گردانید؟ آن حضرت فرمود: آنها علی و فاطمه و حسنین‌اند، پس به این جهت خدا او را از آل و اهل بیت و عترت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شمرده و داخل نموده، و او را سید آنها گردانیده.

اما آل ما خود از آل یوول اولاً به معنی رجوع، چون که رجوع اصحاب عبا به جهت اقریب اکثر و منتهای همه امور اینها تا آن حضرت است، پس رجوع کسی که اکثر به آن حضرت باشد او آل است، و رجوع و نهایت اینها در همه امور ذاتی و صفاتی و کمالی و غیر اینها تا آن حضرت معلوم هر کس است، پس اینها آل آن حضرت در همه احوال‌اند.

اما عترت پس او در لغت به کسر اوّل نسل رجل و رهط و عشیره ادون و اقرب می‌باشد، پس علی علیه‌السلام اقرب رهط و قوم و خویشان و قریبان اوست، و آن هم معلوم هر کس است، پس علی علیه‌السلام به سبب قرب ذاتی او داخل در عترت که نسل او باشد شامل است.

اما آل و اهل در اصل یک لغت به معنی اصحاب قرابت قریبه ذاتی و عشیره قریبه، و به معنی قابلیت و لیاقت می‌باشد، و معلوم هر کس است که علی علیه‌السلام

اقرب قرائب و عشیره او، و اشد قابلیت و اکثر لیاقت در تحصیل کمالات داشت، پس علی علیه السلام اول و سید آل و اهل آن حضرت می باشد.

### باب

## در سیادت قطعی الأنساب طبقه ثانیه از اولاد و احفاد ائمه هدی علیهم الصلاة و السلام که آنها متصل بلا فصل اند

بدان که بالاخصار و الاجمال محض اسمای اولاد هر امامی در فصلی جداگانه اینجا ثبت می کنیم، تا نزد هر کس که این رساله برسد به اسهل وجه آن سید زاده انساب خود را بر حاشیه آن فصل تا به جد خود نوشته بگذارد.

بدان که امام زاده های بلا فصل، پس از بعض آنها صدور خطایا گاهی به جهل، گاهی به تقیه، و گاهی به حیر و خوف، و گاهی به عسر و مرض شده، پس به امام زاده ها متعرض شدن، و آنها را به تجریح و به بدی و تقبیح یاد کردن کمال جرأت و بی دینی است، یا به جهالت یا به عناد یا به غباوت و بغاوت می باشد، چه عاقبت و خاتمه آنها به خیر می گذرد و می باشد.

چنان چه از احادیث متفق علیه اُمت محمدی سابق شنیدی که پیغمبر فرموده: **إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَثْبِتَ قَائِمَكُمْ وَأَنْ يَهْدِيَ ضَالَّكُمْ، وَأَنْ يَشْبِعَ جَائِعَكُمْ** (۱).

در دیگر ایضاً فرمود: **مَنْ سَبَّ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّمَا يَرْتَدُّ عَنِ اللَّهِ وَالْإِسْلَامِ، وَمَنْ آذَانِي فِي عَتْرَتِي، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَمَنْ آذَانِي فِي عَتْرَتِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ** (۲).

متعرض آنها مودی خدا و ملعون مرتد، بر او جنّت حرام است.

أَيْضاً قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ عَتْرَةُ نَبِيِّكَ، فَهَبْ مَسِيئَتَهُمْ لِمَحْسَنَتِهِمْ، وَهَبِهِمْ لِي،**

(۱) کنز العمال ۱۲: ۴۲ ح ۳۳۹۱۰، احقاق الحق ۱۸: ۴۸۸ و ج ۲۴: ۶۴۴ و ج ۳۳: ۶۴.

(۲) احقاق الحق ۳: ۴ و ج ۹: ۴۳۵ و ۴۵۹.

سیادت قطعی الأنساب طبقه ثانیه ..... ۱۷۱  
ففعّل (۱).

بار خدایا گناه گار عترت نبی خود را به بخش برای محسن آنها، وبه من به بخش، پس بخشید.

ایضاً در تفسیر عیاشی، و نور الثقلین، و برهان، در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾ (۲).

یعنی: احدی از اهل کتاب نمی ماند مگر آنکه ایمان می آرد به دین و کتاب قبل از مردن او و به روز قیامت می باشد بر آنها گواه.

مروی است در تأویل این آیه از حضرت صادق علیه السلام، فقال: نزلت هذه فينا خاصة، إنه ليس رجل من ولد فاطمة عليها السلام يموت ولا يخرج من الدنيا حتى يقرّ للإمام (۳).

خلاصه: آن که آن حضرت فرمود: که این آیه خاصّ در ما بنی فاطمه عليها السلام نازل شد، که احدی از اولاد فاطمه عليها السلام از دنیا بر نمی آید مگر آن که اقرار به امام زمان خود و به دین و به قرآن ایمان آرد، و خاتمه او بالخیر می گذرد.

و احادیث بسیار به این مضمون اند که: إن الله حرّم فاطمة وذريتها ومحبيها على النار، وإن الله وعدني أن لا يدخل أحداً من أهل بيتي وذريتي في النار (۴).

لهذا اساطين علما خصوص از اراکین (۵) متأخرین، چون عماد الاسلام صاحب جواهر، و خاتمة الأصوليين سرکار شیخ مرتضی انصاری، و از

(۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۳، احقاق الحق ۹: ۵۱۰-۵۱۱.

(۲) سورة نساء: ۱۵۹.

(۳) تفسیر برهان بحرانی ۲: ۳۵۱ ح ۴ و تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳-۲۸۴ ح ۳۰۰.

(۴) احقاق الحق ۱۰: ۱۲۴ و ج ۱۹۶: ۲۵ و ج ۳۳: ۳۰۵.

(۵) اراکین جمع رکن.

۱۷۲..... السادة في سيادة السادة

معاصرین ابو الفقهاء جناب شیخ زین العابدین مازندرانی آدم الله وجوده، به واسطه ثقات و عدول مسموع گردیده که به جواب سائلین در باب محمد حنفیه و زید شهید و جعفر ثانی نوشتند و به زبان فرمودند: که معاندان دین لا تعدند تا احصاء آنها، امید است که حضرت حجّت علیّه ظاهر خواهد شد، پس از خود آن حضرت دریافت کن، و زبان خود را از تعرض امام زاده ها خصوص از اولاد بلا فصل به بند، و تفویض امر آنها الی آبائهم علیهم السلام به نما، چنان چه در ذخیره شیخ معاصر تصریح به همین فرموده.

### فصل

در کلّ اولاد صلبی حضرت امیر علیّه از حضرت زهراء علیّه

### و از غیر او

بدان که جماعتی از ائمه علماء أنساب، چون محمد بن إسحاق، و کلبی، و والد او، و ابن جوزی در صفوه<sup>(۱)</sup>، و نبیره او در تذکره<sup>(۲)</sup>، و ابن طلحه در مطالب السؤل<sup>(۳)</sup> اولاد حضرت امیر علیّه از سیّده النساء و از غیر سیّده از زنان دیگر سی و چهار مع السقط<sup>(۴)</sup> نوشته اند.

اما اولاد ذکور پانزده نوشته اند: ۱- امام حسن علیّه، ۲- امام حسین علیّه، ۳- محسن که اسقاط شده، ۴- محمد الأكبر معروف باین الحنفیه، ۵- أبوبکر، ۶- العباس، ۷- عثمان، ۸- جعفر، ۹- عبدالله، ۱۰- محمد الأصغر، ۱۱- یحیی، ۱۲- عون، ۱۳- عمر، ۱۴- محمد اوسط، ۱۵- معطل.

(۱) صفة الصفوه ابن جوزی ۱: ۱۳۰-۱۳۱.

(۲) تذكرة الخواص سبط ابن جوزی ص ۵۴-۵۵.

(۳) مطالب السؤل ابن طلحه شافعی ۱: ۲۶۱.

(۴) یعنی حضرت محسن شهید علیه السلام.



اولاد صلبی حضرت امیر علیؑ ..... ۱۷۳

اما اناث پس از آنها: ۱- زینب کبری، ۲- أمّ کلثوم، ۳- أمّ الحسن، ۴- رمله کبری، ۵- أمّ هانی، ۶- میمونه، ۷- زینب صغری، ۸- رمله صغری، ۹- أمّ کلثوم صغری، ۱۰- رقیه، ۱۱- فاطمه، ۱۲- امامه، ۱۳- خدیجه، ۱۴- أمّ الکرام، ۱۵- أمّ سلمه، ۱۶- أمّ جعفر، ۱۷- نفیسه، ۱۸- دختری دیگر که صغیره مرده لهذا نامش را نوشتند.

در تذکرة الخواص نبیره جوزی، از لیث بن سعد نقل کرده آن دختر رقیه باشد (۱).

اما اسماء مادران اینها، پس فاطمه زهراء علیها السلام سیدة النساء مادر حسنین علیهما السلام و زینب کبری و أمّ کلثوم کبری و محسن می باشد، و این اشرف و اکمل کل طبقات اوائل و اواخر می باشد، چه در اینها همه شرافات جدی و جدّه و پدری و مادری مع شرف خود آنها جمع است، و در اولاد دیگر خود حضرت رسول ﷺ جمع کل نمی باشد، لهذا به این اصحاب کسا و ذریه فاطمه علیها السلام شرف السادات و اطیب الطیین در شریعت و طریقت نامیده اند و می گویند.

پس از این گفتند: که بعد از حسنین و ائمه علیهم السلام آن کسی که افضل علویه و امام زاده می باشد من جهة الذات و الکمالات او محمّد اکبر معروف بابن الحنفیه، و اسم مادرش خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه می باشد.

و اسم مادر عییدالله ابوبکر لیلا بنت مسعود می باشد.

و اسم مادر عباس و جعفر و عبدالله أمّ البنین بنت حزام بن خالد می باشد.

و بعد ابن الحنفیه این هر سه برادر خصوص عباس فیض شهادت و صیت دین

و دنیا برده.

و اسم مادر يحيى و عون اسماء بنت عميس مى باشد .

و اسم مادر محمد اوسط امامه بنت ابي العاص دختر زينب بنت رسول ﷺ دختر خواهر فاطمه عليها السلام كه پيغمبر او را در نماز بر شانه خود حمل نموده نماز خوانده، به وصيت فاطمه عليها السلام حضرت امير عليه السلام او را به عقد خود آورد تا حفظ دخترهاى زهرا عليها السلام نمايد .

و اسم مادر أم الحسن و رمله كبرى أم سعيد بنت عروه، همه اينها منكوحه به عقد دائم بودند، و بقیة اولاد حضرت امير عليه السلام را مادران متعدد أمهات اولاد بودند .

و وقت شهادت چهار حرّه: امامه بنت ابي العاص، و ليلا بنت مسعود تميميه، و اسماء بنت عميس خثعميه، و أم البنين كلايه، و أمهات الأولاد و هيجده جاريه موجود بودند .

اما نزد جمهور اماميه، چون شيخ مفيد (۱)، و ابن شهر آشوب (۲)، و قطب الدين راوندى، و سيّد مرتضى رازى، و غيرهم، اولاد ذكور حضرت امير عليه السلام:  
 ۱- حضرت امام حسن عليه السلام، ۲- حضرت امام حسين عليه السلام، ۳- زينب كبرى،  
 ۴- زينب صغرى كه مكنتى بأم كلثوم، و اسم مادر اينها حضرت بتول دختر حضرت رسول عليهم السلام مى باشد ۵- محمد حنفيه، و اسم مادر او خوله بنت جعفر بن قيس الحنفيه مى باشد، ۶- عمر، و خواهرش رقيه هر دو توأم يك جا معاً متولد شده اند، و اسم مادر اينها أم حبيب بنت ربيعه مى باشد .

۷- عباس، ۸- جعفر، ۹- عثمان، ۱۰- عبدالله، هر چهار شهيد با برادر خود سيّد الشهداء در كربلا شدند، و اسم مادر اينها أم البنين بنت حزام بن خالد بن دارم

(۱) ارشاد شيخ مفيد ۱: ۳۵۴-۳۵۵ .

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۰۴-۳۰۵ .

می باشد.

۱۱ - محمد اصغر مکنّا به ابوبکر. ۱۲ - عبدالله هر دو شهید در کربلا شدند،

واسم مادر اینها لیلا بنت مسعود دارمیه می باشد.

۱۳ - یحیی، واسم مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه می باشد.

۱۴ - أمّ الحسن، ۱۵ - رمله، واسم مادر اینها أمّ سعید بنت عروة بن مسعود

ثقفی می باشد.

۱۶ - نفیسه، ۱۷ - زینب صغری، ۱۸ - رقیه صغری، ۱۹ - أمّ هانی، ۲۰ - أمّ

الکرام، ۲۱ - جمانه بالجیم والنون مکنّا به أمّ جعفر، ۲۲ - امامه، ۲۳ - أمّ سلمه،

۲۴ - میمونه، ۲۵ - خدیجه، ۲۶ - فاطمه، همه اینها از أمّهات متعدّده دیگر

می باشند.

نزد جمعی از عامّه و کلّ خاصّه محسن هم از اولاد حضرت زهراؑ سقط

شده، ثمّ الله اعلم<sup>(۱)</sup>.

تنبيه: جمعی از اینها عقبی دارند.

اما ولادت حضرت امیر علیؑ در درون کعبه برای اکرام و تعظیم و اجلال او

من الله تعالی، سیزدهم رجب سنه سی از عام الفیل.

اما شهادت آن حضرت بیست و یکم از ماه رمضان، به دست ابن ملجم از

خوارج مرادی، بعد از چهل سال از هجرت می باشد.

اما مزار آن حضرت در نجف اشرف که الآن محلّ آمد و رفت زائران علی

المشهور بین الامّت است.

واسم مادر حضرت امیر علیؑ فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف می باشد،

(۱) والله أعلم بما جرى على فاطمة الزهراءؑ من المصائب في شهادة ابنها محسن.

ومزار او در مدينة طيبة در جتّ البقيع<sup>(۱)</sup> محلّ زیارت حجّاج و زوّار إلى حين می باشد.

## فصل

در اولاد ابو محمد امام حسن المجتبی بن علي المرتضی عليه السلام

بدان که نزد اکثر نسابه اولاد آن حضرت مرد و زن پانزده اند.

امّا نزد ابن طلحه<sup>(۲)</sup> اسماء ذکور او: ۱- حسن مثنی، ۲- زید، ۳- حسین، ۴- عبدالله، ۵- عبدالرحمن، ۶- عبیدالله، ۷- إسماعیل، ۸- محمد، ۹- یعقوب، ۱۰- جعفر، ۱۱- طلحه، ۱۲- حمزه، ۱۳- ابوبکر، ۱۴- قاسم.

امّا به قول ابن طلحه و جمعی دیگر از نسابه به غیر از حسن مثنی و زید از احدی عقب و اولاد نمانده.

امّا اناث، و آن دختر واحد أمّ الحسن است.

در عمدة الطالب از مردان و زنان از عبیدلی پانزده نقل کرده، و به جای جعفر عمر آورده<sup>(۳)</sup>.

و امّا اناث از این عدد پنج گفته: ۱- أمّ الحسین رمله، ۲- أمّ الحسن، ۳- فاطمه، ۴- أمّ سلمه، ۵- أمّ عبدالله. و بعضی دیگر رقیه را افزوده اند.

شیخ مفید<sup>(۴)</sup> و غیره از امامیه پانزده مرد و زن گفته اند: ۱- زید، ۲- أمّ الحسن، ۳- أمّ الحسین دو خواهر زید، و اسم مادر اینها أمّ بشیر بنت أبي مسعود بن عقبه بن عمرو بن ثعلبة الخزرجية. ۴- حسن، و اسم مادرش خوله بنت منظور الفزاریه

(۱) در کنار ائمة چهارگانه معصوم مدفون است.

(۲) مطالب السؤل ابن طلحة شافعی ۲: ۴۱.

(۳) عمدة الطالب ص ۷۵.

(۴) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۰.

اولاد حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام ..... ۱۷۷

می باشد، ۵- عمرو بن الحسن، ۶- قاسم، ۷- عبدالله دو برادر عمرو می باشند، و مادر اینها اُمّ ولد جاریه می باشد ۸- عبدالرحمن، و مادر او هم اُمّ ولد می باشد، ۹- حسین ملقب به اثرم، ۱۰- طلحه برادر حسین، ۱۱- فاطمه خواهر حسین و طلحه می باشد، و اسم مادر اینها اُمّ اسحاق بنت طلحة بن عبدالله التیمی، ۱۲- اُمّ عبدالله، ۱۳- فاطمه، ۱۴- اُمّ سلمه، ۱۵- رقیه، و این سه از اُمّهات الاولاد متعدده می باشند.

سؤال: شیخ عبدالقادر جیلانی آیا از اولاد حسن مثنی هست یا نه؟

جواب: این هیچ مدان تا این وقت از کتب امامیه قولی و خبری و روایتی بر اینکه او سید باشد، و نه خلافتی در اسناد او الی الامام.

و جمعی از معاصرین شنیدم که می فرمودند: کافی است برای او همین که مشهور به شیخ عبدالقادر می باشد، چه سید زاده را خلف و سلف به اسم شریف یا به علوی یا به فاطمی، یا به هاشمی ذکر می کنند، و لفظ شیخ در غیر سادات الی حین اطلاق و استعمال می شود، و در هند و نواحی آن شیخ بر آن کس اطلاق می شود که از کفر مسلمان شده باشد.

و می گویند: که شیخ مزبور صوفی فقیر مسلک وحدت وجودی محض بود. و در کتاب غنیة خود، در فصلی از فصول عاشورا گفته، خلاصه او آن که: یوم عاشورا یوم العید از قدیم است، چرا او را یوم الحزن قرار دادند، اگر برای شهادت سید الشهداء باشد، پس اکمل و افضل از حسین از انبیا و خلفا شهید شده اند، پس چرا یوم الشهادت آنها را یوم الحزن قرار نداده اند، بل باید یوم السرور و الصیام و غیر ذلك آن را بگردانند، و به کتابش رجوع کن در آن هدیانات دیگرند، حالتش دریافت خواهد شد.

پس کسی که یوم الشهادة سید الشهداء علیه السلام را یوم السرور و العید قرار دهد،

تابع بنی أمیه و یزید می باشد، چه آنها روز عاشورا را صوم و عید و یوم السرور و المصافحه گرفتند .

در زبر الأنساب عبدالرحمن اصفهانی یکی از مشایخ انساب، و احد ائمه سیر اهل سنت معروف می باشد، در باب انساب قریش در فصول هوشمی، بعد نقل انساب متقرّرة این شخص می گوید: که جماعتی از نسابه در مکه با من مباحثه در نسب شیخ مزبور کردند، و من نقل به آنها از کتب انساب کردم، أما کون الشیخ عبدالقادر الجیلانی هاشمياً أو فاطمياً، ففي أهل الأنساب خلاف، والأصحّ أنه غیر ثابت<sup>(۱)</sup> انتهى .

یعنی: بودن عبدالقادر از قوم هاشمی یا فاطمی در اهل انساب دو قول است: احدهما او سید است، ثانیهما او غیر سید است، و صحیح تر همین است که سیادت او غیر ثابت است، بلی اهل سنت هم در نسب اصلی او دو قول دارند، که عبدالقادر آیا از اولاد محمد ابن رومیه هست، یا از اولاد عجمی جنگی دوست یا چنگ دوست نام است .

در عمدة الطالب احمد بن علی مهنائی که معروف از نسابین اهل سنت<sup>(۲)</sup> است گفته: وقد نسبوا إلى عبدالله بن محمد بن یحیی بن محمد ابن الرومیة محیی الدین عبدالقادر الجیلانی، فقالوا: هو عبدالقادر بن محمد جنکی دوست بن عبدالله المذكور، ولم يدع الشیخ عبدالقادر هذا النسب ولا أحداً من أولاده، وإنما ابتدأ بها ولد ولده القاضي أبو الصالح نصر بن أبي بكر بن عبدالقادر، ولم یقم علیها بینة، ولا عرفها له أحد، علی أنّ عبدالله بن محمد بن یحیی رجل حجازي لم یخرج عن الحجاز، وهذا الاسم اعجمی صریح، یعنی جنک دوست، و مع ذلك فلا طریق إلى

(۱) کتاب زبر الأنساب اصفهانی در دسترس این جانب نمی باشد .

(۲) ثابت نشده است که ایشان از اهل سنت باشد .

اثبات هذا النسب إلا بالبيّنة الصريحة العادلة، وقد أعجزت القاضي أباصالح، وأقرّ بها عدم موافقة جدّه عبدالقادر وأولاده له، والله سبحانه أعلم<sup>(۱)</sup>. انتهى عين كلامه.

حاصل كلام: آن که اهالی انساب عبدالقادر را گاهی منسوب به رومیه، و گاهی منسوب به چنگی دوست ساختند، و به این سبب خود عبدالقادر و اولاد او ادّعا نکردند، بل نبیره او قاضی ابوصالح نصر بن ابی بکر این ادّعا کرده بود، و احدی به آن نسب عارف نبود، چه عبدالله رومیه حجازی بود، و گاهی از حجاز بر نیامده، و جنگ دوست عجمی صریحی می باشد، مع ذلك طریقی در اثبات آن نمی باشد مگر به بیّنه صریحه عادلّه، و به تحقیق من عاجز ساختم نبیره او را، و اقرار کرد به آن که جدّم عبدالقادر و اولاد او موافق او و مدّعی به این نسب نمی باشد، ثمّ الله اعلم بحقایق الأحوال.

تنبیه: مع ذلك سعادت ابدی دارین منوط به صحّت اسلام و ایمان می باشد نه به سیادت، چه بسا سادات که عقیده و ایمانشان درست و صحیح نمی باشد بدل هیزم در جهنّم می سوزند، و امور شعبده ورقی و منتریات کرامت و سعادت نمی باشد.

تتمّه: ولادت با سعادت حضرت امام حسن علیه السلام در مدینه در سنّه سوم هجرت نزد جمهور، و وفاتش در چهل و نه، یا در پنجاهم بیست و هشتم یا ششم ربیع الأوّل علی خلاف، و مدفون در جنّه البقیع نزد جدّه خود فاطمه بنت اسد بالاتفاق می باشد، و در شهادتش سبب معاویه به واسطه جعده زوجه اش به اتفاق جمهور سیر و تواریخ می باشد.

۱۸۰..... السادة في سيادة السادة

در تذکره نبیره جوزی از شعبی روایت کرده که زوجه آن حضرت جعده نام  
إنما دس إليها معاوية، فقال: سمي الحسن وأزوجك يزيد، وأعطيك مائة ألف  
درهم، فلما مات الحسن عليه السلام، فطلبت إنجاز وعده، فقال معاوية: إنني أحب يزيد  
وأرجو حياته، ولولا ذلك لزوجتك إياها <sup>(۱)</sup>.

خلاصه: به وعده معاویه و به امر او زوجه آن حضرت جعده نام امام  
حسن عليه السلام را به زهر کشت، پس از شهادت آن حضرت جعده از معاویه انجام  
وعده خواست، آن ملعون به او گفت: که من یزید را دوست می دارم و طالب بقای  
او می باشم، و اگر این نبود البته تو را به عقد او می آوردم.

### فصل

#### در اولاد امام حضرت ابی عبدالله الحسین عليه السلام

بدان که جمعی از نسابه و علما فرمودند: که اولاد سیّد الشهداء عليه السلام ده نفر  
بودند، و شش نفر مرد از آن و چهار زن بودند.

اما از جمله مردان: ۱ - علی اکبر شهید در کربلا با پدر، و اسم مادرش آمنه  
بنت ابی مرّة بن عروة بن مسعود الثقفي، و به گمان شیخ مفید <sup>(۲)</sup> همین امام  
زین العابدین عليه السلام، مادرش شاه زنان بنت کسرا یزدجرد، و عقب از همین  
حضرت می باشد، این اکبریت خلاف مشهور در فن انساب و مغازی و نبذی از  
صحاح حدیث می باشد.

۲ - علی اوسط، و او امام زین العابدین و سیّد الساجدین عليه السلام، از همین عقب  
ائمه و غیر ائمه می باشند، و اسم مادرش در آن خلاف کردند، نزد جریر طبری

(۱) تذکره سبط ابن جوزی ص ۲۱۱.

(۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۵.



غزاه، نزد مبرّد سلافه<sup>(۱)</sup>، به هر دو صورت دختر کسرا بود، نزد جمعی از خاصّه و عامّه شاه زنان بنت کسرا یزدجرد بن شهریار بن پرویز سلاطین ایران باشند، نزد دیگر شهربانویه .

در عمدة الطالب و در ارشاد شیخ مفید و غیر اینها از ابن مغزلی و سیر روایت کردند: که حارث<sup>(۲)</sup> بن جابر جعفی را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مشرق فرستاده بود، فإنّ الحارث بعث إلى أمير المؤمنين علیه السلام ابنتی یزدجرد بن شهریار، فأخذهما وأعطى أحدهما علي ابنه الحسين، وهي شاه زنان، فأولدها زين العابدين علیه السلام، وأعطى الأخرى لمحمّد بن أبي بكر، فأولد منها القاسم، فكان علي والقاسم ابنا خالة<sup>(۳)</sup> .

پس حارث دو دختر یزدجرد بن شهریار نزد حضرت امیر علیه السلام فرستاد، و آن حضرت شاه زنان را به عقد امام حسین علیه السلام در آورد، و سید الساجدین علیه السلام پیدا شد، و دختر دیگر را به محمّد ابوبکر داد، پس قاسم پیدا شد، و این هر دو با هم پسر خاله‌اند. و همین در بحار از کلینی نقل کرده<sup>(۴)</sup> .

اشکال: مشهور است که به فتح عمر این دو دختر به دست آمدند، و عمر یکی را به حسین علیه السلام، و دیگر به ابن عمر یا محمّد ابوبکر داد، پس اینها اگر امام ظالم یا ظلمه بودند، پس تصرف شهربانو برای امام حق چگونه جایز باشد؟  
جواب: علماء این ملت گفته‌اند، و ما به غیر آن می‌گوئیم، که در شریعت مقرر است که اگر به غیر اذن امام قتال کند، و همه آنچه به غارت آورده کل آن مال

(۱) عمدة الطالب ص ۲۳۵ از طبری و مبرّد .

(۲) در عمده: حریث .

(۳) عمدة الطالب ص ۲۳۵ و ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۷ .

(۴) أصول کافی ۱: ۴۶۶ .

۱۸۲..... السادة في سيادة السادة

مال امام زمان می باشد، و اینها به غیر اذن و لا اشاره امام زمان که علی علیه السلام فی الواقع بود قتال کردند، یا به اذن و اشاره او، و بر اول حق خود به اهل حق رسید، و بر ثانی که قتال بلا اذن باشد حلال، چه خمس اهل بیت هم در آن بود، پس به خمس شهربانو آمده، به هر دو تقدیر اشکال ندارد.

و بالفرض که غیر این دو صورت باشد، پس در آن وقت هم آنچه به اهل بیت به صورت غلام و کنیز داده شد، آن حضرت چه از عمر یا از حارث گرفته رق شده، و بعد آن آزادش کرد، و بعد آن به اختیار او نکاح با او کرد، باز هم اشکال ندارد، تبصر.

۳- پسر سوّم علی اصغر بود، و او هم در کربلا با پدر خود امام حسین علیه السلام شهید شد، و اسم مادرش به روایت شیخ مفید<sup>(۱)</sup> لیلان بنت ابی مرّة بن عمرو بن مسعود الثقفی می باشد.

۴- جعفر، او عقب ندارد، چه وفات او در زمان پدرش سیّد الشهداء علیه السلام شد، و اسم مادرش سلافه قضاغیه می باشد.

۵- عبدالله رضیع، بر دست پدر در کربلا به سهم حرملة کاهلی شهید شد، و اسم مادرش به روایتی رباب می باشد.

۶- محمّد، در تذکرة الخواص آورده که او هم با پدر خود شهید شد<sup>(۲)</sup>.

اما دختران آن حضرت چهار بودند: ۱- زینب، به روایت ابن طلحه<sup>(۳)</sup>.

۲- فاطمه، و مادرش أمّ إسحاق بنت طلحة بن عبدالله<sup>(۴)</sup> تیمیه می باشد. ۳- أمّ

---

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۵.

(۲) تذکرة الخواص ص ۲۷۷.

(۳) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۶۹.

(۴) در تذکره: عبیدالله.

عبدالله. ۴ - سکینه، و اسم مادرش رباب بنت امرء القیس بن عدی کلیبه معدیبه می باشد، و همین مادر عبدالله می باشد نزد اهل انساب بالاتفاق.

و بالجمله همه این دخترها بعد سید الشهداء علیه السلام زنده موجود بودند، و از شوهرهای خود اولاد دارند. اما سکینه متعدد شوهر کرد، اول مصعب بن زبیر و از او دختری ماند فاطمه نام، پس او کشته شد، پس از او عبد الله بن عثمان بن حکیم بن حزام، پس ولدی از او عثمان نام شد، پس از او اصبع بن عبدالعزیز، و در ایام هشام بن عبدالملک مرد.

تنبیه: ولادت سید الشهداء علیه السلام در مدینه سوّم یا پنجم شعبان یا نصف شعبان در سنه چهارم هجرت و آخر ربیع اوّل سنه سوّم هجرت به قول شهید در دروس<sup>(۱)</sup>، یا سیزدهم ماه رمضان، و شهادت در سنه شصت و یک از هجرت به روز عاشورا محرم روز جمعه یا شنبه، و مدفون در موضع کربلا جای شهادت که الحال محلّ زیارت همان جا می باشد، و در ایام عمر شریف و یوم ولادت و اسماء ازواج مطّهرات نیز خلاف است.

## فصل

در عدد و اسماء اولاد سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام  
بدان که نزد جمعی منهم ابن طلحه<sup>(۲)</sup> اولاد آن حضرت کل به غیر اناث نه نفر بودند: ۱- ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام. ۲- زید شهید بکوفه. ۳- عبدالله. ۴- عبیدالله. ۵- حسن. ۶- حسین. ۷- علی. ۸- عمر. ۹- علی.  
در تذکرة الخواص<sup>(۳)</sup> زنان و مردان هفده آورده: ۱- الحسن. ۲- الحسین الأكبر.

(۱) دروس شهید اوّل ۲: ۸.

(۲) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۹۸.

(۳) تذکرة الخواص ص ۳۳۲.

۳- أبو جعفر امام محمد باقر عليه السلام. ۴- عبدالله، واسم مادر اينها أم عبدالله بنت امام حسن مجتبی عليه السلام می باشد. ۵- عمر. ۶- زيد مقتول. ۷- علی. ۸- خديجه، و مادر اينها أم ولد می باشد. ۹- حسين الأصغر. ۱۰- أم علی معروفه به تغلیبه، و مادر اينها أم ولد می باشد. ۱۱- کلثوم. ۱۲- سليمان. ۱۳- مليکه، و مادر اينها أم ولد می باشد. ۱۴- قاسم. ۱۵- أم الحسن. ۱۶- أم البنين. ۱۷- فاطمه، و از مادرهای متعدده أمهات الاولاد می باشند.

در ارشاد پانزده ذکر کرده: أبو جعفر امام محمد باقر عليه السلام، اما مادرش أم عبدالله نامش فاطمه دختر حضرت امام حسن عليه السلام می باشد. و عبدالله، و حسن، و حسين، اما مادر اينها أم ولد می باشد، و زيد، و عمر، اما مادر اينها هم أم ولد می باشد، و حسين اصغر، و عبدالرحمن، و سليمان، اما مادر اينها أم ولد می باشد، و علی اصغر، همه این پسرانش می باشد. و خديجه، اما مادر اينها أم ولد می باشد، و محمد اصغر، و فاطمه، و عليه، و أم کلثوم، اما مادر اينها نیز أم ولد می باشد (۱).

تنبیه: ولادت امام علی زین العابدین عليه السلام در مدینه قبل از شهادت جدش حضرت امیر عليه السلام دو سال در سنه سی و هشت هجری می باشد.

اما وفاتش در سنه پنجاه و نه از هجرت به زهر ولید بن عبدالملک به قول کفعمی و اکثر، و به قولی به زهر هشام بن عبدالملک، و در جنت البقیع نزد جدّه خود فاطمه بنت اسد و عمّ خود حضرت امام حسن عليه السلام و عمّ رسول صلی الله علیه و آله عباس بن عبدالمطلب در یک گنبد مدفون می باشند.

اشکال: زيد بن علی آیا خروج بلا اذن امام جعفر صادق عليه السلام کرده، بل به

برادر خود حضرت باقر علیه السلام و به حضرت صادق علیه السلام حاسد هم می گفت و بلا اذن او بر آمده و آخر کشته شد.

جواب اول: همه ائمه زاده به غیر ائمه هدی علیهم السلام نه حجّت اند و نه معصوم، پس غیر معصوم جایز الخطایا می باشد، و ما را غرض اثبات انتساب اینها تا ائمه است نه غیر آن.

ثانی: آنچه از امام زاده ها خطایا و معاصی صادر شدند او مفوض الی آبائهم است، و صورت تعرّض بر اینها به سبب آیات قرآنی و احادیث نبویه و ائمه به طرق خاصّه و عامّه نمی باشد، مع ذلك تأویل آنها اگر ممکن باشد مأول، و الاّ سکوت لازم بر ما کافّه مکلفین است. اما در باب شهادت او اخبار وارد است که حضرت صادق علیه السلام به سمع آن آب از چشمش بر آمد، بل در بعض آن رحم الله عمّی فرمود<sup>(۱)</sup>، و برای ما همین قدر بس است.

### فصل

#### در اولاد حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام

بدان که ابن طلحه گفته: سه پسر و یک دختر داشت<sup>(۲)</sup>.

در تذکرة الخواص شش گفته: ۱- ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام.

۲- عبدالله، و مادر اینها امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر می باشد.

۳- ابراهیم، و مادرش امّ حکیم بنت اسد بن المغیره بن الأخنس بن شریق

می باشد. ۴- علی. ۵- زینب، و مادر اینها امّ ولد می باشد. ۶- امّ سلمه، مادرش امّ

ولد. و نسل و عقب او از اولاد صادق علیه السلام می باشد<sup>(۳)</sup>.

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۷۱-۱۷۳.

(۲) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۰۶.

(۳) تذکرة الخواص ص ۳۴۱.

نزد شیخ مفید هفت اولاد می باشند، و او عبیدالله را زیاد کرده (۱).

تنبیه: ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه طیبه یوم دوشنبه سوّم صفر سنّه پنجاه و هفت از هجرت .

و سبب وفاتش به قولی به زهر عبدالمک بن مروان در یک صد و چهارده، و به قولی یک صد و هفده، به روز شنبه هفتم ذی الحجّه، و به روایت شهید (۲) سنّه شانزده و یک صد بوده، و این را جابر انصاری دیده و سلام پیغمبر به امام محمد باقر علیه السلام رسانیده، و مدفون در جنّت البقیع نزد جدّه و عمّ خود امام حسن و پدر خود زین العابدین علیهم السلام می باشد.

### فصل

#### در عدد و اسماء اولاد حضرت امام صادق علیه السلام

بدان که نزد ابن طلحه اولاد آن حضرت کل هفت نفر، و شش از آن پسر، و یکی دختر می باشد (۳).

و نزد نبیره جوزی (۴) و شیخ مفید ده اولاد از پسر و دختر داشت: ۱- اکبر اولادش اسماعیل اعرج و معروف به افطح. ۲- عبدالله. ۳- أمّ فروه، و مادر اینها فاطمه دختر حسین الأثرم بن حسن بن علی بن ابي طالب می باشد. ۴- امام موسی کاظم علیه السلام. ۵- إسحاق. ۶- محمد معروف به دیباج به جهت حسن صورت او می باشد، و مادر اینها أمّ ولد می باشد. ۷- عبّاس. ۸- علی. ۹- اسماء.

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۷۶.

(۲) دروس شهید اوّل ۲: ۱۲.

(۳) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۱۷.

(۴) تذکرة الخواص ص ۳۴۶-۳۴۷.

۱۰- فاطمه. و مادرهای اینها اُمّهات متعدده می باشند (۱).

و واقدی هم همین ثبت کرده (۲).

و مروی است که حضرت صادق علیه السلام اسماعیل را بسیار دوست از همه اولاد داشت، و به موت او نهایت به جزع و فزع آمد حتّی به موت او مدّتی اعتزال اختیار کرده بود (۳).

تنبیه: اما همه اینها نوشته اند که نسل آن حضرت از محمّد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام باقی مانده.

تنبیه: ولادت آن حضرت در مدینه به سنّه هشتاد و سه، و به قول ابن طلحه (۴) در سنّه هشتاد شده، و در سؤال در سنّه چهل و چهار و یک صد.

و به روایتی به زهر منصور دوانقی به دار البقا منتقل گردیده، و در جنّت البقیع نزد عمّ و جدّ خود امام حسن و زین العابدین و محمّد باقر علیه السلام مدفون گردیده.

شیخ مفید فرموده: که مادرش اُمّ فروه فاطمه نام دختر قاسم پسر محمّد پسر ابوبکر می باشد (۵).

در دروس فرموده: ولادت حضرت صادق علیه السلام در مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الأوّل در سنّه هشتاد و سه، و وفات او به قولی نصف رجب روز دوشنبه در سنّه یک صد و چهل و هشت حاصل شده (۶).

---

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۰۹.

(۲) عمده الطالب ص ۲۳۹.

(۳) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۰۹.

(۴) مطالب السؤل ۲: ۱۱۰.

(۵) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۷۶.

(۶) دروس شهید اوّل ۲: ۱۲.

اشکال: حضرت جعفر عليه السلام چرا خاص به صادق ملقب گردید؟ و حال آن که همه اینها صادق به وجود عصمت و طهارت اند.

جواب: از احقر العباد آن که چون در عهد آن جناب هارون رشید غیر او چهار امام کذاب را به جعل مقابل آن حضرت مقرر کرده بود، لهذا امام جعفر عليه السلام به امام صادق ملقب از ابتدا و مشهور با اینها برای همین من الله بر السنة خواص و عوام گردید، اگرچه در حدیث علت دیگر ذکر شده <sup>(۱)</sup>، و لکن این جواب بلا معارضه معقول و انساب و اقوامی باشد.

### فصل

#### در عدد و اسماء اولاد ابوالحسن امام موسی کاظم عليه السلام

بدان که ابن طلحه گفته: سی و هشت اولاد بودند، اما ذکور آنها بیست نفرند:

- ۱- علی معروف به امام رضا عليه السلام. ۲- زید. ۳- ابراهیم. ۴- عقیل. ۵- هارون.
- ۶- حسن. ۷- حسین. ۸- عبدالله. ۹- اسماعیل. ۱۰- عبیدالله. ۱۱- عمر.
- ۱۲- احمد. ۱۳- جعفر. ۱۴- یحیی. ۱۵- اسحاق. ۱۶- عباس. ۱۷- حمزه.
- ۱۸- عبدالرحمن. ۱۹- قاسم. ۲۰- جعفر اصغر. و بعضی بجای عمر محمد را شمرده اند.

اما بنات پس آنها هفده اند: ۱- خدیجه. ۲- ام فروه. ۳- اسماء. ۴- فاطمه. ۵- فاطمه دیگر، و نبیره جوزی گفته چهار فاطمه ان <sup>(۲)</sup>. ۶- ام کلثوم. ۷- ام کلثوم دیگر. ۸- آمنه. ۹- زینب. ۱۰- ام عبدالله. ۱۱- زینب صغری. ۱۲- ام القاسم. ۱۳- حکیمه. ۱۴- اسماء صغری. ۱۵- محموده. ۱۶- امامه. ۱۷- میمونه <sup>(۳)</sup>.

(۱) در مقابل جعفر کذاب.

(۲) تذکره الخواص ص ۳۵۱.

(۳) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۲۵-۱۲۶.



در ارشاد آورده: حضرت علی رضا علیه السلام و ابراهیم و عباس و قاسم، و مادرهای اینها اُمّهات اولادند، و اسماعیل و جعفر و هارون و حسن، و مادر اینها اُمّهات ولد است، و احمد و محمد و حمزه، و مادر اینها اُمّ ولد است، و عبدالله، و اسحاق و عبیدالله و زید و حسن و فضل و حسین و سلیمان، و مادرهای اینها اُمّهات اولاد متعدّده‌اند، و فاطمه صغری، و اُمّ کلثوم، و اُمّ جعفر، و لبابه، و زینب، و خدیجه، و علیه، و آمنه، و حسنه، و بریهه، و عایشه، و اُمّ سلمه، و میمونه، و اُمّ کلثوم، و مادرهای اینها اُمّهات اولاد متعدّده‌اند<sup>(۱)</sup>.

نبره جوزی از چهل و دو تا سه شمرده: علی بن موسی الرضا علیه السلام، و ابراهیم، و عقیل، و هارون، و حسن، و عبدالله، و عبیدالله، و اسماعیل، و عمر، و احمد، و جعفر، و یحیی، و اسحاق، و عباس، و حمزه، و عبدالرحمن، و قاسم، و جعفر اصغر، و محمد، و خدیجه، و اُمّ فروه، و أسماء، و علیه، و فاطمه الکبری، و فاطمه الصغری، و فاطمه الوسطی، و فاطمه اُخری، و اُمّ کلثوم، و آمنه، و زینب، و اُمّ عبدالله، و زینب الصغری، و اُمّ القاسم، و حکیمه، و أسماء صغری، و محموده، و امامه، و میمونه، همه اینها از اُمّهات اولاد متعدّده می‌باشند<sup>(۲)</sup>.

اما مادر حضرت کاظم علیه السلام به قولی حمیده بربریه، نزد بعضی اندلسیه. و ولادت در ابواء که ما بین مکه شریفه و مدینه قریه می‌باشد، به روز یکشنبه در هفتم صفر سنه یک صد و بیست و هشت یا نه حاصل شده.

و شهادت او به زهر هارون در قیدخانه سندی بن شاهک غلام هارون بیست و پنجم رجب سنه یک صد و هشتاد و سه، و به روایتی روز جمعه ششم یا پنجم رجب به سنه یک صد و هشتاد و یک حاصل شده، و در کاظمین به مقبره قریش

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۴۴.

(۲) تذکره الخواص ص ۳۵۱.

که الآن قبر شریفش مزار زائران می باشد مدفون گردیده .

## فصل

### در عدد و اسماء اولاد حضرت أبوالحسن

#### علي بن موسى الرضا عليه السلام

بدان که جماعتی منهم ابن جوزی در صفوه، و نبیره او در تذکرة خواص الأئمة، و ابن طلحه در مطالب، پنج اولاد از حضرت رضا عليه السلام چهار مرد و یکی زن شمرده اند: ۱- ابو جعفر حضرت امام محمد تقی عليه السلام . ۲- ابو محمد الحسن . ۳- جعفر . ۴- ابراهیم . ۵- حسین . ۶- عائشه <sup>(۱)</sup> .

در ارشاد فرمود: که از حضرت رضا عليه السلام ما نمی دانیم که ولدی به غیر امام محمد تقی، و نسلی از غیر حضرت تقی عليه السلام باقی مانده باشد <sup>(۲)</sup> .

در عمدة الطالب گفته: و عقب و ذریه حضرت رضا عليه السلام <sup>(۳)</sup> از دو کس باقی مانده، از امام هادی نقی عليه السلام، و موسی المبرقع پسر امام محمد تقی عليه السلام <sup>(۴)</sup> .

و مراد از هادی امام علی نقی عليه السلام می باشد، همین مجمع علیه نسابه و محدثین خاصه و عامه می باشد، و خلاف این اختلاق محض باطل، و اگر کسی بگوید که امام محمد تقی عليه السلام عقبی غیر امام علی نقی دیگر اولادی نداشت، یا ابن طلحه نقی اولاد غیر امام علی نقی عليه السلام کرده، او کذاب و افتراء باطل محض می باشد، و کتاب او مطالب السؤل موجود است از آن بر آر <sup>(۵)</sup> .

---

(۱) تذکرة الخواص ص ۳۵۸، مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۳۷ .

(۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۷۱ .

(۳) در عمده: از حضرت امام جواد عليه السلام .

(۴) عمدة الطالب ص ۲۴۲ .

(۵) مطالب السؤل ۲: ۱۴۲ .

و ولادت آن حضرت در مدینه به سنه یک صد و چهل و چهار، و به قول ابن طلحه یازدهم ذی الحجّه سنه یک صد و پنجاه و سه (۱).

اما وفاتش به طوس مدفون به زمین سناباد، که الآن آن را مشهد مقدّس می گویند، و آن را اوّل کسی که تیار کرده سلطان خدابنده ترک بود علی قول، و به زهر مأمون الرشید عند الامامیه در صفر به سنه دو صد و سه شهید شد.

در دروس فرمود: که اسم مادرش أم البنین أم الولد می باشد، ولادتش در مدینه طیبه در سنه یک صد و چهل و چهار می باشد، و به قولی روز پنجشنبه یازدهم ذی القعدة می باشد. و وفاتش در صفر در ملک طوس به سنه دو صد و سه، و قبرش در سناباد که إلى الآن مشهد مقدّس مزار زائران دنیا می باشد (۲).

سؤال: مردم گمان دارند که آن حضرت ملقب به رضا برای آن گردید چه به ولایت عهد مأمون الرشید رضا دادند، و چگونه رضا به ولایت ظالمی فاجری آن حضرت داد؟

جواب: به وجوه گفته اند:

اوّل: چون که مأمون به مصلحتی عهد خلافت خود به آن حضرت تفویض نمود، و کرها آن حضرت در قبول آن رضا دادند.

ثانی: آن که آن حضرت طوعاً و لایت مأمون قبول نمود و رضا به آن دادند تا حجّت بر او و بر امثال او از خلف و سلف باشد.

ثالث: اگر از جائری غاصب منصب خود و منصب آبائی خود به اصرار و الحاح او به دست آید حقّ خودش به دست او آمده، در این قدحی نیست، بل در آن مدح است که از ظالم باطل حق به اهل حق رسیده.

(۱) مطالب السؤل ۲: ۱۲۸.

(۲) دروس شهید اوّل ۲: ۱۴.

رابع: چون که آن حضرت از قضا و قدر سوانح عمری خود اطلاع یافته به آن تسلیم در رضا داد، لهذا به رضا ملقب گردیده، و همین در خبری آمده، و در این بالجمله اشکالی می باشد.

اشکال: علماء أنساب و سیر و رجال و تواریخ، همه اولاد و احفاد حضرت رضاع علیه السلام را تا مهدی آخر الزمان اولاد و آل رضا می گویند، و حال آن که آن حضرت را غیر از امام محمد تقی علیه السلام ولدی دیگر باقی نمانده بود، پس تخصیص احفاد و ذریه رضاع علیه السلام را به اولاد رضا که مفادش ابناء بلا فصل باشد تخصیص بلا مخصّص باشد.

جواب اول: حضرت رسول صلی الله علیه و آله را غیر فاطمه اولادی صلبی بلا فصل باقی نماند، و ایضاً ائمه هدی و احفاد و ذریه علی را علوی، و اولاد ائمه اطهار علیهم السلام را اولاد حسین علیه السلام می نامند، و حال آن که به غیر سجاد او را ولدی دیگر باقی نمانده، پس جوابکم فی هذا جوابنا.

جواب ثانی: چون که به حضرت رضاع علیه السلام ریاست دین و دنیا معاً جمع شده، و معروف در کافه ملل و نحل و سلاطین آن حضرت گردیده بود، پس به سوی بزرگ اعیان و سلاطین اولاد و احفاد و نسل و اقوام او را به آل و عترت و ذریه و قرابه اسناد می کنند.

جواب ثالث: چون که طایفه ای ختم امامت تا موسی کاظم علیه السلام، و طایفه ای ختم امامت تا حضرت رضاع علیه السلام می دانستند، و هم اولاد و احفاد و ذریه آن حضرت را به اولاد رضا نامیدند، تا القاء شبه در ضعفاء نمایند که مانند جدش ابتر یعنی مقطوع النسل و خلافت را منقطع و مشهور نسازند، نزد بعضی همه این وجوه محتمل اند.

## باب

### در اولاد امجاد ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام

ولادت آن حضرت در مدینه طیبه لیلۃ الجمعة نهم ماه رمضان، و به قولی دهم ماه رجب المرجّب، در سنه یک صد و نود و پنج می باشد.

آما وفاتش به قول جمعی منهم شیخ مفید<sup>(۱)</sup> به زهر معتصم عباسی، و مزارش نزد جدش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد الآن معروف به کاظمین در آخر ذی القعدة می باشد، نزد بعضی یوم سه شنبه یازدهم ذی القعدة سنه دو صد و بیست می باشد.

و اسم مادرش حضرت سکینه به روایت نبیره جوزی<sup>(۲)</sup>. آما به روایت شیخ مفید سبیکه نوییه بود<sup>(۳)</sup>. و در دروس شهید<sup>(۴)</sup>، و مطالب السؤل اسم مادرش خیزران باشد<sup>(۵)</sup>.

و به جای پدر خود بر خلافت از عمر هفت تا ده ساله نشست، و آن حضرت بیست و پنج سال عمر کرد.

اشکال: چگونه طفل صغیر به حال صبا بت بر اعظم مسند خلافت جلوس، و کار خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و آله را انجام دهد، و کفیل شریعت و مقتدای کافّة اُمت در همه امور دین و دنیا شده تواند؟

جواب: به طوری که یحیی بن زکریا در صبا بت و عیسی علیه السلام در مهد مادر نبی

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۵.

(۲) تذکرة الخواص ص ۳۵۹.

(۳) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۷۳.

(۴) دروس شهید اول ۲: ۱۴.

(۵) مطالب السؤل ۲: ۱۴۰.

و کفیل خلق گردیدند، جوابکم جوانبا .

جواب ثانی: حجج الله از انبیاء و اوصیاء به خرق عادت که عبارت از اعجاز باشد نبی و خلیفه و کفیل شده می توانند در صبا بت، چه در آنها کمالات صوری و معنوی دفعتاً می آفرینند، چنان چه در آدم دفعتاً علم ضروری آفریده امر نمود بـ ﴿یا آدم اُنْبِئْهُمْ بِاسْمَائِهِمْ﴾<sup>(۱)</sup> لهذا یحیی و عیسی علیه السلام در صبا بت نبی، و محمد تقی و مهدی آخر الزمان علیه السلام در حال صبا بت خلفاء الله گردیدند، و اینها به خلاف اُمم می باشند .

اما اولادش، بدان که نزد شیخ مفید<sup>(۲)</sup>، و در کشف الغمّه<sup>(۳)</sup>، و خواصّ الائمة<sup>(۴)</sup>، و صفوة الصفوه، بل مجمع علیه نسابه می باشد که آن حضرت به غیر دو پسر و دو دختر باقی نگذاشت: ۱- حضرت جواد امام محمد تقی علیه السلام. ۲- موسی المبرقع رئیس بلدة قم. ۳- فاطمه. ۴- امامه. پس به غیر این چهار نفر اولادی آن حضرت را بعد او باقی نمانده، و عقب آن حضرت از هر دو پسر می باشد<sup>(۵)</sup>.

در ارشاد شیخ مفید، و کشف الغمّه اربلی فرمودند که: خلف بعده من الولد علیاً ابنه امام الهادی علیه السلام، و موسی المبرقع، و فاطمة و امامة ابنتیه، ولم یخلف ذکراً غیر من سَمیناه<sup>(۶)</sup>.

در اعلام الوری طبرسی، و در فصول المهمّه ابن فورک مالکی، بعد ذکر

(۱) سورة بقره: ۳۳.

(۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۵.

(۳) کشف الغمّه ۲: ۳۶۲.

(۴) خواصّ الائمة ص ۳۵۹.

(۵) عمدة الطالب ص ۲۴۲.

(۶) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۵، کشف الغمّه ۲: ۳۶۲.

اولاد حضرت امام محمد تقی علیه السلام ..... ۱۹۵  
عبارت عربیه بالا زیاد این قدر فرمودند: امّا عقب از هر دو صاحب زاده  
دارد (۱).

امّا عقب امام علی النقی علیه السلام از جعفر ثانی، و حضرت موسی المبرقع از احمد  
بن موسی بلا خلاف و لا نکیر می باشد.

از نفحات العنبریه فی آل خیر البریه بعض معاصرین نقل فرمودند در باب امام  
محمد تقی علیه السلام: و اولد من الذکور محمداً و علیاً و موسی المبرقع و الحسین (۲)، و من  
الاناث حکیمه و بریهه و امامه. امّا محمد و الحسین ابناء التقی فلا أعرف لهما  
عقباً. و امّا موسی فلبس السواد و اختصّ بخدمة المتوکّل مع تحامل المتوکّل علی  
علی امیر المؤمنین علیه السلام و اولاده، و اولاده أربعة: محمد و أحمد أمّهما أمّ ولد،  
و إسحاق و جعفر. امّا محمد فلا اعرف له عقباً.

و امّا أحمد فأعقب، فمن ولده: أبوعلی المبرقع محمد بن أحمد بن موسی بن  
التقی، مات بقم بضمّ القاف و سکون المیم مدینه من مدائن فارس، و من ولده:  
یحیی بن أحمد بن ابي علی المبرقع، کان کریماً واسع الجاه و المسکنة .

و امّا إسحاق بن موسی بن التقی، فلا أعرف حاله أيضاً.

و امّا جعفر بن موسی بن التقی، فعقبه فی قاشان بفتح القاف و الشین المعجمة  
و نون بعد الألف (۳). انتهى .

خلاصه کلام: آن که امام محمد تقی علیه السلام را هفت اولاد باقی مانده بود. امّا  
ذکور از او محمد و علی و موسی و حسین می باشد. و امّا از اناث پس از او  
حکیمه خاتون و بریهه و امامه می باشد.

(۱) اعلام الوری طبرسی ص ۳۳۸، فصول المهمه ابن فورک ص ۲۷۶.

(۲) در نفعه: حسن .

(۳) النفة العنبرية ص ۶۶-۶۷.

اما از محمد و حسين که اولاد حضرت تقی می باشند من اولاد اينها را نمی دانم، یعنی عقبی از اينها باقی مانده نمی دانم .

اما موسی المبرقع او اختصاص به متوکل ظالم بر آل علی یافت، چه او را از مدینه طيبة از خواص خود گردانید، چون که سلاطین بنی العباس خود را سیاه لازم ساخته بودند موسی هم را لباس سیاه پوشانید .

اما اولاد موسی المبرقع، پس او چهار پسر داشت: محمد و احمد و مادر اينها أمّ ولد بود، و اسحاق و جعفر. اما محمد پس او عقبی ندارد .

اما احمد بن موسی، پس عقب او از ابوعلی مبرقع محمد بن احمد بن موسی المبرقع بن الامام محمد تقی می باشد، و در بلدة قم که از شهرهای ملک فارس باشد احمد فوت شده .

و از اولاد احمد: یحیی بن احمد بن ابوعلی المبرقع، مرد کریمی وسیع الجاه رفیع المسکن، در قم معروف و مشهور بود .

اما اسحاق بن موسی بن تقی، عقبی همچنان برای او نمی دانم .

اما جعفر بن موسی بن تقی، پس عقب او در شهر کاشان می باشد .

در خواص الأئمة نبیره جوزی می گوید: وله الهادی، یعنی للامام محمد التقی اولاد مشهور منهم الامام المهدي، یعنی امام علی النقی مرادش می باشد (۱) .

در مجالس المؤمنین قاضی فرموده: اما رضویه، پس نسب شریف سادات عظام رضویه مشهد مقدس منور، و سادات رضویه قم، مجموع به ابي عبدالله احمد نقيب قم بن محمد الأعرج بن احمد بن موسی المبرقع بن الامام محمد التقی عليه السلام منتهي می شود .



و سید نقیب امیر شمس الدین محمد به سیزده واسطه به ابی عبدالله احمد نقیب قم می‌رسد، در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از مدینه قم به مشهد مقدس منور آمده، و میرزا ابو طالب از اولاد امجاد اوست، و مدتی بنا بر تفویض پادشاه مغفور به حکومت ولایت تبریز اشتغال داشت، و الحال فرزندان و برادر زادگان در مشهد مقدس رضوی با غایت حشمت و شوکت ساکن اند (۱).

و جمعی از اهل خبره معاصرین می‌گویند: که الی حین در نواحی بنگاله و هند جماعتی از سادات رضویه نوآبان و راجگان دوریر زادگان موجودند، و وزیر سلطان لکهنو معتمد الدوله آقا سید علی در عوام معروف به آقا میر از سادات رضویه احمد پوره کشمیری بود، و اولاد و احفادش الی حین در نواحی لکهنو و کانپور به نوآبی معروفند.

در عمده الطالب احمد مهتاً نسابی در اولاد امام محمدالتقی علیه السلام آورده: و أعقب من أحمد بن موسى المبرقع وحده، فأعقب أحمد بن موسى المبرقع من محمد الأعرج وحده، والبقية في ولده لابنه أبي عبدالله أحمد نقیب بلدة قم (۲).  
انتهی.

یعنی: عقب و اولاد امام محمدتقی علیه السلام از احمد بن موسی المبرقع فقط می‌باشد نه از اولاد دیگر، و عقب احمد بن موسی المبرقع از سید محمد اعرج تنها می‌باشد، و بقیه ذریه او از پسرش ابو عبدالله نقیب بلدة قم می‌باشد.  
در زبر الأنساب آورده: و عقب الرضا علیه السلام من الامام محمدالتقی علیه السلام، و من التقی الامام علی النقی علیه السلام، و موسی المبرقع، و هم المعروفون في العوالم.  
أما عقب النقی علیه السلام من جعفر المعروف بالكذاب، و من الحسن العسكري علیه السلام،

(۱) مجالس المؤمنین قاضی شوشتری ۱: ۱۴۶.

(۲) عمده الطالب ص ۲۴۴.

لا أولاد له غير الامام المهدي عليه السلام، تقول الشيعة: هو الامام المهدي الموعود المبشر بظهوره في آخر الزمان.

وأما المبرقع، فما بقي له إلا ولدان: ۱ - محمد. ۲ - أحمد. وأما في بقية عقب محمد قولان، مختار الدينوري وحده أن بني الخشاب من ولده، والأكثر على خلافه. وأما بقية ذرية النبي عليه السلام كلهم من أحمد بن موسى المبرقع، وعليه أجمع النسابون، وكل من بعد الرضا من النبي والنقي والعسكري عليهم السلام وذريتهم يقال لهم كلهم: أولاد الرضوية لعلو شأنه وشهرة مكانه <sup>(۱)</sup> انتهى.

خلاصه: آن كه عقب حضرت امام رضا عليه السلام از امام تقي عليه السلام، و از امام محمد تقي امام علی النقی عليه السلام و موسی المبرقع است.

اما از امام علی النقی عليه السلام از جعفر کذاب عقب او باقی است، و از پسر دیگر نقی حسن عسکری عليه السلام، و از عسکری عليه السلام غیر مهدی آخر الزمان عليه السلام ولدی دیگر باقی نمانده، بل غیر مهدی نه زائیده، و همین امام مهدی موعود و مبشر به ظهور او در آخر الزمان نزد امامیه می باشد.

وأما المبرقع، پس بقیه او نمانده مگر دو پسرش یکی محمد، دیگر احمد، و در بقیه عقب محمد بن المبرقع نسابه دو قول دارند، مزعوم ابو حرب دینوری فقط بنی الخشاب از اولاد محمدند، این غلط است چه او عقبی ولدی نداشت، و اکثر اهل انساب بر خلاف دینوری اند <sup>(۲)</sup>، و اما بقیه ذریه تقی عليه السلام کلاً از احمد بن المبرقع اند، و همین مجمع علیه نسابین می باشد.

پس خود حضرات ائمه تقی و نقی و عسکری عليهم السلام و ذریه اینها را رضویه می گویند، به جهت علو شأن رضا و رفعت و شهرت مکان او در کافه انواع فرقات

(۱) زبر الأنساب عبدالرحمن اصفهانی، در دسترس این جانب نمی باشد.

(۲) عمدة الطالب ابن عنبه ص ۲۴۴.

خلاق .

تنبیه: اجماع همه اعلام و ائمه انساب خاصه و عامه، چون ابی مخنف بن لوط خزاعی در کنز، و سید مرتضی رازی در سلسله الذهب، و اصفهانی در زبر، و در صفوة الصفوه ابن جوزی، و در تحریر الأنساب، و در خواص الأئمة<sup>(۱)</sup>، و در فصول المهمة<sup>(۲)</sup>، و در عمدة الطالب<sup>(۳)</sup>، و در کتاب الأطیب<sup>(۴)</sup> ابونصر بخاری، و صاحب نفحات عبری<sup>(۵)</sup>، و در جواهر الأنساب عبیدلی، و در تذکرة الأصفیاء، و در بحر الأنساب، و در ارشاد مفید، و در اعلام الوری طبرسی، و در کشف الغمّة اربلی، و در کتاب سلالة الأطهار، و در کتاب النجباء الأخیار، و مولانا المجلسی در بحار مجلّد یازده و دوازده، و در سماء العالم، و در کشکول شیخ بهائی، و در تذکرة الأصفیاء، و در مجالس شوستری، و غیرهم از اساطین اعلام و اراکین عظام متحد القول اند که اولاد و ذریه امام محمد تقی علیه السلام خصوصاً مع اولاد حضرت امام علی النقی و حضرت عسکری علیه السلام عموماً اولاد رضویه کل اند.

تبصرة: نقل این جم غفیر به غیر خلاف از تواتر لفظی گذشته به حدّ شیاع رسیده، پس علم یقین قطعاً از این حاصل شده، پس منکر از سادات رضویه و منقص و نافی آنها اجهل مکابر و منکر اجماعیات اُمت مع الاعتقاد مکذّب ائمه و علما، ملعون و مع الجهل واجب التوبه است .

(۱) شاید مراد تذکرة الخواص سبط ابن جوزی باشد .

(۲) فصول المهمة تألیف ابن صباغ مالکی متوفای سنه (۸۵۵) می باشد .

(۳) به تحقیق این جانب چاپ و منتشر شده است .

(۴) شاید مراد همان کتاب سرّ السلسله العلویه ابونصر بخاری باشد

(۵) همان کتاب النفحة العبرية في أنساب خير البرية، تألیف محمد کاظم یمانی موسوی از اعلام قرن نهم هجری، این کتاب به تحقیق این جانب چاپ و منتشر گردیده .

تنبيه: اكثر اولاد رضويه در اقليم ايران منشور و مشهور می باشند، چه جدّ ایشان موسیٰ مع اولاد خود محمّد اعرج و احمد نقیب قم در قم مدفون، و همه در یک گنبد إلى الآن زیارتگاه مؤمنان مزارشان در بلدة طيبة قم<sup>(۱)</sup> می باشند. و وفات موسی المبرقع در قم در سنه دو صد و نود و شش حاصل شده. و دفن در مکان خود، و بر قبرش گنبدی تیار معروف و إلى حين مشهور می باشد.

و وفات ابو علی محمّد بن احمد بن موسی المبرقع بن امام محمّد بن علی الرضا در سنه سه صد و پانزده واقع شده، و دفن نزد جدّ خود مبرقع درون گنبد می باشد، و مجاورین در آنجا إلى حين می باشند، و حسین بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی قریب العصر بودند.

## باب

### در مدح مجمل بلدة طيبة قم حرسها الله تعالى

بدان که در مجالس المؤمنین آورده: که بلدة قم شهری عظیم، و مدینه کریم است، از جمله بلادی است که همیشه دار المؤمنین بوده، و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعه امامیه از آنجا بر خواسته اند، و انتساب به این چنین بلدی از اقوال ادلّه صحّت عقیده منسوب إليه می باشد<sup>(۲)</sup>. انتهى.

و در معجم البلدان و غیر آن مسطور است که بلدة طيبة قم از مدائن مستحدّته اسلامیه می باشد، و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده اند، و ابتدای بنای آن در سنه ثلاث و ثمانین در زمان عبدالملک بن مروان شده الخ<sup>(۳)</sup>.

(۱) در خیابان آذر، محله چهل اختران معروف و مشهور است.

(۲) مجالس المؤمنین ۱: ۸۲.

(۳) معجم البلدان یا قوت حموی ۴: ۳۹۷-۳۹۸.

مدح بلدة طيبة قم ..... ۲۰۱

در بحار السماء والعالم در تعریف بلدان روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّمَا سَمِّيَ قَمَ لِأَنَّ أَهْلَهُ يَجْتَمِعُونَ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، وَيَقِيمُونَ مَعَهُ وَيَسْتَقِيمُونَ عَلَيْهِ وَيَنْصُرُونَهُ** (۱).

یعنی: برای آن قم نامیده شده چه اهل قم مجتمع با قائم آل محمد علیه السلام می شوند، و اقامت و استقامت بر او و یاری به او می نمایند.

ایضاً در بحار و مجالس روایت کردند که آن حضرت فرمود: **إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، وَوَاحِدٌ مِنْهَا لِأَهْلِ قَمٍ، وَهَمَّ خِيَارُ شِيعَتِنَا مِنْ بَيْنِ سَائِرِ الْبِلَادِ، خَمَّرَ اللَّهُ تَعَالَى وَلايَتَنَا فِي طِينَتِهِمْ** (۲).

یعنی: به تحقیق برای جنت هشت دراند، و یکی از آنها خاص برای اهل قم می باشد، و باشندگان آن بلد برگزیده شیعیان مانند از همه بلاد، و خدا در طینت آنها ولایت ما آل محمد علیه السلام را خمیر ساخته.

ایضاً هر دو روایت کردند که آن حضرت فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ، وَإِنَّ لِلرَّسُولِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ، وَلاَ مُبِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ، وَإِنَّ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ بَلَدَةُ قَمٍ** (۳).

یعنی: به تحقیق برای خدا حرمی می باشد و آن مکه است، و به تحقیق برای رسول حرمی است و آن مدینه است، و برای حضرت امیر حرمی است و آن کوفه است، و برای ما حرمی است و آن بلدة قم است.

در مجالس است: **أَلَا إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، ثَلَاثٌ مِنْهَا إِلَى قَمٍ، وَتَقْبُضُ فِيهَا امْرَأَةٌ مِنْ وَلَدِي اسْمُهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُوسَى، تَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ**

(۱) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۶ ح ۳۸.

(۲) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۶ ح ۳۹.

(۳) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۶ ح ۴۱، مجالس المؤمنین ۱: ۸۳.

۲۰۲.....السادة في سيادة السادة  
بأجمعهم (۱).

حضرت صادق عليه السلام فرمود: که آگاه باشید برای بهشت هشت دراند، سه از آن به سوی بلده قم یعنی برای اهل قم است، و در آن بلد قبض و دفن می شود زنی از اولاد من نامش فاطمه دختر موسی می باشد، داخل می شوند به شفاعت او شیعه من همه به جنت .

ایضاً قاضی روایت کرده: إذا عمّت البلدان الفتن والبلايا، فعليكم بقم وحواليها ونواحيها، فإنّ البلايا مدفوع عنها (۲).

یعنی: وقتی که همه بلاد رافتنه و بلايا بگیرند، پس بر شما مؤمنین رجوع به قم واجب است و به حوالی و نواحی آن، چه بلايا مدفوع از بلده قم می باشند .

ایضاً قاضی از حضرت رضا عليه السلام روایت کرده: للجنة ثمانية أبواب، فثلاث منها إلى أهل قم، فطوبى لهم ثم طوبى لهم (۳).

برای جنت هشت دراند، سه از آن به سوی قم است، پس خوشا حال آنها، پس خوشا حال آنها .

ایضاً قاضی روایت از سعد بن الأحزم کرده که آن حضرت فرمود: يا سعد من زارها فله الجنة، أو هو من أهل الجنة (۴).

یعنی: ای سعد هر که زیارت بلده قم (۵) نماید برای او بهشت باشد .

ایضاً قاضی و در سماء و العالم مجلسی روایت کردند از حضرت امیر عليه السلام

---

(۱) مجالس المؤمنین ۱: ۸۳.

(۲) مجالس المؤمنین ۱: ۸۳.

(۳) مجالس المؤمنین ۱: ۸۳.

(۴) مجالس المؤمنین ۱: ۸۳.

(۵) ظاهراً مراد زیارت حضرت معصومه عليها السلام در بلده قم می باشد .

مدح بلدة طيبة قم ..... ۲۰۳

قال: سلام الله على أهل قم، ورحمة الله على أهل قم، سقى الله بلادهم الغيث، وتنزل عليهم البركات، فيبدل الله سيئاتهم حسنات، هم أهل ركوع وخشوع وسجود وقيام وصيام، هم الفقهاء العلماء الفهماء، هم أهل الدين والولاية والعبادة وحسن العادة، صلوات الله عليهم ورحمة الله وبركاته (۱).

در بحار به جای اهل‌الدين آورده: هم أهل‌الدرایة والروایة وحسن العبادة (۲).

یعنی سلام خدا و رحمت تعالیٰ باد بر اهل قم، آب پاشی نماید خدا باران بلاد اهل قم را، و بر آنها برکتهای خود نازل می‌سازد، پس تبدیل گناهان ایشان به حسنات ایشان می‌نماید، و اهل قم اهل رکوع و سجود و قیام و صیام‌اند، آنها فقهاء علماء فهماء اهل‌الدين و اهل ولایت و عبادت و نیک عادت، و اهل درایت و روایت و نیک عبادت می‌باشند.

در سماء و العالم روایت کرده: إن رسول الله ﷺ قال: لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ رَأَى إِبْلِيسَ بَارِكًا بِهَذِهِ الْبُقْعَةِ، فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قِم يَا مَلْعُون، فَسَمِّيتَ بِذَلِكَ قِم (۳).

حضرت رسول به شب معراج ابلیس را دید که دو زانو نشسته در بقعه زمین قم، پس پیغمبر ﷺ آن ملعون را فرمود: ای ملعون بر خیز دور شو از این بقعه، لهذا به قم نامیده شد.

اشکال: این روایت منافی روایت اهل تواریخ است که قم از بلاد مستحدثه اسلام مجعول زمان عبدالملک مروان می‌باشد.

جواب: منافات ندارد، چه در این روایت بهذه البقعة است نه هذه البلدة، پس

(۱) مجالس المؤمنین ۱: ۸۳-۸۴، بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۶.

(۲) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۶.

(۳) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۲.

آن حضرت ﷺ از بقعه زمين قم اخراج نموده كه بعد آن بر آن بقعه بلده قم حادث شده .

ايضاً مجلسی روایت کرده كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: تربة قم مقدسة وأهلها منا ونحن منهم، لا يريدهم أحد بسوء إلا عجلت عقوبته الخ <sup>(۱)</sup> .

يعني: خاك بلده قم پاك گرديده، و اهل آن از شيعيان ما آل محمدند، و ما ائمة آنها هستيم، احدي اراده بدی به آنها نمی كند مگر آن كه خدا به عقوبت او تعجيل می نمايد .

ايضاً مجلسی روایت کرده آخرش اين است: فإنهم يحاسبون في حفرتهم، ويحشرون من حفرهم إلى الجنة، ثم قال عليه السلام: إن أهل قم مغفور لهم <sup>(۲)</sup> .

يعني: اهل قم را حساب در قبور کرده می شود، و به قيامت محشور گرديده از قبور برابر به جنت می روند، و اهل قم آمرزيده شده اند .

و مجلسی نقل روايات به طرق عامه هم در مدح قم آورده <sup>(۳)</sup> .

ايضاً مروی است: لولا القميون لضاع الدين <sup>(۴)</sup> .

در روايت ديگر زائد است: فمن تعدى بالقمي لذاب كما ذاب الملح في الماء <sup>(۵)</sup> .

يعني اهل قم در اسلام اگر موجود نمی بودند، هر آينه دين اسلام ضايع می شد، پس هر كه تعدی به قمي كند هر آينه گداخته می شود، چون گداخته شدن نمك

(۱) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۸ ح ۴۹ .

(۲) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۸ ح ۴۸ .

(۳) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷-۲۱۸ .

(۴) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۳ .

(۵) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۶ .



اولاد رضويه نقباء قم و ولات اكثر بلاد ..... ٢٠٥  
در آب .

## باب

اولاد رضويه نقباء قم و ولات اكثر بلاد عجم خصوص بعض  
والی تبریز و خراسان و غیر آن صدها سال بودند

بدان که شیخ بهاء الدین در کشکول آورده، خلاصه آن این است: که اوّل کسی  
که از سادات وارد و ساکن بلده قم شدند سادات رضویه موسی المبرقع ابن امام  
محمد تقی، و اولاد مبرقع نقباء قم بودند (۱).

و همین را محدّثین خصوصاً مولانا مجلسی رحمه الله به تفصیل در مجلّد  
دوازدهم بحار از تاریخ قم حسن بن علی القمّی نقل نموده: إنّ اوّل من انتقل من  
الکوفة إلى قم من السادات الرضوية كان أبا جعفر موسى بن محمد بن علی  
الرضا عليه السلام في سنة ستّ وخمسين ومائتين .

وكان يسدل علی وجهه برقعاً دائماً، فأرسلت إليه العرب أن اخرج من مدينتنا  
وجوارنا، فرفع البرقع عن وجهه، فلم يعرفوه، فانتقل عنهم إلى كاشان، فأكرمه  
أحمد بن عبدالعزيز بن دلف العجلي، فرحّب به، وألبسه خلاعاً فاخرة، وأفراساً  
جياداً، ووظّفه في كلّ سنة ألف مثقال من الذهب وفرساً مسرّجاً .

فدخل قم بعد خروج موسى منه أبو الصديق الحسين بن علي بن آدم، ورجل  
آخر من رؤساء العرب، وأنبأهم علی إخراجهم، فأرسلوا رؤساء العرب بطلب  
موسى وردّوه إلى قم، واعتذروا منه وأكرموه، واشتروا من مالهم له داراً، ووهبوا  
له سهاماً من قرى هنبرد واندريقان وكارچه، وأعطوه عشرين ألف درهم،  
واشترى ضياعاً كثيرة .

(۱) کشکول شیخ بهائی ۱: ۲۰۷.

۲۰۶..... السادة في سيادة السادة

فأنته أخواته زينب وأمّ محمّد وميمونة وبنات الجواد عليه السلام، فنزلن عنده، فلما متن دفنّ عند فاطمة بنت موسى الكاظم عليه السلام، وأقام موسى بقم حتّى مات ليلة الأربعاء لثمان ليال بقين من ربيع الآخر سنة ستّ وتسعين ومائتين، ودفن هو في داره، وهو المشهد المعروف اليوم <sup>(۱)</sup>. انتهى.

حاصل كلام: آن که اوّل کسی که از کوفه ببلده قم از سادات رضویه منتقل شد ابو جعفر موسی بن محمّد بن علی الرضا بود، در سنه دو صد و پنجاه و شش، و به سبب کمال حسن صورت او همیشه رقعہ بر روی خود می آویخت .

پس به تعدی اعراب از کوفه بر آمده به کاشان رفت، و رئیس آنجا احمد بن عبدالعزیز دلف العجلی موسی را مرحبا گفته، بعد کمال تعظیم و إجلال او را خلعتهای فاخره و اسبهای خیلی جید و نیک داده، و وظیفه او را در هر سال هزار مثقال طلا و اسب مزین به زین عالی مقرّر نمود .

پس از آن ابوالصدیم بن علی مع آدمی دیگر داخل قم شده، و از اخراج موسی به او خبر دادند، پس این حاکم رؤوس همه عرب را به طلب مبرقع فرستاده، بعد اعتذار تمام مبرقع را به قم آوردند، و به او کمال تعظیم و اجلال و اکرام نمودند، و از اموال خود همه رؤوس عرب و عجم بلده قم خانه عالی را به موسی خریده دادند، و برای او سهام کثیره از جواگیر و از دهات متعدده چون هنبیره و اندریقان و کارچه را دادند، و بیست هزار درهم نیز به او دادند و خود موسی متاع و ضیاع کثیری بعد آن به پول خود خرید .

پس از آن خواهران مبرقع زینب و أمّ محمّد و ميمونه و دختران حضرت جواد هم عليه السلام به قم آمده نزد او منزل کردند، و تا فوت آنها کفیل آنها

(۱) بحار الأنوار ۵۰: ۱۶۰-۱۶۱.

اولاد رضویه نقباء قم و ولات اکثر بلاد ..... ۲۰۷

موسی بود، و همه اینها را مدفون نمود نزد فاطمه خواهر حضرت رضا علیه السلام دختر امام موسی کاظم علیه السلام در بلدة قم .

و اما خود مبرقع ساکن قم ماند تا که در همان بلد مرد به شب چهارشنبه که هشت شب از ربیع الآخر باقی مانده بود در سنه دو صد و نود و شش، و او در خانه خود مدفون گردید، و در همان ایام گنبدی رفیع بر قبر شریفش بنا کردند و آن إلى الآن مشهدی معروف و زیارتگاه خلّص و عرفاء مؤمنین می باشد .

در عمدة الطالب گفته: واما موسی المبرقع بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم علیه السلام، وهو لأمّ ولد، مات بقم وقبره بها، ويقال لولده: الرضویون، وهم بقم إلا من شدّ منهم إلى غیره (۱) .

اما موسی مبرقع بن محمد الجواد مادرش امّ ولد و مرد به شهر قم، اما قبرش در آنجاست، و اولادش معروف به رضویه می باشند، و آنها اکثر در قم و نواحی آن إلى الآن می باشند، مگر شاذی از اولاد او در غیر آن نواحی به بلاد دیگر می باشند .

در مجلد سماء و العالم در تعریف بلدان بعد تعریف بلدة قم احوال اولاد و اخوات امام رضا علیه السلام نوشته می فرماید: که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، و آخرش این است: ثم ماتت أمّ محمد بنت موسی المبرقع بن محمد بن علی الرضا، فدفنوها فی جنب فاطمة بنت الکاظم علیه السلام، ثم توفیت میمونة أختاه فدفنوها هناك أيضاً، وبنوا علیهما قبة، ودفن فیها أمّ إسحاق جارية محمد، وأمّ حبيب جارية محمد بن أحمد الرضا، وأخت محمد بن موسی .

ثم قال: ومنها قبر أبي جعفر موسى بن محمد بن علي الرضا .  
وقال علي بن الحسين بن بابويه: وهو أول من دخل من السادات الرضوية قم،  
وكان مبرقعاً دائماً، فأخرجه العرب من قم، ثم اعتذروا فيه وأدخلوه وأكرموه،  
واشترتوا من أموالهم له داراً ومزارع، وحسن حاله، واشترى من ماله أيضاً قرى  
ومزارع، فجاءت إليه أخواته زينب وأم محمد وميمونة بنات الجواد عليه السلام، ثم بريهة  
بنت موسى، فدفن كلهن عند فاطمة رضي الله عنها، وتوفي موسى ليلة الأربعاء  
ثامن شهر ربيع الآخر من سنة ست وتسعين ومائتين . ودفن في الموضع  
المعروف.

ومنها قبر ابي علي محمد بن أحمد بن موسى بن الإمام علي الرضا، وتوفي في  
سنة خمس عشر وثلاثمائة، ودفن في مقبرة محمد بن موسى، ثم ذكر مقابر كثيرة  
من السادات الرضوية <sup>(١)</sup>. انتهى المطلوب.

حاصل: أن كه بعد تدفين اولاد و بنات و خواهر و بنات و اعراس حضرت  
رضا و تقى عليهما السلام می فرماید: که در همین بلدة قم قبر ابو جعفر موسى المبرقع بن  
امام محمد تقى عليه السلام می باشد، و مبرقع اول کسی است که از سادات رضويه داخل  
در بلدة قم شده، و او همیشه برقع پوش بود، و او را عرب در اول از قم بر  
آوردند، پس از آن عرب از موسى عذر بسیاری خواستند و داخل شهر قم باز  
ساختند، و بسیار احترامش و اکرامش نمودند، و برای او اموال و امتعه و اماکن و  
اراضی مزروعه خریده دادند، پس نیک و وسیع و رفیع شد حال موسى، و پس از  
این از اموال خود هم دهات و زراعتهای بسیار خرید .  
پس به سوی موسى خواهران موسى دختران امام تقى عليه السلام زينب و أم محمد و

بعض بلادی که سادات رضویه در آن ساکنند ..... ۲۰۹  
میمونه آمده در خانه او جمع شدند، و نیز پس از این دختر موسی بریبه نام و  
دختران امام تقی و نقی علیه السلام نزد او همه مجتمع شده، کفالت همه آنها مبرقع  
می کشید، تا همه مردند و با فاطمه خواهر حضرت رضاء علیها السلام همه آنها را دفن  
نموده، گنبدی برای همه آنها در یک مقام بنا کرده.

پس از آنها خود ابو جعفر موسی المبرقع در شب چهارشنبه هشتم ربیع الآخر  
از سنه دو صد و شش فوت شده، و دفن در مکان معروف خود شده، و  
قبرش معروف مشهور زیارتگاه زائران می باشد.

وقبر ابو علی محمد بن احمد بن موسی المبرقع بن امام محمد بن علی الرضا  
نزد جد خود مبرقع معروف می باشد، و او در سنه سه صد و پانزده فوت شده.  
و پس از این ابن بابویه مقابر از سادات کثیر رضویه ذکر فرمود، چه ابن  
بابویه قریب العصر به آنها، و اعرف به احوال خیر مآل همه آنها را بوده.  
تنبيه: از این باب احادیث و اقوال اعلام خاصه و عامه لا تحدّاند، صورت  
احصاء آنها در این رساله اصلاً نمی باشد.

## باب

### در بعض بلادی که اولاد رضویه از ابتدا الی حین در آنها ساکن اند اجمالاً

بدان که سادات بنی فاطمه علیها السلام بعضی به ترس و ایذاء و إجلاء بنی أمیه، و  
بعضی به سبب تعدی و قتل مروانیه، و بعضی به قتل و ظلم و إجلاء سلاطین  
عبّاسیه، در اقالیم منتشر گردیدند.

اما سادات رضویه اکثر در قم و نواحی آن بودند، و بعضی الی حین می باشند،  
و بعضی در خراسان، و بعضی در تبریز، و بعضی در یزد، و بعضی در قزوین، و  
بعضی در طبرستان، و بعضی در افغانستان، و بعضی در هندوستان.

پس از جمله بلاد هند دهلی و نواحی آن، چون جارچه، و در قصبات دیگر آن، و در لکهنو، و در نواحی آن چون کانپور، و پرگنات آن چون سیتاپور، و زیدپور، و فیض آباد، و لاهرپور، و غیر آن إلى الحال می باشند، و در بنگاله چون مرشد آباد، و عظیم آباد، و مظفرپور، و اله آباد و نواحی آن، و کلکته، و جلپور و نواحی آن، و بعضی در بلده سامانه، و در پنجاب، در بعض بلاد و دهات منشور می باشند، و در کشمیر و تبتها نیز بسیار سادات رضویه می باشد .

### باب

#### در فرقات سادات کشمیر و تبت

بدان که در کشمیر و پنجاب سادات مشکوک و مجعول النسب بسیارند، و ذکر آنها بعد این می آید إن شاء الله تعالی .

اما از سادات صحیح الأنساب که عبارت است: از این که در انتساب آنها اهالی خبره بلدی و علماء انساب و امراء و سلاطین آن املاک، متفق علیه بلا نکیر و لا اعتراض از سلف إلى خلف زمن به زمن و عصر به عصر إلى حين معروف و مشهور باشند، پس همه آنها سه قبیله اند: سادات سجّادیه، و سادات موسویه، و سادات رضویه .

اما سادات سجّادیه فقط یک قبیله قلیله العدد در شهر کشمیر، و اسم جدّ ایشان السید حسین بن السید علی بن الحسین، از اولاد السید حسین الأصغر معروف و مشهور، و آن جناب جلیل القدر عظیم الشأن مدفون در قریه گوپه کار نزد شهر کشمیر می باشد، و این قبیله مشهور در ملک کشمیر به قبیله جلالیه و حسینیّه می باشد .

و اما قبیله موسویه از صحیح النسب، پس آنها هم نهایت قلیل در کشمیر می باشند، و یک خانه اینها در لکهنو و یک خانه در شهر کشمیر در محله

سادات کشمیر و تبّت ..... ۲۱۱

تپلی پوره می باشند، و اسم جدّ ایشان السیّد سلطان حیدر، تسلسل او تا بالسیّد أبو القاسم بن امام موسی الکاظم می رسد، و مدفن سیّد سلطان حیدر در شهر کشمیر در خانقاه معلّی نزدیک مکانات میرزا محمّد علی مرحوم رئیس می باشد. اما این سادات سلطان حیدری در کشمیر از دو برادر می باشند: احدهما معروف به سادات تپلی پوره. ثانیها به سادات باغبان پوره، و به غیر این خانه کلّهم در کشمیر از موسویه مشاکیک الأنساب می باشند.

اما سادات رضویه، پس همه اینها در ملک کشمیر از دو حضرات عالی درجات می باشند: احدهما جناب مفخر زمن سیّد مؤتمن، جناب السیّد أبو الحسن اعلی الله درجه، و مدفن شریف آن جناب در شهر کشمیر در مقام بلبل لانگر می باشد، و قبر شریفش زیارتگاه عرفاء مؤمنین می باشد. و اولاد رضویه آن جناب تقدّس مآب، معروف در ملک کشمیر و لکهنو به سادات رضویه ریشی پوره می باشند.

ثانیها: نفس زکیه المصون من کلّ زیغ و مین، جناب السیّد حسین القسّی معروف و مشهور، جدّ امجد رضویه خطّه کشمیر می باشد، و مدفن شریفش در نواحی قصبه شاهپور در پرگنه زینه گیر الآن روضه شریفش به مقام سیّده پوره مذکور بر السنّه خواص و عوام.

و اما روضه شریفش زیارتگاه حکّام و ولات و امراء و علماء ملک کشمیر، و عبادتگاه زیادان نواحی، و محلّ استجابات دعوات بندگان الّهی: ذو الکرّامات الباهرات، و خوارق العادات می باشد، و همه مخالف و مؤالف به آن اعتقاد و اعتماد دارند، و از اطراف تبتها و کوهستان و نواحی پنجاب و اهالی شهر کشمیر و پرگنات آن به زیارتش همیشه سال به سال، خصوص اهل ملک کشمیر شب جمعه به جمعه در ایام تابستان می آیند.

اما پسر بزرگ حضرت سيّد حسين قمّي عالم نبيه فقيه بلا تمويه ازهد اوحد فخر الحاج والعمّار، جناب الحاج آقا سيّد محمّد جدّ ممجّد سادات رضويه احمدپوره و تانتری پوره و هايه گامه مي باشد.

اما پسر ثاني آقا سيّد حسين قمّي - اعلى الله درجته - قدسى خصائل قدوسى منازل، زاهد كامل جامع مناصب صوري و معنوي، جناب آقا السيّد احمد جدّ امجد حضرات سادات قصبه باره موله، و مدفن شريفش نزد والد ماجد خودش سيد حسين قمّي بيرون روضه شريفه زير درخت قديمي مي باشد.

اما سرکار شريعتمدار الحاج سيد محمّد ابن سيد حسين قمّي سه پسر داشت: احدهم جدّ مستند سادات قريه احمدپوره و هايه گامه، و اسم شريفش السيّد صالح اسم با مسمّي مطابق مي باشد، و مدفن شريفش در خود قريه هايه گامه در پرگنه کرهن به زير چنار مي باشد.

ثانيهم: پسر آقا حاج سيد محمّد بن السيد حسين القمّي، جدّ سادات حضرات سازگري پوره که از احد محلات شهر کشمير معروف به حلیم شاهي مي باشند، و مدفن شريفش در غلام گردش آستانه جدّش حضرت سيد حسين قمّي اعلى الله مقامهم مي باشد.

ثالثهم: جدّ امجد حضرات سادات تانتری پوره که حصّه دوّم احمد پوره مي باشد، و اسم شريفش السيّد...<sup>(۱)</sup> مؤتمن في اهل الزمن، و مدفن شريفش خود همان قريه تانتری پوره زير درخت برمجی به مقام معروف سيده داری مي باشد.

وجماعتی از شيوخ آن قريه نقل مي کنند که گاه گاه در ليالی متبرکّه محترمه

(۱) در نسخه چاپی سفید است.



در میان دو شاخ رفیع آن درخت که بالا سر قبر شریفش می باشد چراغ سوزان و روشن در مکرّر اوقات معاینه کردند، و می گویند: که این صاحب زاده بزرگ حاج سیّد محمّد بن سیّد حسین قمّی می باشد اعلی الله مقامهم .

وقبیلۀ دیگر از رضویۀ کشمیر باشندگان خان مله پوره در پرگنه بیروه می باشد، از اولاد سید صفدر خان مرحوم، و این خان مرحوم مدفون در همان خان مله پوره می باشد .

و از نقل کاغذ غفران مآب جناب ملاّ محمّد جواد کشمیر اعلی الله مقامه أباً و جدّاً که واقف خاندانهای سادات ملک کشمیر تفصیلاً بودند در حال تألیف این رساله از بعض ثقات کشمیر به من رسیده، و قبل بر این هم بر شجرۀ این خاندان تصدیق مهری آن جنّت مآب خود احقر دیده بودم که سید صفدر خان نیز از سادات عالیہ رضویہ متسلسل تا سید موسی المبرقع می باشد، و این هم یک خانه در کشمیر می باشد، پس این قبائل کلاًّ شاید از زنان و مردان زیاده از پنج صد نفر در ملک کشمیر نخواهند بود .

اما نقل انساب حضرات رضویہ احمد پوره بالاتفاق چنین می باشد: السیّد حسین القمّی بن السیّد محمّد بن السیّد أحمد بن سیّد منہاج بن السیّد جلال بن السیّد قاسم بن السیّد علی بن السیّد حبیب بن السیّد حسین بن ابي عبدالله السیّد أحمد نقیب قم بن ابي علي السیّد محمّد الأعرج بن ابي المکارم السیّد أحمد بن ابي جعفر السیّد موسی المبرقع بن الإمام الهمام ابي جعفر محمّد التقي بن الإمام علی الرضا بن الإمام موسی الکاظم بن الإمام جعفر الصادق بن الإمام محمّد باقر بن الإمام زین العابدین بن الإمام ابي عبدالله الحسين بن الإمام أميرالمؤمنین علي بن ابي طالب. وأمتهم البتول فاطمة سيّدة نساء العالمین بنت محمّد رسول الله ﷺ خاتم النبیین بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف .

اما نسب از اولاد مؤلف احقر العباد أبو تراب سيد علي و أبوالمحاسن زين العابدين المعروف بأبي صاحب ابني أبي القاسم معروف بالقاسم بن الحسين بن النقي بن الحسين بن علي بن السيد أبي الحسن بن الحاج السيد محمد المدفون در قرية احمد پوره بن السيد حسين القمي إلى آخره، از قبيلة رضويه احمد پوره می باشد .

اما سلسله مفصلة رضويه ريشي پوره حاضر وقت تحرير نبود، لكن به حسب تحرير الحاج سيد محمد باقر بن علامه سيد مرتضى بن سيد موسى خوشي پوره اسلافي چند در رساله سيف صارم او ثبت بودند به اين طور: سيد ضياء الملك بن سيد سلطان بن سيد أحمد بن سيد محسن بن سيد مرسل بن سيد فريدون بن سيد سلطان أويس بن سيد عطاء الله بن سيد هاشم بن سيد فخرالدين بن سيد عبدالرزاق بن سيد محمد بن سيد علاء الدين بن سيد إسماعيل بن سيد إبراهيم بن سيد صالح بن أبي عبدالله سيد أحمد نقيب قم بن أبي علي سيد محمد الأعرج بن أبي المكارم سيد احمد بن حضرت أبو جعفر سيد موسى المبرقع بن الإمام الجواد محمد التقي عليه السلام .

اشكال: چرا موسى مبرقع نقاب پوش دائماً بود؟ لهذا به برقع پوشی مشهور گردید، و برقع پوشی بر مردان چگونه جایز باشد؟

جواب: جمعی از نسابه تصریح کرده اند چون که موسى از بدائت کمال صباحت و ملاحت و نفاست و حسن هیکل و وضائت وجه داشت، به نحوی که یوسف زمانه خود او را می شمردند، لهذا او در هر کوچه و بازار وقت رفتار او زنان و مردان بلا اختیار به دیدار او گرفتار و دنبالش می شدند، و آن جناب به آن متاذی بسیار می شد .

پس برای همین آن جناب در خانه منزوی هم سکونت می نمود، و در وقت

سادات کشمیر و تبّت ..... ۲۱۵

رفتار در کوچه و بازار رقعۀ کرباس و دیباج ساتر بر عمامۀ خود به غرض تنزّه می گذاشت، تا متأذی نشود، و زنان نا محرم او را نبینند، و این عمل برای تنزّه از نگریستن نا محرم و فساد در میان زنان نا محرم واجب می باشد، و این فی الحقیقه برقع زنان نمی باشد .

اشکال: چرا عرب به موسی به دعوی پیش شدند و اخراجش از بلد نمودند؟  
جواب: برای آن که امام زاده بلا فصل آثار ریاست و سیادت و جلالت دینی و دنیائی از ناصیۀ او ساطع و هویدا بود، گمان کرده باشند که مبادا ریاست رجوع به سوی او کرده، ریاست و حکومت قم و نواحی آن از دست ما بر آید، چه مشهور است الملك عقیم، و انبیا و ائمة هدی به سبب دنیا و زر و ملک قتل گردیدند .

اشکال: استفتا از اهل کشمیر که در این ایام مهدی شاه کشمیری مع عزیزان و قریبان به جهت مشکوکیت خود در مکرر مواعظ در عوام مشاهده خود ذکر نمود، چنانچه این مواعظ او از حدّ شیاع گذشته اند که سادات رضویه اولاد رضاع<sup>علیهم السلام</sup> نیستند به دو وجه:

أحدهما: برای آن که حضرت رضاع<sup>علیهم السلام</sup> را کسی به غیر امام محمد تقی<sup>علیه السلام</sup> باقی نماند، پس اگر انتساب اینها به امام محمد تقی<sup>علیه السلام</sup> اثبات شود، پس اسناد آنها به رضویه باطل و بهتان و دروغ محض می باشد .

ثانیها: زن محمد اعرج با شوهر خود سازش نداشت، پس حمل گیری را اسناد به محمد اعرج نمود، و رضویه متّهم النسب کلاً می باشند، پس جمیع آنچه از وجه خمس و نذور مخصوصه تا این وقت به آنها دادید و اipsis بگیریید، و من بعد اصلاً و ابدأً به آنها اعانتی و امدادی از وجوه خمس و نذور و وجوه سادات، بل حقوق غیر سادات هم اصلاً به آنها مدهید، و اگر دادید ضامنید، چه اینها سید

نیستند .

و مع ذلك موسى مبرقع شراب خوار بود، لهذا سید قوم و قبیله او خصوص برادر زاده اش جواد نام مع تبعه او هر سید رضوی را هر وقت می بینند در جواب سلامش می گویند ای فرزند متهم، و ای فرزندان شراب خوار، و بالفعل بر سادات رضویه آب و معاش حرام گردانیده، و اجهل تبعه او دنبال آنها إلى حین از استرداد آنچه در سلف گرفته بودند می باشند .

و برادر زاده اش که لسان و اشرف وزیر ذی تدبیر و زبان مهدی شاه باشد علاوه بر اقوال او بر ملا می گوید: که سادات رضویه بدتر از سگ اند، نعوذ بالله من ذلك. و نیز مهدی شاه مکرر در مواعظ گفت: که از این بدتر به مردم نقل می کنیم، تا وقتی که همه صحاح الأنساب مرا و قبیله مرا صحاح الأنساب نگویند، و بر اشجار ما مواهیر خود ثبت نکنند، و این عداوت با سادات صحاح الأنساب کلاً خصوص با رضویه، و با ملا محمد جواد مرحوم زیاده تر دارد مهدی شاه و قبیله و تبعه او، به سبب توقف و سکوت در سیادت او از زمان والی کشمیر عالم عالمیان نواب ابراهیم خان مرحوم و علمای عصر او، برای خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام، چاره سازی این فساد عظیم بنمائید .

جواب: مختصر این شبهه نفاقیه کذاب به چند وجه می باشد :

جواب اوّل از شبهه اوّل: مجمع علیه اُمت است که اولاد و احفاد و ذریّه ائمه ثلاثه، یعنی همه اولاد امام محمد تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام، خصوص اولاد تقی علیه السلام اولاد رضوی اند، برای شهرت حال او و رفعت شأن او در همه اُمم و ملل و نحل .

چنانچه اولاد و احفاد ائمه ثمانیه را ذریّه حسینی و نسل حسینی و حسنی، و ائمه را اولاد علوی و فاطمی، و همه اینها و نسل اینها را إلى القیامت آل و اولاد و

ابناء و احفاد رسول و عترت و قریب و ذریه آن حضرت بلا خلاف می نامند، چه آن کس که اشهر از آباء باشد قاعده عرب است چه نیک باشد چون آل محمد و آل نبی ما، و چه بد باشد چون آل فرعون و امثال او را علی الدوام آل او می گویند، و علم موضوع و قرآن و علم سیر و تواریخ و قصص سلاطین بر آن ناطق اند.

آیا نمی بینی که بعد انقضای هزارها سال در قرآن ذریه آدم را به یا بنی آدم، و معاصرین حضرت نبوی اهل کتاب را یا بنی اسرائیل مکرر ندا فرموده، این اعمای محض است، من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی.

اما جواب ثانی از شبهه ثانیه اعمی القلب به صورت اجمال: آن که زوجات انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام، و نیز زوجات اولاد و احفاد ائمه اطهار که معاصرین ائمه طاهرین علیهم السلام می باشند، زانیات نمی باشند به اجماع امامیه، بل به اتفاق اُمت مسلمه نیز، چه در آن حط منزلت آنها، و نفرت خلق و اعتراض بر آنها می باشد.

ایراد: چگونه این صحیح شود؟ و حال آن که نوح نبی «إِنَّ ابْنِي هَذَا مِنْ أَهْلِي»<sup>(۱)</sup> عرض کرد، و خدا با عتاب در جوابش رد کرد ﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾<sup>(۲)</sup>.

جواب: مجمع علیه اُمت است که قبل طوفان، به نوح علیه السلام وعده مجمله داده بود که هر کس از اهل تو باشد او را غرق نمی سازم، پس نوح علیه السلام به مقتضای بشری و شفقت پدری عرض به خدا نمود به قوله: این پسر من از اهل من است، ولدیت و اهلیت را به دو لفظ ذکر نمود، و مستلزم دو معنی بالمغایره می باشد، و

(۱) سوره هود: ۴۵.

(۲) سوره هود: ۴۶.

خدا در جوابش به لفظ آخر ذکر فرمود: که ای نوح که آن ابن تو از اهل تو نیست، یعنی پسر ت قابلیت و استحقاق نجات ندارد، زیرا که او عمل غیر صالح دارد، پس ردّ ابنت او ننمود، بل ردّ اهلیت او نمود، و علتش عمل غیر صالح تصریح فرمود، و دعاء «الحمد لله كما هو أهله» به معنی مستحقّ و قابلیت می باشد، اعتراض باطل شد.

جواب ثالث در شبهه ثانیه: آن که موسی و اولاد و احفاد او معاصر حضرت امام علی نقی و عسکری و حضرت مهدی علیهم السلام بلا خلاف بودند، و این حضرات ائمه به اسم قرابه خود آنها را یاد فرمودند، پس آن کس را که امام معصوم به قرابت خود یاد، یا تصدیق به قرابت او نماید، یا انکار از نسب او نماید، پس بلا شک و لا نکیر این قسم سادات مقطوعی الأنساب می باشند، پس حضرات رضویه قطعی الأنساب صحیح الولادت می باشند.

جواب رابع در شبهه ثانیه: آن که در اصول فقه مقرر گردیده که در ایلااد و تولید اصل صحّت و ثبوت ولادت، و استصحاب هم باقی می باشد، پس سلب و نفی آن نمی شود مگر به دلیل قطعی، و آن نیست إلاّ وحی صریح از عالم الغیب والشهاده، بلی به نفی والد نفی ولد به ظاهر نمی شود إلاّ به إقامة عدول شهود اربعه به نهج شرعیه، و إلاّ بر والد نافی حدّ قذف به قرآن و سنّت حضرت ختمی مرتبت و اجماع اهل البیت و اُمت لازم می شود.

تنبیه: این امر در عامه اُمت می باشد، اما در اولاد ائمه اطهار علیهم السلام و انبیاء این ممتنع الوقوع و الحصول است، خصوص در احفاد موسی المبرقع؛ زیرا که احمد و محمّد عیاداً بالله ادّعاء چنین باطل بالاجماع نکره اند، پس صحّت نسب سادات رضویه واجب الثبوت بلا نکیر می باشد، و دعوی مدّعی قاذف کذاب باطل محض است.

جواب خامس: ذریّه هیچ نبی یا هیچ امامی الی سیزده صد و هفت سال در فنون سیر و تواریخ و انساب و رجال و حدیث متّهم الأنساب و الولادت آنها به صورت زنا منقول نگر دیده، به اتفاق کافّه اهالی ادیان حقّه و باطله، إلاّ این غیر معقول و لا منقول را این شخص کشمیری ادّعا نموده برای فساد عقیده باطنی خود؛ لأنّ اللسان کاشف ما فی القلب می باشد .

سابع: خداوند جلی و علی در عموم اصطفاء و خیریت عاقبت و مآل آل و ذریّه رسول ﷺ و نسل زوج بتول الی یوم المسؤل آیات سورة فاطر ﴿ثمّ أورتنا الكتاب الذین اصطفینا﴾<sup>(۱)</sup> و سورة مبارکه کوثر، در مدح آنها خصوصاً و عموماً معاً فرستاده .

پس چگونه - عیاذ بالله - کلّ ذریّه و نسل سه امام معصوم مطهّر حضرت رضا و حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام به ادّعاء کذاب مقدوح الولادت و غیر طاهر الولادت، داخل نسل خیر الأواخر و الأوائل و خلاف واقع شامل آیات قرآن باشد، پس به تصدیق قول این کذاب کذب اصل قرآن و مخالفت علم و اعلام خالق متعال لازم می آید .

ثامن: از مراقد سادات مشهوره کرام، خصوص از سادات اعالی مقام احیاء، و از مراقد اموات آنها، خصوص از حضرت آقا سیّد حسین قمی که در کشمیر زیارتگاه اهالی تبّتها و گلگت و ملک کشمیر و نواحی آن و اهل کوهستان آن و نواحی شهر پنوچ و منجبل و خویشیال و پنجاب و مردمان مخالف و هنود و حکّام و امراء و اعلام کشمیر هم الی حین اعتقاد و اقرار به ظهور کرامات و خوارق عادات آن جناب، و سرعت اجابت دعوات در آن مکان دارند .

لهذا در اوقات هرج و مرج توجه به سوی آستان ملایک پاسبان او می نمایند، چنانچه خود طایفه این رأس مشاکیک الأنساب تا حال آمد و رفت به سوی مرقد مظهر کرامات او می نمایند، هر چند برای ابطال همین حجّت این مصل ضال به قوم و تبعه خود از مرور و مجيء به سوی او منع بلیغ کرده و می کند لکن اکثر باز نماندند .

پس اگر حضرات رضویه طاهر و طیب الولادت و اهل سعادت و زهدات نمی بودند، عیاذاً بالله کرامات از انجس و اخبث الولادت من جانب الله مکرر از احیاء و اموات آنها ظاهر نمی شدند، و إلا بنا بر فساد عقیده این کذاب لازم می آید اضلال و اغراء و فریب جناب مقدّس تعالی، چه بر صاحب نسب انجس باطل اظهار کرامات و در مکان خبیث او اجابت دعوات بندگان خود می نماید .

تاسع: در جواب حواله این کذاب بطلّ به مجلّد دوازده بحار، و تذکرة الأئمّة مجلسی، و شجرة الأولیاء مکّه، شجرة الأولیاء هر چند مجهول الحال صوفی است، و تذکرة الأئمّة منسوب الی المجلسی، و بحار مجلسی معاذ الله که این چنین خرافات در آنها باشند، و این است این کتب و کلّ مجلّدات بحار الأنوار و چهل و پنج کتب انساب از جمهور و ائمّة اعلام انساب خاصّه و عامّه این افتراء را از آن بنماید، حق تعالی فرمود: ﴿فمن أظلم ممّن افتری علی الله کذباً﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: کدام کس اظلم الظالمین است از آن کس که افتراء و دروغ ببندد بر خدا .

وقال النبی ﷺ: ومن کذب علیّ - وفي أخرى: افتری علیّ - فلیتبوّء مقعده من النار<sup>(۲)</sup> . یعنی: پیغمبر ﷺ فرمود: هر که بر من دروغ و افتراءه بندد جای او آماده در قعر جهنّم است .

(۱) سورة انعام: ۱۴۴ و غیره .

(۲) کنز العمال ۱۰: ۲۹۳ ح ۲۹۴۸۱ و ۲۹۴۸۲ .



خلاصه آن که در هیچ ملّتی و کتابی معتبر این بهتان عظیم نیست ﴿و تحسبونه هیناً وهو عند الله عظیم﴾<sup>(۱)</sup> و آیا می شمارید شما آن را امری سهل و خفیف، و حال آن که آن امر سبک و آسان نزد خدا نمی باشد، بل آن امر را اعظم بدانید نه سبک .

عاشر: این افتراء عظیم می باشد بر سادات رضویه که صحیح الولادت عیاداً بالله نیستند، و اگر به اعتقاد باشد پس این بلا ریب اظهار نفاق در دین است، و اگر به حسد است پس ثانی حاسد ابلیس باشد، باز هم از اکبر کبایر غیر مغفوّ و لا مقبول التوبه است، چه اسناد زنا به چهار ائمه اطهار علیهم السلام و احفاد آنها مع الاصرار و العلم بخلافه، بلا شک ارتداد فطری می باشد، و اگر به شبهه و نا فهمی و جهل است، پس بعد العلم و التعزیر واجب التوبه است .

حادی عشر: اگر اسناد ادنی محصنی به زنا کرده شود، چه مرد باشد چه زن، در شریعت مطهره به اتفاق اُمت قذف می باشد، پس هر قاذف واجب الحدّ است؛ لقوله تعالی ﴿والذین یرمون المحصنات ثمّ لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً وأولئک هم الفاسقون﴾<sup>(۲)</sup> .

خلاصه: هر کس که زنی عیفه را اسناد به زنا کند، پس اثبات آن به شهود اربعة عدول ننماید، پس قاذف را هشتاد تازیانه بر بدن عریان حد بزنید و جوباً، بل به شاهدان زور و دروغ هم همین حد زده می شود، و شهادت برای آنها ابداً قبول نیست، و آنها فسقه اند، چه ملاً باشد چه غیر ملاً، چه سید یا غیر سید .

و همین تفسیر به احادیث سنّی و شیعه بلا خلاف است، پس در هر عصر ذرّیه رضویه از تقویه و نقویه بل عسکریه هم علیهم السلام متجاوز از هزارها تالکها آدم از

(۱) سورة نور: ۱۵ .

(۲) سورة نور: ۴ .

زنان و مردان می باشند، اگر همه آنها جمله و دفعتاً طلب حد بر قاذف کذاب نمایند، پس برای همه یک دفعه یک حد زده می شود.

و اگر فرادا فرادا طلب حد بر قاذف کنند، پس برای هر واحدی از هر زن و مرد یک یک حد به او علاحده علاحده زده می شود به عدد آن قوم، معاذ الله این اسناد ابلیس و دجال لعین هم به ائمه اطهار و احفاد آنها اصلاً نکرده.

لصحيحة جميل بن درّاج، عن الصادق عليه السلام في رجل افتري على قوم جماعة، فقال عليه السلام: إن أتوا به مجتمعين ضرب حدّاً واحداً، وإن أتوا متفرّقين ضرب لكلّ واحد حدّاً<sup>(۱)</sup>.

حاصل آن که در حدیث صحیح جمیل است که مردی افترا بست به زنا بر قومی از روی جماعت، مثلاً عیاذ بالله به قول کذابی که سادات رضویه حلال زاده نیستند، پس حضرت قرآن ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فرمود: که اگر مقذوفین به حالت اجتماع آمده طلب حد کردند، حد واحد به قاذف واجب است که زده شود، و اگر آن قوم و جماعت متفرّق یگانه یگانه آمده طلب حد کردند، پس به جهت هر وارثی طالب یک یک حدّ جدا جدا زده می شود.

تنبیه: جمله سادات رضویه را هر دجال کذاب بطالی که رمی و قذف نموده به غیر حق، پس کل سادات رضویه دنیا این عصر و زمان از عرب و عجم و هند و پنجاب و افغانستان و سند و غیر ذلک، هر واحدی از مردان و زنان طالب اجرای حدّ خود بر آن کذاب بطال می باشند، حاشا و کلاً که رضویه راضی شوند به حدّ واحد.

پس از فراغ از حدّ مقرر شرعیّه مطهره، نیز در شرع مقرر است که: ویشتهر

القاذف لیجتنب عن شهادته و تعدیله الخ<sup>(۱)</sup>. یعنی: تشهیر و جلاء وطن کرده شود قاذف در بلاد دنیا، تا همه مردم شهادت او را و امامت او را قبول نکنند، و او را عادل ندانند و ن شمارند، تا زندگی او این جزاء سوء عملش در دنیا، و امر عقبا علاحده است.

پس چگونه مع این احوال جهّال و قبیله و تابعان با او جماعت می خوانند، و شهادتش قبول دارند، و حقوق خالق و خلق به او سپرد می نمایند، و او را عادل می دانند، و حال آن که مریدانش حلفهای دروغ او، و صبح یک سخن، ظهر و مغرب خلاف او، به حضور آن قبیله و قوم می گوید و می فهمند، و آن کذاب واجب الحد را ترک نمی کنند، نعوذ بالله من تعصّبهم و جهلهم و حمیتهم و حمایتهم له.

ثانی عشر: اما قول برادر زاده بطّالی که سادات صحاح الأنساب کشمیر خصوص سادات رضویه را بدتر از سگ می داند. جوابش در شریعت مطّهّره به اتفاق اُمت مقررّ است، چنانچه جمهور خاصّه و عامّه در کتاب الحدود و التعزیرات خود آورده اند: من سبّ ذرّیة النبی ﷺ، أو أحداً منهم، و یکون جدّهم المعصوم شاملاً معهم ولم یستثن، فلا خلاف أنّ سابّهم یقتل و یحلّ دمه لكلّ سامع، وإن کان المعصوم خارجاً منهم، فیعزّره حدّ السبّ لكلّ واحد حدّ<sup>(۲)</sup>.

یعنی: هر که دشنام دهد ذرّیة رسول الله ﷺ را، یا یکی را از ذرّیة او، و جدّ معصوم آنها شامل و داخل در آن دشنام باشد، و معصوم را از آن استثنا نکرده، بلا خلاف دشنام دهنده واجب القتل، و خون او حلال برای هر سامع است، و اگر پدر معصوم آنها خارج از آن باشد، پس دشنام دهنده را به عدد هر یکی از ذرّیة آن

(۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۶۷.

(۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۶۷.

حضرت یک حد زده می شود .

أما جواب شبهة ثالثة: فرزندان شراب خوار به چند وجه می باشد :  
 اول: به حضرت ابو جعفر موسی المبرقع اسناد شراب خواری از هیچ کتابی و  
 تاریخی معتمد و معتبر به ثبوت نرسیده، بر مدعی اثبات آن از کتب معتمد  
 می باشد .

ثانی: آنچه حکایت می کنند از متوکل ملعون که به حضرت امام علی نقی علیه السلام  
 جام شراب داد آن حضرت عذر خواست، پس متوکل به اهل مجلس خود به  
 عتاب گفت: ويحكم قد أعياني أمر ابن الرضا، وجهدت أن يشرب معي وأن  
 ينادمني فامتنع، وجهدت أن أجد فرصة في هذا المعنى فلم أجدها .

خلاصه: آن که حیف به شما مردم که مرا پسر رضا یعنی امام علی نقی علیه السلام  
 در مشقت و رنج انداخت به نخوردن شراب با من، و هر چند کوشش کردم که  
 وقتی بیابم تا او را بخورانم إلى حين آن به من ممکن نشد .

پس بعضی مکار از رجال دولتش گفتند: که برادرش موسی المبرقع را از  
 مدینه قهراً بطلبان، او را منادم و مصاحب خود مقرر کن، پس او را تکلیف به  
 شراب خوردن بکن، چون که او هم ابن الرضا است، پس به شراب خواری در  
 مجلس مشهور می شوند در تمام خلق که اولاد رضا شراب خوارند، و احدی  
 تمیز نمی کند که امام علی نقی علیه السلام است یا موسی، و اگر موسی را شراب  
 خوراندی امام علی نقی علیه السلام را شراب خوراندی .

پس حضرت موسی المبرقع را به عزت و حشمت طلبیده، تا به جسر و صیف  
 اراکین دولت خود را به استقبال او فرستاد، و مکانی عالی نزدیک مکان خود در  
 سامره برای او مقرر نمود، و خود متوکل هم تا به آن خانه به استقبالش بر آمده  
 در آن مکان فرودش آورد، و خدم و حشم خود و فروش و لوازم و کل مصارف

او به صورت وسیع، و حضور موسیٰ نزد خود هر صبح و شام مقرر نموده .  
 اما امام علی نقی علیه السلام هم استقبال برادر خود مبرقع را تا به پل وصیف نمود،  
 آن حضرت بعد مرحبا و معانقه و ادای حق اخوت، تنها به برادر خود موسیٰ از  
 اراده متوکل اطلاع داد، و فرمود: که تو هرگز تن به شراب خواری ندهی، و  
 موسیٰ عرض نمود که سلطان ظالم قهّاری جبّاری هر گاه از مدینه خاص به  
 همین غرض مرا آورده چه حیلۀ خلاصی و چگونۀ نجات از آن به من ممکن  
 باشد .

پس از این قیل و قال، حضرت امام علی نقی علیه السلام به معرض دعا یا به صورت  
 وعده به برادر خود مبرقع این فقرات را فرمود: أما أنّ هذا مجلس لا تجتمع أنت  
 وهو عليه أبداً، فأقام موسیٰ ثلاث سنين يبكر كل يوم، فيقال لموسى: قد تشاغل  
 فرح فيروح فيبكر، فيقال له: قد شرب دواء، فما زال علي هذا الحال ثلاث سنين  
 حتى قتل المتوكل ولم يجتمع معه لي موته. رواه المجلسي في البحار (۱) .  
 حاصل آن که جمع نمی شوی تو و متوکل بر مجلس مراد او ابداً، خداوند جلّ  
 و علا در انجامز وعده و اجابت دعاء آن حضرت نمود، که برادرش حضرت مبرقع  
 با متوکل هیچ وقتی مجتمع نشد، و هر صبح موسیٰ را خبر به دروازه می دادند که  
 متوکل امروز دوا خورده، و به روز دوم خواب نموده، و امروز مشغول به امری  
 است بر گرد، تا سه سال حال مبرقع به همین منوال بود، که اصلاً با هم ملاقی  
 نشدند تا متوکل ملعون کشته گردیده، پس امام و مبرقع خیلی خوشحال شده  
 روانۀ شهر قم شد .

تنبیه: از خود این خبر ثابت شد که مراد متوکل حاصل نشد، و اگر به این حال

واقع می‌شد، پس او امر اجباری بود، و امر اجباری به اتفاق فقها بل به اجماع اُمت و به عقل و نقل معفو می‌باشد، پس دعواء مدّعی بطلان کذاب در اینجا باطل محض بر آمد.

بلی در کتاب شمس الشموس آورده: که عقب امام جواد علیه السلام از موسی المبرقع است، و او در نخست هواء بزرگی در سر داشت، تا روزی وی را برادرش علی هادی علیه السلام اندرز نمود و موعظت فرمود، پس از آن در صحبت برادر خود هادی علیه السلام بود و علم و ادب می‌آموخت شایستگی و افزونی داشت. اما عقب او از احمد است، و او نیز صالح بود، و عقب او از محمد اعرج است، و او را زبانی فصیح و بر درویشان کثیر الاحسان بود، و عقب او از ابو عبدالله احمد نقیب نقباء قم کثیر العباده، و رنج بار عیال و خوشنودی بسیار از مهمان داشت الخ<sup>(۱)</sup>.

ثالث: در علم درایه و روایه و رجال و حدیث و اصول فقه است که اگر امر شخصی دایر بین التعديل والتجريح باشد، و اگر به صورت قطعی احد الطرفين ثابت نباشد، پس در تقدیم کدامی از این دو قول است؟

مختار جمهور اُمت تعديل است، زیرا که اصل در مؤمن تعديل است، و حکم به خلاف آن کرده نمی‌شود، تا که ثبوت قطعی بر خلاف او نباشد، هر چند اینجا تجريح موسی ثابت نیست، پس دعوائ مدّعی کذاب بطلان بالأصالة باطل می‌باشد.

رابع: در عقل و نقل مقرر است که فضل آبائی فخر ابنائی می‌باشد، اما به ذمّ آبائی ذمّ به ابناء نمی‌شود، اما عقلی او کانه معلوم است، اما نقلی او آیه ﴿ولا تزر

(۱) کتاب شمس الشموس، در دسترس این جانب نمی‌باشد.

سادات کشمیر وثبت ..... ۲۲۷

وازره وزر اُخری»<sup>(۱)</sup> به وزر و وبال کسی دیگری مأخوذ و گرفتار نمی‌شود، چه از این ظلمی اظلم و قبحی نباشد، و اگر عیاذ بالله مبرقع شارب الخمر می‌بود، البته این وصف سرایت در اولاد و احفادش نمی‌کرد.

خامس: صحابه گرام حضرت رسول ﷺ قبل اسلام متّصف به کفر به اتّفاق کافّه اُمم بودند، پس بنا بر این قول به سبب کفر سابق بر آنها بعد اسلام هم اطلاق کافر جایز باشد، با وجود آن که توبه کفر اسلام است، و در آنها ثابت می‌باشد. و عجب بل اعجب از باغی غبی این است که به تعصّب و عناد، یا به جهل و نا فهمی او، لازم می‌آید که به خصومت با سادات به صحابه عظام سید رسل کفره اطلاق شود، بل آنها عیاذاً بالله کفار محض باشند.

سادس: اکثر اُمّهات ائمه اطهار علیهم السلام متّصف به کفر بودند، و قبل العقد به امام مسلمان شدند، پس به جهت صدق ایمان واقعی خود محل و مصدر انوار خاصّه الهی سادات زنان دنیا و آخرت گردیدند؛ زیرا که حجج تعالی از آنها متولّد شدند، پس بنا بر دعواء باطل بطلان عیاذاً بالله قدح در خود ائمه اطهار علیهم السلام باشد، و به مادران ائمه اطهار علیهم السلام که محل و ظرف انوار الهی بودند یا بنات الکفره دای کافرات عیاذاً بالله جائز باشد؛ زیرا که این شخص مع افترائه علی المبرقع و قبيله و تبعه او مع اغوائه ای پسران شراب خوار می‌گویند.

سابع: اگر مبرقع صحیح الولاده و الأعمال و الأفعال و الاعتقاد نمی‌بود، خود امام زمان علی النقی علیہ السلام که لنگر زمین و آسمان بود به استقبال او تا به پل وصیف نمی‌رفت، و معانقه و مصافحه و اداء حقّ اخوت و بوسه بر خدّین و بر لب شارب الخمر نمی‌نمود، و او را بر اسرار باطنی خبر نمی‌کرد، و امام علی النقی و

(۱) سوره انعام: ۱۶۴ و غیره.

عسکری عليه السلام مبرقع و احمد و محمد و احمد را مصافحه و معانقه و تقبيل بر خدّين و تعظيم و تقديم بر اقارب و ائمه زادهای ديگر نمی فرمودند .

چه زنازادها در صحاح و حسان روايات اکفر و اشر از مجوس و جهود و ترساند، و به اتفاق فقها فاسد العقیده می ميرند، و عرق و مرطوب آنها در دنيا نجس است. و به جواز در مسجد و در حمل قرآن و غير آن مجاز نمی باشند .

ثامن: اگر موسی و احفادش مطعون می بودند، جمعی از اساطين اعلام چون سالويه و قولويه و علی بن بابويه و مجلسی و غيرهم - رحمهم الله - اجازت و ترغيب به زیارت سادات رضويه نمی دادند، اين هم اقطع دليلی است بر کذب کذاب بطل .

تاسع: اگر موسی المبرقع و سادات رضويه مطعون الأنساب و مذموم الأعمال می بودند، البته محلّ ظهور کرامات و مجاب الدعوات احياء و اموات اينها اصلاً و ابداً نمی شدند، چه محال است که خالق متعال تعظيم و اجلال فاسد فاسق نجس نمايد؛ زیرا که اغرا و اغواء خلق و حسن قبح در انظار آنها لازم می آيد، تعالی الله عنه .

عاشر: حضرات رضويه خصوص مبرقع و اولاد و احفادش اگر فاسد الولاده و العقیده و العمل می بودند، البته علماء رجال و درايه و روايه لا محاله مع الآراء المتباينه و الداوعی المختلفه آن را یک جا نه به جای ديگر ثبت و ضبط می کردند، و حال آن که غير مدح ثبت و ضبط چیزی نکردند .

حادي عشر: اگر سادات رضويه خصوص مبرقع و اولادش و احفادش مطعون و مذموم و مقدوح می بودند، البته اعلام حديث از آنها حديث قبول نمی کردند، و به روايات و نقل فسقه و فجره کل خصوص جمهور مدققين و محققين اثبات أمور شرع مطهر و جحّت بر آن به احاديث مرويه آنها نمی کردند، و به معرض استدلال



أصولیین آن را پیش و اعتماد بر آن نمی نمودند، چنان چه مجلسی در شرح اربعین، و در کتاب رسائل شیخ مرتضیٰ، و در وسائل شرح آن، و در فصول الأصول، و ضوابط، و قوانین الأصول، و در تحف العقول، و غیر اینها حجّیت قرعه اندازی و اثبات آن به حسب این روایت می کنند.

روی الشيخ الجلیل الحسن بن علی بن ابي شعبة في تحف العقول، عن موسى بن محمد بن الرضا، عن أخيه أبي الحسن یعنی الامام علي بن محمد عليه السلام، حين سأله يحيى بن أکثم عن مسائل، فسأل أخاه، فأجاب عليه السلام، فكان من جملة تلك المسائل أنه سأله عن رجل أتى إلى قطع غنم، فرأى الراعي ينزو على شاة منها، فلما بصر بصاحبها خلّى سبيلها، فدخلت بين الغنم، كيف تذبح؟ وهل يجوز أكلها أم لا؟

فأجاب عليه السلام: إن عرفها ذبحها وأحرقها، وإن لم يعرفها قسّم الغنم نصفين، وساهم بينهما، فإذا وقع على أحد النصفين، فقد نجى النصف الآخر، ثم يفرّق النصف الآخر، فلا يزال كذلك حتّى يبقى شاتان فيقرع بينهما، فأيهما وقع السهم بها ذبحت وأحقرت ونجى سائر الغنم <sup>(۱)</sup> انتهى.

وقال في القوانين: قال المجلسي رحمته الله في الأربعين بعد ذكر هذه الرواية: إن هذا الخبر يدلّ على أنّ الحلال المشتبه بالحرام يجب التخلّص عنه بالقرعة، كما اختاره بعض الأصحاب، وهو مؤيد بما ورد في الأخبار المستفيضة أنّ كلّ مشكل فيه القرعة <sup>(۲)</sup> انتهى.

چه محال است که مع دواعی وانظار و ابصار و افهام متباینه متفاوته، خلاق از اهل بصائر و غیر بصائر ترک مطاعن مطعونی نموده، به اتفاق احتجاج بر

(۱) تحف العقول ص ۳۵۷ و ۳۵۹.

(۲) شرح اربعین علامه مجلسی ص ۵۸۲.

اثبات حکمی از احکام شرعیة إلهیه، و تصحیح مرویه او بنمایند، و از اینجا ثابت شد که موسیٰ أعلا و اجلّ شأن فقیه و حامل احادیث شریعت سید الانام بود، پس افتراء و بهتان عظیم کذاب دجال باطل محض می باشد.

ثانی عشر: در جواب آن که رضویه بدتر از سک اند و زیاده تفضیح اینها می کنم تا وقتی که مرا و قوم مرا سادات صحاح الأنساب نگویند، و بر اشجار ما مواهیر ثبت نکنند.

بدان که از خود ابن فقرات او چند چیز ثابت شد:

اول: این ابلیس حاسد به حسد و عناد به سادات می گوید آنچه می گوید، و حسد از اکبر کبائر در نار با عزازیل می باشد.

ثانی: اثبات کرد که خود و قومش نا سید بوده، و مثل مشهور در افواه عوام کشمیر که احدی از او در زمانه ملک زین العابدین یا به زمانه عراقی منتحل الی الاسلام گردیده، چه اگر خود در سیادت خود متردد و نا امید نمی بود تا مرا و قوم مرا سید صحاح الانساب نگویند از زبانش رانده نمی شد، و تمنای شمول خود با آنها نمی نمود، و این اقطع برهانی و اقوا حجتی بر نا سید بودن او و قوم او می باشد، تدبّر تبصّر.

ثالث: در این مخاطبین سادات به قول خودش و قومش اثبات کرد که آنها سادات صحاح الأنساب اهل خبره می باشند، لهذا او محتاج به تصدیق و اقرار ایشان در سیادت خود و قومش می باشد، و الاّ این قدر نمی کرد.

رابع: غرض حاسد معاند آل رسول تشنیع و شیوع فاحشه مفتریه در عوام و خواص ذریه بتول بلا شک و لا ریب می باشد، پس در ناری بودن این شخص شکی نیست؛ لقوله تعالی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ

عذاب أليم في الدنيا والآخرة ﴿١﴾ .

سبحان الله چه اجتهادی است که امام زاده‌های بلا فصل را بهتان بسته، نشر در عالم و آدم نماید، اما از طعن و لعن منافقان و ظالمان دین و دنیا و مراثنی خوانی سید الشهداء علیهم‌السلام را منع می‌کند، و هل هذا سوی النفاق .

خامس: غرض مخاصم آل رسول و زوج بتول بدل قصاص نواب غفران مآب ملاّ ابراهیم خان و علماء اعصار و اهل خبره آن امصار گرفتن از سادات می‌باشد، چه او نفی او و طایفه او کرده به نبودن ثبوت سیادت آنها و دلیلی بر آن، اما سادات بیچاره چه تقصیر دارند ﴿ولا تزر وازرة وزر اخرى﴾ (۲) .

تنبیه: غرض این شخص مفتری واضح شد که ذات باطله خاکیه خود را داخل و شامل با ذات پاک پنج تن به جبر و قهر سازد، دین را به دنیای دنی بفروشد، و قی الله المسلمین و الاسلام عن شرّه .

خلاصه به این دست و پا زدن و هفوات چیزی شدنی نیست، نه سادات عالی مناصب از سیادت به نفی تو بر می‌آیند، چه سیادتشان چون آفتاب روشن در کبد السماء، و در کل عالم روشن و مبرهن است، و نه تو و قوم تو سید بگردد، و بگردیدن در دنیا في الوقع سید نزد اهل خبره بلادی اصلاً و ابدا نمی‌شوید، بل تا این وقت غیر ملک کشمیر حال شمایان کسی نمی‌دانست، و الحال به افعال و اقوال و سوء خصال خودت در همه اقالیم مسلمانان خود را مشهور و منشور ساختی .

سؤال: مبرقع چرا قول امام علی النقی علیه‌السلام را که به گفته متوکل شراب نخوری قبول نکرد و در جوابش گفت: فما حیلتی ؟

(۱) سورة نور: ۱۹ .

(۲) سورة انعام: ۱۶۴ و غیره .

جواب: چون که امام به صورت اعلام به مبرقع فرموده بود که به دادن متوکل و به گفته او مهما امکن شراب نخوری قطع نظر از گناه، غرضش در این هتک حرمت و نشر فزاحت تو می باشد، پس مبرقع عرض نمود: که هر گاه سلطان ظالم جبّار مرا از مدینه برای الزام این امر طلبیده احتراز از آن چگونه ممکن می باشد؟

پس آن حضرت وقتی که جواب مبرقع اقوا دید به مورد وعده این کلام را که «أما إنّ هذا مجلس لا تجتمع أنت وهو عليه أبدأ» فرمود، و حق تعالی وعده آن حضرت را فوراً انجام نمود، اشکالی لازم نمی آید، چه ردّ کلام وقتی لازم می آید که اختیاری می بود، یا می خورد مبرقع امر اجباری جبّار به عذر نزد آن حضرت نقل کرد.

مع ذلک ما می گوئیم: که غیر چهارده معصوم علیهم السلام کسی معصوم نمی باشد، و غیر معصوم جایز الخطا می باشد، اما امامزاده ها به موجب آیات و حدیث مسطوره سابقه متواتره معفو و موفق بالتوبه ضرور می باشند، و لکن مبرقع در قول اینجا خطا نکرد، و نه قبح فعل او از او واقع شد، تبصّر تدبّر.

تنبیه: جماعتی از اعلام تقدیم و زیاده تعظیم و توقیر به سادات رضویه می دانند و می کنند، چنان چه شهید و صاحب کشف الغطا و صاحب الجواهر تصریح به آن کردند: و لیس بالبعید تقدیم الرضوي، ثمّ الموسوي، ثمّ الحسنی، ثمّ الحسینی، و تقدیم کلّ من كان علاقته بالأئمة أكثر<sup>(۱)</sup>.

یعنی: بلا استبعاد تقدیم رضوی بر همه سادات می باشد، پس از آنها موسوی، پس از آنها حسینی و حسنی، و تقدیم هر کس که علاقۀ او به ائمه اکثر باشد.

(۱) جواهر الکلام ۱۶: ۱۰۵، از کشف الغطاء نقل نموده.

و سبب این ذکر فرمودند که تعلق اینان به اکثر ائمه هدی می باشد .

در درس فرمود: ینبغی توقیر الطالبین علی غیرهم، و ولد فاطمة علیها السلام علی الباقین (۱).

سؤال: به شما چگونه ثابت شده که در رضویه چنین رمی و قذف واقع شده؟  
 جواب اول: به طوری که اخبار خلف و سلف عوالم و اداوم، و بلاد غایبه متباعده، و نبوت و امامت انبیا و ائمه، و اقوال و افعال سلاطین ظلمه، بی دیده ثابت شده، و الا هیچ بلدی و ملکی خالی ثابت شده نمی تواند .

جواب ثانی: مسافرین و مترددین از مخالف و مؤالف و تجار و حجّاج و زوّار و اهل تبتّها و کلگت و نواحی آنها و اهالی کشمیر مرور و مجیء شب و روز به این طرف دارند، پس به تواتر اقاریر و تحریرات خواص و عوام که متحد الکلمه اند بر قول تو به این هفوات که در مکرّر مواعظ و مشاهد ذکر آن را کردی، تتابع و تواتر هر گز بر غلطی نمی باشد، چه لفظی باشد چه معنوی، علم قطعی به غائب سامع حاصل می شود، و قضایای تواز تواتر و شیاع گذشته است، هر چه در ظاهر و خفا می کنی و می گویی اکثر آن در اطراف مشهور گردیده .

### فصل

#### در ذکر اولاد ابوالحسن الثالث حضرت امام علی النقی علیه السلام

بدان که نزد شیخ مفید اولاد امام علی النقی پنج نفر بودند: ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام، حسین، محمد، جعفر، عایشه (۲).

اما ولادت آن حضرت در مدینه طیبه نزد شیخ مفید (۳) به نصف ذی الحجّه، و نزد

(۱) درس شهید اول ۱: ۲۶۲.

(۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۱۱-۳۱۲.

(۳) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۷.

شهید<sup>(۱)</sup> نیز از ماه ذی الحجّه سنّه دو صد و دوازده می باشد .

اما وفات او به زهر معتمد عبّاسی، و به روایت دیگر به زهر متوکل عبّاسی در شهر سرّمن رأی سوّم ماه رجب سنّه دو صد و پنجاه و چهار می باشد، و مادرش امّ ولد نامش سمانه .

نزد ابن طلحه ولادتش در رجب سنّه دو صد و چهارده، و وفاتش در بیست و پنجم ماه جمادی الآخر سنّه دو صد و پنجاه و چهار می باشد، و نام مادرش سمانه مغریبه می باشد<sup>(۲)</sup> .

و در اعلام الوری<sup>(۳)</sup>، و کشف الغمّه: یوم سه شنبه پنجم رجب وفاتش نوشته<sup>(۴)</sup> .

و مدفنش در سرّمن رأی معروف به سامراء در مقام خود مشهد معروف إلى الآن زیارتگاه عالمیان می باشد .

نزد جمعی از نسابه عقبش غیر از جعفر نمی باشد، و مشهور به کثرت اولاد جعفر صاحب کزّین بود، و مشهور در نسابه که جعفر صد و بیست فرزند داشت، و جماعتی از اولاد و احفاد و ذرّیه او باقی می باشد .

اشکال: اکثر اهل سیر و تواریخ و محدّثین عامّه و خاصّه، منهم ثقة الاسلام کلینی، و شیخ مفید، و ابن بابویه، و شیخ الطایفه، و شیخ طبرسی، و صاحب احتجاج، و صاحب وافی، و صاحب بحار و غیرهم از عماید محدّثین، آیا نفروند جعفر معروف به کذاب بود، به تکذیب برادر خود امام حسن

(۱) دروس شهید اوّل ۲: ۱۵ .

(۲) مطالب السؤل ۲: ۱۴۴ - ۱۴۶ .

(۳) اعلام الوری طبرسی ص ۳۳۹ .

(۴) کشف الغمّه ۲: ۳۸۴ .

اولاد حضرت امام هادی علیه السلام ..... ۲۳۵

عسکری علیه السلام و حاسد او، و سبب حبس آن حضرت و غصب مکان و اخذ اسباب حضرت مهدی آخر الزمان علیه السلام، و احد اسباب غیبت او، و شارب و عراف و صاحب طنبور و رباب و غیر این مرتکب به قبائح دیگر بود.

من جمله آن دعوی امامت خود در حضور و بعد فوت حضرت عسکری علیه السلام نموده، لهذا به قرآن ناطق جعفر بن محمد علیه السلام را به صادق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ملقب گردانیدند قبل تولد اینها تا ممتاز شود از این جعفر کذاب، و به پسر نوح خطاب ﴿انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح﴾ (۱) آمد.

پس چگونه از اولاد امام معصوم مطهر چنین فاجر فاسق؟ و چگونه و چرا از انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام چنین اولاد کفره و فجره به وجود آیند؟ و اگر از غیر معصوم چنین اولاد به عمل آیند مستبعد نیست، چه آنها پاک و ناپاک و حلال و حرام را می خورند، اما معصومین منزّه از همه الواث و ادناس می باشند؟

جواب اول: علمای مسلمانان به حسب ورود آیات و صحاح و حسان اخبار متضمن عاقبت بالخیر و مؤید به توبه گردیدن اینها عموماً و خصوصاً که به حد مفاد التواتر اگر مسلمان و صحیح الولادت و العقیده و بدون توبه رفته می باشند، السنه خود را از تعرض و تجریح و تقبیح امام زادگان مشهور بالکل بسته اند، چه تفویض احوال ایشان به آباء طاهرین ایشان در آخرت می باشد، و از هر غیر معصوم و لا مطهر خلل و زلل و صدور قبايح و مآثم جایز می باشد.

لهذا بما سزاوار نیست که تشییع فاحشه و تتبع زلات و عثرات آنها بنمائیم، إلا آن که من باب الأمر بالمعروف امر و نهی در احیاء و کراهت از شناخت افعال

احياء و اموات ايشان داشته استغفار برای آنها بنمائيم، تکليف ما همين است .  
 جواب ثانی: اگر جرح و تعديل به شخصی عارض شود اهل درايه و روايه و اصول در تقديم کدام یک دو قول دارند، و نزد محققين ايشان تقديم تعديل است؛ زیرا که اصل براءت، پس تعديل ثابت است، و اگر در آخر جرح توبه طاری و لاحق شده و لو ظناً او احتمالاً، باز هم براءت او ثابت می شود، هر چند روايت توبه من باب الآحاد و ظنی باشد، اما در امام زاده ها و در قبول آن اشکال نمی باشد، چه مؤیدات دیگر بر عاقبت بالخیر بودن آنها واردند .

تنبیه: مؤید این باب توقيع مبارک حضرت حجة الله القائم، در آخر در باب عفو جعفر می باشد: چون «أما مثل عمي جعفر كمثل إخوان يوسف»<sup>(۱)</sup> یعنی: مماثلة عم جعفر چون برادران يوسف می باشد، که اول ایذاء او و خطایا کردند، و لکن در آخر یعقوب و يوسف برای آنها استغفار کرده معفو شدند، پس جعفر مدّة العمر عاصی بوده، لکن در آخر او نادم، و حضرت قائم علیه السلام عفو و استغفار برایش فرموده باشد .

بلی فسق جعفر متواتر، اما عفو او در آخر من باب الآحاد مظنونی باشد، و به قیام این امر ظنی عفو و براء جعفر ثابت می باشد .

جواب ثالث: آن که تسمیت و شهرت جعفر به کذاب، اگرچه به تکذیب او به امام بوده باشد، پس وقتی که خود امام حجة الله القائم علیه السلام توبه او را قبول و عفو حقوق خود نموده، پس در آخر به سبب توبه و عفو اسم کذابی او به توّاب مبدل گردیده اشکال ندارد .

جواب رابع: در تسمیه قرآن ناطق به جعفر صادق علیه السلام سبب همين نمی باشد



که از جعفر ثانی کذاب ممتاز و حق از باطل جدا و مبین باشد، بل نزد ما وجه تسمیه امام جعفر علیه السلام به صادق این است که در عصر آن حضرت فقهاء کذاب به جعل سلاطین ظلمه به امام فلانی و فلانی و فلانی مشهور گردیده بودند، لهذا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از زبان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از آباء او ملقب به صادق گردیده بودند، تا به مقابل باطل حق واضح و مشهور، چون در زمانه هر فرعونى موسائى من الله موجود باشد.

جواب خامس: در تمثیل جعفر به پسر نوح بیان گردیده، و اینجا می‌گوییم: که پسر نوح کافر به خدا و نوح بود، و از عمل غیر صالح اشاره به آن باشد، اما جعفر مشرک و کافر به دین اسلام به اتفاق اُمت نبود، بل فاجری و فاسقی بوده، و فسق عبارت است از ترک طاعت مع اعتقاد بالدين، پس به قیاس حمل حال جعفر ثانی بر پسر کافر از نوح باطل محض و غباوت و بغاوت محض می‌باشد، خصوص عند ورود الروایه در باب جعفر رضوان الله علیه و علی آله.

جواب سادس: در این که از انبیاء معصومین علیهم السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام چرا این اجزاء خبیثه و رجسه ظاهر شوند، به چند وجه مختصر است:

اول: بر دین دار چون و چرا بر مصالح و حکم تعالی اصلاً نمی‌سزد.  
ثانی: در این چنین اولاد و احفاد از معصومین پیدا شدن علت و حکمت امتحان و ابتلاء اُمت می‌باشد، چه بسیاری از احکام شرعیه معلل به امتحان می‌باشند، و قرآن از آن مملو می‌باشد، من جمله آن ﴿ولیبتلّی الله ما فی صدورکم ولیمحصّ ما فی قلوبکم والله علیم بذات الصدور﴾ (۱).

ثالث: این چنین اولاد از معصومین پیدا شدن به منزله جزء فاضله در بدن

می باشند، قدح در نبوت و امامت نمی رساند، آیا نمی بینی که فضلات بدنیه از انبیاء علیهم السلام جدا می شوند، و به انفکاک آنها در انبیاء و ائمه علیهم السلام قدحی و نه به آن فضلات و هنی عاید می شود.

رابع: بعضی نقل کرده اند که بعض سلاطین عباسیه به کدام امام معصوم علیه السلام در مجلس عرض کرد: که ما مردم جهله ظلمه می باشیم، و اغذیه ما هم نجس و خبیث ضرور می باشد، و اگر اولاد ما ظالم و فاجر و فاسق بوجود آیند حیرتی نمی باشد، اما بعضی از ما نیک هم بوجود می آیند، اما از شما معصومین اولاد فجرة فسقة ضالّه مضلّه بوجود آمدن اشد حیرت است، چه شما معصوم و مطهر در ظاهر و باطن، و مآکل و مشارب شما هم اطهر می باشند، پس سبب تولد اولاد نیک از ما و تولد ولد بد از شما چه می باشد؟

جواب می گویند: که امام معصوم في الهداهت جواب داد: چون که به شما شيء و لقمه حلالی و طاهری من باب الهدایا و التحف و امثال آن به طیب نفس کسی می رساند و آن را می خورید، و در امثال مجالس شما به ما غذائی و لقمه خبیثی في الواقع می رسد، پس از آن لقمه به شما ولد نیکی و به ما ولد بدی بعمل می آید.

راوی می گوید: که سلطان عباسی منخجل و سرنگون شده، و مجلس متلذذ از این جواب و سؤال بسیار شد.

ایراد: انبیاء علم ما کان و ما یکون دارند هر چیزی را می دانند، پس چگونه شيء خبیث را آنها بخورند؟ و چگونه اکل آن بعد العلم جایز باشد؟ چه مخالفت علم به عالم خصوص نبی و امام جایز نمی باشد، و اگر علم به باطن امام ندارد، پس دعوی ما کان و ما یکون باطل محض می باشد.

جواب: بدان که هیچ نبی و امام از آدم تا خاتم مأمور در عمل به باطن و به

حقایق حقیقت نمی‌باشند، بل همه اینها مأمور و محکوم در عمل به ظاهر شرایع می‌باشند، و افعال المسلمین و أعمالهم محمولة علی الصّحّة قاعدة قدیمه مقرر دارند، پس آنچه از لقمه و حبّی معصومین تناول و استعمال نمودند نظراً الی ظاهر الشریعة طاهر و حلال دانسته نمودند، خلاف علم و عصمت و نبوت و امامت به آن لازم نمی‌آید.

و نیز جایز است که خدا علم باطنی آن جزء را از معصومین مستور دارد، یا اسناد محو از قلب آنها نماید برای امتحان خلق به آن، اشکالی لازم نمی‌آید، بلی علم ما کان و ما یکون به آنها به صورت اعجاز می‌باشد تا ممتاز عند الحاجت حجج الله از رعایا و اُمت باشند، ثمّ الله أعلم.

### فصل

#### در اولاد ابو محمد العسکری علیه السلام

بدان که اولاد آن حضرت غیر امام مهدی آخر الزمان علیه السلام بالاتفاق ولدی دیگر نمی‌باشد، نه از اناث و نه از ذکور<sup>(۱)</sup>.

اما ولادت آن حضرت در مدینه الرسول هشتم ربیع الأوّل، و بعضی دهم ربیع الأوّل، و بعضی چهارم ربیع الأوّل گفته‌اند سنه دو صد و سی و شش، یا سی و یک، یا سی و دو، علی اختلاف الأقوال می‌باشد.

اما وفاتش به زهر معتمد عباسی به روز جمعه، و به قول شهید<sup>(۲)</sup> یوم یکشنبه هشتم ربیع الأوّل سنه دو صد و شصت می‌باشد.

اما مدفنش در روضه پدرش امام علی النقی علیه السلام در سرّمن رأی.

(۱) در بعض روایات فرزندی به نام حسین آمده است.

(۲) دروس شهید اوّل ۲: ۱۵.

۲۴۰..... السادة في سيادة السادة

امّا نام مادرش امّ الولد، به قول شیخ مفید<sup>(۱)</sup> و شهید<sup>(۲)</sup> حدیثه، و به قول نبیره جوزی<sup>(۳)</sup> و ابن طلحه<sup>(۴)</sup> سوسن نامش می باشد.

### فصل

#### ابوالقاسم حجّة الله القائم امام مهدی آخر الزمان علیه السلام

بدان که در تولّد آن حضرت کل اهل قبله دو قول دارند، نزد جمعی از اهل سنت هنوز آفریده نشده پیدا خواهد شد. نزد امامیه و جماعتی دیگر از متفرّق ملل مسلمانان پیدا شده.

و ولادت با سعادت آن حضرت در سرّمن رأی در خانه امام حسن عسکری علیه السلام به قول شهید<sup>(۵)</sup> لیلۃ الجمعة، و به قولی قریب به صبحی در یوم الجمعة، و به روایتی قریب به صبح صادق نصف شعبان المعظم سنه دو صد و پنجاه واقع شده، نزد ابن طلحه<sup>(۶)</sup> بیست و سوم رجب<sup>(۷)</sup> سنه دو صد و پنجاه و هشت هجری واقع شده.

و اسم مادرش نزد شهید<sup>(۸)</sup> و ابن طلحه<sup>(۹)</sup> و نبیره جوزی<sup>(۱۰)</sup> مع جمعی

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۱۳.

(۲) دروس شهید اوّل ۲: ۱۵.

(۳) تذکرة الخواص ص ۳۶۲.

(۴) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۴۸.

(۵) دروس شهید اوّل ۲: ۱۶.

(۶) مطالب السؤل ۲: ۱۵۲.

(۷) در مطالب: رمضان.

(۸) دروس شهید ۲: ۱۶.

(۹) مطالب السؤل ۲: ۱۵۳.

(۱۰) تذکرة الخواص ص ۳۶۴.

دیگر صیقل<sup>(۱)</sup> اُمّ ولد می باشد، نزد صدوق و مفید<sup>(۲)</sup> و غیرهما از خاصّه و عامّه حضرت نرجس خاتون دختر قیصر روم این شهر است، و به قول جمعی و روایت دیگر شهید در دروس الأحکام مریم بنت زید العلویه وهو المتیقن عنده می باشد<sup>(۳)</sup>، و به قول دیگر ابن طلحه<sup>(۴)</sup> حکیمه خاتون، و غیر آن هم می باشد. اما اولادی و زوجه‌ای از این حضرت در این عالم ظاهر نشنیده شده، و نه منقول و نه دیده شده، اگرچه در عالم غیبت زوجات و اولاد و احفاد داشته باشد از آن انکار نمی باشد.

تنبيه: جمّ غفیر از اهل سنّت و فرقه امامیه اثنا عشریه بعد ولادت از حضرت حسن عسکری علیه السلام در عهد معتمد عبّاسی به وجود و بقایش الیٰ حین قاتل و معتقدند، و با پدر خود تا پنج سال یا شش سال بود، پس به عمر پنج ساله یا شش ساله غیبت اختیار فرمودند.

اما جمّ غفیر از معتمدین امامیه عرب و عجم به إرائه پدرش حضرت عسکری علیه السلام او را دیده، و نصّ جلی بر امام مهدی آخر الزمان علیه السلام بودن او بلا واسطه همه شنیدند، و از خود مهدی علیه السلام در همان حال صباّت اجوبه مسائل معضله مشکله را مکرّر شنیدند، و به عمر یحیی بن زکریا پنج ساله یا شش ساله به مسند خلافت به جای پدر خود نشسته، پس از این به ظلمه بنی العبّاس و غیر ایشان در سردابه خانه خود تا هفتاد سال به صورت اختفا از عوام به غیر خواص شیعه خود گذرانید، و بعد از این غیبت کبریٰ اختیار نمودند، پس در اینجا

---

(۱) در دروس و مطالب: صقیل، و در تذکره: صیقل می باشد.

(۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۳۹.

(۳) دروس شهید ۲: ۱۶.

(۴) مطالب السؤل ۲: ۱۵۳.

سفارت و نیابت سفرا و نایبان منقطع گردید .

و در غیبت کبری هم بسیاری از سنی و شیعه ناگاه مشرف خدمت او شده، و آنها آن حضرت را به مهدویت شناختند، و تصدیق به او و به دین آباء او نمودند، و اسماء همه آنها در کتب ثبت اند، لا اقل به کتاب حقّ الیقین رجوع نموده، جمعی از آن دریافت خواهند شد .

تنبيه: تا اینجا ذکر سادات مقطوعی الأنساب بود، و الحال ذکر مظنونی الأنساب، و مشکوک الأنساب، و مجعول الأنساب، و مردود الأنساب می باشد .

### باب

### در سیادت مظنونی الأنساب و تعریف آن

بدان که در غیبت کبری تا ظهور آن حضرت سیادت بنی فاطمه مظنونی الأنساب به ظاهر محسوب می شوند .

اما مظنونی الأنساب ساداتی اند که نصّ قطعی و تصدیق عینی به صورت جلی یا خفی از معصوم در باره نسب آنها، چون «إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ابْنَيْ» و أمثال آن نرسیده باشد .

پس آیا به محض ادّعا و دعوی سیادت تصدیقش کرده می شود بدون اعتقاد خارجه، یا تصدیقش کرده می شود مع ظنّ صدقه، یا مع عدم اتّهامه، یا تصدیقش کرده می شود مع ظنّ صدقه و عدم اتّهامه، و اثبات البینه و الشهادة المستفیضة، فقها خلاف دارند .

اما صورت اولی ضعیف بل باطل است؛ زیرا که در اداء حقوق یقینی برائت ذمه یقینی مطلوب است، و آن در صورت اولی ممکن اصلاً نیست، پس تصدیق به محض مطلق دعوا غیر صحیح و لا جایز می باشد .

و ایضاً ادّعای نسب در حقیقت امری مجهول، خصوصاً دعوی سیادت

متضمّن غرض، پس چگونه صدق مدّعی بلا بینه و لا قراین قطعیّه متصوّر می شود؟

اما صورت ثانیه: که دعوای مع ظنّ صدقه و عدم اتّهامه، ایضاً به آن در اداء حقوق برائت یقینی به مؤدّی و معطی حاصل نمی شود، پس این صورت هم ضعیف است.

اما در صورت ثالثه: که مع الدعوی بیّنه عادلّه، و شهادت مستفیضه از اهل خبره عصری و بلدی و غیر اینها که می باشد، البتّه در این صورت دعوا و برائت مؤدّی و معطی بالجمله به غیر ضمانت حاصل می شود، لهذا این قول مختار جمهور محقّقین ماضین و معاصرین و عمل بر همین می باشد.

و ما در اینجا مختصری از اقوال آنها نقل می کنیم:

در فتاوی مولانا مجلسی است: که سید آن کس است که انتساب پدری او تا حضرت رسول ﷺ و حضرت امیر علیّ علیه السلام بلا معارضه و لا منافات برسد.

مولانا محقّق محمد حسین اردکانی در سؤال<sup>(۱)</sup> جواب تحریر فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم، در ثبوت سیادت به شهادت عدلین و استفاضه اشکالی نیست، و در باب اکتفاء به دعوای سیادت در جواز اعطای خمس بریء الذمّه از

---

(۱) سؤال: در شهری قبیله ای از قبائل سادات از مدّت دو سه صد سال مشتهر و معروف با شک در سیادت شده باشند، و مأخذ شک ایشان معلوم نباشد، به غیر از آن که اجداد ایشان مدّعی سیادت بودند بدون بیّنه و شهود، و همواره نسل بعد نسل آنها را مشکوک السیاده و مجهول الحال نسب می گویند، آیا الآن به ادّعای احدی از ایشان سیادتشان که عبارت از انتساب الی الهاشم بالأب باشد ثابت شده رفع شک از ایشان می شود یا نه؟ و دیگر خمس و نذر مختصّه سادات به ایشان می توان داد یا نه؟ و نیز بیان فرمائید که سیادت به چه نوع ثابت می شود در شرع، آیا مطلق مظنّه کفایت می کند یا حصول مظنّه متأخّم به استفاضه؟

آن مثل اکتفاء به دعوی فقر در جواز دفع زکات و برائت ذمه از آن گرفته‌اند، ولی جمله‌ای از محققین فقهاء در مسأله اشکال کردند، واقعاً جای اشکال هم است، و اگر مراعات نمایند به این که خمس را به سید ثابت السیادت دهند که او به آن مشکوک السیادت بدهد، چنان چه شنیده‌ام که این طریقه احتیاط را در آنجا مسلوک میدارند بسیار خوب، و طریقه دیگر هم است الخ.

و شیخ جعفر تستری بر همین سؤال - یعنی در کشمیر - جواب تحریر نمود: باسمه سبحانه تعالی، سیادت ثابت می‌شود با استفاضه نسب که اباً من جد معروف به سیادت باشد، و هرگاه همیشه معروف به مشکوکیت نسب بودند، پس به محض ادعا حرف مدعی سیادت مسموع نیست، و احکام سیادت بر او جاری نمی‌شود.

حضرت حجة الإسلام میرزا محمدحسن شیرازی بر استفتاء مشکوکی در جواب او تحریر فرموده این است: بسم الله الرحمن الرحيم، مقتضای بعضی از علما کفایت دعوی سیادت است، و مؤید است به بعضی از وجوه، اما مع ذلك خالی از اشکال نیست، و در کفایت معروفیت به سیادت در طبقات سابقه اگرچه از جهت ظهور حال یا عدم اطلاع بر بی مأخذ بودن آن بوده باشد اشکالی نیست، و اگر متحقق شد بی مأخذ بودن در طبقات سابقه به نحوی از انحاء به طریقی از طرق، مسأله بر میگردد به کفایت دعوی. انتهى.

یعنی اشکال دارد کفایت دعوا در سیادت نزد حضرت میرزا.

فتوای ثانی از محقق لا ثانی فاضل محمدحسین اردکانی اعلی الله مقامه: بسم الله تعالی، اگرچه سماع دعوی سیادت مثل سماع دعوی فقر نسبت به مشهور داده‌اند، ولی نزد این اقل ثبوت سیادت به غیر بینه و استفاضه به غایت مشکل، و قاعده مقتضی عدم ثبوت، و احتیاط هم مقتضی عدم اکتفاء به مجرد دعوی



سیادت مظنونی الأنساب ..... ۲۴۵  
می باشد، والله أعلم .

فتوای شیخ الاسلام والمسلمین زین العابدین مازندرانی بر این سؤال تحریر فرمودند: بسم الله و له الحمد: به مجرد ادّعاء نسب ثابت نمی شود، و همچنین انتساب به رسول الله ﷺ و به ائمة اطهار صلوات الله علیهم .

در ذخیره المعاد همین شیخ الاسلام سلمه الله فرمود: که مدّعی فقر را زکات بده، و مدّعی سیادت را تا اثبات نکند سیادت را خمس مده .

ایضاً در جواب استفتاء اهل کشمیر تحریر فرمود: که خمس و مال امام به مجهول الحال و به مشکوک السیادت نمی توان داد، چه برائت ذمّه یقینی معطی را به غیر دادن به معلوم السیادت حاصل نمی شود .

فتوای سرکار میرزا حبیب الله النجفی الجیلانی سلمه الله تعالی: که سیادت به غیر بیئنه عادلّه و استفاضه به محض دعوی از مدّعی سیادت ثابت نمی شود، پس هر کس را که معطی می داند این سید نیست یا شک دارد، پس خمس و نذر سادات به او نمی تواند داد و نه بریء الذمّه معطی می شود .

و در رساله معروف به صراط النجات منظوره حضرت حجّه الاسلام میرزادام ظلّه، در مسائل متفرّقه بعد بحث الرضاع فرموده: مسأله: سیادت به ادّعی شخص ثابت نمی شود، مگر آنکه در بلد مشهور باشد به سیادت، یا مظنه نزدیک به علم حاصل شود انتهى .

در فتوای شیخ الاسلام زین العابدین سلمه تعالی در استفتاء بعض فضلاء تحریر فرموده :

بسم الله وله الحمد، السیادة نسب خاص لا یثبت إلا بما یثبت به النسب من البینه العادله، والاستفاضة القطعیة المستمرّة أباً عن جدّ، بحيث لا یكون فی طبقات الاستفاضه لو كانت، أو فی طبقة واحدة قادم فی الانتساب، وحينئذ تثبت

السيادة وإلا فلا، ومجرّد الادّعاء وحمل قول المسلم أو فعل من يعطيه الخمس على الصّحة لا يثمر ولا يثبت النسب، وأنّه من نسل رسول الله ﷺ من طرف الأب، وهو واضح عند أهل الفقه والسداد، وعند أولي الأبصار، والله العالم .

فاضل ايرواني معروف به ملاً محمّد ايرواني نجفي رحمه الله أيضاً در جواب همين تحرير فرمودند: لا تثبت النسب بمجرّد الادّعاء، بل يحتاج إلى إقامة الشهود العدول أو الاستفاضة، كما في انتساب سائر الأنساب. انتهى .

خلاصه: آن که ثابت نمی شود نسب سادات به مجرّد دعوی، بلکه محتاج است به سوی إقامت شهود عدول، یا ثابت می شود به استفاضة چنان چه در انتساب همه انساب همين شرط صحّت و ثبوت می باشد .

اما از اعلام اموات بدان که در قرشیه مشکوکه فيها در مدارك الأحكام فرمود: ومن اشتبه نسبها كما هو الأغلب في هذا الزمان من عدم العلم بنسب غير الهاشميين، فالأصل يقتضي عدم كونها قرشيه، ويعضده استصحاب التكليف بالعبادة إلى أن يتحقّق المسقط<sup>(۱)</sup> .

خلاصه: زنی که معلوم الانتساب قطعاً إلى قریش وهاشم نباشد، اصل در شک مقتضی نبودن آن زن از قریش، و معضد و مؤیدش استصحاب تکلیف به عبادت تا تحقّق مسقط می باشد .

در تمهید القواعد فرمود: لو شكّت المرأة في كونها قرشيه أو نبطية، فالأصل عدم كونها منها؛ لأنّ هذا النسب طاریء على الناس، والأصل يقتضي عدم التولّد من نضر بن كنانة<sup>(۲)</sup> .

یعنی: اگر شک شود در زنی که آیا قرشیه و نبطیه هست یا نه، پس اصل نبودن

(۱) مدارك الأحكام ۱: ۳۲۴ .

(۲) تمهید القواعد شهید ثانی ص ۲۷۵-۲۷۶ .

این زن مشکوکه از قریش می باشد، چه این نسب طاری به مردم می باشد، و اصل عدم تولد او از نضر بن کنانه می باشد .

شیخ مرتضیٰ انصاری فرمود: فإذا لم يعلم انتساب الشخص إلى جماعة، فالأصل عدمه، ومثله الكلمة في كونها هاشمياً الخ .

یعنی: وقتی که نسبت شخصی به سوی جماعتی معلوم نشود، پس اصل در این مقام شک نبودن او از آن جماعت می باشد، و مثل آن حکم است در هاشمیت، یعنی اگر در هاشمیت او شک بود اصل در آنجا هم عدم است که مشکوک فیه از قوم هاشمی نمی باشد .

ایضاً در استفتاء کشمیر شیخ مرتضیٰ رحمته الله تحریر فرمود: بلی اجازه می دهم که سهم امام علیه السلام به معلوم السیاده و الفقر داده شود .

در شرح ارشاد اردبیلی فرمود: ویثبت النسب بالشیاع مع عدم المنازعة ومعه بالعدلین <sup>(۱)</sup> .

یعنی: ثبوت نسب می شود به شیاع به شرط نبودن منازع و نه نگیر، و با آن ثبوت آن به شهادت عدلین می شود .

در لمعه و در شرحش در بحث حیض است: فمن علم انتسابها إلى قریش بالأب لزمها حکمها، وإلاّ فالأصل عدم كونها منها <sup>(۲)</sup> .

یعنی: زنی که انتسابش به سوی قریش بالأب ثابت باشد محکوم به آن می شود، و إلاّ اصل نبودن آن زن از قریش می باشد .

و از اصطلاح العلماء بعض ثقات نقل کردند: ویثبت كون المرأة قرشیة أو نبطیة أو غیرهما بالعلم، سواء حصل من التواتر أم من غیره مطلقاً، وبشهادة العدلین، ولا

(۱) مجمع الفائدة ۱: ۱۴۴ .

(۲) شرح لمعه شهید ۱: ۲۵۱ .

یثبت بشهادة عدل واحد، ولا بشهادة النساء مطلقاً، ولو كنَّ منضّمات بالرجال، وهل یثبت بمطلق ما یفید الظنّ، فیكون الظنّ هنا قائماً مقام العلم كما فی كثير من المواضع أو لا؟ فیہ إشكال الخ<sup>(۱)</sup>.

خلاصه: آن که ثابت می شود بودن زن قرشیه یا نبطیه یا غیر آن به علم، چه آن علم حاصل از خبر متواتر شده باشد یا از غیر آن مطلقاً، یا ثابت می شود به شهادت دو عادل، و ثابت نمی شود به شهادت یک عادل، و نه به شهادت زنان در هر حال اگرچه آنها ضمیمه مردان هم باشند، و آیا ثابت می شود به مطلق آنچه إفاده ظن می کند، پس آن ظن حاصل در اینجا قائم مقام علم گردد، چنان چه در بسیاری از مواضع آن جاری می باشد، یا قائم به مقام علم ظن اینجا می باشد، در آن اشکال است.

در شرح نافع طباطبائی فرمود: فإذا لم یثبت القرشیة بالعلم العادی أو الظنّ المتآخّم أو البینه، فالأصل عدم کونها قرشیة<sup>(۲)</sup>.

یعنی: و وقتی که قرشیة زن به علم عادی یا به ظنّ متآخّم به علم یا بینه حاصل نشود، پس اصل در آن زن نبودن او از قوم قریش می باشد.

قاعده کلیه أصولیین است که در امر مشکوک فیہ اصل عدم، و در مظنون الحاق به اعم اغلب می باشد، پس علی جمیع الأحوال در این طایفه مشکوک فیهم لوجود الشکّ اصل عدم، و به إلحاق الظنّ الأغلب باز هم عدم است.

تنبیه: همین قدر در مؤید مرام برای عاقل کافی است، که سیادت به محض دعوی حاصل نمی شود، مگر به علم یا به ظنّ متآخّم به علم حال او بلا خلاف ولا معارض ولا نکیر.

(۱) اصطلاح العلماء، در دسترس این جانب نمی باشد، و مؤلف کتاب شناخته نگردید.

(۲) شرح کبیر علامه طباطبائی ۱۲: ۲۹۸ - ۲۹۹.

اشکال: آیا انّ دعوی المسلم فی النسب کالفقر یدقّ کالفقر؟ بعضی قاعده در

سماع دعوا نسب نقل و مقررّ نفرمودند، پس ترک این چگونه جایز باشد؟

جواب اول: این قول آیا از اخبار مأخوذ است یا از تقریر بعض اعلام؟ و اگر

اول است پس مخالف عقل و نقل غیر مقبول مطرود لا معمول می باشد؛ زیرا که

اگر این صحیح شود من باب الظنّ و الآحاد می باشد، و امر ظنی معارض علم

قطعی نمی شود، چه در اداء حقوق لازمی برائت ذمه یقینی واجب است، و آن

اینجا حاصل اصلاً نمی شود. و اگر از اقراریر علما است، او واجب العمل نیست

فضلاً عن الحجّة؛ زیرا که منافی برهان عقل و نقل می باشد.

جواب ثانی: سلّمنا که این قول منقول حجّت است، پس این دلالت ندارد بر

دعوای نسب خاص، و آن دعوی نسب سیادت خاص که متضمّن غرض و نفع

مدعی است، و آنچه متضمّن غرض و نفع باشد، او بلا بیّنه عادلّه و استفاضه

حاصله مسموع نمی باشد، لهذا حمل آن ممکن بر نسب عام اهالی انساب که بلا

غرض و لا تصوّر نفع ولو بالاستقبال می باشد، نه بر نسب خاص سادات، و برای

همین نزد جمهور اعلام که من جمله ایشان اقوال ایشان آنفاً ذکر شد سماع و

تصدیق دعوای سیادت بلا علم و لا ظنّ متأخّم به علم اصلاً قبول نیست، و ادلّه

دیگر بر ضعف بل بر بطلان آن بسیار می باشد، در رساله خلاصه الأصول همه آن

جمع نموده ام.

## باب

در اسباب مظنونی الأنساب که به آن نسب او ظنی بگردد

بدان که این اسباب به وجوه اند:

اول: نزد صاحب كشف الأستار<sup>(۱)</sup> بعد دعوی سیادت، متهم در نسب و قول و فعل خود نباشد .

ثانی: نزد بعض اعلام بعد دعوی سیادت، ظنّ به صدق و به صلاح و عدالت او باشد .

أقول: اگر فردی فردی این دو قول مستقل باشند، این صحیح نیست؛ زیرا که خود مدعی خود شاید لازم می آید این به غیر معصومین جایز نیست، چه این از خصائص معصومین عليهم السلام خاص می باشد؛ زیرا که عصمت آنها زاید از هزار شاهد می باشد .

ثالث: بعد دعوی مع عدم اتّهامه و ظنّ صدقه، اگر معارض و نکیری از اهل خبره عصری و بلدی او بر او نباشد، تا منافات و معارضه و انکار خاصّه بر سیادت او حاصل نشود .

أقول: این قول هم بالجمله اشکال دارد، چه برائت ذمه به اداء حقوق به صورت یقین به این حاصل نمی شود .

رابع: بعد دعوی سیادت مع عدم اتّهامه و مع ظنّ صدقه و عدم المعارض و لا نکیره، شاهد و یبینه بر آن قائم سازد، البتّه این بلا اشکال می باشد. و اما این یبینه عادلّه و شاهد مقبوله چند چیز می باشد :

اول: شهود عدول اهل خبره بلدی، که واقف انساب او از سلف الی خلف می باشند، و لا اقل دو نفر باشند، نه عدل واحد، و نه دو زن عادلّه و مرد واحد عدل علی الأحوط .

ثانی: شهادت مستفیضه بر انساب او طبقاً در طبق خلفاً عن سلف بلا نکیر

---

(۱) مراد علامه محدث میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل، و کتاب كشف الأستار ایشان چاپ شده است .

باشد .

ثالث: شیاع بر انساب او بلا معارض از صدر اوّل تا آخر خلفا عن سلف عصر در عصر باشد، بلی اگر شیاع بلدى او بر سیادت او بلا نکیر و لا معارض بالفعل باشد به غیر علم به زمانى مأخذ بودن طبقه از اصول طبقات، او یا غیر عالم بر بی مأخذ بودن احدی از طبقات او باشد، در آن نظر و تأمل است .

رابع: اگر بر دعوى سیادت مع ظنّ صدقه و عدم اتهامه، شجره مهورى از اهالى خبره بلدى خود از اخلاف و اسلاف آنها بر اسلاف و اخلاف خود بلاغین و لامین بیارد، البته سیادتش مصدوق در بلاد غیر می باشد، چه به اظهار آن معروفیت و مشهوریت او به سیادت در بلاد خود بالجمله ثابت می شود .

بلی غرض از معروفیت، شهرت شخص به سیادت مع آبائه به غیر وجود قادح و لا معارض و لا نکیر بلدى در بلد آبائی و مسقط رأس خودش می باشد، اما به غریب الوطن اثبات معروفیت خود به سیادت در مولد و موطن آبائی اصلی خود کافى می باشد .

خامس: اگر بعد دعوى سیادت خود به حضور جمعی بگوید: بار خدایا من شاهدی به غیر تو بر دعوى خود ندارم، و اگر من از آل رسول تو و احفاد و أنسال زوج بتول به حق و بلا شک و لا شبهه و لا خلل و لا زلل هستم، به حقّ صدق آباء معصومین من تصدیق من کن بالفعل، مثلاً به تعجیل صحّت این مریض، یا به انزال باران الآن، یا به انزال صاعقه، یا به گرفتاری و مواخذة فوری این منکران ظالمان، پس اگر اجابت دعا او به حضور جماعتی یا به حضور عدلین مطابق در خواست او ولو بعد ایّام شد، در این هیچ عاقلی تأمل نمی کند، مگر آن که می گوید که ثبوت سیادت این سید عالی به برهان قطعی من الالهی اوّل درجه مقطوعی الأنساب و اطیب الأنجاب از آل حضرت ابی تراب و جناب

رسالت مآب ﷺ می باشد .

تنبيه: این انواع آل رسول بلا شک و لاریب سادات واجب التعظیم و الاحترام، و مستحقّ خمس عند الفقر و الحاجة، و بر مردم واجب و لازم اداء حقوق مستحبّه و واجبه از نذور و اخماس و هدايا، و خبرگیری و واری احوال ایشان، و زیارت احیاء و اموات ایشان، به وضوح و محبتّ و موذّت آنها و اغماض بصر از تمرّدی و تعدّی و ایذاء ایشان می باشد .

و در امالی صدوق به اسناد خود از حسین بن خالد روایت کرده: عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام: النظر إلى ذرّيتنا عبادة، فقيل: يا بن رسول الله النظر إلى الأئمة منكم أم النظر إلى جميع ذرية النبي صلى الله عليه وآله؟ فقال عليه السلام: بل النظر إلى جميع ذرية النبي صلى الله عليه وآله عبادة (۱) .

خلاصه: حضرت رضا عليه السلام فرمود: که نگاه کردن به ذریه ما ائمه اطهار عبادت است، پس به آن حضرت عرض کرده شد: که ای فرزند رسول که آیا مراد از این حدیث شریف یعنی نگاه به شما ائمه اطهار عبادت خاص است، یا نگاه به جمیع ذریه خیر بشر پیغمبر صلى الله عليه وآله عبادت است؟ آن حضرت فرمود: بلکه نگاه به سوی جمیع ذریه پیغمبر صلى الله عليه وآله عبادت است .

قال النبي صلى الله عليه وآله: من أعان ذرّيتي ولم يكافئهم فأنا أكافئهم يوم القيامة (۲) .

یعنی: پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: هر که امدادی و اعانتی به ذریه من تا قیامت کرد، و او را مکافات و عوض آن نرسیده باشد، من مکافات او می کنم به روز قیامت، و من جمله آن لا اقل شفاعت او يوم القيامة می باشد .

به اسانید خاصّه و عامّه از اهل البيت مروی است: أخبرنا عبد الله بن موسى،

(۱) امالی شیخ صدوق ص ۳۶۹ - ۳۷۰ ح ۴۶۱ .

(۲) احقاق الحق ۹: ۴۱۸ - ۴۲۱ .



عن علي بن موسى، عن أبيه، عن جدّه علي بن الحسين، عن أبيه، عن الحسين بن علي، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن من سبّ نبياً فاقتلوه، ومن سبّ الصحابة فاضربوه (۱).

یعنی: عبدالله بن موسی از حضرت رضاع عليه السلام به اسناد آباء طاهرین خود از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روایت کردند: به تحقیق هر کسی که سب و دشنام دهد نبی را پس او را گردنش بزنید، و هر که دشنام به صحابه دهد، پس او را تعزیر کنید و بزنید، و از صحابه مؤمنین غیر منافقین مراد می باشد، و یا مراد از سبّ خاص فحشگوئی می باشد، چه او مطلقاً حرام و از کبائر می باشد.

ابن حجر و نووی و قاضی عیاض در ذیل این می گویند: إن من أنسب إلى النبي صلى الله عليه وآله بما لا يليق بمنصبه على طريق الذمّ أو عبث أو سبّ النبي صلى الله عليه وآله يقتل. و بعض أصحاب ما زیاد کردند: أو أحداً من الأئمة الأطهار عليهم السلام يجب قتله على من سمعه.

یعنی: هر که اسناد کند و نسبت دهد به سوی پیغمبر صلى الله عليه وآله آنچه لایق منصب او نباشد بر طریق ذم یا عبث یا به أحد ائمة اطهار اسناد آن نماید، واجب است قتل نسبت دهنده، و حلال است خون او بر هر سامع.

و نووی و ابن حجر مکی در ذیل این گفتند، و من جملة ذلك انتسابه إلى النبي صلى الله عليه وآله بغير الحق.

از جمله آن انتساب و اسناد خود إلى النبي به باطل می باشد؛ لأن من أعظم الفرية أن يدعي الرجل إلى غير أبيه، چه اعظم فریب است که آدمی ادعا و انتساب خود به سوی غیر پدر خود نماید، و منسوب إليه را یا مادر خود را به

باطل اسناد به غير می کند، این قذف می باشد، و قاذف رسول ﷺ و احد ائمه اطهار علیهم السلام واجب القتل می باشد.

أي مشکوک به چشم دل و به گوش هوش، بشنو که به دعوی باطل تو به سیادت کار به کجا می رسید، فإنها لا تعمی الأبصار ولكن تعمی القلوب التي في الصدور.

تتمّة: این چنین فرقه را علماء أنساب صحیح الأنساب، وبه خلاف این مشکوک الأنساب می نامند، اما علماء شریعت این طایفه را به مشهور و معروف و مستفیض الأنساب، و به خلاف او مجهول و مجعول الأنساب می گویند.

چه نزد علماء صحیح الأنساب عبارت است از آن کس که صحیح الولادت، و مشکوک الأنساب آن کس که بر غیر نکاح صحیح شرعی ولادتش چون به وطی یا به شبهه حاصل شده باشد، و در عرف عام از صحیح و مشکوک اصطلاح نسابه مشهور می باشد نه شرعیه، ثمّ الله أعلم.

### باب

### در مشکوک الأنساب، و تعریف و اسباب آن

بدان که مشکوک الأنساب به خلاف صحیح الأنساب می باشد، پس شک در سیادت او به وجوه شتی می باشد:

اول: او مظنون الصدق نمی باشد.

ثانی: متهم می باشد.

ثالث: بیته عادلّه یا حجّت مستفیضه بر دعوی خود نداشته.

رابع: بر دعوی سیادت او معارض و نکیر و منافی او موجود می باشد، و آن به

انواع نیز می باشد:

یکی: در سیادت یکی از آباء او اختلاف باشد.

دوم: یکی از طبقات او مجهول الحال باشد.

سوم: به صورت مرسل و مجهول به غیر تسلسل دعوی سیادت بلا بیّنه می نماید.

چهارم: مع التسلسل إلى الإمام عليه السلام کسی از آباء سابقه او تا مدعی دعوی سیادت یا اظهار دعوی سیادت نکرده باشد.

پنجم: بر همه طبقات آبائی او عصر به عصر قدیم اهل خبره بلد مولدی او معارض و منافی و نکیر او الی حین می باشند.

ششم: خود را در بلاد غیر شهرت خود به سیادت کرده باشد، و لکن عند الفحص و التحقيق اثبات سیادت خود به نهج مرغوب مطلوب شریعت نکرده باشند.

هفتم: دعوی به سیادت کرده، و لکن نزد اهل فحص و تحقیق عند التحقيق محقق دعوی آنها به صورت مطلوب شرعی نشده.

هشتم: در سیادت منتهی منسوب الیه کلام اهل خبره داشته باشند که آباء او سید هست یا نه.

نهم: در بقاء عقب او کلام باشد که آیا او عقبی دارد یا نه.

لذا توقف و سکوت در باره این انواع سادات واقع شده، پس بالنسبت اینها به حسب شهرت عدم عرفی اطلاق سیادت جاری شد، و لکن از روی احتیاط سلب اسم هم از آنها کرده نشد، و نه خمس به آنها بلا حيله داده شده، اگر چه در محل شک اینجا اصل عدم و استصحاب باقی است تا اثبات مطابقه دعوی.

پس در مشاکیک کشمیر توقف و سکوت به وجود و حصول همه این اسباب قدیماً و حدیثاً عصر به عصر الی حین ثابت می باشد، پس دعوی آن کس که تا ما را سید صحیح النسب ندانید و نگوئید شما سید نمی باشید، مکابره ابوجهلی بلا

دلیل و لایبته و لاجت باطل محض، و مبطل آن خود همین قائل می باشد، بلی در این زمان علامت شناخت این طایفه مشاکیک امری است که آن مضحکه نکلی می باشد.

بدان که جماعتی از این طایفه مشهود به رأی العین گردیدند به رنگین عمامه، و مرد عزیزی از این تفحص نمود، این جماعت گفت: که آقا مهدی کشمیری به ما گفته که علامت شناخت سادات در عرب و عجم عمامه رنگین می باشد، چون که ما سید گردیدیم، باید که برای شناخت خود عمامه رنگین همه شما به بندید، و صحاح الأنساب اینجا از قدیم عمامه سفید می بندند، پس برای شما عمامه رنگین دلالت بر سیادت می کند، و آنها را عمامه سفید دلالت بر غیر سیادت در انظار عرب و عجم شهرت می کند، لهذا به تعلیم مهدی رنگین عمامه می باشیم. و آن مرد عزیز با اهل مجلس بر این سخن بسیار خندیده، به آنها فرمود: که شما خود را در این ملک علامت جدیده بر سیادت خود اختیار کردید، و از آن وقت سادات جدید به آنها می گویند.

## باب

### در تقسیم سادات کشمیر به دو طایفه

بدان که در ملک کشمیر کل سادات منحصر در دو قسم اند:  
 اولهما: سادات صحاح الأنساب، پس آنها به غیر سه طایفه دیگری نمی باشد:  
 یکی: جلالیه عالیه، که اصل آنها سجّادی، معروف به حسینی می باشند، در اصل یک خانه در کل کشمیر، چون آفتاب روشن مشهور و معروف می باشند.  
 دوّم: سادات موسویه قدسیه زکیه، از اولاد دو برادر: یکی معروف به تپلی پوره، دیگر معروف به سادات باغبان پوره، دو خانه در کل کشمیر می باشند، و این هر دو طایفه نهایت قلیل العددند.

سوّم: نفوس زکیه طیبه عالیّه قبیله رضویه، پس اینها از دو نفس متبرکّه عالیّه طیبه طاهره: حضرت السید حسین القمی، و جناب السید ابوالحسن، بالنسبه دو قبیله موسویه و جلالیه این قبیله رضویه در کشمیر و لکنهو و عتبات و مشهد مقدّس و تبت از زنان و مردان تا چهارصد نفر چیزی زیاده می باشند .  
و به غیر این سه قبیله هیچ کسی در ملک کشمیر و نواحی آن صحیح النسب نمی باشد .

ثانیها: مشکوک النسب، اما اینها هم سه طایفه اند :

یکی: عراقیه، اولاد شمس الدین عراقی .

دوّم: مدنیّه، اولاد سید محمّد مدنی .

سوّم: همدانیّه، اولاد سید علی همدانی صاحب المودّه. هر سه مشکوک می باشند، و با اینها طایفه دیگر از مجعول النسب علانی می باشند، و ذکر مجعول النسب من بعد به تفصیل مع اسباب آنها می آید، إن شاء الله تعالی .

## باب

### در وقت تفتیش سادات کشمیر

بدان که جماعتی از مؤرّخین کشمیر ثبت کرده اند که صیت اسلام بعد هفتصد هجری در بدایت هشتصد در کشمیر رسیده، به مجیء و مرور اکثر عجم و بعض عرب و متعلّفین آنها و به تسلّط سلاطین اسلام، بالجمله در کشمیر اسلام تدریجاً زاید شده .

پس جمعی از سادات عرب و عجم هم جلاء از اوطان خود شده، اختیار سکونت کشمیر کردند، و جمعی از مردم کشمیر به برکت علما و سادات عرب و عجم امامیه مذهب هم شدند .

پس از جانب سلاطین چغتائیه من جمله حکّام امامیه عارف زمان رفیع

الشأن سمو المكان نواب ملا إبراهيم خان رضوان و غفران مآب والی کشمیر شده، و آن مرحوم جمعی از اعلام زمان از ولایت ایران نزد خود برای تألیف کتاب پنج بیاض ابراهیمی طلبیده در سنه یک هزار و کسری .

پس جمّ غفیری از اعلام و امراء عرفاء و اهل خبره کشمیر عصر به عصر از آن زمان إلى حین متحد الکلمه اند که حاکم مذکور از بس که عارف و واقف احکام شرعیه بوده، خمس و زکاتی بر آورده، علماء عصرش تقسیم آن ذمه نگرفتند، و به جواب او گفتند: چون که احوال این سادات ما نمی دانیم برائت ذمه مشکل است، لهذا نواب مزبور در فحص احوال سادات وارده کشمیر بر آمد .

پس یک طایفه مظنون الصدق غیر متهّم بودند، آنها ادّعی سیادت خود کرده، و بر ثبوت دعوی خود شهود بلد موطنی خود، و بیّنه از قسم سندات سلاطینی و کاغذات اعلام ربّانی ملکی خود، و شجرات خود به مواهیر علما و اهل خبره بلادی مولدی خود پیش نمودند، مظنه به نواب مرحوم و علماء عصر او حاصل شده به آنها، بلا درنگ تصدیق به سیادت فرموده، نذور خاصّه و اخماس شرعیه از آن زمان عصر به عصر إلى حین به آن طایفه مختص داده می روند، و اینها از آن زمان عصر به عصر بلا نکیر و لا معارض در کشمیر إلى حین در عامّة البلوی به صحاح الأنساب مشهور می باشند .

پس من جمله همه آنها این سه قبیله فقط باقی اند: جلالیه، و موسویه تپلی پوره و باغبان پوره، و رضویه قمیّه از دو شخص معروف به سادات احمد پوره، و ریشی پوره، و باره موله، و هایه گامه، و خان مله پوره، از نواب صفدر خان إلى حین در کشمیر موجود بلا معارض و لا نکیر می باشند، و اینها اشجار اوطان اصلی قدیمی خود و اشجار جدیده هم از بلاد مولدی خود مرّه ثانیه نیز تجدید نموده إلى حین موجود دارند .

و جمعی از سادات که بی‌بینه نداشتند، رجوع به اوطان خود نموده، اشجار جدیده تیار نموده، بار به کشمیر معاودت نمودند، پس به آنها هم سادات گفتند، و به آنها حقوق سادات ادا نمودند .

اما طایفه دیگر پس نه مظنون الصدق بودند، و نه شاهدهی، و نه بی‌بینه بر دعوی خود آوردند، پس به آنها تصدیق در سیادت نکردند، و نه خمس از آن وقت الی حین به آنها دادند، پس در آنها توقّف و سکوت الی حین می‌باشد، و همه این طایفه مجهول الحال از آن وقت الی حین عصر به عصر به مشکوک الأنساب مشهور می‌باشند .

لذا اُمرا و اغنیا و ولات کشمیر الی حین عصر به عصر از زمان سابق، چون نوّاب علی مردان خان، و نوّاب کفایت خان، و نوّاب امیر خان، و اینجا نوّاب علی رضا خان، و مشیر الدوله نوّاب نواز شعلیخان، و نوّاب ناصر علی خان، و نوّاب نثار علی خان، تصدیق به سیادت آنها نکردند، و خمس به آنها ندادند .

پس قول آن کس که می‌گوید تا وقتی که ما را سید نگوئید و ندانید شما نیز سید نیستید و فضایح شما در عامّة البلوی زیاده ذکر و نشر می‌کنم، مکابره فرعونى و جهل ابوجهلی بلا تفاوت می‌باشد، و مهدی شاه کشمیری از این طایفه می‌باشد، لهذا وا ویلا برداشته .

چنان چه سرکار شیخ الاسلام و المسلمین جناب شیخ زین العابدین در استفتاء تاجر پیشاوری حاجی اکبر علی، و در استفتاء کشمیریان، صریح نفی اجتهاد و سیادت مهدی کرده .

و آخر فتوا این است: بسم الله و له الحمد، داعی اصلاً و قطعاً إجازه و اذن به او ندادم فضلاً از اجتهاد او، و رجوع به او مشکل است، بلکه جایز نیست، و این واضح است، و چون سیادتش معلوم نبود لهذا خطاب سید کردن به او مشکل بود

شرعاً ننوشتیم. انتهى عين عبارته .

## باب

### در معنی مجعول الأنساب و اسباب آن

بدان که مجعول الأنساب عبارت است از این که در اصل حقیقت کلّ اسلاف و اخلاف این شخص الی حین الدعوی غیر سید محض عام و خاص بلا ریب می باشد، و همه مردم بلدی او را ابا و جدّاً می دانند و می شناسند و خود را سید می گوید .

امّا اسباب آن بسیارند :

اول: بعد ولادت این شخص مادرش نکاح با سیدی می کند، چه صحیح النسب باشد چه مشکوک، پس به خود این ولد بعد فوت شوهر مادرش خیال دعوی سیادت می شود، یا اولاد و احفاد و نسل این را خواهش سیادت شد، دلیل می دهد که شوهر مادرش فلانی سید می باشد .

دوم: سبب سید گردیدن لفظ میر است، چه لفظ میر در ابتداء نام در هند مستعمل سادات است، چون میر صفدر علی، و میر حیدر علی، و میر باقر علی. امّا در ملک کشمیر در یک طایفه لفظ میر در آخر اسم برای شناخت آن طایفه غیر سید می باشد، پس از این طایفه در هند رسیده، چون جمال میر، و حسن میر، و محمّد میر، سید گردیده به میر جمال و میر حسن و میر محمّد خود را مشهور ساختند، پس خطوط متضمنه به لفظ میر به علما و سادات غیر بلاد خود نموده، شجره به مواهیر علما و أمراء غیر بلاد تیار نموده مشهور با اولاد و احفاد خود به سید شدند، و حال آن که در بلوچ و افغانستان میر رئیس را هم می گویند، چون میر حسن علی، و والی خیرپور میر علی مراد خان بهادر، و میر جان محمّد خان، و میر خان محمّد خان، و غیرهم. و در بلخ به رئیس آن میر



محمد علم خان می گویند .

سوم: لفظ شاه در هند و نواحی آن به قلندران مست، و به هنود مال دار، و به سادات در آخر اسم نیز می گویند، چون گهنی شاه هنود، و به فقیر فلان شاه، پس جمعی اوّل خود را به فقیر و قلندر شاه مستانه مشهور ساخته، پس از مدّتی سید شدند، چون نور شاه، و کمال شاه، و جمال شاه، و امثال آن خود را مشهور ساخته، دختر سادات به نکاح آورده، سید بلا مضایقه گردیدند .

چهارم: جماعت قلم پیشه در افغانستان و ایران و در بلاد هند و نواحی آن به کاتب کتابت میرزا می گویند، چون میرزا تاج احمد خان، و میرزا ابراهیم خان، و میرزا کاظم علی، و میرزا لطف علی، و میرزا محمدعلی، و میرزا قاسم علی، پس از این نوع جمعی دعوی سیادت کردند، و در ایران و عتبات سید را میرزا می گویند، چون حجّة الاسلام میرزا، و حجّة الاسلام میرزا علی نقی، و میرزا ابوالقاسم، پس خطوط خود که به اسم میرزایی از اطراف برای او آمده بودند به علما و به مردم نموده، شجره تیار ساخته، بر آن مواهیر علما و امراء و مؤمنین عرب و هند غیر واقف ثبت نموده سید گردیدند، از هر کس خمس می گیرند .

پنجم: جمعی از اشجار سادات دزدیده به بلاد غیر تبدیل نام خود به حسب شجره یا نام خود در شجره داخل نموده، خود را سید ساخته، حقوق سادات را می خورند .

ششم: بعض مردم سید شدند، و دلیل می دهد که مرا حضرت رسول ﷺ یا حضرت امیرالمؤمنین در خواب یا ولدی فرمود، لهذا من دعوای سیادت می کنم .  
هفتم: اگر کدام حاکم مُلکی به شخصی به حسب اسم معروفیت او در آن ملک فرمانی فرستاد خود او یا اولاد و احفاد او سید شدند، چه آن را سند گردانیده به

آن که فلان حاکم یا فلان سلطان در فلان زمان به من فرستاده، پس به این جهت بلا دغدغه سید گردیدند .

هشتم: اگر قاضی مُلکی نکاح مردی با زنی خوانده، و به همان اسمی که به قاضی گفته نکاح نامه او نوشته، پس خود این شخص یا احفادش به سبب نکاح نامه قاضی عامه بی خبر خود او و اولاد او بعد مدّتی سید ساختند .

نهم: شخصی که در مُلکی مکانی یا حیوانی یا زمینی خریده، و به هر اسمی که خواستند قباله نویسانیده، بعد مدّتی او یا احفاد او سید شدند .

دهم: سیدی لا ولد می باشد، و او غلامی یا آدمی خانه زاد دارد، پس از مردن آن سید غلام زاده باقی مانده که او را ندا به یا ولد و یا پسر می کرد، تمام متروکش برده، بعد مدّتی آن غلام زاده را سید شمرده، جمعی از اولاد او خود را سید ساخته به آن غلام زاده خود را منسوب می سازند، چون اولاد سید محمّد مدنی که در کشمیر در خانقاه دفن است، و این هم یک طایفه از مشاکیک در کشمیر می باشد، و حال آن که یا ولد و ای پسر اصطلاح عرب و عجم و افغان الی حین جاری است که به هر کس از غلام و خدم ای پسر و ای ولد می گویند، این حجّت بر سیادت نمی شود .

یازدهم: جماعتی از مشاکیک اشجاری ساخته، و از مردم نوع و تبعه خودش بر آن اشجار مواهیر و عبایر مختلفه ضبط نموده، از علماء هند و عتبات و ایران بی خبر از حقیقت حال بر آن اشجار مواهیر ثبت کنانیده، دعوای صحاح النسبی خود خصوصاً در کشمیر و لکنو، بعضی از این طایفه، خصوص مهدی شاه کشمیری حجّت بر صحّت نسب خود پیش می کند و می گوید: اگر ما سید نمی بودیم، پس چگونه مجتهد طباطبایی بر شجره فلانی از قوم من مهر می کرد؟ جواب: چون که آنها بی خبر از حقیقت حال و مآل اند، مع ذلک بر آن شجره

معنی مجعول الأنساب و اسباب آن ..... ۲۶۳

از متعدد مردم قبیله تو و تبعه تو مواهیر بودند، پس به گمان صحّت آنها مهر کرده باشند، و به مواهیر اعلام دنیا اگر بی خبر باشند نا سید سید نمی شود، چه در انساب به کار شهادت اهل خبره بلدی و علماء ملکی خود می باشد، نه علما و امراء بی خبر غیر بلدی .

در سرائر در کتاب المزار ابن ادریس رحمه الله بر شیخ مفید ایراد کرده و غلطی او در باب امام زاده گرفته، پس فرموده: که این باب تو نیست، بل باب اهل انساب و تقریر و تحریر آنها در این حجّت است؛ زیرا که آنها اعراف و اوقف به این باب انساب اند نه تقریر و تحریر تو، چه وظیفه توفقه و کلام و حدیث و تفسیر است، و کلام تو در آن حجّت بالجمله نمی باشد<sup>(۱)</sup> .

دوازه: در حضر و سفر جمعی به طمع اجلال و تعظیم و تحصیل نذور و اخماس به هوس و خواهش به سیادت می شود، پس اکثر در اسفار سید می شوند، دین را به متاع قلیل دنیا می فروشند، عاقبت اندیشی نمی کنند .

تذکره: نسابه این طایفه را به مجعول الأنساب و مردود الأنساب می نامند .  
اهل سیر حکایت<sup>(۲)</sup> زینب کذابه را نقل کرده اند، خلاصه آن که آن ملعونه در نواحی عرب و عجم مشهور به سیادت خود را ساخته، تا آن که به سرّ من رأی رسید و مأمون الرشید<sup>(۳)</sup> از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام<sup>(۴)</sup> تفحص سیادت او به حضور کذابه نمود، و حضرت فرمود: که مرا علمی از فاطمی بودن او

---

(۱) سرائر ابن ادریس ۱: ۶۵۵ .

(۲) نقل این حکایت در اینجا با منابع موثق که در دست داریم در بعض موارد اشتباه نقل شده است، به موارد اشتباه اشاره می شود .

(۳) صحیح: متوکل عبّاسی .

(۴) صحیح: از حضرت امام علی الهادی علیه السلام .

نمی باشد، و کذابه همین قول یعنی عدم علمی خود بالنسبت سیادت حضرت رضا علیه السلام <sup>(۱)</sup> ادعا کرد، مع زیادتی آن که به تصدیق و نفی تو سیادت سیدی باطل و سلب نمی شود.

پس حضرت رضا علیه السلام <sup>(۲)</sup> فرمود: دریافت صحّت امر تو و من اسهل است، که خدا گوشت احفاد رسول صلی الله علیه و آله و اولاد زوج بتول علیها السلام بر همه انواع درندگان و گزندگان و سباع و وحوش و طیور حرام و ممنوع گردانید، و اگر تو صادقی در دعوی خود در این برکة السباع سلطانی داخل شو تا حق و باطل و صدق و کذب تو ظاهر شود.

کذابه گفت: که تو هم همین دعوی داری، اوّل تو داخل شو.

پس حضرت رضا علیه السلام <sup>(۳)</sup> بلا تأمل فوراً داخل در برکة السباع شد، هر چند سلطان و أمناء و وزراء و رجال دولت مانع <sup>(۴)</sup> از دخولش شدند آن حضرت به آنها تسلی داد، و فرمود: که شما تماشا کنید، پس همه حیوانات آن برکه هجوم چهار طرف آورده، رویهای خود را به پای مبارک حضرت رضا علیه السلام <sup>(۵)</sup> به خضوع می مالیدند، و آن حضرت بر سر هر یکی دست مبارک خود می مالید، تا یک ساعتی توقّف هم نمود و همه می دیدند، پس آن حضرت از برکه بر آمد.

کذابه از قول خود که تو اوّل داخل شو پشیمان شد، و بسیار مسامحه و

(۱) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.

(۲) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.

(۳) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.

(۴) در حدیث ندارد که کسی مانع دخول آن حضرت شده باشد، بلکه در حدیث دارد که متوکّل مایل به دخول آن حضرت در برکه بود نه مانع.

(۵) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.

مساھله و حيله و عذر می‌کرد، سلطان هیچ حيله قبول نکرد دفعتاً به امر سلطان از بالای بام زینب کذابہ را در برکه القا کردند<sup>(۱)</sup>، و همه درندگان زیر آماده بودند بر دهانهای خود کذابہ را گرفته پاره پاره نموده، هر یکی از اقویای درندگان او را به طرفه العین خوردند، و اثری از او در زمین نینداختند، و به تکبیرات و صلوات بر آل محمد آوازاها به فلک الافلاک رسیدند<sup>(۲)</sup>.

مقدّس اردبیلی و غیر او فرمودند: که این قصّه از متواترات می‌باشد<sup>(۳)</sup>.

اشکال: چگونه جایز باشد که امام معصوم خون ناحقّی کند، غایه ما فی الباب

فسق زینب بود نه کفر؟

جواب اجمالی: آن که ادّعی انتساب خود به حضرت رسول ﷺ و زوج بتول علیها السلام بهتان و افتراء کفر می‌باشد، زینب زیرا که اتهام سید الرسل و خیر البشر و قذف او کرد، و آن کس که شتم و فحش و قذف مادران خود الی النبی و الأئمة الأطهار نماید، هر آینه آنها را متّهم به فواحش ساخت، پس خون او مباح به هر سامع، و او واجب القتل می‌باشد، امّا زینب کذابہ یکی تکذیب امام موجود معصوم مشافهتاً، دیگر اسناد فحش الی النبی و علی علیهم السلام کرد، واجب القتل شد، لهذا او را لقمة السباع گردانید، تا حقّ و باطل به صورت اعجاز در انظار ظاهر گردد.

---

(۱) در حدیث ندارد که زینب کذابہ را در برکه انداخته باشند، بلکه در حدیث دارد که مادر متوکّل شفاعت کرد، و او را در برکه نینداختند.

(۲) بحار الأنوار ۵۰: ۱۴۹ - ۱۵۰ ح ۳۵.

(۳) این حکایت را شیخ حرّ عاملی در اثبات الهدات نقل نموده، و علامه مجلسی از کتاب خرائج قطب راوندي نقل نموده است.

تنبيه: مروی است: ليس من رجل ادعى لغير أبيه وهو يعلم إلا كفر<sup>(۱)</sup>.  
یعنی: نیست هیچ مردی که نسبت خود به غیر پدر خود دیده و دانسته نماید  
مگر آن که کافر می شود.

و حدیث دیگر گذشت: إن من أعظم الفرية أن يدعي الرجل إلى غير أبيه<sup>(۲)</sup>.  
یعنی: به تحقیق از بزرگترین فریبهاست که ادعا کند آدمی نسبت خود را به  
سوی غیر پدر خود.

در حدیث دیگر است قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: من ادعى إلى غير أبيه فالجنة عليه حرام<sup>(۳)</sup>.  
یعنی: هر که ادعا کند نسبت خود را به سوی غیر پدر خود، پس بهشت بر او  
حرام است.

در حدیث دیگر بعد از این زیاده است: فعليه لعنة الله والملائكة والناس  
أجمعين<sup>(۴)</sup>. بر مدعی نسب خود به دروغ و باطل به سوی غیر پدر خود، پس بر  
او باد لعنت خدا و لعنت همه ملائکه و همه مردم.

در حدیث دیگر است: إن ادعاء نسب بالباطل أو التبوي منه كذلك كفر<sup>(۵)</sup>.  
یعنی: دعوی خود به نسب باطل بلا حق یا بی زاری از نسب خود همچنین  
کفر است.

تبصره و تذکره: از این قسم صحاح اخبار بسیارند به طرق خاصه و عامه،  
پس بدان که هرگاه آدمی اسناد انساب خود به اقوام غیر خود منسوب سازد، بر

(۱) کنز العمال ۶: ۱۹۱ ح ۱۵۳۰۳.

(۲) کنز العمال ۶: ۱۹۴ ح ۱۵۳۱۴.

(۳) کنز العمال ۶: ۱۹۴ ح ۱۵۳۱۵.

(۴) کنز العمال ۶: ۱۹۴ ح ۱۵۳۱۳.

(۵) کنز العمال ۶: ۱۹۵ ح ۱۵۳۲۴.

معنی مجعول الأنساب و اسباب آن ..... ۲۶۷

او لعنت خدا و کافه ملایکه و همه مردم، و کافر به لسان نبی و ملائکه می باشد .  
پس تأمل کن هر کسی که بلائینه عادل و غیر حجّت قاطعه، خود را منسوب به سوی نسب نبی و ائمه اطهار سازد، کفر و لعنت به آن شخص و عذاب و خزی او در آخرت چه قدر باشد؟ و چگونه او مادران خود را به دروغ متهم و منسوب به نبی ﷺ و علی عليه السلام و ائمه عليهم السلام می سازد؟ و معاذ الله از این دشنامی اعظم به سید رسل و هدات سبل می باشد .

و چه سود بخشد تصدیق اقرار او به دین و ایمان او، چه قاذف نبی و امام سبّ بلا ریب کافر مرتدّ واجب القتل غیر مقبول التوبه واجب الخلود در نار ابدی می باشد، معاذ الله من النفس الأتّارة بالسوء ومن الغواية والبعاوة .

در صواعق می گوید با وجودی که از عامه می باشد بعد ذکر نبذی از این قسم اخبار نسب: ومن هنا توقّف قضاة العدول عن الدخول في الأنساب ثبوتاً أو نفياً، لاسيّما نسب أهل البيت الطاهر المطهر، وعجب من قوم يبادرون إلى إثباته بأدنى قرينة مرجحة موهّة يسألون منها يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم. انتهى .

حاصل آن که به کثرت ورود زواجر صحاح احادیث و اخبار چه قدر قاضیان عدول خود توقّف و عدول کردند از شمول و دخول در انساب از روی ثبوت یا نفی، خصوصاً توقّف نمودند از شمول در نسب اهل بیت طاهر و مطهر نبوت.

و عجب است از آن قومی که مبادرت می نمایند و پیشی می کنند به ادنی حيله و قرینه مرجحه ملبسه در دعوی سیادت، و اقدام به دخول در خانه نبوت و امامت، سؤال کرده می شوند از این دخول و شمول به باطل و ناحق در آن خانه عصمت و طهارت روزی که نفع نمی دهد مال و نه آل مگر آن کس را که آمد نزد

خدا به دل سلیم و اعتقاد پاک قویم .

در حدیث به اسناد اهل البیت است که: من سبّ نبیاً فاقتلوه (۱) .

تنبیه: این قذف اعظم است، پس قتل قاذف واجب است بر هر سامع، و آیا توبه این قاذف قبول است یا نه؟ فقها در آن دو قول دارند:

اول: مختار ابوحنیفه و تبعه اوست که توبه هر کافر قبول است چه ملّی باشد چه فطری .

ثانی: مذهب جمهور اُمت است که توبه ساب نبی قبول نیست اصلاً، و در شفا و تذکره اسناد این مذهب به مالک بن انس و لیث و احمد و ثوری و اسحاق و شافعی و ابن مبارک و زهری و شعبی و به امامیه کردند .

ایراد: متسیّد دشنام و سب و قذف به نبی و به امام معصوم به گمان خود نمی‌کند، بل به فخر و مباهات اسناد خود به حضرت می‌نماید، پس باید که متسیّد ساب و قاذف نباشد .

جواب: هر چند متسیّد به گمان خود قذف و سب نکند، و لکن اسناد باطل به آن حضرت في الحقیقه می‌نماید، و آن قذف می‌باشد، و دانسته مع الاصرار می‌گوید، پس ساب عامد آنچه بگوید هر چند به صورت ذم و عیب نگوید بل به مباهات بگوید، آن قول از حقیقت سب بر نمی‌آید، لهذا في الحقیقه ردّت و کفر می‌باشد، چنان چه به خدا اگر کسی انت ابي بغير تشريك و اتحاد جنس نگوید بل به فخر بگوید، در این شک نیست که این چنین کلمه اسناد إلى الله کلمه تشريك و کفر می‌باشد، و تبدیل حقیقت قبیح ذاتی به حسن ممتنع می‌باشد، لهذا متسیّد ملعون کافر واجب القتل در حدیث و به اقوال فقهاء اُمت می‌باشد .



## باب

### در جواب سؤال مشکوک الأنساب

سؤال: قبل تشکیک نوّاب ابراهیم خانی شک در ما نبود، پس تشکیک لاحق به سیادت ما مخل و مضر نمی باشد، پس بلا شک ما سید هستیم .

جواب اوّل: بر شما لازم است اثبات دعوی سیادت طبقه سابقه خود مع تصدیقهم که کجا و کی اثبات به نهج مطلوب شرعی کرده اند .

جواب ثانی: هر گاه تصدیق و تشکیک طبقه سابقه اثبات نشود و به ثبوت و حصول تشکیک لاحق عند الفحص، پس ثابت و واضح شد که سابق بر این در این طایفه سیادت نبوده، و همین حکم به استصحاب باقی است تا صحت آن .

سؤال: اگر ما سید نیستیم چرا ما را به اسم سیادت یاد می کنید، و چرا در اوقات تقسیم اخماس متعدّد بار قلیلی قلیلی به ما خمس دادید، و اگر سید نبودیم به خلاف شریعت و به خیانت شریعت در دادن رفتار کردید ضامنید ؟

اما جواب اوّل: ذکر اسماء شما به دو وجه می باشد :

اوّلها: من باب الاحتیاط، و در آن ربّانیت است که شاید شما را بیّنۀ عادلۀ و حجّت قاطعۀ بر سیادت خود حاصل خواهد شد ولو بعد حین، اگر چه تا چهار صد سال کسری بالا پیدا نشد .

ثانیها: اطلاق اسماء شما به سید به جهت اطلاق شما به آن اسماء علی الظاهر می باشد، و آن دلیل حقیقت شما نمی شود .

اما جواب ثانی: در اوقات تقسیم اخماس اعطاء قلیلی قلیلی به بعض جماعت شما نیز به دو سبب می باشد :

احدهما: برای ازاله فساد ظاهری و اطفاء و اسکات آن .

ثانیها: برای فقر و مسکنت آنها، چه آنها اگر چه ثبوت سیادت آنها نکرده اند

لكن به ظاهر ایمان و حاجت دارند، نه مثل شما که ندور و اخماس سادات کل را به غصب و جبر گرفتید، و اهل حق را حق ندادید، بلکه عوام را آماده کردید که سابق آنچه به صحاح الأنساب دادید آن از سادات صحاح واپس بگیریید و در لاحق اصلاً و ابداً مدهید که اینها نه سیدند و نه حلال زاده .

اما جواب قول تو که اگر ما سید نبودیم، پس در دادن خمس به ما خیانت شریعت کردید، اول آن که به شما خمس ندادند، بل به فرموده عالم ربانی صاحب خمس تبرّعاً آنها را مسکین دانسته قدری برای رضای الهی غیر از خمس داده . ثانی: اگر فرض شود که از اصل خمس باشد، پس به صورت حيله و توریه داده باشند که سید مسکینی از صحاح الانساب وجه زائد یافته، پس آن سید بلا شرط به طیب نفس خود از مال خود برای رضای خدا به آنها داد، اشکالی و خیانتی حاصل نمی شود، و حيله و توریه عند الضروره مجوّز در شریعت است، کتاب الربا و الطلاق و نکاح شرایع و قواعد را ملاحظ کن .

و مع ذلک اعلام معاصرین، چون محقق لاثانی محمّد حسین اردکانی، و شیخ الاسلام مازندرانی تجویز و تحسین این حيله کرده اند، و حيله دیگر از کتاب الخمس و الزکاة جواهر خاص در این باب ملاحظه کن .

سؤال: مهدی شاه کشمیری می گوید: که ما از اولاد میر شمس عراقی سید می باشیم به چند وجه :

اول: میر شمس عراقی مشهور در کشمیر به اسم میر بود، لهذا در مجالس قاضی نور الله او را به اسم میر شمس الدین نوشته، چه اگر او سید نمی بود قاضی به اسم میر او را نمی نوشت .

ثانی: همین شهرت او در دعوی سیادت به ما کافی است .

ثالث: میر شمس از قوم صفویه پسر شیخ سلطان ابراهیم صفوی می باشد، لهذا

عراقی از خلفای شاه قاسم نور بخش بوده به خلافت او در کشمیر آمد .

جواب: مختصر به چند وجه می باشد :

اول: بیان شد که لفظ میر مشترک میان صاحب ثروت و سید و غیر آن می باشد، پس لفظ میر دلیل بر سیادت عراقی نمی شود .

ثانی: ثابت نیست که عراقی مزبور یا آباء او دعوی سیادت کرده، و بعد آن بر دعوی خود بیّنه عاده و حجّت قاطعه اثبات کرده، والا در زمان نواب غفران مآب ابراهیم خان علماء عصر تکذیب و سکوت و توقّف در این قوم می فرمودند، بر مدّعی اثبات دعوی اوست .

ثالث: ثابت نیست که عراق عقبی داشته باشد، چه مؤرّخان کشمیر منعم میرزا حیدر کاشغری و خواجه اعظم دیده مری می نویسد: که بعد موت شیخ شمس الدین عراقی پسرش را به تهمت رفض کشتند، پس عقبی از او باقی نمانده: بر مدّعی اثبات عقب عراقی می باشد .

رابع: شهرات لاحقّه حجّت نمی باشد وقتی که در طبقه سابقه شک یا خلاف باشد، چه در مورد شک و اختلاف نزد اصولیین اصل عدم است و استصحاب باقی تا اثبات دعوا می باشد .

خامس: از انساب صفویه میر محمد شمس الدین پسر شیخ سلطان ابراهیم تا این وقت دیده نشد .

سادس: انکار و اعتراض معتمدین اعلام و اهل خبره ملک کشمیر عصر به عصر الیّ حین بر سیادت این طایفه به همین سبب ثابت می باشد .

سابع: مؤرّخین کشمیر منعم ملک حیدر رئیس کشمیر در تاریخ خود نوشته که ملک موسی هدایت دستگاه شیخ شمس الدین عراقی را با جمیع فضائل و فواضل متّصف در محله جدیدل دیده .

پس اگر معروف به سیادت می بود البتّه به لفظ شیخ، مؤرّخین معاصر و غیر معاصر او را نمی نوشتند، و حال آن که دیگر سادات را چون سید وصی، و سید محمّد مدنی، و سید تاج الدین، و سید حسن، و سید بدیع الزمان، و سید حسین قمّی، و سید جمال الدین، و غیرهم، به سیادت نوشتند، و عراقی را هم به سید شمس الدین مثل ایشان می نوشتند، و مع ذلك لفظ شیخ بر بزرگ قوم در عرب اطلاق می شود نه بر سید، و در کشمیر و هند و پنجاب شیخ هنوز جدید الاسلام را می گویند .

ثامن: تحریر قاضی نور الله به میر شمس عراقی حجّت نمی شود به چند وجه: یکی: قاضی مرحوم مغفور بی خبر از حقیقت حال و تحریر بی خبر حجّت نمی باشد، چه قاضی سراسر چند ماهی به سیاحت کشمیر رفت، و در آن ملک چندان توقّفی نکرد تا بر کل و جزء احوال کشمیر بذاته مفصّل واقف شود .

دوم: محتمل است که اولاد منسوب الیه بعد قصّه غفران مآب نوّاب ابراهیم خان به لفظ میر شمس اسمش شهرت داده باشند، چه از معاصرین و غیر معاصرین او از معتمدین مؤرّخین کشمیر شمس الدین عراقی را به غیر شیخ شمس الدین نوشته دیده نشد، پس قاضی مزبور به حسب اسم مشهور او در عرف عام در آخر به اسم میر شمس الدین تحریر فرموده باشد، و عند ظهور الاحتمال بطل الاستدلال حجّت نمی شود .

ثالث: هر چند اهل درایه و روایت و رجال و نسّابه در کتاب مجالس بالجمله کلامی دارند، تألیف آن کتاب به سبب آن شده که پادشاه و مصاحبین او گفتند که شیعه قدیم از ابتداء نبودند، بلکه ابتداء این طایفه قلیل از زمان سلطان خدابنده پیدا شدند، و در زمان صفویه شهرت یافتند، و قاضی در جوابشان فرمود که شیعه اکثر قدیم بودند، و بناء تألیف این کتاب نمود، و در آن اکثر صوفیه حنفیه و

شافعیه و غیرهم را که بالجمله قصیده یا مدحی به آل محمد علیهم السلام کرده بودند در زمره شیعه شمرده، لهذا معروف به قاضی نور الله شیعه تراش گردیده .

در مجالس در حال سلطان سید ابراهیم آورده: روایت است که در ایامی که سید قاسم نوربخش به هرات رفت سید ابراهیم مذکور در مجلس یکی از اکابر نشسته بود که شاه قاسم نوربخش در آمد، و خواست که بر سید ابراهیم تقدّم نماید، دست شاه قاسم را گرفته نگاه داشت و گفت: که سبب اراده تقدّم تو بر من چیست؟ اگر به سبب سیادت است در ما هر دو شک و مشکوک فیه هستیم، و اگر دعویهای بی معنی است، پس پدر تو دعوی مهدویت کرده، و پدر من دعوی خدایی نمود، و اگر فضیلت است بگو تا بشنویم، سید قاسم منخجل شده به طرفی بنشست .

پس قاضی مشکوکیت هر دو سلطان سید ابراهیم و سید قاسم نوربخش مع فضیحت دو پدر اینها ثبت کرد، پس بطلان سیادت ابراهیم و شاه قاسم نوربخش از اقرار خود ایشان ثبت کرده، پس شاهد خود شما به خود شما مبطل می باشد .  
سؤال: در زمان ابراهیم خان حضرات شمسیه عراقیه دعوی سیادت کردند با نکردند؟ و اگر کردند چرا مسموع نشد؟ و حال آن که نسب کالفقر مسموع می باشد، و الا هرج و مرج خلق لازم می آید؟ و اگر دعوی نکردند پس بر منکر اثبات آن باشد؟

جواب: این بالا گذشته، و الحال باز می گوئیم به چند وجه :

اول: اگر دعوی عراقیان اثبات شود که نزد علماء سابق در عصر ابراهیم خان کردند، پس نزد علما اینها متهم غیر مظنون الصدق بودند .

ثانی: اقامه ینتہ عادلہ و حجّت قاطعه ساطعه و شهادت مستفیضه نمودند لهذا مسموع نگردید .

ثالث: توقّف و سکوت در آنها به جهت دو امر بالا واقع شد، پس به آنها خمس ندادند، چه در اداء حقوق لازمی برات یقینی به معطی واجب است، و آن در اینجا مفقود بالرأس الی الآن می باشد.

امّا قول النسب كالفقر، ادلّه ضعف آن قبل بر این دیدی حاجت اعاده نیست. سؤال: ادعاء سیادت یا مفید قطع می باشد، یا مفید ظن، یا مفید شک، پس اثبات آن به طریق شک مستلزم اثبات آن بر طریق ظن و یقین بالأولی می باشد. جواب: بدان که این وقتی لازم می آید که ادعا من باب الخبر نمی بود، و هر خبر محتمل صدق و کذب بالضرورة بذاته بلا اعتبار خارج می باشد، پس به بطلان لازم ملزوم نیز باطل گردید.

ایراد: هر گاه هر خبر احتمال صدق و کذب دارد، پس چرا در اینجا بعضی مسموع و مصدوق، و بعضی مردود و غیر مسموع گردیده، و اعتبار به بعض دون البعض ترجیح بلا مرجح باطل می باشد.

جواب: صاحب غرض اعمی است ولو كان بصيراً، فمن لم يجعل الله نوراً فما له من نور، چه ما نقل کردیم که هر خبر بذاته محتمل صدق و کذب و حق و باطل بالضرورة بدون اعتبار خارج می باشد، پس در بعضی تصدیق به سبب صدق و اتیان بینة عادله و حجّت قاطعه و شهادت صادقه مستفیضه من الخارج حاصل شد. امّا تکذیب بعض دیگر به اّتهام و مکذوبیت و عدم اثبات بینة قطعیه و حجّت شافیة و شهادت مظنونیه واقع شد، پس دعوی ترجیح بلا مرجح به بعض دون البعض باطل محض می باشد.

سؤال: اگر قول مدعی نسب و فقر قبول و مسموع نباشد، پس هرج و مرج خلائق لازم می آید، که مثلاً مدعی نسب و فقر در هند باید که به عرب و عجم رفته ثبوت آن از آنجا آورده تا یک دو روپیه نذر یا خمس از تو باز آمده بگیرد،

این تکلیف ما لا یطاق است .

جواب اول: بدان که این قاعده مسلّمه مسلّم در انساب خاص نمی باشد، چه انساب من باب الذوات والحدود می باشند، پس این قیاس مع الفارق باطل می باشد .

جواب ثانی: ما بیان کردیم که اگر سماع مدّعی نسب چون فقر صحیح و ثابت می شود، پس این قول حمل بر عموم انساب می شود، که در آن غرضی به مدّعی از جلب نفع و اجلال و ارجاع خلق الی نفسه نباشد .

اما نسب سیادت پس آن امری خاص متضمّن اغراض و جلب منافع می باشد، پس در دعاوی اغراضیه قاعده کلیّه عقلیه و شرعیّه اثبات آن بالینه القطعیّه باشد، اگر چه برای اثبات آن از هند به چین رفتن شود، چنان چه برای تحصیل بعضی امور دینیّه حرکت ولو الی چین کردن بشود واجب است .

جواب ثالث: مکرّر ذکر از جمهور اعلام سلف و خلف شد که در دعوی سیادت دو چیز لازم می باشد: اولهما اسناد قبح الی النبی، و ازاله قبح اسنادی الی النبی والصفی المعصوم بر هر مسلم واجب است .

ثانیهما: به معطی تحصیل برائت یقینی واجب است، و آن حاصل نمی شود الاّ به ثبوت دعوی مدّعی اگر چه برای ثبوت آن رفتن به چین شود، اگر چه هرج و مرج به دعوی خود به مدّعی لازم آید برای نفس خودش است، و این من باب تکلیف ما لا یطاق نمی باشد، سائل غبی شاق را از ما لا یطاق نمی داند .

سؤال: اگر در سیادت ما خلل و زلل و شک می بود علماء نجف و کربلاء، چون شیخ مرتضی و میرزا محمّد حسن به من و به اقوام متردّدین قوم ما خمس و نذر نمی دادند، و الاّ دانسته و دیده خطا و غلط کردند ؟

جواب اول: به تو از کجا ثابت شد امر منوی قلبی آنها، که آن چه به تو و امثال

و اقوام تو دادند او عیناً خمس و نذر امامی معصوم بوده و به تو داده اند .  
 جواب ثانی: به فرض تسلیم، پس محتمل است که به جهت ظن و حسن ظاهر  
 و شهرت سیادت تو و عدم معارض و لا نکیر تو در آن بلد اکتفا بر همین کرده  
 باشند رفعاً للعسر .

جواب ثالث: محتمل است از وجه بیت المال به تو داده باشند، پس به این  
 دست و پای زدن سید شدن یا سید نا سید شدن محال، چنان چه قدیم حادث و بر  
 عکس آن گردیدن محال است، هر چند دست و پای زیاد می زنی مجروح  
 زیاده تر می شوی .

سؤال: اگر ما سید نبودیم پس چرا حاکم مسلم الثبوت سید محمد طباطبائی  
 بر شجره کاظم شاه و محمد شاه از قوم ما مهر کرده، و این عبارت ثبت کرده «قد  
 ثبت عندي سيادة المستشهد و فقره، فمن أعانه أعانه الله، و كان جدّه شفيعاً له يوم  
 القيامة» و خرجه به او به دست خود داد، پس این قبيله به شهادت این حاکم  
 مسلم الثبوت از سادات صحاح الأنساب می باشند .

جواب: مجتهد صاحب وحی و عصمت بالاتفاق نیست، تا هر حکم او بلا  
 خلل و لا زلل واجب الانقیاد باشد عموماً و خصوصاً، هر چند معصومین عليهم السلام  
 مأمورند که به ظاهر شریعت حکم بنمایند، آیا نمی بینی که به منافقین حکم به  
 اسلام و احکام آن جاری فرموده، حتی مصاهرت هم ما بین واقع شد، هر چند به  
 اعتقاد تو منافقین منافقین نمی باشند، چه تعرض به آنها حرام می دانی .

چنان چه مروی است که سید رسل اکمل جزء و کل صاحب و ما ينطق عن  
 الهوى بوده بالای منبر رفته فرمود: أيتها الناس لو حكمت أو قضيت لأحد بظاهر  
 الشريعة لظاهر القرينة والشهادة، وهو يعلم أنه ما كان من حقي في الواقع، فلا



یملکه ولا یحلّ له التصرف فیہ بینہ و بین الله تعالیٰ<sup>(۱)</sup> .

یعنی پیغمبر ﷺ فرمود: ای مردم اگر به حسب قرینه و شهادت ظاهریه در قضیه‌ای من امری و حکمی جاری کردم از قضایای شما، و احد المدّعیین می‌داند که آن شیء فی الحقیقه والواقع از حق من نمی‌باشد، پس تصرف در آن شیء به هیچ وجه بر گیرنده بینہ و بین الله جایز و حلال و مباح اصلاً نمی‌باشد .  
تنبیه: هرگاه این قول سید الانبیاء در قضایای خود می‌باشد و بفرماید مع أنه معصوم و ما ینتطق عن الهویٰ إن هو إلاّ وحی یوحی، پس چگونه به حکم غیر معصوم بی‌خبر و شهادت او نا سید سید یا بر عکس او شود، و اعلام ملکی و اهالی بلدی و اهل خبره اوطانی او کلاً بر خلاف واقع او را بدانند .

و از ابن ادریس رحمته الله دانستی که به شیخ المشایخ المفید الرشید فرمود که در انساب حجّت قول اهل انساب و اهالی خبره بلدی می‌باشد<sup>(۲)</sup> .

بلی اگر ثابت شود که آقای طباطبائی چنین شهادتی بر شجره آنها ثبت فرموده، به حسب شهادت قبیله مشکوک و تبعه او تحریر فرموده باشد به غیر اطلاع او از حقیقت حال آنها .

سؤال: دعوی سیادت طایفه مشاکیک، یا دلالت بر ثبوت سیادت اینها دارد، یا دلالت بر عدم ثبوت سیادت، یا دلالت بر ثبوت عدم .

أما أوّل او نزد شما نمی‌باشد، پس در آن کلام نمی‌کنیم .

أما بر ثانی، پس بنا بر آن چرا حکم به تصدیق دعوی سیادت آنها نمی‌کنید، چه عدم الدلیل دلیل بر عدم نمی‌باشد .

(۱) فروع کافی ۷: ۴۱۴ ح ۱، تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۲۸۴، مضمون

حدیث و ترجمه آن می‌باشد .

(۲) سرائر ابن ادریس ۱: ۶۵۵ .

اما بر ثالث، پس چرا سلب سيادت في الاصله والحقيقه از اين طايفه كلاً ظاهراً هم نمی‌کنید، و چرا اينها را بين الدرجتين گذاشتید، چه حال خالی از اين نیست، يا ثابت موجود است، يا معدوم محض؛ زیرا که ثبوت شيء مستلزم لوازم او می‌باشد، و تفکیک آن از آن محال و ممتنع می‌باشد، اما به ثبوت عدم لا وجود محض لازم و ملزوم هم معدوم می‌باشد.

جواب: بدان که مکرر به تو گفتیم که به این خلط مطالب که لازمه خلط حقیقت به تو می‌باشد، و به این اضطراب چیزی شدنی نیست، معدوم به حالت عدم محکوم به وجود یا بالعکس نمی‌شود، پس به دو وجه می‌گوییم:

اول: چون که در دعوی نسب به این طایفه دلیل شرعی قطعی یا مظنونی هم اصلاً ثابت نیست، و در مقام شک نزد فقها و اصولیین از ادله عقليه شرعيه اصالت عدم استصحاب باقی تا اثبات آن می‌باشد، و لکن به قول مدعی عدم الدلیل دلیل عدم نمی‌باشد، لهذا اعلام اعصار سابقه إلى حين تعطيل و امهال مشاکیک تا اتیان دلیل بر دعوی خود احوط دانستند، لعلهم یأتون بالدلیل علی مدعاه، وإلا مقتضای قواعد و دلائل عقليه و نقلیه شرعيه ثبوت عدم بر دعوی این طایفه كلاً می‌باشد.

جواب ثانی: در تفکیک لوازم این است که في الحقيقه هر شيء لوازمی ناقص ناقص تام دارد، پس عدم ثبوت سيادت شخصی مستلزم نفی حکم سيادت او و عدم اعطاء خمس و نذور معصوم مختصه معصومیه به او می‌باشد، لهذا به شما خمس و نذور معصوم نمی‌دهند، و آنچه گرفتید و می‌گیرید مغضوب غیر مباح و لا حلال محض بر شما و ضامن و مأخوذ بر آن می‌باشید.

سؤال: قول آخوند جواد و صفدر شاه که طبق به طبق و عصر به عصر از سلف به خلف به تواتر نفی سيادت این طایفه و معارضه طوایف دیگر به آنها إلى حين

به ما رسیده، پس مراد آنها از این تواتر آیا تواتر لغوی است یا تواتر شرعی .  
 و اگر اوّل یعنی لغوی مراد است پس به آن تلبیس و تدلیس می‌کنید، و اگر  
 ثانی یعنی تواتر شرعی مراد است این ثابت نیست، و در قول و معنی تواتر شما  
 جاهلیه یا تدلیس می‌نمایید، و بالفرض پس این تواتر شما معارض تواتر طایفه  
 ما به سیادت خود از قدیم نمی‌باشد، پس ما سید به تواتر از قدیم می‌باشیم .

جواب: از جانب حضرت رضوان مآب ملاً محمّد جواد و از قبله کشمیر  
 جناب سید صفدر شاه بدان که تواتر لغوی عبارت از تتابع خبر می‌باشد .

اما تواتر شرعی عبارت از خبر جماعتی که مفید علم به صدقش می‌باشد، یا  
 عبارت از اخبار جماعتی که تواطؤ آنها مع دواعی متباینه و آراء مختلفه بر کذب  
 عادت محال می‌باشد، و به ثبوت آن علم مخبر به حاصل می‌شود، مع وجوه  
 دیگر که مآل همه آنها متحد می‌باشد .

تنبیه: پس ما می‌گوییم: که در شک این طایفه تواتر شرعی خاص می‌باشد، و  
 اگر ما بگوییم که هر دو معنی معاً مراد ماست قدحی و جهلی لازم نمی‌آید، که  
 شک در سیادت این طایفه مشاکیک در هر عصر الیٰ حین به تتابع خبر جماعتی  
 که کذب و افتراء بر آن جماعت عادتاً ممتنع و محال می‌باشد به ما رسیده، چنان  
 چه طایفه این عصر از معارضین و منکرین معتمدین اهل خبره و اهل بصائر بر  
 تشکیک این طایفه مشاکیک خلفاً عن سلف موجودند، و عیان وجودی را  
 حاجت بیان لسانی نمی‌باشد، و مع ذلك بالاجماع نقل رجال صحاح الأنساب  
 ابراهیم خانی هم نزد بعضی الیٰ حین موجود می‌باشد .

لهذا هیچ یکی از اغنیاء اولیٰ البصائر و اعلام اواخر و حکام و ولات ملک  
 کشمیر من بعد نواب علی مردان خان، و نواب ابراهیم خان، و نواب کفایت خان،  
 و نواب امیر خان، و نواب علی رضا خان، و مشیر قیصریه نواب نوازش

علی خان، ونواب ناصر علی خان، ونواب نثار علی خان، و غیر ایشان از رؤوس عالی شأن و تجار معروفین عجم در کشمیر به این طایفه مشاکیک اصلاً خمس و ندور مخصوص ندادند .

تبصره: هرگاه این حال خصوص از منکرین در حال هم به اتفاق و عیان ما و شما ثابت باشد، پس تواتر شرعی و لغوی معاً بر تشکیک شما الی حین ثابت و واضح می باشد، و تواتر لاحقی شما که عبارت از شهرت دادن خود شما به سیادت خود در بین خود مانع تواتر قدیمی شما به ما الی حین نمی شود، و دعوی تواتر شما تدلیس و تلبیس به حسب المعنی جهالت در معنی تواتر می باشد .

سؤال: در این طایفه مشاکیک آیا شبهه موضوعیه است یا حکمیه، و ایضاً مرجع در ازاله آن شرع است یا عرف، و آیا یقین الثبوت است یا غیر یقینی ؟

جواب اول: به ظاهر این تشکیک من باب شبهه موضوعیه می باشد، چه حکم در صنف مشکوک فیه من الشارع به تنصیص او معلوم از عدم اجرای احکام سیادت و لوازم آن بر اینها می باشد، چنان چه حکم طرف مقابل اینها از صنف ثابت السیاده معلوم و مقرّر از جانب شارع است، یعنی حکم ثابت السیاده اجرای احکام و لوازم آن بر آنها می باشد، پس شبهه در مورد این صنف مشکوک فیه من حیث الموضوع می باشد، پس موضوعیه این ثابت نیست یا مشتبهه فی الموضوع، پس شبهه موضوعیه می باشد نه شبهه حکمیه .

اما جواب مرجع در ازاله آن من حیث الوضع عرف و من حیث الحكم شرع می باشد، لهذا جمهور اعلام اموات و احیا سماعت مجرد دعوی سیادت را به غیر اقامه بینة معتبره شرعیه که عبارت از استفاضه قطعیه مستمره یا شهادت عدلین از اهل خبره بلدی می باشد به نحوی که معارض و قادح از ابتداء در هیچ طبقه از طبقات سابقه او الی الآخر نباشد کافی نمی دانند .

سؤال: ما نمی دانیم که تا این وقت در کشمیر مجتهدی یا فقیه معتمدی وارد یا پیدا شده باشد، پس اگر جمعی هم مجتهد قابل جامع شرائط فتوا نبودند چه اجتماعاً چه فرادا معتمد و نافذ القول در احکام شرعیه نباشند، بل از غیر مجتهد قول چون بول می باشد .

جواب: بدان که عالم در عرف آن کس را می گویند که به دراست علوم عقلیه و نقلیه را تحصیل نموده باشد، چه به درجهٔ اخذ و استنباط از مأخذ و دلیل باشد یا نباشد .

اما مجتهد و فقیه بر قولی عبارت است از شخصی که به دراست ممارست و حذاقت و ملکهٔ کلی در استنباط احکام الله و استخراج و فهم آنها از مأخذ به ادلهٔ تفصیلیهٔ شرعیه در او باشد .

نزد بعضی مجتهد کسی است که او را به دراست و ملازمت علوم لازمه ملکهٔ کلی حاصل، و به آن مقتدر بر استخراج و استنباط حکم شرعی فرعی از اصول به ادلهٔ تفصیلیه بالفعل یا بالقوه می باشد .

نزد بعضی مجتهد و فقیه آن کس است که برای او ملکه و طبیعت مستقیمه ناشی شده باشد که به وجود آن متمکن از ردّ فروع إلى الأصول، و ارجاع جزئیات از کلیات، و قوت ترجیح و تعدیل و تأویل می باشد .

نزد بعضی فقیه عالمی است به احکام شرعیهٔ فرعیه از ادلهٔ تفصیلیه .

نزد بعضی فقیه عالمی به علم حلال و حرام جامع شرائط فتوا باشد، و این دو وجه آخر مطابق قاعدهٔ اخباریان دوران شامل صحابی و تابعی و اهل سماع می باشند، و ضبط وجوه دیگر در این رساله حاجت نمی باشد .

تنبیه: هرگاه این مقرر شد، پس ابتداء همین سؤال عاید می شود به خود سائل که دعوی اجتهاد خود نمود، و دعوت مردم در کلّ ملک کشمیر و تبتهای و نواحی

آنها به سوی خود مع ترک تقلید حضرت حجّة الاسلام میرزا، و شیخ الاسلام مازندرانی می‌کرد، و بر آن کاغذ جعلیه از جانب میرزا ساخته به مردم می‌نمود که مرا مجتهد نوشته .

و الحال جمعی در جوابش، خصوص حضرت حجّة الاسلام جناب میرزا محمدحسن<sup>(۱)</sup>، و شیخ الاسلام زین العابدین<sup>(۲)</sup> تکذیبش و نفی و سلب

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم، سبحان الله عجب است در جرأت مردم بر افتراء نعوذ بالله، نوشته مزبور از حقیر نیست اصلاً، اگر از حقیر است لفظ مجتهد که در او نقل می‌کنند از حقیر نیست، و دسّ در آن نموده داخل کرده اند بلا شبهه .

و علیّیّ حال آنچه این اوقات از او نقل می‌کنند، اگر واقعیت داشته باشد کاشف از عدم استقامتش از اصل، یا انحرافش به مثابه‌ای که آنچه حکایت شده از انکار بعض ضروریات در حکم به ایمان او تأمل است و اشکال نعوذ بالله، و به هیچ وجه شایسته هیچ گونه متابعت نیست، البتّه باید از فریب و تدلیس و بعض ظاهریات مردم فریبی او مغرور نشده احتراز باید نمود، و قی الله المسلمین و الاسلام شرّه ان شاء الله، حرّره الأحمق محمدحسن الحسيني في جمادي الآخر سنة (۱۳۰۶).

فتوای جناب شیخ محمدحسین نوری: بسم الله الرحمن الرحيم، حاشیة خطّ شریف و مهر مبارک أستاذ الفقهاء والمجتهدين، حجّة الاسلام والمسلمين، فخر الشیعة، و تاج الشریعة، الأستاد الأعظم میرزا محمد حسن شیرازی أدام الله تعالیّ ظلّه علی رؤوس الأنام می‌باشد، مقام را گنجایش زیاده از آنچه مرقوم فرمودند نبود، و الأ مساوی افعال و قبایح و مفسد آراء و بدع مشار الیه که از حدّ تواتر گذشته و جمله از آن از کلمات مختلفه او معلوم می‌شود بیش از آن است که بتوان در او راقی گنجاند، نعوذ بالله تعالیّ من الضلالة بعد الهدی، و بیع الآخرة بقليل من متاع الدنيا، تابع و معین او بی شبهه داخل در زمره مخربین دین مبین است، حرّره العبد المسیء حسین النوري الطبرسي في جمادي الآخر سنة (۱۳۰۶).

(۲) فتوای جناب شیخ الاسلام زین العابدنی مازندرانی: بسم الله وله الحمد، داعی اصلاً و قطعاً إجازة و اذن به او ندادم .... (خوانا نیست).

اجتهادش بالأصالة نوشتند، و آن چاپ شده منشور به دنیا گردیده .  
خلاصه آن که مهدی شاه افترا بر ما بسته، وما اصلاً و ابدأً إجازة اجتهاد برای او، و اصلاً خطی که متضمن لفظ اجتهاد یا دالّ بر آن باشد نوشتیم، و این را خود تیار کرده، یا دست اندازی در آن نموده، و حالات شایعه او کاشف از عدم استقامتش از اصل یا انحرافش به مثابه آنچه حکایت از او شده از انکار ضروریات در حکم به ایمان او تأمل و اشکال است نعوذ بالله، به هیچ وجه شایسته و هیچ گونه متابعت او نباید، البتّه از فریب و تدلیس و بعض ظاهر داری و مردم فریبی او مغرور نشده احتراز باید نمود، و قی الله المسلمین و الاسلام شرّه .  
و سرکار شیخ مازندرانی صریح نفی اجتهاد و نفی سیادت او در هر دو فتوا تحریر فرمود، چنان چه در این کتاب دیدی .

و جناب شیخ حسین نوری هم صریح نوشتند بعد نفی اجتهاد این که تابع و معین این بلا شبهه داخل در زمره مخربین دین است .

و این شخص کتاب منقذة الغرقى نوشته، و مردم اهل تقلید را عیناً مأمور به عمل آن نموده، و همین کتاب باطل را کلّ علماء عراق از نجف و کربلاء و کاظمین و سامره رد نمودند، و به حاملان آن فضیحت تمام فرمودند، پس مجلّدات این کتاب را محمّد اکرم خان غزنی دریا برد نجف کرد، و بعض تلامذه او پاره را واپس به لاهور آورده، و در سردابه حضرت نواب افتاده بودند، پس بعض مریدان کشمیری از سردابه سرکار نواب لاهوری بعد چند سال شبانگاه مخفی برده به کشمیر رسانیدند .

و بر جامع عبّاسی شیخ بهائی حواشی برای مقلدان نوشته، و برمسأله غلیان عصیر عنبی می نویسد: که بهائی اینجا به سهو غلط کرده، و شیخ اینجا غلطی نکرده، و حال آن که این شخص به ناهمی خود نفهمیده خود غلط کرده .

و در دود نوشته: که دود قلیان کشیده به حالت صیام جایز است، و می‌گویند که جمعی از مقلدان او در صیام ماه رمضان علانی قلیان می‌کشیدند، و به متفحص می‌گفتند که آقا مهدی به ما فتوا داد.

و برف را مطهر می‌داند، و آب دریای شور مضاف می‌باشد، و در تحریم لعن منافقین رساله نوشته، اصلش نزد موجود است، و بر تحریم روضه خوانی خصوص در دههٔ اسد که به کشمیر می‌خوانند بدعت نوشته، و یک فتویٰ تحریر او من دیده‌ام، بل در ثبوت إقامة عشرهٔ محرم هم تأمل دارد.

و به رؤوس و علماء عامهٔ کشمیر کاغذات فرستاده که من اینها را منع از لعن صحابه و ترک مراثیه و رجوع إلى الجماعة می‌کنم، لهذا با من خصومت و دشمنی می‌کنند، و سه کاغذ مهری و دست خطی او رؤوس عامه نزد رأس الأعزّه سید عبدالله جلالی فرستادند و نزد او موجودند.

بل می‌گویند که برای زیادتی اعتبار و صدق خود دعاء صنمی قریش و زیارت عاشورا مع زاد المعاد نزد آنها فرستاد و بناء قتل عامّ مؤمنین نهاده بودند، اگر حاکم ملک مطلع و مانع عامه نمی‌شد، و این شمه ایست از سیر سوء خاصه این مجتهد مزل مفسد.

تنبيه: پس جواب سؤال مزبور او به چند وجه می‌باشد:

اول: در وجود جمّ غفیر علماء عجم در عصر نواب ابراهیم خان مرحوم شکی نیست، چه به امر او پنج مجلد کتاب پنج بیاض ابراهیمی مشهور عالم است متضمّن عقلیه و نقلیه شرعیه معاً تألیف شده، و بر ملاحظه کنندهٔ اجتهاد آنها مستور نیست.

چه نزد نقاد اعلام لیاقت علمی و اجتهاد آدم به تحریر بعد تقریر منکشف می‌شود، چنان چه به ملاحظهٔ منقذة العرقی و غیره حال این شخص دریافتند، و



مخالفین قطع نظر از مؤلفین به دیدن آن فهقه می کنند، و هر بیاضی که دیده می شود بیننده مدحش می کند که به غیر اجتهاد این کتاب نمی شود، و مثل تو اگر آن را بفهمد اگر عبارتش صحیح بخواند البتّه صاحب سواد تو را می شمارند.

ثانی: پس از آن طبقه عصر در عصر اعلام از انسال آنها و تعلیم آنها به کمال درجات علوم عقلی و نقلی موجود بودند، اکثری به تقیه و احتیاط تصنیف نکردند، و بعضی تصنیف کردند، چون شرح شرایع الاسلام ملا عبدالعلی، و بعضی حواشی شرح تجرید علامه که نزد احقر موجود از قریب زمانه مصنف می باشد، و ایضاً حواشی بر لوامع صاحب قرانی در سهارنپور دیده ام، و حواشی به صورت شرح مختصر بر کتاب فقیه و شرح فارسی الفیه شهید نزد احقر موجود، و حواشی بر شرح الفیه شهید ثانی و شرح نقلیه و شرح نهج البلاغه غفران مآب ملاّ محمّد جواد و غیر آن بسیاری موجود نزد علماء کشمیر و نزد غیر آنها می باشند. پس حصر علمای اعصار کشمیر که دار مدار شریعت تبّت و کشمیر و گوهستان الی نواحی پنجاب بر آنها بوده این وقت ممکن نیست، چه کتاب جواهر العلماء<sup>(۱)</sup> کشمیر حاضر ندارم، ولی معدودی از اشهر مشاهیر آنها تیمناً اینجا ضبط می کنم:

فخر المتکلمین والمهندسین ملاّ محمّد صادق، و وارث علوم خیر بشر عزیز اولاد حیدر جناب ملاّ السیّد صفدر، و فقاہت و فخامت مآب رأس اعلام الجامعین قدّوسی ایاب حضرت ملاّ محمّد جواد، و عزّ الآخِرین فخر الأوّلین حضرت ملاّ فضل علی، و رأس الجهابذة استاذ الأساتذة ذوی الملکة الملکیة والقوّة القدسیة والنفوس الزکیة جناب ملاّ محمّد مقیم، و صاحب الکرامة و الکشف

(۱) متأسفانه دسترسی به این کتاب و مؤلف آن پیدا نکردم، و دسترسی به امثال این کتابها، شرح حال علمای بزرگ آن سامان برای ما حاصل می شود.

والرياضة جناب ملا محمد مهدي .

ومرجع الأكمال والأفاضل منبع الفواضل جامع مفاخر صوري و معنوي حضرت عبدالغني، و شمس الأعلام في الأنام ضياء الأيام والأعوام ملك بشري حضرت عبدالعلي، و هادي طريقت حافظ شريعت مكمل الخليقة حضرت ملا عبدالحكيم الشهيد، و مظهر آية الله حضرت نعمة الله، و منبع جود و زهد و ورع سيد بديع، و وحيد الدهر و فريد العصر السيد السند والسعيد الممجد جناب الحاج السيد محمد، و وارث خلق نبوي و وارث علوم علوي و زهد حسني و شجاعت حسيني جناب آقا سيد علي، و كشف الدجى و نور الهدى السيد مرتضى .

و غيرهم بسيارى از اعلامى كه دار مدار شريعت و دين بر آنها بوده در هر عصر بودند، اعلى الله مقامهم، و شكر مساعيتهم الجميلة في حفظ الخليقة و ناموس الشريعة، و ترويبهم الطريقة في هذه الظلمة، بسيارى از اينها اصحاب تأليف و تصنيف و تحشى اند، و لكن صد حيف است كه اين طريقت متجدده را دو ملّت ساختى .

تنبية: الحال كلّ اعلام نقّاد و اهل خبرة بلاد عراق خصوصاً مسلمّ كل، حضرت حجّة الاسلام ميرزا محمد حسن نفى اجتهاد و ايمان فضيحت اعتقاد تو، بل شيخ الاسلام مازندراني نفى اجتهاد و نفى سيادت تو معاً بالكل كردند، پس قول و نقل تو غير نافذ باطل، بل چون بول محض از اعتبار ساقط، بل منجس محض مى باشد .

حكايت عجيبه: اين شخص در خانه اى براى تعزية او رفته بود، و ذكر عقود نكاح آمد، اين مجتهد فرمود: هر كس را كه مجتهد عقد نخوانده عقدش فاسد است لازم التجديد، و غرضش از اين ترك عقد از جناب ملا محمد جواد نموده، نزد اين شخص خاص خوانده شود، پس مردى أستاذانه عرض كرد كه عقود همه

سلف و خلف قدیماً این خاندان خوانده‌اند حتی عقد والدین شما هم، و اینها به قول شما غیر مجتهدند، و همه ما اگر به عقود فاسده به عمل آمدیم، پس آیا عقد شما و والدین شما هم فاسد است یا نه؟ اگر این شخص جواب مفوه او نمی‌داد الیته فسادی دیگر بر پا کرده بود، چنان چه می‌گویند جماعتی از مقلدان خود عقود نکاح سلف آنها را جدید خوانده بود تا آن وقت.

سؤال: اگر معصوم کسی را در خواب تصدیق سیادت نماید، و یا به یا ولد ندا می‌کند، او از رؤیای صادقه که جزء هفتادم وحی در دنیا می‌باشد حکم به سیادت او کرده می‌شود، و الا پس به ترک آن ترک الهام در رؤیای صادقه لازم می‌آید، پس این اقوا برهانی است بر سیادت این قوم، چه متعدد مردم از این طایفه و غیر این طایفه حضرت نبی و جناب علی و جناب موسی را در منام دیدند به ای ولد فلانی فلانی را ندا می‌کند.

جواب: فریبه‌های این شخص را ملاحظه کنید، و این صاحب غرض را از براهین عقلی و حجج نقلی تسلی شده، کارش در اثبات سیادت حالا به خواب و خیال رسیده، و این خبط را ملاحظه نمایید، راست گفته‌اند صاحب الغرض أعمی ولو كان بصیراً.

جواب: بدان که نایم در نوم خلاف واقع و حقیقت می‌کند و می‌بیند، پس مؤثر و موجد این فعل و حال کیست؟ آیا تنها خداست یا ملک به امر خدا، یا تنها خداست، یا تنها طبیعت، یا این هر دو معاً، یا شیاطین تنها، یا شیاطین و ملک معاً، یا اخلاط اربعه از دم و بلغم و صفراء و سوداء؟ جمهور متکلمین و حکما در آن کلامی بسط دارند.

و أيضاً منامات انبیاء آیا تعلیم روحانی محض در منام است، یا ایجاد فعل و حال فی المنام در نفس او، یا خارج از نفس او، یا تعلیم، یا ایجاد آن حال و فعل

به حضور روح او مع الجسد، ولكن لا اثر فيها لروحه و لجسده، پس اين منامات انبياء كل و جزء و گاهی كل و گاهی بعض به غير كل حجّت قطعيه چون وحى و در بيدارى بلا تفاوت مى باشد .

پس آيا محتاج به دريافت و تصديق اين رؤيا از خدا هست تا آن كه وحى علانى نشود كه آن چه تو را در خواب نمودم از جانب من وحى واجب العمل است، يا محتاج به دريافت و تصديق نمى باشد، بل به محض بيدار شدن عمل به خواب كند، چون عمل به وحى در بيدارى، در اين هم اراكين متكلمين اُمت كلامى عظيم دارند، فلكلّ وجهٍ وجهٌ وجيه، از تفسير لوامع التنزيل دريافت اين به تفصيل نما .

تنبیه: هر گاه در حجّيت رؤياى انبياء و ائمة معصومين عليهم السلام بالجمله كلامى متين مى باشد، پس رؤياى غير معصومين چگونه حجّت و مدخليت آن در شريعت مطّهّره شده تواند، چه نائم عند النوم معطل الحواس زائل العلوم و ساكت العقل گردیده، و خلاف واقع مى كند و مى بيند، پس چگونه نسبى را در نسبى داخل يا قطع به خواب و خيال سازد، بلى راست است مثل مشهور «الغريق يتشبّث بالحشيش» .

سؤال: هر گاه كه به طايفه مشاكيك خمس داده نمى شود، چه برائت يقينى در آن قطعى نيست، پس عقود دخترهاى مندوره به سادات چرا با اين طايفه مشاكيك خود بستيد و خوانديد، و خواننده عقود ملك كشمير به غير خاندان شما آخوندها از قديم كسى نمى باشيد، و چگونه اين وزر گرفتيد و حق به باطل داديد، و حال آن كه ميان خمس و ندور فرقى به ظاهر در استحقاق نمى باشد، و اين معلوم شد كه سيادت اين طايفه عامّة البلوى بوده، و سير عام معتبر در ثبوت موضوع عند الشرع مى باشد، پس گمان تشكيك در اين طايفه از قديم نبوده، بل

این حادث شده به اختراع مخترعان جدید، و این باطل محض می باشد .

جواب اول: شنیده و فهمیده و دیده نشد که کسی از طبقات سابقه إلى حین خصوص در عصر حال از عام مؤمنین دختری نذر برای طایفه مشکوکین نهاده، و به احدی از این قسم دختری داده باشد، بر مدعی تعیین و اثبات آن باشد، چه تشکیک این طایفه قدیم طبق در طبق إلى حین در کشمیر منشور و مشهور می باشد .

ثانی: بالفرض اگر اثبات شود که دختر مندوره به سادات به این طایفه مشاکیک رسیده خالی از دو حال نمی باشد :

احدهما: آیا آن نادر غریب الوطن بی خبر از حقیقت واقع می باشد .

ثانیها: یا چون جنگلی وحشی اجهل نا فهم لا یعقل ولا شعور می باشد، پس این حجّت بر ثبوت حقیقت باطله نمی شود .

ثالث: قول مدعی که در خمس و نذر فرقی نمی باشد، این غلطی مدعی به جهل و نا فهمی از فقه می باشد، یا تجاهل برای اثبات غرض باطل خود، و فرق میان نذر زن و خمس متباین و واضح است .

اول: مستحق خمس نمی شود مگر به اثبات سیادت و به فقر و حاجت، پس اگر سید نبوده یا سید بوده، و لکن غیر فقیر غنی بوده، او به خمس مستحق نمی شود، به خلاف نذر عینی که به او برای تعیین عینیت داده می شود نه به جهت سیادت و فقر .

ثانی: مستحق خمس بعد قبض الخمس مع الشرائط الشرعیه به هر نوع مملوک او گردیده متصرف آن به هر قسم می شود، به خلاف نذر زن، چه مندور له به وصول دختر مندوره حزه نا محرم بلا عقد و لا مهر و لا تراضی طرفین چون جاریه تصرف او اصلاً و ابداً بالاتفاق باطل محض می باشد .

۲۹۰.....السادة في سيادة السادة

تنبیه: هر گاه فرق بین بین الخمس و النذر واضح گردید، پس در این منذور و غیر منذور سید و غیر سید مساوی می باشد، پس این دلیل بر صحت سیادت منذور له نمی شود، و قول مدعی باطل محض می باشد .

جواب رابع: اعلام مرحوم اینجا فرموده می توانند به دو وجه :

اولهما: اگر ثابت شود که این چنین عقد هم ما خوانده باشیم، پس ما از حقیقت این نذر غافل و بی اطلاع محض می باشیم، و غافل بی خبر از حقیقت محجوج نمی شود .

ثانیها: به فرض محال که این چنین نذر عینی به سید مشکوک فیه اثبات شود، پس ما می گوئیم: این عقد عینی بود، و در عقد عینی سید و غیر سید مساوی می باشد، پس در اجرای چنین عقد عینی قدحی به وکیل عقد ولو عمداً نمی باشد .

ایراد: چرا اگر عهد یا ناذر نذر کرده که به این سید این دختر می دهیم، و او در اصل سید نبوده یا مشکوک بوده، و تو هم می دانی عدم سیادت یا مشکوکیت او، پس بر تو اجراء عقد حرام و لایجوز می باشد، و در اینجا اگر کردی خلاف واقع لا شریعت کردی حق را به باطل دادی ؟

جواب: این آنفاً گفتیم که اول در انعقاد این نذر کلامی می باشد .

ثانی: در صحت انعقاد این نذر و بطلان آن به جهت عدم ثبوت سیادت منذور له ما می گوئیم: که آیا عقد در بینهما به دون شرایط صحیح می شود یا نمی شود، اول باطل بالاتفاق است .

اما ثانی پس ما می گوئیم: که صحت عقد آنها منحصر بر صحت ثبوت شرایط نکاح شرعی بالاتفاق می باشد، و اگر شرایط ثابت باشد، پس عقد صحیح و وکیل عقد اصلاً غیر آثم می باشد ؛ زیرا که اینجا اعتبار به سیادت نمی باشد، بل اعتبار

جواب سؤال مشکوک الأنساب ..... ۲۹۱

بالجملة به عینیت و صحّت شرایط نکاح مطلقاً می باشد، ایرادی عاید نمی شود .

جواب خامس: دعوی عامّة البلوی بودن سیادت طایفه مشاکیک فریب و غلط و دروغ و بهتان محض، به سبب وجود معارض و نکیر از قدیم الی حین می باشد، ثانی اگر عامّة البلوی به فرض محال اثبات می شود، پس جوابش این است که عامّة عوام جاهل از اصل مدرک و مأخذ و از حقیقت موضوع در این موضع می باشند، و هر گاه آنها جاهل یا غافل از موضوعیت باشند، پس شهرت سیادت کسی در عوام حجّت بر ثبوت آن نمی شود، ثمّ الله أعلم .

خاتمه: بدان که اهل شریعت از خاصّه و عامّه علم رجال و درایه را برای دریافت صحّت و بطلان علم روایت تدوین کرده اند، و آن ثابت نمی شود تا تتبع احوال رجال علما و روات آنها بشود .

پس آنانی که فاسد یا ضعیف العقیده و ضال و مضل فی الواقع بودند، یا لاحق به آنها شده، یا غیر قابل در نقل روایت و مسائل شرعی باشند، چه به جهت عدم لیاقت علمی چه به فساد اعتقادی چه به عدم عدالت مقبوله عند اهل الشریعت، چه به جهالت و ناهمی عالم و راوی، و چه به ارتداد آنها در آخر عمر .

پس بر مستندین شریعت و معتمدین طریقت واجب و لازم عینی است که در هر عصر اظهار و اجهار و اثبات و اشتهار سوء احوال و قبیح اعتقاد مآل، و اقوال و اعمال و خسران مآل آنها بنمایند، تا دین مبین و شرع متین مانند نصارا و یهود محرّف و متبدّل و نقص و زیاد و در عقائد و اعمال مکلفین در حال و استقبال خلل و زلل حاصل نشود .

چنان چه در زمانه حضرت نبوی و ائمه و حجج الهی علیهم السلام، منافقین صحابه به لباس اسلام و ایمان علی الظاهر ملبّس بوده، القاء شبهات و شکوک و نقل اقوال و افعال و اعمال در جهّال ضعفاء مؤمنین می کردند، و هفتاد و سه ملت همین

مناقضین روایات و علماء غیر مستندین در دین واحد نمودند، و الی القیامه این رخنه ملل و خلاف باقی می باشد، لهذا معتمدین و مستندین هر ملت اسلامیة در ملت خود مخالف مذهب و مخالف العقیده و العقول را باقی نمی گذارند در دو قدح و قبح او علانی می گویند و می نویسند، تا دین و تبعه مکلفین از فریب و دغا و اضلال مضلین محفوظ و مصون می ماند.

تنبیه: هرگاه این به تو واضح شد، پس حفظه آفاق و مرجع از مشایخ اعلام عراق برای مهدی کشمیری بر ملاء عام در اکثر مشاهد و مساجد و محافل دروس و مواعظ، تکذیب و رد و قدح آن کذاب می نمایند.

و برای همین در متعدد فتاوی خود جمهور هند تکفیرش، و جمعی از اعلام و مراجع علماء آفاق، خصوص اساطین عراق، چون حضرت حجة الاسلام میرزا محمد حسن که مسلم الثبوت کلّ اعلام دنیا باشد، و شیخ الاسلام کربلائی شیخ زین العابدین مازندرانی، و شیخ المحصلین و رأس المحدثین شیخ محمد حسین نوری، و جناب آقا سید حسین کربلائی، و غیرهم، تکذیب در دعوی اجتهاد او، بل نفی و سلب محض از قابلیت علمی، بل در ایمان و اسلام او، نظر و تأمل و اشکال کردند به نشر بدعات او، و انکار او از ضروریات مذهب و دین اسلام.

و شیخ الاسلام مع ذلك نفی سیادت او هم در مکرر فتاوی خود ثبت و ضبط فرموده، چه انکار ضروریات و ادخال بدعات این شخص از حدّ تواتر شرعی و شیاع گذشته به عالم مغرب و مشرق مشهور دفاتر او ثبت و ضبط و حفظ گردیده. لهذا به کافه مکلفین خصوصاً به مؤمنین کشمیر و نواحی تبتها و گلگت قطعاً مانع علانی می باشند از متابعت او علی کلّ حال، و در همه اقوال و افعال و اعمال هر چند الحال از کتب علما بنماید و بگوید، هرگز هرگز احدی قبول نکند، و به آدم فریبی او فریفته نشده، آمد و رفت نزد او نمایند، چه او دین را به متاع قلیل



دنیا فروخته، ضال و مضل می باشد.

و در منع غرض این است تا که غیر واقفین و ضعفا و جهلای مؤمنین را عقاید و اعمال صحیحۀ آنها فاسد به ناحق و اقتطاع اموال آنها را از حقوق خالق و خلق نماید، و عالم و آدم را ضایع نسازد، و مذهب باطل مخترع او باقی در دنیا نماند.

پس آنچه بر اعلام واجب بود ادا کردند، حقّ رسالت حضرت رسول ﷺ و حضرات ائمه طاهرين عليهم السلام را تا مفاد ﴿لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل﴾<sup>(۱)</sup> ترک نشود، و الحال مؤمنین ذوی الأديان مختارند ﴿فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر﴾<sup>(۲)</sup>.

و در این شکی نیست، بل این هم مشهور که این ملبّس فاسد مفسد فساد عظیم مقرر کرده، و مکرّر بناء قتل عظیم گذاشته بود، اگر حکام ملک مطلع بر آثار بلوای دیگر نمی شدند، و حکام شریعت اشتهاارات تکذیب و تکفیر او نمی فرستادند، چه چند خط به دست خود علما و رؤوس عامه کشمیر را فرستاد که من این طایفه شیعه شنیعه را منع از سب صحابه، و ترک امام باره، و روضه خوانی، و امر به خلاف آن می کنم، لهذا با من دشمن شده، خصومت دارند، و اگر شما باور ندارید این زیارت عاشورا، و این دعاء صمی قریش، بر حقیقت و اعتقاد اینها گواه می باشد، و به سوی شما رجوع و شما حامی و پناه من باشید.

و سه خط از تحریر و مهری این شخص رؤوس عامه نزد رأس الأعزّة امامیه سید عبدالله شاه صاحب جلالی فرستاده، الی حین نزد او موجود می باشند، و حق تعالی فرمود: ﴿ومن قتل نفساً بغير نفس أو فساداً في الأرض فكأنما قتل

(۱) سورة نساء: ۱۶۵.

(۲) سورة كهف: ۲۹.

الناس جميعاً<sup>(۱)</sup> این شخص بناء قتل عام مؤمنین به صورت استیصال بنا نهاده، و آیه شامل حال او می باشد.

حکایت عجیبه: جماعتی بلا اغراض از ثقات و معتمدین و تجار و سیاحین عرب و عجم و غیرهم از اهل دانش و بینش، متعاقب از کشمیر وارد لاهور گردیده، از بدایت الی نهایت مآل قولشان گویا متحد الکلمه همین بود و می باشد که فی الحقیقه اقصای مقصود این شخص در غایت دعوی مهدویت می باشد.

و این افعال از مقدماتش می باشند، چه قوم و تبعه و قبیلۀ او به کثرت می باشد، و هیچ قریه از سی و شش پرگنات کشمیر و تبّت نمی باشد مگر آن که در هر قریه و محلّۀ شیعه از قبیلۀ او ساکنی و متولّی امور و احکام آنها از جانب او لا محاله معین می باشد، و به این جهت همه مردم عوام را به قابو آورده و مسخر نموده.

ولهذا مبلغ کثیری و مجمع خطیری از نقد و جنس قبض نموده، و به هر ربیع و خریف برای او قطع نظر از زکات و اخماس و نذور ربیع و خریف و غیر آن برای او معین و مقررّ نموده می رسانند، و هر فرمان او نافذ است، چنان چه در مصرف فتنۀ امام باره شهر چند بار هزارها روپیه را بر قیمت او چنده نمودند، و اگر منع حکام ملکی و تکذیب ولات شرعی نمی رسید، این شخص دفعتاً خروج و بلوی بر حکام ملک هم می کرد، و عندالموقع از آن معطل و مؤخر نمی ماند.

**تَقَمَّة:** در بین تألیف این رسالۀ شریفه و ریفه ای چند متضمّن ایرادات و شبهات رکیکه بر علما و بر سیادت سادات نزد این احقر العباد از خاص تحریری این شخص مغلوط الاملاء از کشمیر رسیده، هر چند بدعات و مخترعات این شخص منشور در عالم و مشهور در آدم از تواتر و شیاع گذشته بودند.

واحقر بالکلیه اعتنا به آن نمی‌کردم، چون ابقای این شبهات فساد عظیمی در کشمیر بر پای کرده، و نیز به سادات کار و بار تنگ بسیار نموده، آنها را متهم الولادت نام نهاده، و در عوام خلق آن را نشر، و آنها را به این راسخ الاعتقاد ساخته، بلا چاری متوجّه اجوبه پاره‌ای اسئله او شدم، تا عوام مؤمنین آن را لا جواب و صدق و عین حق و دین ندانند، و مصر باقی چنان چه فی الحال اند در استقبال بر آن نمانند، و دفاع جایر باطل و ظالم مضل از خود و از ناموس شرع مقدّس عند الضرورت واجب است، و الاّ تعرّض به مثل این هفوات اصلاً نمی‌شدیم، چه اوقاتم ثمنی و قیمتی بودند.

ولکن نسأل الله الديانة والصيانة عن النفس الأمارة بالسوء، والرداءة والذلة والزلة والاضلال والضلالة، وترك الهداية، وبيع الدين بمتاع قليل الدنيا الفانية، بحقّ محمّد وآله خيار البرية.

اللهم اهدنا إلى سواء السبيل، ونجنا من متابعة عزازيل، إنك أنت ربّي الجليل الجميل، فأنت حسبي وحسبي ولذريتي وأحسبي ولجميع المؤمنين، ونعم الوكيل. فالحمد لله أولاً و آخراً على كلّ حال، والصلاة والسلام على سيّدنا ونبينا محمّد وعترته الطاهرين خيار الآل وذراريه الماضين والآتين مع حسن المآل.

وقد تمّت هذه الرسالة الشريفة في أنساب السادة مع تردّد البال، وكثرة الأشغال، وتعلّل الطبيعة، في هذا الحال، وقلة المجال، في السنة السادسة من المائة الرابعة بعد الألف من الهجرة المقدّسة (۱۳۰۶) يوم السابع عشر من ربيع الآخر، ثمّ الحمد على اتمامها.

تمام شد استنساخ و تحقيق و تصحيح و تعليق اين رساله شريفه، در روز بيست و هفتم ماه رمضان المبارک سنه (۱۴۲۸) هجري قمري بر دست اين ناچيز سيد مهدي رجائي، در بلده قم حرم اهل بيت و عشّ آل محمّد عليهم السلام.

البدر المشع

در احوال ذریه موسی المبرق

تألیف

علامه محدث میسرزا حسین نوربهری طبرسی

متوفای سنه ۱۳۲۰ هـ

تحقیق

سید مهدی رجائی

سرشناسه	نوری، حسین بن محمد تقی، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق.
عنوان و نام پدید آور	البدر المشتمع در احوال ذریة موسی المبرقع / تألیف حسین نوری طبرسی؛ تحقیق سید مهدی رجائی موسوی .
مشخصات نشر	قم؛ کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، ۱۴۲۹ ق. = ۲۰۰۸ م - ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	۴۰ ص.
فروست	کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، مرکز تبارشناسی؛ ۳۵.
شابک	<b>978-964-8179-45-3</b>
وضعیت فهرست نویسی	فیا.
موضوع	سادات -- نسبنامه.
موضوع	امامزادگان -- نسبنامه.
شناسه الزوده	رجائی، سید مهدی، ۱۳۳۶ -
شناسه الزوده	کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی.
رده بندی کنگره	۱۳۸۶ ب ۴ ۵۸۶ / ۵۳۷ / ۵۸۶ BP
رده بندی دیویی	۲۹۷/۹۸
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۵۱۹۳۶



## البدر المشتمع در احوال ذریة موسی المبرقع

مؤلف: آیت الله حاج میرزا حسین نوری طبرسی (درگذشته ۱۳۲۰ ق)

محقق: سید مهدی رجائی موسوی

ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

... گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی - قم

«مرکز تبارشناسی ۳۵»

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تیزهوش

چاپ: ستاره - قم

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶ ش / ۱۴۲۹ ق / ۲۰۰۸ م

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۷۹-۴۵-۳ ISBN: 978\_964\_8179\_45\_3

AYATOLLAH MAR'ASHI NAJAFI ST., Qom 37157, I.R.IRAN

TEL: + 98 251 7741970-78; FAX +98 251 7743637

[http:// www.marashillibrary.com](http://www.marashillibrary.com)

[http:// www.marashillibrary.net](http://www.marashillibrary.net)

[http:// www.marashillibrary.org](http://www.marashillibrary.org)

E\_mail: [info@marashillibrary.org](mailto:info@marashillibrary.org)

## تقریظ میرزای بزرگ شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

جزی الله تعالی المؤلف، علامة الزمان، ونادرة الدهر،

أدام الله تعالی عزّه وتأييده، عن رسول الله ﷺ والأئمة

الطاهرين سلام الله عليهم أجمعين، وأولادهم وذرائعهم أفضل الجزاء .

حرّره الأحقر محمد حسن الحسيني

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على أشرف برّيته محمد وعترته البررة .  
وبعد: چنین گوید بنده مذب مسیء حسین بن محمد تقی نوری طبرسی  
حشرهما الله تعالیٰ مع موالیهما الأظہار، کہ در این سال فرخنده مآل، بعضی از  
نجباء سادات کشمیر - ایدہ الله ووقفہ لما یحبّ ویرضی - بہ زیارت ائمّہ  
عراق علیہم السلام مشرف شد، و چون بہ ناحیہ مقدّسہ سرّمن رأی رسید، از این احقر از  
حال موسی المبرقع ابن الامام الہمام ابي جعفر محمد بن علي علیہ السلام و ذریہ او  
سؤال کرد: کہ آیا قدحی در سادات رضویہ از جهت انتساب ایشان بہ محمد  
اعرج پسر احمد پسر موسی مذکور رسیدہ - چنان چہ در بلاد ما شہرت دادہ - یا  
خیر؟ و حسب خواہش ایشان این چند کلمہ در این اوراق ثبت شد، و نام آن را  
بدر مشعشع در حال ذریہ موسی مبرقع گذاشتم .

بدان کہ شیخ فاضل خبیر ماهر حسن بن محمد بن حسن قمی کہ معاصر شیخ  
صدوق است، و عصرش قریب بہ عصر سید محمد اعرج مذکور است، و از اہل  
وطن اوست، در کتاب قم کہ مشہور است بہ تاریخ قم، و بہ جهت کافی الکفات  
صاحب بن عبّاد نوشتہ، در نہایت اتقان و احکام چنین می فرماید - بعد از ذکر  
جمعی از سادات حسینیہ کہ بہ قم وارد شدند :

دیگر از سادات حسینیہ از سادات رضائیہ از فرزندان امام رضا علیہ السلام موسی

بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام صاحب رضائیه ابوعلی <sup>(۱)</sup> الحسین بن محمد بن نصر بن سالم گوید: اوّل کسی از سادات رضویه که به قم آمدند از کوفه ابو جعفر موسی بن محمد <sup>(۲)</sup> بن علی بن موسی الرضا علیه السلام بود، و در سنه دو بیست و پنجاه و شش از کوفه به قم آمده، و به قم مقام گرفت، و پیوسته برقع به روی فرو گذاشتی، تا آن گاه که عرب قم به دو پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون باید رفت.

پس ابو جعفر موسی بن محمد از قم به کاشان رفت، چون به کاشان رسید احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد و ترحیب نمود، و خلعتهای بسیار، و بارگیرهای نیکو، و چندین تجمل به دو بخشید، و مقرر گردانید که هر سال هزار مثقال طلا با یک اسب مسرّج به دو دهد.

پس ابوالصدیم الحسین بن علی بن آدم، و یکی دیگر از رؤسای عرب در عقب او بیرون آمدند، حال موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا از قم پرسیدند، و اهل قم را به سبب بیرون کردن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا توییح کردند.

پس رؤسای عرب را به طلب ابی جعفر موسی بن محمد بفرستادند، تا شفاعت کردند، و او را به قم باز آوردند، و بسیاری اعزاز و اکرام کردند، و از مال خود از برای او سرای بخریدند، و همچنین چند سهم از قریه هنبرد و اندریقان و

(۱) این ابوعلی اباغرجد از خدّام رضویه بودند، و نصر و سالم از غلامان حضرت جواد علیه السلام بودند چنان چه بیاید، و صاحب رضائیه یعنی مصاحب سادات رضویه «منه».

(۲) در تاریخ قم در تمام موارد: ابو جعفر محمد بن موسی بن محمد، می باشد.



اثبات نسل موسی المبرقع ..... ۳۰۱

کارچه<sup>(۱)</sup> از برای او از ورثه مزاحم بن علی اشعری بخریدند، و بیست هزار درهم از برای او قسمت کردند و به دو دادند.

و از غیر ابی علی روایت است: که چون عرب به قم به ابی جعفر موسی بن محمّد بن علی بن موسی علیه السلام پیغام فرستادند که تو از همسایگی ما بیرون باید رفت، او برقع از روی بر انداخت، و ایشان او را بشناختند، پس محمّد گفت: همت و اعتقاد ایشان محقق شد، و این سرای و سهام و اموال به دو دادند.

پس موسی بن محمّد بن علی بن موسی علیه السلام قصد عبدالعزیز بن دلف کرد، و عبدالعزیز او را اعزاز و اکرام کرد، و خلعتها و مرکبها بخشید، و وظیفه سالیانه معین کرد، چنان چه یاد کرده شد.

و بعد از آن به قم مراجعت نمود، و دیگر باره اهل قم او را اعزاز و اکرام کردند، و از دنیا ممتّع و مرفّه گردانیدند، چنان چه مستغنی شد، بعد از آن او را احتیاج نبود که به شهرهای دیگر رود به جهت وجه معاش، و به قم املاک خرید، و آب و زمین پیدا کرد و متوطن شد، و بعد از او خواهرش زینب و أمّ محمّد و میمونه دختران محمّد بن علی علیه السلام در طلب او از کوفه به قم آمدند.

تا این که می گوید: و موسی بن محمّد به قم مقیم بود، و از آنجا به جای دیگر نرفت، تا آنگاه که او را وفات رسید، در شب چهارشنبه روز آخر ماه دی هشت روز از ماه ربیع الآخر مانده سنه دویست و نود و شش هجریه، و او را در سرائی که معروف بود به دو که الیوم مشهور است به مشهد او دفن گردید، و در قدیم آن سرای معروف بوده است به محمّد بن الحسن بن ابی خالد اشعری ملقب به شینوله، و اوّل کسی را که به دین سرای دفن کردند موسی بن محمّد بن علی بن

---

(۱) این هر سه قریه از قرای طبرش است که حال او را تفرش می گویند «منه».

موسی عليه السلام بود .

تا این که می گوید: بعد از آن میمونه دختر موسی وفات یافت، و او را به مقبره بابلان دفن کردند، و این قبه که به قبه فاطمه عليها السلام ملاصق است بر سر تربت او بنا نهادند، و خواهر او زینب بنت موسی از او میراث گرفت .

و بعد <sup>(۱)</sup> از آن ابوعلی محمد بن احمد بن موسی بن محمد بن علی الرضا عليه السلام از کوفه به قم آمد، و بعضی از دختران او فاطمه و أم سلمه . چون ابوعلی محمد به قم رسید عرب قم در اعزاز و اکرام او مبالغه کردند .

و گویند: که عرب به دو پیغام فرستادند که از شهر ما بیرون باید رفت، ابوعلی محمد جواب گفت: که این شهر از آن شما نیست، ملک و زمین از آن خدای است، هر کس که خواهد در آن فرود آید، پس عرب عذر خواستند و او را از خود خوشنود کردند و گرامی داشتند .

و ابوعلی محمد بسیار مردی فاضل بوده است، و به غایت پرهیزگار و خوش محاوره و خوش منظر و فصیح و دانا و عاقل .

و روایت کند احمد <sup>(۲)</sup> بن اسماعیل بن سمکه نحوی: که چون ابو مسلم محمد بن بحر اصبهانی والی و عامل قم شد، هر روز جمعه بر مرکب نشستی و به زیارت رؤسای قم برفتنی، و حقوق ایشان بگذاردی، و حرمت داری کردی، اتفاقاً روز

(۱) در نسخه موجود از این کتاب ذکری از احمد بن موسی بن محمد نشده، محتمل است در نسخه سقط شده، یا چون احمد به قم نیامده بود متعرض حال او نشد، چون غرض مصنف ذکر سادات که به قم آمده بودند «منه» .

(۲) این احمد از بزرگان علما و اهل فضل است، و او استاد ابن عمید وزیر معروف است، و خود از تلامذه احمد بن محمد بن خالد است، و روایت می کند از او جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید و صاحب کامل الزیاره «منه» .

جمعه سوار شد و من در صحبت او بودم، ابتدا کرد به زیارت ابی علی محمد ابن الرضا، چون به صحبت او در آمد، ابوعلی در موضعی پاگیزه نشست به بود، و جامه های سبز پوشیده، ابوعلی سلام کرد و اکرام نمود، و سعی او را شکر گفت. چون ابو مسلم از صحبت او بیرون آمد به راه سرای عبدالله بن عباس<sup>(۱)</sup> علوی رفت، چون به در سرای او رسید فرود آمد، و در صحبت او رفت او را دید در سرای خود نشسته، و گرد بر گرد او قفسهای قمریان و مرغان نهاده بودند، ابو مسلم سلام کرد و باز گردید و آمد تا به سرای ابی سهل بن ابی طاهر اشعری، و او را نیز بدید و زیارت کرد، و حق او بگذارد.

پس بر مرکب نشست و آمد تا به صحبت علی بن احمد بن علی الشجری، و او را سلام و زیارت کرد و باز گردید.

و مرا گفت: ای اباعلی تشبیه نمی کنم اباعلی - یعنی محمد اعرج ابن الرضا - را در سکون و در نشستن و فضل إلا به ائمه علیهم السلام، و عباس علوی را تشبیه نمی کنم مگر به مردمانی که ایشان را دیده ام به بغداد به درب طاق، پس چرا شما به امامت ابی علی قائل نمی شوید؟ و او را امام نمی دانید؟ با وجود آن که جمیع خصلتهای خیر در او جمع و موجود است؟

من گفتم: معاذ الله که ما به غیر از ائمه دوازده گانه که امامت ایشان محقق و روشن است، و دوستی ایشان ما را واجب و لازم است، و بدان اعتقاد داریم، دیگری را امام دانیم، چه اگر ابوعلی دعوی امامت کند و با وجود شرف نسب و شهرت فضل او، ما از او بیزار شویم، چنان چه از جعفر کذاب بیزار شدیم به سبب دعوی امامت کردن.

(۱) در تاریخ قم: عباس بن عبدالله، و همین صحیح است چنان چه خواهد آمد.

پس ابو مسلم گفت: من از اعتقاد و گفتار شما در تعجبم، و ابو مسلم را مذهب اعتزال بوده است.

و ابوعلی را به قم بریبه و اُمّ کلثوم خدای عزوجلّ روزی کرد و بداد، و بعد از ایشان ابو عبدالله احمد در وجود آمده است در ماه شوال سنه سیصد و یازده هجریه، و ابوعلی به قم وفات یافت روز یک شنبه روز اُردیبهشت<sup>(۱)</sup> ماه سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه سیصد و پانزده، و او را به مقبره محمد بن موسی دفن کردند.

و از پسر او ابا عبدالله احمد، و از دختران فاطمه و اُمّ سلمه و بریبه و اُمّ کلثوم از پس وفات او باز ماندند، و بعد از وفات او خواهرش اُمّ حبیب دختر احمد از کوفه به قم آمد، و با فرزندان برادرش به قم بود.

و بعد از آمدن او زینب دختر موسی وفات یافت، و او را در مشهد برادرش محمد بن موسی دفن کردند، و اُمّ محمد بنت احمد از او میراث گرفت.

و اُمّ محمد به شهر قم روز پنجشنبه روز انیران از ماه مرداد بیست و یک روز از ماه ربیع الآخر گذشته سنه سیصد و چهل و سه وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند، و فرزندان برادرش ابی عبدالله و فاطمه و اُمّ سلمه و بریبه و اُمّ کلثوم میراث او برداشتند.

پس از آن ترکه به ابی عبدالله و فرزندان او دادند، و با خواهران او مصالح کردند بر چیزی که ایشان به دو راضی شدند، و او مجموع ترکه با املاک برداشت.

پس فاطمه دختر محمد بن احمد شب پنجشنبه روز تیر ماه بهمن، یازده روز

---

(۱) در ماه فرسبیه از برای هر روز از ماه اسم مخصوص است، چنان چه در کتب تواریخ مضبوط است، هر که خواهد به آنجا رجوع کند «منه».

اثبات نسل موسی المبرقع ..... ۳۰۵

از شوّال گذشته، سنّه سیصد و چهل و سه هجریه وفات یافت، و او را ایضاً در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند، و أمّ سلمه میراث او برداشت؛ زیرا که هر دو از یک مادر بودند.

پس ابی عبدالله و أمّ سلمه اتفاق کردند بر آن که ابی عبدالله سدسی از ترکه فاطمه بردارد.

و بعد از آن بریبه بنت محمّد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند، و ابو عبدالله احمد بن محمد الأعرج بن احمد بن موسی المبرقع و أمّ سلمه و أمّ کلثوم به حسب سهام مفروضه از او میراث گرفتند. و چون ابو عبدالله بالیده شد به قم، رئیس و متصرّف اموال و املاک که پدر او محمّد بن موسی به دست آورده بود گشت، و همچنین آنچه از عمّه خود و خواهرانش به میراث به دور رسیده بود.

و ابو عبدالله مردی سخی و کریم بوده است، و به دلهای مردم نزدیگ، و نقابت علویه بعد از وفات ابوالقاسم علوی به دو مفروض بوده است.

و ابو عبدالله همیشه به قم رئیس و ارباب بوده است، و در روز پنجشنبه روز دی مهر ماه، منتصف ماه صفر، سنّه سیصد و پنجاه و هشت او را وفات رسیده است، و مدّت عمر او چهل و شش سال بوده است، و در مشهد محمّد بن موسی مدفون است، و به وفات او مردم قم را مصیبتی تمام بوده است.

و از او چهار پسر: ابو علی محمّد، و ابوالحسن موسی، و ابوالقاسم علی، و ابو محمّد الحسن، و چهار دختر باز مانده اند.

و پسران او بعد از وفات پدر قصد حضرت رکن الدوله کردند به شهر ری، رکن الدوله ایشان را تسلّی داد و بفرمود جانب ایشان رعایت نماید، و خراج بر املاک ایشان نهد، پس از آن باز گردیدند و به قم آمدند.

بعد از آن اُمّ سلمه بنت محمد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند، و اُمّ کلثوم خواهرش ترکه او برداشت، و از فرزندان محمد بن احمد به غیر اُمّ کلثوم نمانده بود.

و پسر برادرش ابوعلی محمد بن احمد املاک اُمّ سلمه به اُمّ کلثوم داد، و آن املاک و اموال که به قسط به ابوعلی رسیده بود به تبذیر و اسراف تلف کرد، و املاک مجموع بفروخت، و پس از آن به ناحیت خراسان رفت، مردم خراسان او را اکرام کردند، و به صحبت و زیارت او رفتند، و قدر و شرف و حق او بشناختند، و به خراسان مقیم بود، تا او را پنهان و نهان بکشند.

و بعضی دیگر گویند: که او را نکشتند، بلکه او را وفات رسید.

بعد از آن به قم اُمّ کلثوم بنت محمد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی در قبر پدرش ابی علی دفن کردند، و پسر برادرش ابی عبدالله میراث او یافت.

و ابو القاسم بن ابی عبدالله ایضاً به خراسان رفت، بعد از آن که از دختر ابی محمد الحسن بن محمد بن حمزه علوی به شهر قم دو دختر آورد.

و چون ابو القاسم به خراسان رسید بعضی از رؤسای خراسان با او مواصلت ورزیدند، و ابو القاسم به طوس وطن گرفت، و کار بار او به نظام شد، و دو پسر و یک دختر آورد.

و ابو الحسن موسی بن احمد تنها به قم ماند، و به کار و بار برادرش ابی محمد و خواهرانش قیام نمود، و ضیعتها که از پدرش باز مانده بود به دست آورد، و آنچه به رهن بودند از رهن بیرون آورد، و قواعد و سیرت او مجموع نیکو بوده اند، و با مردم قم به وجه احسن معیشت و زندگانی کردی، و حقوق ایشان رعایت نمودی، تا به غایت که گوئیا یکی از ایشان است.

اثبات نسل موسی المبرقع ..... ۳۰۷

پس اهل قم به صحبت او میل کردند، و او سرور و رئیس ایشان شد، و مؤید الدوله و امیر فخر الدوله قدر او بشناختند، و او را گرامی داشتند، و بعضی از خراج به دو بخشیدند و مجری داشتند.

پس در سنه سیصد و هفتاد به حج رفت، و ملک عضد الدوله و تاج الدوله قدر او را بشناختند، و او را گرامی داشتند.

و چون حج خانه خدا بگذارد به مدینه باز آمد، بر پسر عمّان خود شفقت نمود و به رحمت افزود، و ایشان را خلعت و عطا بخشید، پس او را شکر بسیار نمودند.

پس به جانب قم عزیمت نمود، و در ماه ربیع الآخر سنه سیصد و هفتاد و یک به قم رسید، مردم قم به قدوم او بشارت نمودند، و شادی افزودند، و بر سر گوچه‌ها و محله‌ها آئینه بستند.

و صاحب الجلیل و کافی الکفات ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد به دو نامه نوشت، و او را به معاودت از حج خانه خدای متعال و مراجعت به شهر و منزل خود تهنیت کرد.

وابو الحسن موسی بن احمد مردی فاضل و متواضع و متخلّق و سهل الجانب بوده است، با عنفوان جوانی و حدّات سن، نقابت سادات علویه به شهر قم و نواحی آن به دو مفوّض بوده است، و قسمتات و وظائف و رسوم و مرسومات و مشاهرات و سادات آبه و قم و کاشان و خورزن مجموع به دست و اختیار و فرمان او بوده است، و عدد ایشان در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بوده است، و وظیفه هر یک از ایشان در هر ماهی سی من نان و ده درم نقره بوده است.

و هر کس از ایشان که وفات یافته است، نام او از کتاب مشاهره طرح

کرده‌اند، و نام آن کس از ایشان که در وجود آمده است به جای او نوشته‌اند.  
 و ابوالحسن را از اُمّ ولد پسری بوده است، نام او ابو جعفر، و دختری دیگر از  
 اُمّ ولد دیگر ابو عبدالله احمد.

و این ابو عبدالله روز شنبه روز خور ماه مرداد، پنج روز از صفر گذشته، سنه  
 سیصد و هفتاد و دو از مادر به وجود آمده است.

و ابوالحسن دختر علی بن محمد بن عمید را از برای پسر خود ابی جعفر  
 بخواست، و در سنه سیصد و هفتاد و چهار به یک دیگر رسیدند و زفاف واقع شد.  
 و ابوالحسن به زیارت جدّ خود رضاعی علیه السلام در سنه سیصد و هفتاد و پنج رفت،  
 و برادرش ابو محمد الحسن بن احمد مردی متأدّب و فاضل بوده است، و او را در  
 سنه سیصد و هفتاد و دو وظیفه تعیین کرده‌اند، و مصاحب و نایب و کارساز  
 ابوالحسن ابو علی الحسین بن محمد بن نصر<sup>(۱)</sup> بن سالم بوده است، پیوسته حق  
 گذاری آن خاندان کرده است، و شرائط حق گذاری بجای آورده است، و به  
 صحبت او کار و شغل ابوالحسن به نظام بوده است، و او را بهره تمام و معرفتی  
 او فر در اسباب معماری و گشت و زرع بوده است، و او و پدرش بدین خاندان  
 معروف و مشهور بوده است.

و چنین رسیده است به من که جدّ او سالم از جمله آزاد کردگان ابوجعفر  
 محمد بن علی رضاعی علیه السلام است. تمام شد آنچه مقصود بوده نقل از این کتاب  
 شریف از آنچه متعلق بودند به ذکر حالات موسی مبرقع و ذریه طیّبه او<sup>(۲)</sup>.  
 چون مؤلف در عصر سبط او ابوالحسن موسی بوده، لهذا اعقاب او در آن جا

(۱) نصر نیز از خدّام حضرت جواد علیه السلام بود، چنانچه در کافی در ضمن وصیت نامه  
 آن حضرت مذکور است «منه».

(۲) تاریخ قم ص ۵۷۴ - ۵۹۸.



ذکر نشده .

و از اولاد این ابوالحسن موسی عالم جلیل عیبدالله است، چنان چه شیخ اجل عظیم الشأن که علماء اعلام او را در کتب اجازات چنین وصف کردند: الشیخ الامام الحافظ السعید منتجب الدین موفق الاسلام سید الحفاظ رئیس النقلة سید الأئمة والمشایخ، خادم حدیث رسول الله ﷺ ابوالحسن علی بن عیبدالله بن الحسن بن الحسین بن الحسن بن علی بن بابویه، که تمام اجدادش از علماء اعلام و روای اخبار ائمة انام اند (۱).

شیخ مذکور که معاصر شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و امثال ایشان است در کتاب منتجب که مخصوص است به ذکر علماء مصنفین امامیه معاصرین شیخ الطایفه شیخ طوسی تا عصر خودش چنین فرموده :

السید العالم عیبدالله بن موسی بن أحمد بن محمد بن أحمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام، ثقة ورع فاضل محدث، له كتاب أنساب آل الرسول وأولاد البتول، كتاب في الحلال والحرام، كتاب الأديان والملل، أخبرنا بها جماعة من الثقات، عن الشيخ عبدالرحمن بن أحمد النيسابوري عنه (۲).

حاصل ترجمه: این که سید عالم عیبدالله که پسر ابوالحسن موسی است، که از تاریخ قم ذکر فضائل او شد، ثقة پرهیزگار و راوی اخبار ائمة اطهار عليهم السلام، و از تصانیف اوست کتاب انساب سادات، و کتابی در احکام فرعیه، و کتابی در مذاهب مختلفه، خبر داد مرا به آن کتابها جماعتی از ثقات از شیخ مفید نیشابوری از سید مذکور .

(۱) امل الآمل شیخ حرّ عاملی ۲: ۱۹۴، مقدّمه کتاب فهرست منتجب الدین ص ۸.

(۲) فهرست منتجب الدین ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

و آنچه نقل کردیم از چند نسخه است، که یکی از آنها به خط صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی جباعی جدّ شیخ بهائی است، و او از خطّ شمس الفقهاء شهید اوّل نقل کرده، و علامه مجلسی در جلد اجازات بحار<sup>(۱)</sup> که تمام این کتاب را نقل فرموده، به همین نحو ذکر نموده، و نیز تلمیذ اجل او مولانا حاجی محمد اردبیلی در کتاب جامع الروات<sup>(۲)</sup> حال سید مذکور را از این کتاب به همین قسم نقل کرده.

و غرض از این شواهد آن که نسخه‌ای که در نزد شیخ حرّ علیه الرحمه بوده، دو نفر از سلسله اجداد او افتاده بود، و ایشان به همین نحو در امل الآمل<sup>(۳)</sup> نقل نمودند، و اشتباه آن بر ناظرین پوشیده نیست، چه نشود در عصر شیخ طوسی کسی به چهار واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برسد، و بحمد الله نسخه منتجب شایع و کثیر الوجود است، هر که خواهد مراجعه کند برای او میسر است. و مؤید این مطلب و شاهد بر اصل دعوی صحت نسب سلسله جلیله رضویه مبرقعیه، آن که شیخ منتجب الدین مذکور اربعینی تألیف فرموده، و در آخر آن سیزده حکایت نقل کرده، و علماء خصوص علامه مجلسی آن اخبار و حکایات را در مؤلفات خود نقل کرده‌اند. حکایت چهارم چنین است:

الحکایة الرابعة: أخبرنا أبو علي بينمان<sup>(۴)</sup> بن جندب<sup>(۵)</sup> بن الحسن بن أبي عدي البيع، حدّثنا الشيخ المفيد أبو محمد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسين الحافظ، حدّثنا

(۱) بحار الأنوار ۱۰۵: ۲۴۴.

(۲) جامع الروات ۱: ۵۴۰.

(۳) امل الآمل ۲: ۱۶۸.

(۴) در اربعین: تیمان، و در پاورقی از بعض نسخ: سمان.

(۵) در اربعین: حیدر.

السید أبو الفتح عبیدالله بن موسی بن أحمد ابن الرضا علیه السلام، أن أباً محمد جعفر بن أحمد حدّثهم، حدّثنا أحمد بن عمران، حدّثنا عبدالله بن جعفر النحوي، عن الحارث بن محمد التميمي، عن علي بن محمد، قال: رأيت إبنة أبي الأسود الدؤلي وبين يدي أبيها خبيص، فقالت: يا أبة أطعمني، فقال: افتحني فاك، قال: ففتحت فوضع فيه مثل اللوزة، ثمّ قال لها: عليك بالتمر فهو أنفع وأشبع، فقالت: هذا أنفع وأنجع، قال: هذا الطعام بعث به إلينا معاوية يخدعنا به عن حبّ علي بن أبي طالب علیه السلام، فقالت: قبحه الله يخدعنا عن السيد المطهرّ بالشهد المزعفر، تّباً لمرسله وآكله، ثمّ عالجت نفسها وقاءت ما أكلت منه، وأنشأت تقول باكية:

أبالشهد المزعفر يابن هند      نبيع إليك إسلاماً ودينا  
فلا والله ليس يكون هذا      ومولانا أمير المؤمنين<sup>(۱)</sup>

وَأبو الفتح عبیدالله مذکور در این سند که راوی از او شیخ مفید نیشابوری است، همان عبیدالله بن موسی است که در کتاب منتجب او را ذکر فرموده.

حاصل ترجمه حکایت: آن که علی بن محمد می گوید: دختر ابی الأسود را دیدم، و در پیش روی پدرش حلوائی گذاشته بود، پس گفت: ای پدر مرا از این بخوران، گفت: دهن باز کن، پس باز کرد و مانند لوزی در دهان او گذاشت، پس أبو الأسود به دخترش گفت: بر تو باد به خرما که نفعش بیش و بهتر سیر می کند، گفت: این حلوا نفعش بهتر و گواراتر است، أبو الأسود گفت: این طعام را معاویه برای ما فرستاده که ما را از دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام بر گرداند.

دخترک گفت: خدای خیر را از او دور فرماید که می خواهد که ما را بر گرداند از سید مطهرّ به وسیله این حلوائی که از عسل و زعفران ساخته، هلاکی و زیان

باد برای آن که آن را فرستاد و برای خورنده آن، پس خود را معالجه کرد آن چه از آن خورده بود قی کرد.

و با گریه آن دو بیت بگفت، یعنی به سبب غسل به زعفران آمیخته ای پسر هند دین و اسلام خود را به تو می فروشیم، نه سوگند به خدای تعالی که این نخواهد شد و حال آن که مولای ما امیر مؤمنان است.

و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود فرموده: که آن دختر پنج یا شش ساله بود.

و نیز جدّ همین شیخ ابوالفتوح شیخ جلیل حافظ ابوسعید محمد بن احمد بن الحسین النیشابوری در اربعین خود که آن نیز معروف و چند نسخه حاضر، و علامه مجلسی از آن گاهی نقل می فرماید، چنین می فرماید:

الحدیث الخامس: أخبرنا السيد أبو الفتح عبيد الله بن موسى بن أحمد العلوي الرضوي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أحمد بن الحسن الأيوبي الخضيب، قال: حدثنا القاضي عمر بن الحسين، قال: حدثنا جعفر بن محمد وسعيد، قالوا: حدثنا نصر بن مزاحم، قال: حدثنا عبدالله بن عبد الملك أبو عبد الحمن المسعودي، قال: حدثنا إبراهيم بن حيان، عن أم جعفر بنت محمد بن جعفر امرأة محمد ابن الحنفية، عن أسماء بنت عميس، أنها حدثتها أنها كانت تغزو مع النبي ﷺ، قالت: قلت: يا جدّ ما كنت تصنعين معه؟ قالت: كنت أحرز السقاء، وأداوي الجرحى، وأكحل العين، وأن النبي ﷺ صلى بنا العصر، فانشأنا قبل أن سلّم، فأوحى الله تعالى إليه، فأخبر علياً عليه السلام وقد كان دخل في الصلاة ولم يكن أدرك أول وقتها.

فلما انصرف النبي ﷺ وقد طال ذلك منه حتى غربت الشمس، فقال له: يا علي: أما صليت؟ قال: لا كرهت أن أطرحك في التراب، فقال النبي ﷺ: اللهم

اردها علیه، فرجعت الشمس بعد ما غربت حتی صلی علی عليه السلام (۱).

و آنچه نقل کردیم معلوم می شود که از سید ابوالفتح عبیدالله بن موسی بن احمد بن الأعرج، دو عالم جلیل روایت می کنند، و در نزد او قرائت احادیث نموده اند، یکی شیخ مفید عبدالرحمن بن احمد نیشابوری، و دیگری برادر او ابوسعید محمد بن احمد نیشابوری جد شیخ ابوالفتوح، و هر دو از اعیان علمای امامیه و صاحب تصانیف جلیله اند.

و مخفی نماند که ابو محمد حسن بن محمد بن حمزه علوی که دختر خود را به ابوالقاسم علی بن ابی عبدالله احمد بن محمد اعرج داد از بزرگان علما و اعیان فقهای اثناعشریه است.

شیخ طوسی در فهرست خود در حق او فرموده: که او فاضل ادیب عارف فقیه زاهد ورع بود، که محاسن بسیار داشت (۲).

و در رجال خود فرموده: حسن بن محمد بن حمزه بن علی بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علی بن علی بن ابی طالب مرعشی طبري، ابو محمد زاهد عالم ادیب فاضل بود (۳).

و نجاشی در حق او فرمود: که از اجلاء طایفه و فقهاء ما است (۴).

و سائرین نیز به امثال این کلمات او را ستوده اند.

و علی بن محمد بن عمید که دختر خود را به ابی جعفر پسر ابوالحسن موسی

---

(۱) کتاب اربعین نیشابوری در دسترس این جانب نمی باشد، و مضمون این حدیث را علامه مجلسی در بحار الأنوار ۴۱: ۱۶۶ - ۱۹۱ آورده است.

(۲) فهرست شیخ طوسی ص ۱۳۵، شماره: ۱۹۵.

(۳) رجال شیخ طوسی ص ۴۲۲، شماره: ۶۰۸۷.

(۴) رجال نجاشی ص ۶۴: شماره: ۱۵۰.

بن احمد بن محمد اعرج داد، که در تاریخ قم سنهٔ زفاف آن را نیز ضبط نموده، پسر ابن عمید کاتب است، که وزیر رکن الدوله و از تلامذه و تربیت کرده ابی عبدالله احمد بن محمد بن خالد برقی بود، و پس از پدر رکن الدوله او را وزیر کرد، و پس از او رتبهٔ وزارت به صاحب بن عبّاد مصاحب پدرش بود رسید.

و این علی ملقب است به ذوالکفایتین، و کنیه اش ابوالفتح، و جلالت و کمال و فضل و دانش او و پدرش در کتب سیر و تواریخ مذکور است.

و نیز مسطور نماند که مراد از رؤسای عرب که از تاریخ قم گذشت که ایشان موسی مبرقع را اکرام و اعزاز کردند، آن قدر از اموال و عقار دادند که او مستغنی شد، و نیز فرزند زادهٔ او ابو علی محمد بن احمد بن موسی را معزز و مکرم داشتند، طایفهٔ جلیلهٔ اشعریه اند<sup>(۱)</sup> که سبب آبادی قم شدند.

و در میان ایشان از عهد جناب صادق علیه السلام تا قریب به عصر شیخ طوسی در هر طبقه آن قدر علما و اعیان و روات و محدّثین و مؤلّفین و مصنّفین و صاحبان مقامات عالیه بودند، که سبب حیرت است، و کمتر کتاب حدیثی است که در هر صفحهٔ آن از روات اشعریین نباشند، و اگر خوف اطاله و تنگی وقت نبود به اسامی شریفهٔ جمله‌ای از ایشان اشاره می‌شد.

و نیز معلوم باشد که ذریهٔ طیبیهٔ موسی مبرقع در قدیم معروف به رضائیه بودند، چنان چه تاریخ قم در حالات حضرت جواد علیه السلام گفته: عدد اولاد او: علی العسکری علیه السلام، و موسی جدّ رضائیه به قم، و خدیجه، و حکیمه، و امّ کلثوم، و

---

(۱) مراد طایفهٔ اشعری است نه مذهب اشعری، و ایشان از اعلا و عبدالله و احوص اند که پسران سعد بن مالک بن عامری است که قبیله ایست در یمن در سنهٔ نود و چهار به قم آمده، و آن را شهری ساختند و از این قبیله بود ابو موسی اشعری معروف «منه».

مادر ایشان امّ الولد بوده است (۱).

و نیز در آن تاریخ فرموده که به من رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا که کسی همسر و هم کفو ایشان بود نمی یافتند، و موسی بن جعفر علیه السلام را بیست و یک دختر بوده است، و از این جهت هیچ یک را از ایشان به شوهر نداده، تا غایتی که این معنی در میان دختران ایشان عادت شده است، و محمد بن علی الرضا علیه السلام ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند، و از ارتفاعات این دیها، نصیب و قسط رضائیه که به قم ساکن بوده اند از مدینه جهت ایشان آورده اند (۲).

و نیز در آخر احوال حضرت سنی فاطمه خواهر امام رضا علیه السلام که در قم مدفون است گفته: و چون پس از وفات فاطمه علیه السلام امّ محمد دختر موسی رضائیه وفات یافت، او را در جنب قبر فاطمه علیه السلام دفن کردند، و پس از او خواهر او میمونه ابنة الرضائیه، و آن را نیز آنجا دفن کردند، و قبه ای بر سر تربت ایشان بنهادند متصل به قبه فاطمه علیه السلام.

و در این دو قبه شش قبرند، از این قرار که مسطور است: قبه اول سنی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام، و قبر امّ محمد بنت موسی خواهر محمد بن موسی، و قبر امّ اسحاق جاریه محمد بن موسی. و در قبه ثانیه: قبر امّ حبیب جاریه ابی علی محمد بن احمد ابن الرضا، و این کنیزک مادر امّ کلثوم دختر محمد بوده است، و قبر امّ القاسم دختر علی کوبی، و قبر میمونه دختر موسی خواهر محمد بن موسی (۳).

(۱) تاریخ قم ص ۵۲۱.

(۲) تاریخ قم ص ۵۹۹ (۶۰۰).

(۳) تاریخ قم ص ۵۷۰ - ۵۷۲.

پس واضح و روشن و هویدا و مبرهن شد که سلسله علیه جلیله رضویه که منتهی می شود به موسی مبرقع، بلکه به پسر موسی احمد، چه از محمد بن موسی برادر احمد فرزندی نماند.

در قدیم الايام معروف و مشهور در بلدة طيبة قم که دار الايمان، و محل امان شیعیان، و مجمع علما و محدثین، و کشف ذریه طيبة بود، ممتاز و سر بلند، بلکه به نقابت و ریاست سادات علویه از حسنیه و حسینیه و موسویه و عمریه اولاد عمر بن علی علیه السلام که در قم و آبه و کاشان و نواحی آن بلاد متوطن بودند مفتخر، و رسومات و وظائف آن جماعت به دست ایشان بلکه وزراء عظام و فقهای کرام با قرب جوار و اطلاع بر خفایا و اسرار با ایشان مواصلت و مناکحت می کردند. و پس از مراجعت از مکه معظمه شهر قم را بر ایشان آئین بسته و زینت می دادند، و زیر معظم صاحب الجلیل کافی الکفات اسماعیل بن عبّاد به جهت تهنیت قدوم از حج بیت الله الحرام و معاودت به منزل و مستقر خود مکاتبه و مراسله می کرد.

و از ایشان بود عالم جلیل و سید نبیل عبیدالله بن موسی، که علمای اعیان و بزرگان دین او را در سلسله علما ذکر نموده اند، و او را به سیادت و علم و فضل و زهد و ورع و رضویت ستودند.

و مهرة محدثین در کتب معتبره خود از او روایت نمودند، و با نهایت اطلاع و خبرت و هم وطنی و اتحاد بلد و قرب عصر، بلکه مجاورت آباء و اجداد و ذریه و اولاد ایشان را در کتابی که برای مثل صاحب بن عبّاد که مجمع فضل و دانش و معدن کمال و بینش بود جمع و ضبط نموده، که العیاذ بالله که اگر خود مؤلف ثقه و عدل نباشد، به ملاحظه حفظ عرض و ناموس و خوف از نوشتن خلافی برای چنان شخص معظم نتواند خلافی بنویسد، و خود را مفتضح کند، با آن که خود



صاحب تاریخ معدود و از علماست، و محسوب در فضلا .

عالم خبیر بصیر، میرزا عبدالله اصفهانی، تلمیذ علامه مجلسی، در کتاب ریاض العلماء که ده جلد است می فرماید: الشیخ الجلیل الحسن بن محمد بن الحسن القمی من اکابر قدماء علماء الأصحاب، ومن معاصري الصدوق، ویروي عن الشیخ حسین بن علی بن بابویه أخی الصدوق، بل عنه أيضاً، وقد عوّل علیه الأستاذ الاستناد فی البحار، وقال: إنّ کتابه معتبر، وینقل عن کتابه المذکور فی مجلّد المزار من البحار وغیره، ویظهر من رسالة الأمير المنشی فی أحوال بلدة قم ومفاخرها ومناقبها، أنّ اسم صاحب هذا التاريخ، هو الأستاذ أبوعلی الحسن بن محمد بن الحسین الشیبانی القمی<sup>(۱)</sup>. انتهى.

یعنی: شیخ جلیل حسن بن محمد بن حسن قمی، از بزرگان قدماء اصحاب است، و از معاصرین صدوق است، و روایت می کند از شیخ جلیل حسین بن علی بن بابویه برادر صدوق، بلکه از خود صدوق نیز روایت می کند، و اعتماد کرده بر او استاد استناد یعنی علامه مجلسی در بحار، و فرموده: که کتاب او معتبر است، و نقل می کند از کتاب مذکور در جلد مزار بحار و غیر آن .

و ظاهر می شود از رساله امیر منشی در احوال بلدة قم ومفاخر و مناقب آن، این که اسم صاحب این تاریخ استاد ابوعلی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است .

و نیز صاحب ریاض فرموده که خواهد آمد در باب میم محمد بن حسن قمی، و گمانم که او پدر این شیخ باشد<sup>(۲)</sup>. و آن جلد در نزد حقیر حاضر نیست .  
و نیز فرموده که بدان که برای این مورّخ فاضل برادری است فاضل، و او

---

(۱) ریاض العلماء ۱: ۳۱۸-۳۱۹.

(۲) ریاض العلماء ۱: ۳۱۹.

ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن کاتب قمی است، چنان چه ظاهر می شود از این کتاب ایضاً، و بیش تر فوائد این کتاب که متعلق است به احوال خراج قم و بعضی حالات او مأخوذ است از او<sup>(۱)</sup>. انتهى.

و شاهد بر صدق این مقال آن که در اوّل آن کتاب، در ذکر سبب سیم از برای تصنیف آن گفته: که برادرم ابوالقاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب مرا گفت: چون به شهر قم رسیدم، تفحص بسیار کردم، باشد که کتابی از اخبار قم به دست آرم، مقدور نشد، پس به غایت من حریص گشتم بر تصنیف این کتاب، و بیشتر از آن اخبار در مدّت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم و به دست آوردم<sup>(۲)</sup>. و علامّه مجلسی علیه الرحمه در فصل اوّل از مقدمه مجلّد اوّل بحار که در ذکر کتب معتمده ایست که در نزد ایشان بوده می فرماید: و کتاب تاریخ بلده قم للشیخ الجلسل حسن بن محمد بن الحسن القمی<sup>(۳)</sup>.

و در فصل دوّم آنجا می فرماید: و تاریخ بلده قم کتاب معتبر<sup>(۴)</sup>. و بسیاری از علما از این کتاب شریف نقل کرده اند که ذکرش موجب تطویل است.

و از مضحکات عجیبه بلکه از مصیبتهای هائله فظیعه، که کاشف از قلتّ مبالات، و بی باکی عوام است در کیش و آئین خود، آن که شنیده شده از جماعتی از ثقات که جمعی بی خبران از طریقه و مذهب، نسبت شرب خمر نعوذ بالله به موسی مبرقع می دهند، و ذریه او را اولاد شراب خوار می نامند، و به این

(۱) ریاض العلماء ۱: ۳۱۹.

(۲) تاریخ قم ص ۲۲.

(۳) بحار الأنوار ۱: ۲۳.

(۴) بحار الأنوار ۱: ۴۲.

جواب از شبهات وارده ..... ۳۱۹

قناعت نکرده فرزندان ابوعلی محمد اعرج را به جهت نسبت قبیحه به زوجه اش از او نفی می کنند .

و این سید انام همان است که از کثرت فضائل و مناقب و تقوی و سکوت نفس و حسن رفتار، والی قم او را تشبیه به ائمه عليهم السلام کرده، قابل امامت می دانست، و تاریخ ولادت فرزند او ابوعلی احمد را صاحب تاریخ قم به جهت بزرگی مقام پدرش ضبط کرده، و خود در قم بوده و دیده کسانی را که در آن سال حاضر بودند، و از ایشان نقل آنچه خود ندیده نموده .

و اتقان و احکام محدثین قم بر همه علماء بلکه عوام شیعه معلوم و ظاهر است، که اگر شخصی از ضعیفی یا مجهولی یا دروغ گویی روایت می کرد او را طرد می کردند، و از او کناره می نمودند، و روایت نمی کردند، هر چند بزرگ و صاحب شأن و منزلت بود .

و از عجائب روزگار آن که پس از هزار سال جمعی از اخفاء الهام سفهاء الأحمال، از بلدی که هزار فرسخ دور از مرکز علم و کمال و ارباب دانش و خبرت و اطلاع است، چنین جسارت کنند و به خاندان رسالت و ذریه طیبه افترا بدهند، و ایشان را قذف کنند، و سادات علماء را حرام زاده شمارند، و بر احفاد ایشان طعن زنند و سخریه کنند .

و رئیس این سفها امر به این روشنی را چنان مشتبه کاری نماید و غلط اندازی کند، که علمای اعلام هند کثرهم الله تعالی را در زحمت و رنج نوشتن رساله و کتاب اندازد<sup>(۱)</sup>، که این حرفهای دروغ، و این نسبتهای بی اصل، و این

---

(۱) یکی از این کتابها و رساله ها رساله السادة في سيادة السادة تأليف عالم جليل القدر، أبو القاسم بن الحسين الرضوي القمي، که به همراه همین رساله البدر المشعشع به چاپ رسیده است .

کلمات ناشایسته بی مأخذ و دلیل است، خرابی دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله به این جا رسیده که علاوه بر آن که اجر رسالت آن رسول معظم صلی الله علیه و آله که مودت و محبت ذوی القربی بود از میان رفته، دامن ایشان از لوث افترا و اکاذیب جاهلان و مفتریان و اهل بدع باید آلوده و ملوث شود.

نستجیر بالله از این جرأت و جلادت و خبث فطرت و شقاوت که به جهت متابعت هوی، و موافقت مطرود علما، خود را داخل در خصماء آل محمد صلی الله علیه و آله کرده، و به عقوبت چندین معصیت کبیره گرفتار نموده، بلکه هزارها کبیره عظیمه به جهت کثرت ابتلای به این کلمات ناشایسته در مجالس و محافل، و شکستن قلوب سادات ابرار، از طعن و قذف بر اجداد اطهار ایشان، و به این شناعة گفتار و آزردن قلوب ذریه اطهار امید شفاعت و دستگیری از جد اکرم ایشان داشتن، نهایت سفاهت و بلاهت و بی حیائی و جهالت است.

و از عجائب مناقضات کارهای این جماعت، آن که به جهت شبهه، بلکه منع همان رئیس مطرود علما، از بدگفتن به بعضی که بدی ایشان در رفتار و گفتار ضروری مذهب است منع کنند، و آن را منکر شمارند، و این نسبت قبیحه را به شجره طیبه دهند، و از این افترا و بهتان خوف و هراسی ندارند.

بلی محتمل است که موسی در عنفوان و غرور جوانی شرب نبیدی کرده باشد، که به سبب آن خود را متهم نموده، پیش از مهاجرت به قم و توطن در آنجا، و لکن این احتمال مجوز نسبت، و مصحح طعن و قذف او، و شماتت ذریه او نخواهد شد.

اما سبب احتمال پس به جهت خبری است که شیخ مفید در ارشاد نقل کرده از حسین بن حسن حسینی از یعقوب بن یاسر، گفت: که متوکل می گفت: وای بر شما که خسته کرده مرا امر پسر رضا، و کوشش کردم که با من شراب خورد

و منادمت کند، پس امتناع نمود، و سعی کردم که در این باب مورد و محلّی بیابم، یعنی او را به این کار وادارم، پس راهی به دو نیافتم.

پس بعضی از حاضرین به او گفت: که اگر از ابن الرضا نیافتی آنچه می خواهی، پس این برادر او موسی مشغول لهو و بازی می خورد و می آشامد، و عشق بازی کند و بی پروائی نماید، پس او را حاضر کن و این کارها را از او شهرت ده، که این خبر منتشر می شود به اسم ابن رضا که چنین کرد، و مردم فرق نکنند میان او و برادرش، هر که او را شناخت برادرش را به مثل کارهای او متّهم کند، پس گفت: بنویسید که او را به اکرام روانه کنند.

پس او را به اعزاز روانه نمودند، و متوکّل امر نمود که جمیع بنی هاشم و سرهنگان و سائر مردم او را استقبال کنند، و بنا گذاشت که قطعه زمینی به او دهد، و عمارتی در آن جا برای او بنا نهد، و ختمارین و کنیزان مغنّیه را در آنجا منزل دهند، و امر کرد که او را صلّه دهند و نیکی کنند، و برای او منزلی معین کرد که شتایسته باشد که خود او را در آنجا زیارت کند.

پس چون موسی حضرت ابوالحسن علیه السلام به جهت ملاقات او تشریف برد تا قنطره و صیف، و آن محلّی بود که مسافر آن را هنگام ورود در آن جا ملاقات می کردند، پس به او فرمود: که این مرد تو را احضار نموده که تو را رسوا کند، و قدر و منزلت تو را پست کند، پس اقرار مکن برای او که هرگز نبیدی نوشیدی، و به پرهیز از خداوند ای برادر از این که مرتکب حرامی شوی.

پس موسی گفت: که او مرا برای همین خواسته، پس چاره من چیست؟ فرمود: پست مکن قدر خود را، و معصیت مکن پروردگار خود را، و مکن کاری که تو را زشت کند، او را غرضی نیست جز افتضاح تو.

پس موسی ابا نمود، و حضرت آن کلام را به او مکرّر فرمود و وعظ کرد، و او

بر خلاف خود ایستاده، پس چون حضرت دید که او فرموده جنابش را قبول نمی‌کند، به او فرمود: همانا مجلسی که اراده داری با او در آنجا مجتمع شوید تو با او هرگز مجتمع نشوید، و یک دیگر را ملاقات نخواهید کرد.

پس موسی سه سال ماند، و هر روز صبح به در خانه متوکل می‌رفت به او می‌گفتند: امروز مشغول است، می‌رفت و روز دیگر می‌آمد می‌گفتند: دوا خورده، پیوسته به همین نحو بود سه سال، تا آن که متوکل را کشتند، و با او در مجلس شراب مجتمع نشد<sup>(۱)</sup>.

پس گوییم: اولاً حال این دو نفر که راوی خبرند مجهول، بلکه اصلاً در کتب رجال ذکری از ایشان نیست، بلکه یعقوب راوی متن خبر ظاهراً از بستگان خود متوکل باشد، که بر مطالب قبیحه نهانی او واقف، و در آن مجلس حاضر بوده، و شاید پسر یاسر خادم مأمون باشد، که در باب حالات حضرت جواد علیه السلام ذکری از او شده.

و خبر را اگرچه مثل شیخ مفید رحمته الله نقل کرده که مقدّم علما و شیخ محدّثین و متکلمین و فقهاست، بلکه غیر او نیز، اما در باب فضائل و مناقب در نقل اخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و اعدا باشد، در ذکر آن بیشتر اعتنا داشتند.

و لکن این دلالت بر اعتماد نکند، چه اگر فرض کنیم که در آن حکمی شرعی باشد از واجبی یا حرامی یا حلالی، هرگز به آن خبر آن را ثابت نکنند، و به آن مضمون فتوا ندهند، بلکه اگر متضمّن جرح و تفسیق کسی باشد به خبر ضعیف حکم به ضعف و فسق آن شخص نکنند، و لهذا مکرّر در کتب رجالیه اخبار

(۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۰۷-۳۰۸.

جواب از شبهات وارده ..... ۳۲۳

ضعیفه که به مراتب اقوا از این خبرند که در مذمت بعضی از روایات رسیده، علما طرح کردند و اعتنا نمودند.

وثائقیاً: معارض است با خبری که اقواست از آن خبر، چنان چه شیخ کلینی در کافی روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی خالد غلام ابی جعفر، یعنی حضرت جواد علیه السلام، که او حکایت کرده که آن حضرت او را گواهی گرفت بر این وصیت که نسخه شده:

شهادت می دهد احمد بن ابی خالد غلام یا آزاد کرده ابی جعفر علیه السلام، به درستی که اباجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، گواهی گرفت او را که آن جناب وصی قرار داد علی پسرش را بر نفس خودش و خواهرانش، و قرار داد امر موسی را هنگامی که بالغ شد با خودش، و قرار داد عبدالله ابن مشاور<sup>(۱)</sup> را قیم بر ترکه خود از مزارع و اموال و مصارف آنها و بندها و غیر آنها، تا چون علی بن محمد بالغ شود، و برگرداند عبدالله بن مشاور در روز بلوغ به سوی او که خود رسیدگی نماید به امور خود و خواهرانش، و برگرداند امر موسی را به سوی خودش، یعنی بعد از بلوغ که رسیدگی کند به کارهای خود بعد از عبدالله<sup>(۲)</sup> و علی بن محمد، بر همان شرطی که پدر ایشان یعنی حضرت جواد علیه السلام کرده در املاکی که وقف نموده آنها را، یعنی حضرت هادی علیه السلام و موسی، تصرف کنند در موقوفات آن

---

(۱) مساور با سین و شین هر دو دیده شده، و در اینجا مضبوط نیست «منه» در کافی: مساور.

(۲) چون موسی از حضرت هادی علیه السلام کوچک تر بود، پس مدتی اموال و موقوفات متعلقه به او در دست عبدالله بود، و چون حضرت بالغ شد در دست آن جناب بود، پس متصرف موسی در آنها بعد از تصرف آن دو خواهد بود «منه».

جناب به نحوی که قرار داده .

و این در روز یک شنبه است سه شب از ذی الحجه گذشته سنه دویست و بیست، و نوشت احمد بن ابی خالد شهادت خود را به خط خود، و گواهی می دهد حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که او را جوانی می گویند بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد که در صدر کتاب است، و نوشت شهادت خود را به دست خود، و شهادت می دهد نصر خادم، و نوشت شهادت خود را به دست خود (۱) .

و در این خبر تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوارش مستقلاً متولی بود بر جمله از موقوفات آن جناب، که در حین بلوغ بی مشارکت احدی حتی برادر بزرگوارش خود متصرف باشد در آنها، و تولیت اوقاف از جانب امام علیه السلام از شواهد عدالت و امانت و دیانت و کیاست است، چنان چه بر ادنی متشرعی مخفی نیست، و از جمله آن موقوفات ده قریه بود که وقف کرده بود بر دختران عذب ذریه طاهره .

و چگونه شیعه راضی شود که امام به آن مرتبه و مقام شراب خوار را متولی کند، و ظالم و فاسق را معین و ناصر و مروج شود، و امر دیگران به دست او دهد، حاشا و کلا که احدی چنین احتمالی دهد .

و مخفی نماند که قیم کردن حضرت عبدالله را بر اموال نه به جهت عجز حضرت هادی علیه السلام بود در حفظ آنها العیاذ بالله، بلکه به جهت تقیه از قضات جور بود که حضرت هادی علیه السلام صغیر بود، و در نزد آنها مثل سایر صغار که قابل حفظ مال نیستند و شرعاً محجورند، پس بایست آنها را حبس کرد تا بالغ شود،



لهذا خود قیّم قرار دادند که به چنگ آن گرگان نیفتد .

وثالثاً؛ گوینده آن کلمات و نسبت دهنده آن همه شایع از اتباع متوکل بودند، که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهر ثابت نشود نه جرمی و نه تعدیلی، خصوص در حقّ کسی که او را دشمن و همه قسم اهانت و آزار در باره او روا دارند، و بسا هست که از او لغزشی سر زده و اینان شنیدند، و باقی اعمال را خود مرتکب و مزاول آن بودند بر آن قیاس نمودند .

ورابعاً؛ به جهت کمی سن و قلّت معاشرت با امام از روی جهالت شاید خود را مجبور دانسته، و از این جهت فرموده آن جناب را رد کرده، امّا قلّت سن در آن زمان به جهت آن که این قضیه بر فرض صحّت سه سال پیش از کشته شدن متوکل است، و او در سنّه دویست و چهل و هفت مخلوق این سرا را مستریح کرد، و وفات حضرت ابی الحسن الهادی علیه السلام در سنّه دویست و پنجاه و چهار بود، و عمر مبارکش چهل سال بود، و آن قضیه در سنّه دویست و چهل و چهار خواهد بود، پس سنّ مبارک آن جناب بر فرض صدق آن خبر در آن وقت سی سال باشد، و آن حضرت از موسیٰ بزرگتر بود .

و امّا قلّت معاشرت، به آن سبب که پدر بزرگوارش را ندید مگر در حال کودکی، و گمان می رود که در حال رضاع باشد، چنان چه از تاریخ ولادت برادر معظم او و تاریخ حرکت حضرت جواد علیه السلام از مدینه به بغداد معلوم می شود، و برادر معظمش حضرت هادی علیه السلام مدّتی قبل از آن به سامره آمده بود .

پس ایام معاشرت او با آن جناب در ایّام صبا و اوایل بلوغ بود، و در وقت تحصیل مراتب علوم و احکام دین در مدینه بی مرّی بود، و به این مقدار نادان کاری بلکه ارتکاب شرب نبیذ که فی الجمله اشعاری در خبر هست به آن بعدی ندارد از او .

پس از معاشرت اهل دانش و معرفت در آنجا و در کوفه مقامش به آنجا رسید که رؤسای عرب قم او را آن قدر اعزاز و اکرام نمودند و اموال بخشیدند، و در آن طبقه بود در میان ایشان مثل احمد بن محمد بن عیسی اشعری، و احمد بن اسحاق، و محمد بن یحیی، و امثال ایشان که جمع کرده بودند میان ریاست دنیا و آخرت.

و علما در کتب حدیث از او روایت می‌کنند، چنان چه شیخ کلینی رحمته الله ثقة الاسلام در باب آخر فی میراث الخثنی از کافی<sup>(۱)</sup>، و شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب در باب میراث خثنی<sup>(۲)</sup>، و حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول<sup>(۳)</sup>، چنان چه سید عالم فاضل معاصر<sup>(۴)</sup> آیده الله در سیادة السادة خبر او را نقل فرموده<sup>(۵)</sup>.

و خامساً: از حقوق عظیمه اخوان مؤمنین چه رسد به سادات مکرمین، ستر معایب، و اخفای قبایح افعال و اقوال ایشان است، به همان نحو که انسان خود دوست دارد که خداوند قبایح و ذمائم رفتار و گفتار او را از همه آدمیان، بلکه از تمامی شهود بر اعمال انسان از آسمان و زمین و اصناف ملایکه و زمان‌ها، بلکه از جوارح ستر نماید که ندانند، و اگر دانستند فراموش نمایند.

و تأکید بسیار در آیات و اخبار در این باب شده، حتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر مؤمنی را ببینم بر فاحشه، او را می‌پوشانم به

(۱) فروع کافی ۷: ۱۵۸ ح ۱.

(۲) تهذیب شیخ طوسی ۹: ۳۵۵ ح ۱۲۷۲.

(۳) تحف العقول ص ۴۷۷ و ۴۸۰.

(۴) مقصود جناب عالم فاضل کامل مولوی سید ابوالقاسم شاه است که در لاهور می‌باشد «منه». و به همراه همین رساله در همین مجموعه چاپ شده است.

(۵) به وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی ۲۶: ۲۹۰ مراجعه شود.

جواب از شبهات وارده ..... ۳۲۷  
جامه خود که دیگران نه بینند .

و این مقام شرح رد و قبول خبر نیست که جایز باشد ذکر معایب راوی، و مفاسد کارهای او، و آن تأکید در ستر و کتمان، و این جواز در مقام کشف حال خبر در معایب محققه و قبایح ثابت است، نه مثل نسبت شرب خمر است به آن سید مکرم که راهی برای ثبوت آن در شرع نیست، و از آن رقم مطالب نیز نیست که بتوان در مستند آن مسامحه و مساهله کرد، و به هر خبر ضعیفی متمسک شد .  
و البته آن که بی مستند شرعی چنین نسبتی به هر مؤمنی دهد مستحق عقوبات دنیوی و اخروی خواهد بود، و در چندین خبر معتبر وارد شده که افترا و بهتان بر بریء سنگین تر است از کوه های استوار .

و سادساً: آن عمل زشت بر فرض صدق صدور از آن سید معظم، سبب جواز طعن بر ذریه ایشان نخواهد بود به مذهب هیچ مسلمی، و اگر طعنه زننده غیر سید باشد که غالباً رشته نسب پدرانش منتهی می شود به بت پرستان و مجوس و سایر مشرکان، علاوه بر عدم جواز و ارتکاب محظور پرده حیا و حجاب شرم را بالمره از خود بر داشته که با چنان اجدادی کفره در صدد عیب جویی و عیب گویی ذریه برره بر آمده به جهت صدور یک قبیح .

شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی در کتاب زهد روایت کرده از جناب صادق و جناب باقر علیهما السلام که فرمودند: ابو ذر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را سرزنش کرد به مادرش و به او گفت: ای پسر سیاه، و مادرش سیاه بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: سرزنش می کنی او را به مادرش ای ابو ذر، پس ابو ذر پیوسته رخسار و سر خود را به خاک می مالید، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله

از او راضی شد (۱) .

و ما در باب چهاردهم از کتاب کلمه طیبه از فضائل و مناقب این سلسله جلیله و دوحه علویه، و فضل رعایت و احسان به ایشان، از اخبار و لطائف حکایات شرحی دادیم، و سالکان جاده مستقیم را چاره‌ای از رجوع و مطالعه آن نیست .

و مناسب آن که ختم کنیم این اوراق را به ذکر خبر شریفی که در آن دستور العمل است برای رفتار با سادات زشت کردار، و بزرگی عقوبت بی اعتنائی به ایشان، که از آن معلوم خواهد شد طریق معاشرت و آداب سلوک با نیکان یا مجهول الحال ایشان .

شیخ متقدم در کتاب قم فرموده: اول کسی که از سادات حسینی به قم آمد ابوالحسن (۲) الحسن (۳) بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام بود، و از مشایخ قم روایت است که ابوالحسن شرب آشکار کردی، روزی قصد سرای احمد بن اسحاق اشعری کرد به سبب حاجتی که او را بود، و احمد به قم وکیل وقف بود، چون ابوالحسن نزدیک سرای احمد رسید، احمد او راه نداد، و او را از صحبت خود منع کرد، ابوالحسن ملول و غمگین به منزل خود مراجعت کرد .

بعد از آن احمد بن اسحاق قصد خانه کعبه کرد، چون به سرمن رأی رسید خواست که به حضرت حسن علی عسکری صلوات الله علیه وعلی آبائه رود و او را زیارت کند، چون به سرمن رأی رسید دستوری خواست، امام علیه السلام او را

(۱) کتاب الزهد حسین بن سعید ص ۶۰ - ۶۱ ح ۱۶۰ .

(۲) در تاریخ قم در تمام موارد: ابوالجن آمده است .

(۳) در تاریخ قم: الحسین .

جواب از شبهات وارده ..... ۳۲۹

اجازت دخول نداد، او را از زیارت و صحبت خود منع کرد و بار نداد، پس احمد متخیر شد و در مانده، و نمی دانست که به چه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع می کند.

احمد بسیاری سر به آستانه آن حضرت نهاد و بگریست و گفت: ای نور دیده هر دو عالم، و ای برگزیده اولاد آدم، چه بی ادبی از من صادر شده است که مرا به حضرت خود راه نمی دهی؟

پس امام علیه السلام او را دستوری داد در آمد، فرمود: که ای احمد یاد داری که فرزند زاده ما ابوالحسن در شهر قم به در خانه تو آمد، او را بار ندادی، احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم الا از برای آن که ترک شرب خمر کند، و از آن توبه کند.

امام علیه السلام گفت: ای احمد راست گفתי، و لکن باید حق سادات علویه را بشناسی، و ایشان را حرمت بداری در هر حالی که باشند، و به نظر حقارت در ایشان نظر نه کنی که بزه مند شوی و گرفتار آئی.

چون احمد بن اسحاق به قم مراجعت نمود، سید ابوالحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم به دیدن احمد رفت، چون نظر احمد بر سید ابوالحسن آمد از جای برجست، و به پیش او باز دوید، و بسیاری اعزاز و اکرام نمود، تا او را در صدر بنشانید.

سید ابوالحسن چون این حالت غریب و بدیع دید، از او سؤال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب در باره من نکردی، از این نوبت موجب چیست؟ احمد قصه رفتن خود به صحبت امام حسن العسکری علیه السلام به سرمن رأی و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف خود به سبب سید ابوالجن باز گفت.

۳۳۰ ..... البدر المشعشع

چون ابوالحسن این قصه شنید بسیار بگریست، و گفت: امام علیه السلام تا بدین غایت مرا حرمت همی دهد، پس روا نباشد که من به غیر از رضای خدای عمر و زندگانی گذارم.

پس گفت: توبه کردم، و به درگاه حق رجوع نمودم، و پشیمان شدم از افعالی که از سر جهل و نادانی مباشر آن می شدم، و برخواست و به سرا و منزل خود باز گردید، و آلات شراب بشکست، و در مسجد همه اوقات اعتکاف گرفت، تا آنگاه که او را وفات رسید، و او را به مقبره بابلان دفن کردند<sup>(۱)</sup>.

و مخفی نماند که این احمد بن اسحاق از بزرگان علما و اصحاب ائمه علیهم السلام بود، و از سفرای مدوحین و وافد قمیین به سوی ایشان، و وکیل اوقاف و خاصه حضرت امام حسن علیه السلام، و خدمت چهار امام رسید.

و شیخ صدوق در کمال الدین حدیثی مبسوط نقل کرده، و در آخر آن مذکور است، که احمد در سرّمن رأی از حضرت امام حسن علیه السلام پارچه‌ای خواست به جهت کفن خود، پس حضرت سیزده درهم به وی داد و فرمود، این را خرج نکن مگر برای مصارف نفس خودت، و آنچه خواستی به تو می رسد.

شیخ جلیل سعد بن عبدالله راوی خبر می گوید: چون از خدمت مولای خود مراجعت کردیم، و به سه فرسخی حلوان که الآن معروف است به پل ذهاب احمد بن اسحاق تب کرد، و سخت ناخوش شد که از او مأیوس شدیم، چون وارد حلوان شدیم در کاروان سرائی منزل کردیم، احمد فرمود: مرا امشب تنها گذارید و به منازل خود روید، هر کس به منزل خود رفت.

نزدیک صبح در فکر افتادم، پس چشم را باز کردم که ناگاه کافور خادم

---

(۱) تاریخ قم ص ۵۵۶ - ۵۶۰.

جواب از شبهات وارده ..... ۳۳۱

مولای خود ابی محمد علیه السلام را دیدم که می گوید: أحسن الله بالخبر عزاکم، وجبر بالمحبوب رزیتکم، پس گفت: از غسل و کفن صاحب شما - یعنی احمد - فارغ شدیم، پس برخیزید که او را دفن کنید، پس به درستی که او عزیزترین شماها است به جهت قرب به خداوند در نزد آقای شما، پس از چشم ما غایب شد (۱). کسی با این مقام و منزلت به جهت آن جزئی جسارت، که آن را هم به جهت نهی از منکر کرده بود، نهایت آن که خطا در تشخیص محل کرده، که در نهی هر کسی لابد رعایت حال و مقام او را کرد، و به مناسبت آن مراتب نهی از منکر را اعمال نمود، امام علیه السلام با آن همه خدمات چنین او را طرح کرد و توییح نمود. پس وای به حال آنها که خدمتی کرده، و نه خلاف و خرابی از سید خود دیده، بی داعی شرعی و خیال نهی از منکر، این همه جسارت و بی ادبی به سادات عظام کنند، که باید مترقب باشند غضب خداوند جبار، و خصمی محمد مختار و آل اطهار او را در آن روز که لا ینفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم، وشفاعة نبی رحیم، و امام کریم صلوات الله علیهم. و فرغ من تنمیق هذه الرسالة الأئینة العبد المذنب حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی فی شهر ربیع الأول سنة (۱۳۰۸).

این صورت سؤال و جواب مسئله‌ای است که از سرکار جحّة الاسلام آقای حاجی میرزا محمدحسن دام ظلّه العالی سؤال کرده‌اند و جواب فرموده‌اند :

سؤال: سادات رضویه صحیح النسب از اهل کشمیر سلسله خود را تا موسی المبرقع فرزند حضرت امام محمدتقی علیه وعلی آبائه الصلاة والسلام می‌رسانند، و بعضی جهّال در آنجا اشتباه در عوام انداختند که از موسی المبرقع یا از محمد اعرج که از نوی آن بزرگوار عقب باقی نمانده، به سبب آن به فقرای سادات رضویه ضرر کلی رسیده، جواب با صواب مرقوم فرمائید .

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم، آنچه متفق علیه نسّابین است بقای نسل محمد اعرج است از سید احمد که مکّنی است به ابو عبدالله، و نقابت قم چنان چه در عمده الطالب و تاریخ قم است راجع به او بوده، و اولاد و احفاد او در قم نقابت طالبین داشتند، و از جمله اشراف اهل البیت محسوب می‌شدند، و حالات ایشان در تاریخ قم از کتب معتمده شیعه است معلوم می‌شود، و از احفاد اوست سید عبیدالله بن موسی بن احمد، که ترجمه او در فهرست شیخ منتجب الدین مذکور، و از جمله مشایخ شیعه بوده، و اولاد او غالباً در قم و ری بودند، و از آنجا به قزوین و همدان و خراسان و کشمیر و هند و سایر بلاد منتشر شدند، و الآن در بلاد شیعه از اعظم طوایف سادات و اشراف‌اند، زاده‌م الله سوّداً و شرفاً .  
حرّره الأحرر محمدحسن الحسيني .

تمام شد استنساخ و تحقیق و تصحیح این رساله شریفه، در چهاردهم ماه شوّال سال (۱۴۲۸) هـ.ق، بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی، در بلده قم حرم اهل بیت و عشّ آل محمد علیهم السلام .



## فهرست دو رساله السادة و بدر المشعشع

- زندگینامه مؤلف، نام و نسب، توصیف ایشان ..... ۳
- وصیت نامه ایشان ..... ۵
- آثار تألیفی ایشان ..... ۵
- خاندان ایشان ..... ۹
- ولادت و وفات ایشان ..... ۱۰
- مقدمه رساله السادة في سيادة السادة ..... ۱۵
- مقصد اول، در حقیقت و اصل و اول سیادت و معنی آن و فضائل و لوازم و  
خواص آن بالاجمال و الاختصار ..... ۱۸
- سیادت در حقیقت اعجاز است ..... ۱۸
- بیان وجوب تعظیم من الخالق والخلق به سیادت ..... ۱۹
- علو شأن سادات به قرآن ..... ۲۳
- مأخذ سیادت و معانی آن اشتقاقاً ..... ۳۵
- معنی سیادت لغة و شرعاً ..... ۳۶
- سیادت و همه سعادت دنیویه و آخرویه من البدایه إلى النهایه در محمد و علی و  
بعد آن در فاطمه و عترت طاهرة او عليه السلام و پس از آن در ذریه از نسل اینها الی  
القیامه می باشد ..... ۴۵
- آیاتی که دلالت دارند بر سیادت محمد صلی الله علیه و آله و برگزیده بودن او بر عالمیان ..... ۴۷
- برگزیدگی سلسله آبای آن حضرت از ابتداء آدم تا عبدالله و أبوطالب ..... ۵۲

۳۳۴ ..... البدرالمشعشع

در آن که حضرت پیامبر و علی علیه السلام نور خاص الهی تعالی قبل ایجاد عالم و بعد

ایجاد آدم علیه السلام در اصلاب و ارحام بودند تا عبدالله و ابوطالب ..... ۵۶

ابتداء خلقت و تسمیه اینها و آن که ایشان علت غائی در ایجاد این عالم امکانی

و به هر جا به نور اسماء اینها نوشته می باشد ..... ۶۴

ولادت و خلقت عصری آنها از بدایت آدم تا خاتم کافه ابوبن آن حضرت اطهر

طاهرین و آنظف طیبین موحد و انبیاء و اوصیاء مرضیین بودند ..... ۷۵

آن که چهارده معصوم از محمد صلی الله علیه و آله تا مهدی علیه السلام و تبعه ایشان خیر خلق اند ۹۱

محمد و علی و ائمه اطهار علیهم السلام و بنی هاشم کلاً سادات خلائق الی

القیامت اند ..... ۱۰۱

نصوص سیادت عینیّه فاطمه و حسنین و ائمه از ذریه حسین علیه السلام ..... ۱۱۰

نزول سوره کوثر خاص در ذریه خاص و عام سید رسل و هادی سبل ... ۱۱۴

تسمیه زهرا علیه السلام به فاطمه و عقد او با علی علیه السلام و به دعاء رسول این ذریه بتول

محفوظ تا قیامت مع فضائل اینها ..... ۱۱۹

سادات بنی فاطمه علیهم السلام مال و عاقبت به خیر و معفو و ناجی و مبعض آنها زنازاده

است ..... ۱۲۵

سادات آل محمد فرد خاص و آنها مختص دوازده امام و فاطمه علیه السلام معصوم و

مطهرند ..... ۱۴۴

مکافات محسنین به سادات آل محمد علیهم السلام و شفاعت فاطمه علیه السلام ..... ۱۴۸

عاقبت و خاتمه کل ذریه فاطمه علیه السلام به خیر و ایمان می باشد ..... ۱۵۲

مقصد ثانی، در کیفیت حصر و تقسیم اعیان و اشخاص سیادت در چهار فرق

خاص از مدعیان ..... ۱۵۳

کیفیت اثبات سیادت سید اول و سند اصل و او خاتم رسل و ماده

۳۳۵	فهرست دو رساله.....
۱۵۴	کل می باشد.....
۱۵۵	طبقهٔ أصول آبائی و اعمامی حضرت پیامبر ﷺ.....
	سیادت طبقهٔ اولی و همهٔ آنها اولاد صلبی بلا فصل و احفاد آن حضرت از ذکور و
۱۵۶	انات قطعی الأنساب اند.....
۱۶۵	خمس مخصوص سادات و تحریم صدقه بر آل محمد.....
	کیفیت اثبات سیادت طبقهٔ اصلیهٔ اولیه و آن فاطمه و ائمهٔ اطهار علیهم السلام
۱۶۶	می باشند.....
	سیادت قطعی الأنساب طبقهٔ ثانیه از اولاد و احفاد ائمهٔ هدی علیهم الصلاة و
۱۷۰	السلام که آنها متصل بلا فصل اند.....
۱۷۲	اولاد صلبی حضرت امیر علیؑ از حضرت زهراء علیها السلام و از غیر او.....
۱۷۶	اولاد ابو محمد امام حسن المجتبی بن علی المرتضی علیهما السلام.....
۱۸۰	اولاد امام حضرت ابی عبدالله الحسین علیهما السلام.....
۱۸۳	عدد و اسماء اولاد سیّد الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام.....
۱۸۵	اولاد حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیهما السلام.....
۱۸۶	عدد و اسماء اولاد حضرت امام صادق علیهما السلام.....
۱۸۸	عدد و اسماء اولاد ابو الحسن امام موسی کاظم علیهما السلام.....
۱۹۰	عدد و اسماء اولاد حضرت أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام.....
۱۹۳	اولاد امجاد ابو جعفر امام محمد تقی علیهما السلام.....
۲۰۰	مدح مجمل بلدة طيبة قم حرسها الله تعالى.....
	اولاد رضویه نقباء قم و ولات اکثر بلاد عجم خصوص بعض والی تبریز و
۲۰۵	خراسان و غیر آن صدها سال بودند.....
۲۰۹	بعض بلادی که اولاد رضویه از ابتدا الی حین در آنها ساکن اند اجمالاً.....

۳۳۶	..... البدر المشعشع
۲۱۰	..... فرقات سادات کشمیر و تبّت
۲۳۳	..... ذکر اولاد ابوالحسن الثالث حضرت امام علی النقی <small>علیه السلام</small>
۲۳۹	..... اولاد أبو محمد العسکری <small>علیه السلام</small>
۲۴۰	..... ابوالقاسم حجّة الله القائم امام مهدی آخر الزمان <small>علیه السلام</small>
۲۴۲	..... سیادت مظنونی الأنساب و تعریف آن
۲۴۹	..... اسباب مظنونی الأنساب که به آن نسب او ظنی بگردد
۲۵۴	..... مشکوک الأنساب، و تعریف و اسباب آن
۲۵۶	..... تقسیم سادات کشمیر به دو طایفه
۲۵۷	..... وقت تفتیش سادات کشمیر
۲۶۰	..... معنی مجعول الأنساب و اسباب آن
۲۶۹	..... جواب سؤال مشکوک الأنساب
۲۹۷	..... البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع
۲۹۸	..... تقریظ میرزای بزرگ شیرازی
۳۰۰	..... اثبات نسل موسی المبرقع
۳۱۸	..... جواب از شبهات وارده در مسئله نسل موسی المبرقع و غیر آن
۳۲۸	..... داستان احمد بن اسحاق اشعری
	..... صورت سؤال و جواب مسئله‌ای که از میرزا بزرگ شیرازی در رابطه نسل
۳۳۲	..... موسی المبرقع سؤال شده